۸۵۷۴

اِن

باسمه تعالی

فهرستبرگه منابع چاپ سنگی ـ اداره مخطوطات

شماره ثبت: ۸۰۸۵ ج. ۲۰۱

رده‌بندی دیویی: ۱۲۷۶ ت ۵۷۳ ک ۲۱۸/ ۲۹۷

سرشناسه: کشفی، جعفر بن ابی اسحاق، ۱۱۸۹-۱۲۶۷ق.

عنوان قراردادی:

عنوان: تحفة الملوک

کاتب: محمود خوانساری موسوی ابن محمد هاشم   تاریخ کتابت:

محل نشر: [تبریز] ناشر: [بی‌نا] تاریخ نشر: ۱۲۷۶ ق

صفحه شمار: ۲ج در یک مجلد (بدون شماره‌گذاری) مصور ☑ درسی ☐ گراور یا افست ☐

زبان: فارسی و عربی ابعاد: ۲۱×۳۴ نوع خط: نسخ

روش تهیه: وقفی ☐ اهدایی ☐ خریداری ☑ ارسالی ☐

توضیحات: خریداری از آقای اشجعی   تاریخ ثبت: بهمن ۱۳۸۰

یادداشتها: ۱. در انتهای کتاب عهدنامه حضرت علی (ع) به مالک اشتر به دو زبان فارسی و عربی آمده است. ۲. عنوان دیگر: تحفة الملوک فی السیر و السلوک

موضوع(ها): ۱. عقل (اسلام) ـ احادیث. ۲. اخلاق اسلامی ـ متون قدیمی تا قرن ۱۴. ۳. اسلام و دولت. ۴. اسلام و سیاست.

شناسه(های) افزوده: الف. خوانساری موسوی، محمود بن محمد هاشم، کاتب. ب. عنوان.

فهرستگار: [illegible]   تاریخ فهرستگاری: آبان ۸۱

الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَآءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَآءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَآءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ
اِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ تُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَتُولِجُ النَّهَارَ فِي
اللَّيْلِ وَتُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَتُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَتَرْزُقُ مَنْ
تَشَآءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ سُبْحَانَكَ اللّٰهُمَّ وَبِحَمْدِكَ
جَلَّ ثَنَاؤُكَ مَنْ ذَا يَعْرِفُ قُدْرَتَكَ فَلَا يَخَافُكَ وَمَنْ ذَا يَعْلَمُ مَا
اَنْتَ فَلَا يَهَابُكَ اَلَّفْتَ بِقُدْرَتِكَ الْفِرَقَ وَفَلَقْتَ بِرَحْمَتِكَ
الْفَلَقَ وَاَنَرْتَ بِكَرَمِكَ دَيَاجِيَ الْغَسَقِ وَاَنْهَرْتَ الْمِيَاهَ مِنَ

حَلَقِ الْمَضِيقِ وَاَصْرِف
شَرَّهَا اِلَّا اُطِيقُ وَاَغْنِي
يَا كَاشِفَ ضُرِّ اَيُّوبَ يَا
وَمُنْجِيَهُ مِنْ اَيْدِي الْبَ
يَا مُصْطَفِيَ مُوسَى بِالْكَ
رَفَعَ اِدْرِيسَ مَكَانًا عَلِيًّا
يَا مَنْ اَهْلَكَ عَادًا الْاُو

[illegible]

دعاء صباح امیر

الصبح الصباح غدبا وأجاجا وأنزلت من المعصرات
ماء ثجاجا وجعلت الشمس والقمر للبرية سراجا وهاجا
من غير ان تمارس فيما ابتدأت به لغوبا ولا علاجا فيا من
توحد بالعز والبقاء وقهر عباده بالموت والفناء صل
على محمد وآله الاتقياء واستمع ندائي واستجب لي دعائي
وحقق بفضلك املي ورجائي يا خير من دعي لكشف الضر
والمأمول لكل عسر ويسر بك انزلت حاجتي فلا تردني
من سني مواهبك خائبا يا كريم يا كريم يا كريم برحمتك
يا ارحم الراحمين وصلى الله على سيدنا محمد و[illegible] الطاهرين

دعاء كميل زياد

بسم الله الرحمن الرحيم

اللهم اني اسئلك برحمتك التي وسعت كل شيء و
بقوتك التي قهرت بها كل شيء وخضع لها كل شيء وذل
لها كل شيء وبجبروتك التي غلبت بها كل شيء وبعزتك
التي لا يقوم لها شيء وبعظمتك التي ملئت كل شيء
وبسلطانك الذي علا كل شيء وبوجهك الباقي بعد
فناء كل شيء وباسمائك التي ملأت اركان كل شيء و

...شلوا

...قضي الحاجات يا منزل البركات
...ت يا كاشف الكربات يا ولي
...ي السؤلات يا محيي الاموات
...بات يا رادّ ما قد فات يا من
...ن لا تضجره المسئلات ولا
...السموات يا سابغ النعم يا
...ح الامم يا شافي السقم يا خالق
...يا من لا يطاء عرشه قدم يا
...ين يا اسمع السامعين يا
...ن يا امان الخائفين يا ظهر
...المستغيثين يا غاية الطالبين
...حيد يا ملجا كل طريد يا
...له يا راحم الشيخ الكبير يا رازق
...ر يا فاك كل اسير يا مغني
...المستجير يا من له التدبير و
...ل تدبير يا من لا يحتاج الى
...يا من هو بكل شيء بصير

سازمان کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد
آستان قدس رضوی
اسم کتاب: تحفة الملوك
مولف: جعفر بن ابی اسحق موسوی
موضوع: اخبار زبان: فارسی
سال چاپ: ۱۲۷۶ محل چاپ
شماره عمومی: ۸۰۸۵ کتابخانه / بخش
وقفی / خریداری: [illegible] تاریخ: آبان ۱۳۸۰
طول: ۳٤ عرض: ۲۱ شماره صفحات
ملاحظات
۸۵۷۸
۲۹۷/۸٤
۵۷۳ ت
۲٤۱۰٤۲

هزار شکر که از فر خسرو قاجار	فزود ابر از افق رونق سعدا
جهان خدای خدایگان ناصر الدین شاه	بشاه ملت پناه خدیو عدل شعار
زحل بچاکری آستانش بسته کمر	از آن بگنبد هفتم گرفته است قرار
بعهد دولت این پادشاه دین پرور	گرفته رونق شرع محمد مختار
کتاب تحفه مرحوم سید کشفی	که هست منبع اسرار و مطلع انوار
بیاض دست از لوح سینهٔ غلمان	سواد اوست از مشک تبت و تاتار
نکات دلکش او دلفریب اکند شور	چنانکه صیقل از آئینه میبرد زنگار
اولی النهی ز مضامین او قرین شرف	ولی جهول از او مبتلای عجب و عوار
چنین اصول عقاید گشته استحکام	بهیچ دوره نزاد و در عصری از اعصار
سمی جعفر صادق سحاب فضل و فطن	سپهر مجد و معالی جهان عز و وقار
زفرقه علما بود آنچنان ممتاز	که زانچنان بشرافت محمد مختار
یکی چو ابجد اطفال نزد او پرورش	یکی چو صنف ... بمقدار
مصنفات ور اشرح کی توانم داد	که هست بیرون از حد وعد حصر و شمار
سزد که ثانی شیخ ... خوانم	اگر حسود بد اندیش نا کند انکار
زنکتهای دُر ربار ورق منشورش	شده است نشر علوم ائمه اطهار
چگونه وصف نمایم که با هزار زبان	ز وصف او نتوان گفت عشری از اعشار
اصول فقه و معانی و منطق و تفسیر	کلام و طب و ریاضی و حکمت و اخبار
ولی چه سود که مجهول قدر بود به عصر	نقوش انجم و گردش سپهر کجرفتار
بلی چو عقل ... ز رفتن شود معطل	بلی چو روح ز تن شد روان قندار کار
دل خراب من از غم درون سینه ریش	پر از غروش ... چون درون ... استغفار
به آنکه مخبر آدم برین حکایه نعش	بمدحت اسدالله حیدر کرار
سپهر مجد و چنین ضمیر بدر منیر	سحاب رحمت و باران لطف و قهر قهار
قوام آیت کبری متبع نوفر	نظام ملت بیضا و مطلع انوار
ردیف احمد مختار ... سری	سمی حضرت ستار و محرم اسرار
من مدایح الهو بالغه و الا صالی	من ستایش او بالعشی و الابکار
خدای خواست که این فیض را کند جاری	بدست شخصی نیک اعتقاد نیک شعار
ستوده عقد محمد رضای پاک گهر	که هست بنده تجار و قدوه احرار
بکارخانهٔ آقا حسین که در فن طبع	چو او ندیده کسی زیر این کبود حصار
ز فیض حضرت معبود خانه محمود	نمود لؤلؤ مقصود بر صفحه نثار
همیشه تا بود این بساط شطرنجی	بود پیاده و فرزین ز ثابت و سیار
زخار خار عدو گشته بود مبش برتن	ولیک سال شهنشاه آمدش ...
شهنشهی که بحفظ ثغور دست ستون	کشیده حصنی حفظش چو گنبد دوار
بنای کفر شد از صیت صولتش ویران	اساس شرع شد از نام نامیش استوار
علی الخصوص کنون که منطبع گردید	بسال الف و صد و هشتاد و سه ز بعد هزار
نکو کتاب که بحری است مملو از لؤلؤ	نکو کتاب که فلکی است مشحون از انوار
حقایق جلی از بطون او ظاهر	دقایق حکمی در متون او دشوار
اولوا الکمال به وگشته آیه منتظر	ذوی العقول بر او جسته اند استظهار
چو آب نیل که سبطی از او شود محظوظ	ولی بقبطی سوزنده تر بود از نار
کنون بخاک بروجرد زنگ دل ...	که گشته منبع آن فخر اولوا الابصار
محیط دایره علم و مرکز دانش	دلیل راه نجات و دلیل جنت و ...
به پیش حکمت او مشکلات بطلمیوس	بنزد دانش او معضلات بسیار
بچار رکن جهان صیت فضل او منتشر	چنان رسیده که مستغنی آمد از اظهار
ز مشکلات شفا برق او چو شرح و هم	که هست حل رموزات ... کشاف
شهاب قابوسش همچو بحر او قاموس	لبالب آمده از در و لؤلؤ شهوار
ز درهای یتیم کفایة الاخبار ...	که هست بیرون از موج بحر در مل خوار
دگر چه شرح دهم از کتاب ...	که هست بحری مواج و ظرفی ... ذخار
علوم عقلی و نقلی و باطن و ظاهر	بداد لعنت ... کرچو لیل و نهار
از این سراچه فانی چو شد بعالم قدس	مرگ ... دهر علیل آمد و زمانه نزار
چراغ علم شد از بعد رحلتش بی نور	بلی چو مهر فرو شد جهان ... بیدار
از آنکه آمده کالای معرفت کاسد	از آنکه رونق دین شد از این بازار
ولی مطلق و فیض نخست و مظهر ذات	وصی حق و نفس نبی امام کبار
شهاب ثاقب و نجم زکی و قطب وجود	محیط خلق و محاط مهیمن دادار
جمال ذات نخستین حباب بحر وجود	کمال قدرت ادوار و اولین آثار
علی عالی اعلی و قالع خیبر	ولی ... والا و قامع کفار
غرض چو نسخهٔ این تحفه بود کمیاب	نمی شد ... منتفع صغار و کبار
ز مخلصان و مریدان سید مرحوم	گزید ز اهل صفاهان یکی تمام عیار
برای آنکه مر این نسخه منطبع گردد	کشید رنج فراوان و زحمت بسیار
ز لطف حضرت دادار منطبع گردید	مر این صحیفه که گنجینه ای است ز اسرار
سزد که اهل بروجرد شعر ...	بدین قصیدهٔ غرای محکم ستوار
عدوی آل علی مات باد و سرگردان	ولی موالیشان بر ... سوار

کتابخانه آستان قدس مشهد
شماره ثبت ۲۴۱۰۴۲
تاریخ

الحمد لله خالق العقل والجهل وجاعل الظلمة والنور والظل والحرور والصلوة على [illegible] وآله وشیعته مجالی النور واللعنة علی الظلمة [illegible]

[illegible] وبعد [illegible] حکایت عقل [illegible]

نظم

ناله بلبل به گل خوش است نالها گر خوش بود با گل خوش است [illegible]

[illegible] نظم لمؤلفه چون ناله بلبل [illegible]

[illegible]

ابیات

[illegible]

[illegible] الطوبی الاول [illegible]

[illegible]

السلطان ابن السلطان [illegible] شاه قاجار [illegible]

[illegible]

السلطان ابن السلطان ابن السلطان الملقب [illegible] محمد تقی میرزا [illegible]

[illegible]

العبد [illegible]

[illegible]

[illegible] مقدمه ملوک [illegible]

[illegible]

ایجاد فرموده است یکی باشد و بیش از یکی نباشد و این معنی تحقیق عبارت حکما است که الواحد لا یصدر عنه الا الواحد یعنی شیء واحد صادر نمیشود از او مگر یکی
و این کلامیست حق و متین هر چند که قایلین این سخن لال دو دست و واضح بیان ننموده اند و بیان سبب این مسئله ارتیبها بلکه منکران طلبه این زمان
شده است چونکه خود قوه ادراک این مطلب ندارند و اشخاص صاحب حدس اهل التجرید تا معانی این را از اصل ما بینها و واضح او را بیان نموده اند و من بعد کسی را اهل هستند
لجاج نباشد بجال شک و شبهه در آن مدارد چونکه درست و واضح بیان باشد و من الله الهدایه والا لا المؤلفة میامده که و منکلف ما تکتشابند سرحم ما
کشاده دل ما بکشایند در میخانه کشاده باد باخلاص مرا بیش از آن نادر زمره بروی ما بکشایند بسته تا چند بود کار دندی بان و متنبه که نکوندنا که را زبند
ما بکشایند مخففه بیش از این معلوم شد که خسروح اشیاء عقل است و رسل و انبیاء و ائمه هدی که در هر کجا هر چه فرموده اند بیان و توضیح حکم و توفیق
است فرای و کما انکه بسبب ضعف عقل بجود که خود بهند کمی شوند و فهمیده و از العجله بیان نموده همین دلیل کرده ثبات وحدت و یکی بودن عقل و صادر اول
گفته شده که مروی است از امام جعفر صادق علیه السلام در کتاب کافی در اثبات نمودن وحدت خداوند تبارک و تعالی برای زندیقی فرموده که بلو ملک الله دعیت اثنین و حجه بینهما
حتی یکونا اثنین فصارت الفرجه ثالثا بینهما قدیما معهما فلزمک ثلثه فان ادعیت ثلثه لزمک ما قلنا فی الاثنین حتی یکون بینهم فرجه فیکونوا خمسه ثم یتناهی
فی العدد الی ما لا نهایه له فی الکثره یعنی بعد از آنکه این را بیان فرمودند اثبات کردن و فاصله [illegible] و واسطه ثبوت از دو خدا مابین این دو تا
اینکه فهمیده معنی دو نیز بیان واسطه فهمیده شود که قدیم است و تا آن دو بر لازم است بر تو که قایل شوی و اگر انکار نمایی کلام محال است بود ابدا
گفتم در دو که عبارت است از لازم آمد فرجه و واسطه در مابین سه بین باشد پنج خدا و بعد از آن بنا بر فرض بعد هر قدر که بعد بیانی شود فرجها
و واسطها بیشتر باید پس منجر شود خداوندان بعد و کثرت بحد بیحد که بی نهایتی و سکوت آنحضرت و آنچه تو چیز نکو نفرمودن دلیل است بر باطل بودن
تسلسل بالبداهه و بعقل نمودن امور غیر متناهیه که معنی تسلسل است معلوم است که بطلان و نامعقول است چونکه بدیهی است مسلم الطرفین بوده
است و لا ازنه نیز بیحوج به گفتن ایا آنکه آنحضرت تبرعا و شفقه در ابطال این چیزی بی فرموده و بدانکه اگر صاحب عقلی و تجربی بگوید که احد است ذرات
وحدت خداوند است وحدت عقل نیز باید دانست که ساخت و اجرا نموده بیانکه محقق است حکم عقل کلی است و دلیل عقلیه کلیات می‌نماید اختصاص
بفردی و مواد فردی و مجازی دو آن جانب ندارد و حضرت وجوب کجا گفتگوی وحدت خداوند اشیاء است تا امکان که جای گفتگوی وحدت عقل است مسئله کلیات
عقلیه متفاوت ندارد و این معنی عبارت اصولیین است که گفته اند العقل لا یخصص یعنی دلیل عقلی تخصیص بردار نمی‌شود مخففه بدانکه طریق فهمیدن
با خبر را فهمانیدن بر سه قسم است حکمت و موعظه و مجادله چنانکه خداوند فرموده است که ادع الی سبیل ربک بالحکمه والموعظه الحسنه وجادلهم بالتی
هی احسن یعنی بخوان ای پیغمبر بندگان را بسوی راه پروردگار خود بعضی را بطریق حکمت و بعضی را بطریق موعظه که نیکو باشد
و بعضی را مجادله و مناظره فرمایید به طریقی که مجادله احسن باشد و نیکوترا حکمه که او را بر اصحاب عقل و الباب است فهم اینها از فرموده اند بن عباس است معرفت
شناختن باید شناسایی چیزها بطور که حقیقت و نفس الامر چیزها است و این می‌شود مگر بطور وحدت او عباد که دیگر مجال شک و شبهه و ریب در آن نباشد و این
قسم مرتبه عالی از علم و فهم است و از مرتبه حق الیقین گویند مثلا مرکاه کسی را آتش افتد و بسوزد پس حال سوختن و احراق و تاثیر آتش را بحقیقت و نفس الامر
و معرفت حقیقت آتش و علم الیقین و مراتب اما طاهر و باطنا فهمیده در او اثر آن نمودن آتش حشم می‌شود و معرفت او بحقیقت آتش دراعلا مرتبه معرفت بهم رسیده
بهمه که اثر چیزی است چنانچه خداوند خبر داده است و فرموده است که فاما ان کان من المکذبین الضالین فنزل من حمیم و تصلیه جحیم ان هذا لهو حق الیقین
پس اگر بوده باشد اشخص که مرده است از جمله تکذیب کنندگان بخدا و پیغمبر و از جمله گمراهان امر پس جزای آن در اول غوطه خوردن باشد با یقین اوایل که نرم کرده در علاج
مرتبه کرمی و حرارت باشد پس از آن خلق و وجود حلول نمودن او در آتش بهر جهت که خلق شد در آتش بهمه به مرتبه حق الیقین است در ایمان و مدد بان آتش و نمائ
او وصف ایکه آن این قسم از فهم که حکمت است سر القلب یعنی القلب الانسان است که او را اطوار قلب گویند و آن عبارت است از جهت فوقانیه قلب یعنی جهتیکه مقابله با روح و عقل
که صادر اول است در آن جهت همان کیفیت نورانیه او است که خداوند اشاره بآن فرموده است که افمن شرح الله صدره للاسلام فهو علی نور من ربه یعنی
پس کسیکه شرح فرموده است خداوند سینه او را پس آنکس مشتمل است بر نوری از جانب پروردگار خویش و ائمه هدی علیهم السلام فرموده اند که اتقوا
فراسه المؤمن فانه ینظر بنور الله یعنی بپرهیزید ای مردمان جمله از فراست و حدس محض مؤمن پس بدرستیکه مؤمن نظر می‌نماید و نگاه میکند بواسطه نور
خداوند و الزد بهند و محض بجشم ظاهر نیست و فرمود که اذا اراد الله بعبد خیرا نکت فی قلبه نکته بیضاء و فتح مسامع قلبه و وکل به ملکا یسدده یعنی
هر گاه که خداوند اراده بفرماید به خوبی بنده از بندگان خیر و خوبی را پس ایجاد میفرماید بخوبه و قلب او خود در دل آن بنده اثری و نور سفید و اثر او
کشاید گوشهای دل او و موکل بر او میفرماید بر در گوش او ملکی را که انا فانا او را تعلیم کند و براه سداد و صواب او را دلالت و سبب حاصل شدن این نور الهام
ملک و اغراض نمودن و کند شدن این کس است از تمام مشتهیات نفسانیه و زخارف فانیه دنیویه که غیر مرتبط بخداوند و توجه نمودن او است بتمامی عزم و همت
بسمت عالم اعلا و مطالب عقلانیه و معارف باقیه اخرویه حقانیه که محل عبادت است و از اشتغال نمودن بطاعت خداوند و فهمانیدن مجهول و بطور که دانسته
شده است از طریقه شریعه و چون چنین شود پس وجود و حرکات و سکنات و عقاید و خطرات اینکس همه حقانی شود و مناسب بنا بنیه خداوندی شود و
موفق بتوفیقات و اشیا خیر میکرد چنانچه در خبر و معراج اثار نبلاغه ابواب عبادت امیر المؤمنین اشاره مختفا کرده است و حیات شده است و فرمودند که لا یحیط بها الا وهام
بل تجلی لها و بها امتنع منها و الیها حاکمها یعنی و همها کعبارت است نمود بهما بطالعات احاطه بخداوند نمی‌کند بلکه خداوند تجلی فرموده است به نور ایمان
همان انوار و با انوار محجب شده است از همان انوار و بحود آن انوار و انکار او ده است محال که آن انوار و باین سبب انبساط و انتصاف مابین ارباب عقل که صادر اول

زاده دماغ نهم بنهند و خطه محروطی نعاعی ببینابین بهتدا می‌شود که یک سران که او وسیع و منفرج است انتمام عوالم اما یکی ملکی و برزخی و ملکوتی که نشه منفصل
معقل شده است و سر دیگران که حاده است متصل بوجه القلب و صوی دل شده است و زیاده بر این اتصال ایضا ملکی که در حدیث سابق تصریح بان شده
اتصال شده بکی بعقل ایضا دارد موکل است و نشسته بر در گوش راست دل لا ینقطع نقاحیل نور او و تاثیر توجه او بر نهایت او وسیطانیکه بجواهده ز
گوش چپ او وزد باید او را منع و دفع میکند و اگر خواسته باشی که توجه معنوی قلب بسمت علو و معنوی عقل و کیفیت ارتباط و اتصال از ایجاب مخروطی شکل نبینی بایر نشکل نظر نما

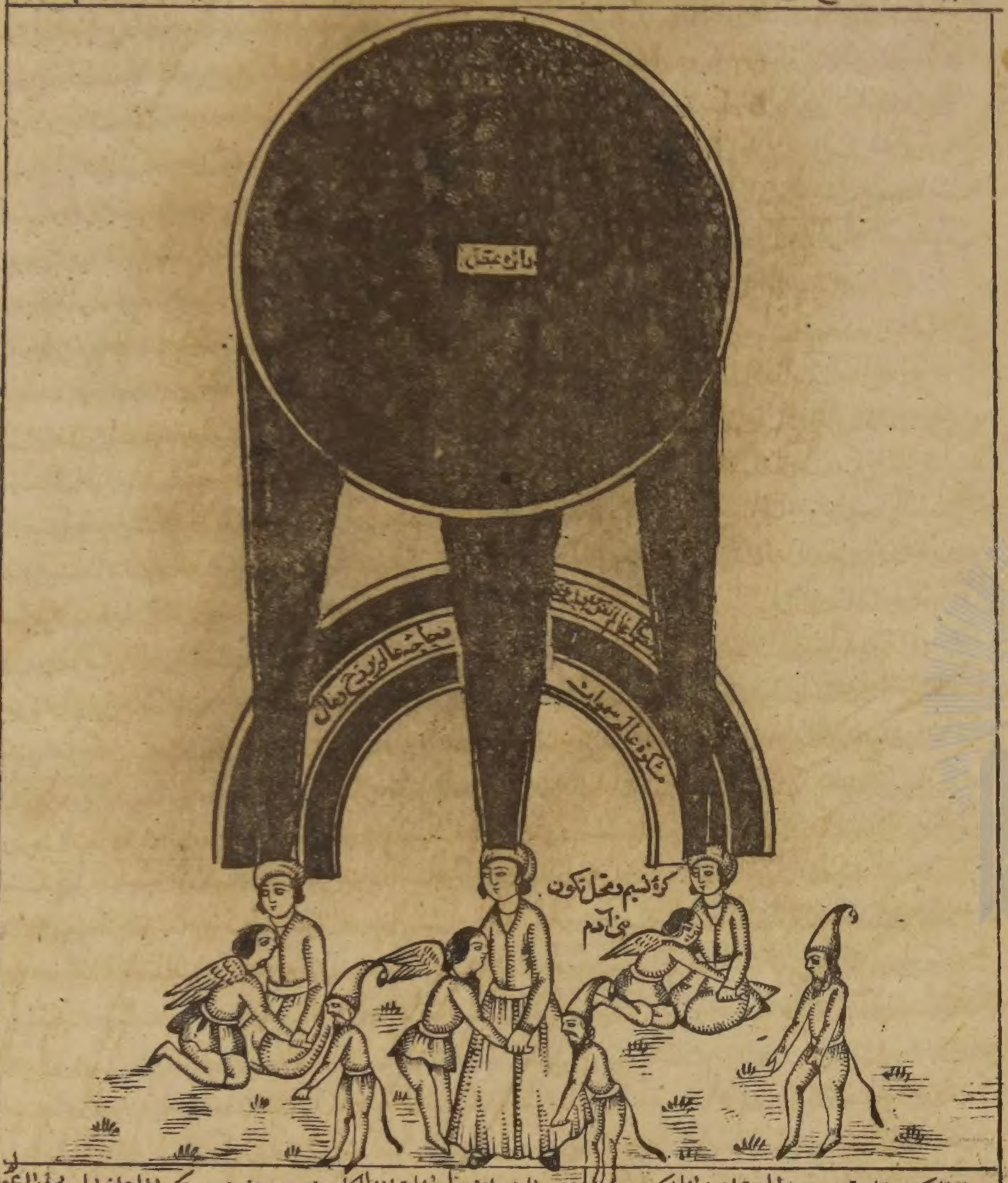

و در اینجا که نور قلب متوجه بسمت ما فوق است تا آنکه برسد العقل پس در آن خط مخروطی حقایق اشیا کما هی مفهمید و میدیند چونکه حقایق اشیا و صور آنها در عوالم
ما فوق ثابت و موجود است مثل نظر ظاهر که در حوض آب افتد و از انجا صور اشجار و ابنیه سایر اشیا را اگر در آب عکس انداخته اند می‌بیند شعر هر کرا دیده
کنا بدش هر چه ممکن بود نمایندش و بر تو معرفت که هر منکرانسا حقیقت چیزها از آن است و فهمیده علم او بر جد یقین رسیده بکر نجاوز نمودن از آن
حدود الله و معصیت کردن و تساهل در طاعت نمودن و از خدا غافل گشتن و بغیر او مشغول کردیدن و امثال اینها مغیر نداد و الحال ترجمه یعنی و من یؤت الحکمه
فقد اوتی خیرا کثیرا معلوم شد یعنی هر کس که را داده شود حکمه پس تحقیق که را داده شده است خیر بسیاری بجهه آنکه وقتی که حقایق را فهمید دید و از حق که او
و حق کفتار دی و حق اعتقادی نیز دو نرفت و سراپای او ظاهرا و باطنا مشغول طاعت و رضای خداوند شد پس در این صورت دار آخرت را وجب تمام الوسم و آخرت
و حب زاکنا الکند و بدنیا و زر دنیا و متاع دنیا از دنیا و مفهوم را در تحت آن در آید چنانکه مضمون حدیث قدسی است که یا دنیا اطیعی من خدمنی و اخدمی
من خدمک یعنی خدا فرموده است ای دنیا کسی که در بنا طاعت کنی زا که در خدمت من مشغول باشد و محروم نما کسی را اگر در خدمت تو مشغول باشد و این نوع سخن
کنایه است از آنکه خلقت و جبلت دنیا را چنین کرده اند که تابع خرث و اهل او باشد و در این مرتبه از جمله اشخاصی می‌شود که خداوند در حق ایشان فرموده است
که و منهم من یقول ربنا اتنا فی الدنیا حسنه و فی الاخره حسنه یعنی بعضی از ایشان کسانی هستند که میگویند یعنی بر زبان او استعدادیت الفاظ که خدا

عطا فرمایاد و زینا چیزهای خوب و در لغت چیزهای خوب و الحال معنی بدیت العمل اما عبد الرحمن و یکسب به الجنان معلوم شد حقیقة معنی حدیث شریف آنکه
در کتاب است ایشم که ما تقرب الی عبدی بشیء احب مما افترضت علیه و لا یزال یتقرب الی بالنوافل حتی احبه فاذا احببته کنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی یبصر به و
لسانه الذی ینطق به و یده التی یبطش بها الخ و ان سئلنی لاعطینه ایضا معلوم شد یعنی خداوند فرموده باید که تقرب بجوید بسوی من بنده من بچیزی که محبوب تر باشد
بسوی من از واجبی که بر بنده لازم و واجب کرده ام و بنده پیوسته تقرب میجوید بمن و بسوی من بواسطه گذاردن و مشغول شدن بنوافل و مستحبات تا آنکه محبوب
من شود و من او را دوست میدارم پس هرگاه که او را دوست داشتم میگردم من گوش او را که بآن میشنود و میگردم من چشم او را که بآن میبیند و میگردم
من زبان او را که بآن حرف میزند و میگردم دست او را که بآن میگیرد الخ و اگر این بنده بخواهد از من حاجت میدهم او را و اگر سوال نماید از من بی شک عطا می
کنم باو اینجا از کتاب است کلام بطول انجامید **المولفه** غنیاتهم سمندانست کذبن بر خوانست ز اهل مکه فرهاد از بند خود لست **تحفة** باید
دانسته شود که این قسم از فهم که در طور حکمت است تعلیم و تعلم و درس خواندن و طلب نمودن از افواه الرجال حاصل نمیشود بلکه این موهبت و عطیه خداست
برای مومنان و دوستان که مشغول اند در شلحه اند بواطن خود را بغیر حبیب خود و حکم لخود اولئک الذین هدیهم الله و اولئک هم اولوا الالباب **بیت**
گوهر را بنا باید که شود تا بافیض و در هر سنگ کی لولو و مرجان شود و حدیث لیس العلم بکثرة التعلیم و التعلم بل انما العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء
اشاره باین قسم از علم است یعنی حاصل نمیشود علم حکمت ببسیار درس خواندن و تعلیم کردن بلکه این است و جز این نیست که علم و حکمت نوریست که می اندازد
خداوند آن نور را در دل هر کس که علم بقابلیت و حسن نیت و خوبی سریرت داشته باشد و مشیت او تعلق بگیرد و علماء که در آیه انما یخشی الله من عباده العلماء
است از اهل این علم اند ایضا و حدیث العلم ما یورث العمل و انما العلم بالعمل و امثال اینها که در مضمون اینها عمل علامت و نشان علم قرار داده اند و علمی که غیر این
قسم است او را نفی کرده اند و از درجه علم او را انداخته اند ایضا اشاره باین قسم از علم است و بدانکه کشف و الهامیکه در زمان جهله و منکرین شایع و قرار است
و نمیفهمند که چه چیز است و چه حالت است عبارتست از همین طور از علم است و کشف در لغت برهنه کردن چیزی و برداشتن است و الهام بمعنی تکلم نمودن با کیفیت بطور
خفا و آهسته مثل وحی الهی و اما در اصطلاح اهل علم پس کشف عبارتست از آنکه حاصل شود دلیل مطلوبی که اینکس طالب است در دل او دفعة و بدون تفکر و ادراک خود
ایضا میگویند و چیز بسیار از اوقات میشود که اینکس بسبب جمعیت خواطر ظفر می یابد در ساعت واحد بچندین مسئله که غیر اینکس انها را در سالهای متمادی بهم نتواند
رسانید و اما الهام پس او نیز عبارتست از حاصل شدن مطلوب بهمین طور که ذکر شد لکن بدون اینکه اینکس طالب مطلوب باشد یا تصور آنکرده باشد و این هر دو
معنی که از برای این دو لفظ است خواه لغوی انها و خواه اصطلاحی بر تو محقق شد که از حالات و کیفیات صاحب حکمت و نور الله است و بر تو محقق شد ایضا
که نیست اهل حکمت بقابلیت باشند که ایشان پسندیده خدا و رسول اند و از جمله اولیا و مقربان باشند و اما اشخاصی که در حق ایشان خداوند فرموده است که
فی قلوبهم مرض فزادهم الله مرضا و لهم عذاب الیم با آنکه هرگز معنی لغوی و اصطلاحی این لفظها را ندانسته و نشنیده و بو و فهم نکرده اند پر تکبر بهر از دو جهل
و من حیث لا یشعر در پی انکار نمودن این طریقه از علم و فهم در دست می نمایند چونکه از سنخ و رشته منافقین هستند که خداوند بیان حال ایشان فرموده
است که یریدون لیطفئوا نور الله بافواههم یعنی میخواهند که خاموش کنند نور خدا را بدهنها و زبانها و انکارهای خود شان و مرتبه دیگر از لحسد باین
مسئله مینمایند که ائمه خاص پیغمبر و ائمه صلوات الله علیهم است و کسی با ایشان هم رتبه و هم وزن نمیباشد با آنکه تمام ادله چنانکه مدلل شد هیچ …
این خصوصیت ندارد و نمیدانند که انچه در پیغمبر و ائمه هست باید شمه و بهره از ان در شیعه و شیعیان ایشان باشد ع سر از انچه منی ماند باو و انچه در شیعه
و شیعه ایشان نمیباشد از کمالات همگی سبب کمال و موجب فخر ایشانست انجا که کمال رعیت دلیل بر کمال سلطان است و از ایشانست که افاضه بکند بشان انه
المولفه بد صفتیکه شه ملک را بود غالب همان صفت کند اندر سپاه شاه سرایت بر احدی با ایشان هم شانی و هم وزنی نکرده است و زنی هم وزن ایشان
است چنانچه در ایشانست از خدا است و کمال قدر نزد خداوند است و با خدا هم وزن و هم شو نیستند **المولفه** انند و بسا انچه می طاهر و ریز و ذی
روی و نیست انچه مبدا از دو کل وی و کجا دید شده است که ملازمان و چاکران در اکثر اخلاق و سیر مخالف و مغایر آقایان خود میباشند با آنکه اولاد انان هم
صورت و سیرت غیر پدران باشند پس هر کس که بهره از نور علوم و کمالات ایشان با او نیست و نداده معلوم شد که از اولاد و چاکران انجنابان نیست و از سنخ و
سلسله دشمنان و اعدای ایشانست و علما همگی اولاد روحانیه انجنابان باشند و در علم اصول تعریف مجتهد باین شده است که مجتهد کسی است که بعد از علوم
دینیه صاحب قوه قدسیه باشد که بواسطه آن قادر باشد برد نمودن فروع را باصول و این قوه قدسیه همین نور است چنانچه در کتب اصول و کتب اجازات مسطور
است خلاصه قومی عجایب و غرایب هستند از بدترین جهله و متعلمین اند هیچ خبر و هیچ اطلاع از باب محکمات کتابیه و احادیث بینات نداشته و
اقوال علما اعلیحضرت ندارند با آنکه با خداوند خود معارضه دارند و حسد بر کار خدا می ورزند چنانکه در حق ایشان فرموده است ام یحسدون الناس علی ما
اتیهم الله من فضله یعنی یا حسد میبرند مردمان را بر انچه خداوند داده است بایشان از جانب خود و از فضل خود شرطی فکر و هی مکر و هی طرفه هستند **بیت**
نامحرمان عشق و تو غبار برده اند عجب چاه تو نرسیدن بر نکنند جز طلب بر هیچ نشد حاصل هنوز باطل در این خیال که اکسیر میکند دکو بیلند مر عشق مکوشند
مشوند شکل عنکبوت که متن بر نکنند و مرتبه دیگر که در حال مجاورت و مکالمات جهل ایشان بر خلق ظهور میرسد و نسبت جهل و خربت بایشان
داده میشود پس خود را علما و مجتهد اخلاء ملحوظ دانسته و ایشان را بد نام نموده بعد از ان در مسند افترا و اتهام اند که طایفه اهل کشف و نور علما را بد نام انند که
بلی گویند و حال آنکه ایشان خود علما و راس و رئیس اهل علم اند شنیدکه در هر اثنا بخبر شبهها او سبب تجار شعر میکنند و اموال ایشان را تهمت مکر نام
و توقع دارند که تجار حمل الیشان انشوند و مسمند ایشان ندارند توقع این است که میگویند ما طلبه علوم دینیه میباشیم و از جمله علما واجب الاکرام

منشیم اتفاقا یکی از نجار مذکورات کسان و ادعا نمودن یکی از اقوال این مرتبه را میدهد که توجه کتاب بعنوان کتحقت موزه کلوز میخوانم سکین یعنی معنون منها الخ
شیء مرغ و حروف فاء و کاف و ذال و زای را از هم فرق نکرده و بکسر و از قرآن نخوانده خود را از طلبه علوم دینیه و از علما میشمارد و تکبر کرده
از اینجا اهل نامبد اند میکنند و مرتبه دیگر میگویند که این طایفه کشفیه صوفی میباشند با آنکه صوفی معنی صوفی را نمیدانست و از کلیه الحال طایفه هستند که
بهیچ وجه ایمانی و اعتقادی بشریعه ندارند بلکه مرتبه پیغمبر و ائمه صلوات الله علیهم ندارند و خوب شاید صاحب مرتبه مستقله و دعوی مستقلی دارند و حرکات و سکنات و
اقوال و اذکار ایشان بهیچ وجه موافقت با عقل و شرع ندارد و دعوی … از خدا و رسول … ندارند
از حالات ایشان … در کتاب صنیع الحجر ذکر نمودیم خلاصه بعد از آنکه میخ بند که هیچ فعلی و کاری … کرده در اطوار اهل کشف و نور و طایفه صوفیه نمو
بلکه متابعت ندارند و همگی نماز و روزه و عبادت و اقوال و اذکار ایشان موافق و مطابق عقل و نقل و کتاب و سنت است و قلب توسل و عجز و انکسار و فروتنی
و خاکساری و حسن معرفت بخدا و رسول و ائمه هدی صلوات الله علیهم و حسن ظن و خوبی نیت و پاکی سریرت بالنسبه بعلما حقه و مجتهدین و قعاد دارند و بغیر از
موافقت و مطابقت با فرموده خدا و رسول دیگر خصلتی و طریقه ای در ایشان نیست و نبوده است پس از راه ملعنت میگویند که اینها اهل تزویر و بدعه حرکات
ایشان را نور و برانست و حقیقت ندارد و حال آنکه کار اهل تزویر و بدعت ایشان رد و معلوم میشود و سالهای سال نبایست موالات نمایند و حال آنکه بنا بر عقل و
شریعه مزور انست بلکه چنین است که هرکس که آثار و علامات ظاهر شود از ان اثار حکم بوجود ان حقیقت میکنند و از این جاست که خداوند نهی فرموده است
از تجسس فرموده و لا تجسسوا و از ظن سو نهی فرموده ان بعض الظن اثم و نهی فرموده است اشخاصی را که از جهة متمسک به خوردن و گرفتن اموال مردمان و
تا با غراض بنویسند میگفتند بکسی که سلام با ایشان میکرد و اثار اسلام که سلام است ظهور میرسانید که تو مسلمان نیستی فرموده خدا که و لا تقولوا لمن القی الیکم
السلم لست مؤمنا یعنی و مگویید در حق کسیکه القای کند بسوی شما سلام را که نیستی تو مومن و مسلم بعد از ان غرض و مرض ایشان را در گفتن این حرف بر و
داده است و فرموده است که تبتغون عرض الحیوة الدنیا یعنی غرض شما از انکار نمودن اسلام این شخص این است که میخواهید عرض و متاع خانه خود را
زندگی دار دنیا را و این سخن را از راه جهل و سفلگی خود نموده اید حال اینکه فی الحقیقه در اسلام این شخص شک نداشته باشید با آنکه اثار کفر دیده …
و مرتبه دیگر باین نام بوط میشدند که این طایفه بی کتاب و بی مطالعه چگونه میفهمند این چیز را حال آنکه گفته شد و معلوم گردید که این قسم از علم کتاب و
استاد و مطالعه و تعلم حاصل میشود چنانچه آنکه با انها حاجت باشد با آنکه این جمعیها تمام اثار دانستن و فهمیدن موافق ایات و احادیث دلالت علم از
این طایفه می بینند خواه در شعر و خواه در نثر الیف و تحریر و خواه در خلا و خواه در ملا و این اعظم ادله و بزرگترین براهین است بر حقیقت داشتن فهم و علم ایشان
و موید بودن ایشان بنور و الهام الهی چنانچه ایشان از کاس ربانی و تعلم کردن ایشان از عالم فوقانی و معلم روحانی **بیت** المنة لله که در میکده باز است
زانرو که مرا بر در او روی نیاز است خمها همه در جوش و خروشند و لیکن انمی که در انجاست حقیقت نه مجاز است و میگویند که حجت حجر است که
ما نمیتوانیم بی استاد و بدون کتاب بفهمیم جواب انست که سر تا پای تو مشغول عالم سفلی است و سر و دماغ تو پر از تکبر و غرور و خود فروشی است و …
ذکر شد که اسباب حصول این قسم از علم از ما سوی الله گذشتن است و توکل و عجز و توسل و انکسار و فروتنی نمودن و باخلاص و پاکی نیت بخدمت مشغول
شدن است **بیت** برد میخانه رفتن کار یکرنگان بود خود فروشان را بکوی می فروشان راه نیست ای عزیز تا از تو هستی و غرور است
تکبر از ما همه بیچارگی و عجز و نیاز است خلاصه اساس دین و طریقه پیغمبر خدا را بهم زدند و زیر و بالا کردند و خود را و سایر مردم که مثل ایشان اعتقاد
از سبیل الله و راه خداوند دور داشتند و خدا و رسول و ائمه را خصم خود نمودند و بنای اظهار عداوت و دشمنی و محاربه با اهل الله و اولاد رسول
گذاردند و علمای ربانی و مجتهدین روحانی را بدنام و کم نام کردند و بنای بیخ و بنیان علوم دینیه و معارف اخروی را از سنگ و کلوخ کردند و
سر او را از جور و تعصب انباشته و سنگ تفرقه و تشتت در میان علما انداختند و راه مطلع علم و تحصیل را بر اخیار … و شبهه …
و طایفه طلبه را متحیر و سرگردان کرده بستند و ابواب فیوضات و نفحات حضرت سبحانی را که در حدیث ان لربکم فی ایام دهرکم نفحات الا فتعرضوا لها
تصریح و تحریض بر او شده است مسدود نمودند و درهای شیطنت و ملعنت و تزویر و خودستایی و خود نمایی گشودند و خود را مصداق
این ایه کرده اند الذین کفروا انفسهم و صدوا عن السبیل و من یضلل الله فما له من هاد لهم عذاب فی الحیوة الدنیا و لعذاب الاخرة اشق و ما
لهم من الله من واق اللهم ارحمنا و عجل فرج ولینا صاحبنا و مولانا الامین **بیت** بود آیا که در میکده ها بگشایند گره از کار فرو بسته ما
بگشایند در میخانه ببستند خدایا مپسند که در خانه تزویر و ریا بگشایند اگر از بهر دل زاهد خودبین بستند دل قوی دار که از بهر خدا بگشایند
انچه کاش همه از جهت شبهها متاع دو رنگی است … که میکنند و چونکه دانستند و دیدند که از این حرکات جزئی از شبهها بدست ایشان نیاید
چونکه قسمت معیشت در دنیا است و بسوی انجناب خداوند است چنانکه فرموده است نحن قسمنا بینهم معیشتهم فی الحیوة الدنیا و رفعنا
بعضهم فوق بعض درجات یعنی ما قسمت کردیم در میان بندگان اسباب زندگانی را بمعیشت ایشان و بلند کردیم بعضی را در دنیا و بلند مرتبه گردانیدیم بعضی
را در بالای بعضی بدرجات و مراتب چند و دولت و عزت بدست مالک الملک است چنانکه فرموده قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء و تنزع من
تشاء و تذل من تشاء در این معنی صریح و واضح است و نتوانستند که نور خدا را خاموش کنند چرا که اثار ان از معجزات و کرامات و حالات صاحبش …
و مضمون حدیث ینکشف ینابیع الحکمة من قلبه علی لسانه در شان … خداوند هم وعده فرموده است که خواهش ایشان را …
را باتمام و انجام رسانده هر چند که خلاف طبع و خواهش ایشان باشد فرموده است که و یابی الله الا ان یتم نوره و لو کره المشرکون یعنی باو …

خداوند از خواهش مشرکین و منافقین و هیچ کار دیگر نمیکند مگر آنکه تمام میفرماید نور خدا را و بانجام میرساند وعده و [illegible] نور را بر وجود و هدایت هر چند که
ناخوش داشته باشند این اتمام نور را مشرکان و مکروه طبع ایشان می باشد این در ادعای آن ندارند که تمام اهل این نور و صاحب کشف و الهامی نابینه و نداشتند
کرم و [illegible] اثبات و بادعا درست نمیشود و مراد غایتش اینها [illegible] مبتدا و بگفتن تمام نمی شود بیت کر جز بند بوقلمون چون طاوس غافل باند که
فرهاد کجا تا بکجا است   و اگر انصاف بدهند خود نمی مانند که کسانی که در مسئله جزئیه عاجز شوند و عقد بعض نادیده اند و در شبها بردند و مجهولات از کتابها
از کلام دیگران که اهل این نور بوده اند نفهمیده بر منبرها رفته و نقل میکنند و اگر مقبول نشد میگویند که از خود ما است و اگر مقبول شد میگویند که
فلان گفته است این اشخاص از اهل نور الله و اهل حکمت و کشف و الهام نیستند و با آنکه در وصف ایشان آیه فمن یرد الله ان یهدیه یشرح صدره للاسلام
نازل شد و معنی آنست که کسی که خداوند بخواهد که او را هدایت کند علامتش آنست که شرح میفرماید سینه او را از برای همین طریقه اسلام بعضی از صحابه
سؤال نمودند از پیغمبر که از برای شرح صدر علامتی هست که ما بشناسیم بان علامت صاحب انشراح صدر را فرمودند نعم التجافی عن دار الغرور والانابة
الی دار الخلود والتهیؤ للموت قبل حلوله یعنی بلی شرح صدر را علامتی هست یکی گذشتن از [illegible] دنیا که دار غرور و فریب است و یکی رو نمودن
بدار آخرت یعنی مشغول شدن بطاعات و ترک نمودن معاصی و محرمات و یکی مهیا شدن از برای مرگ پیش از آنکه مرگ در آید و این اشخاص که تو می بینی
و خود نشان میدانند که از این علامات بهره ندارند و میل ایشان بدنیا و بکاهلشان بدار آخرت [illegible] ایشان از مرگ [illegible] کجا است پس کسی که
از این علامات ندارد چگونه از اهل شرح که بحکم آیه سابقه افمن شرح الله صدره شرح صدر مقدمه نور [illegible] که صاحبش صاحب کشف و الهام و محل تجلی
نور الله است ای سرگشته های صحرای گمگشتگی شما را با اهل کشف و الهام و نور چه کار ع تو [illegible] دور دماغ داری   بوم طبیعتان را با بام پرواز [illegible]
باز شاهان چه کار و خفاش بصیر را نور از [illegible] و [illegible] الکرام و رسم خود [illegible] در زبان عربی [illegible] و در زبان عجمی [illegible]
هفتم است کلام بطول انجامید بجهة آنکه حق ولی بجانب و اخوانست بیت و زاین کسان مراد بگو [illegible] کوکو تا بکوه [illegible] تحفة
اما طریق موعظه و مجادله [illegible] آنکه طریق موعظه عبارت است از شناختن [illegible] تا [illegible] از دوزخ و احسان نمودن
حرارت و [illegible] و سوختن او [illegible] علم الیقین و عین الیقین گویند چنانچه خداوند فرموده است لترون الجحیم ثم لترونها عین الیقین یعنی
البته هر آینه می بینید [illegible] کار آن [illegible] را بعد از آن [illegible] عین الیقین و این اخبار فرمودن از وقتی است که هنوز داخل آتش نشده اند و او را
[illegible] و [illegible] می بینند [illegible] از جای [illegible] از این نوع معرفت بلفظ [illegible] شده است [illegible] التحصیل [illegible]
شده است [illegible] فواد [illegible] التحصیل حکمت است چنانکه سابقا ذکر شد و متعلق این قسم از معرفت [illegible] نفوس و تهذیب اخلاق و تهذیب یافتن [illegible]
و [illegible] ایشان و [illegible] است چنانکه متعلق حکمت عقاید و معارف معقوله و علم حقیقت است چنانکه ذکر شد ایضا از اینجاست که تعریف نموده اند او را باین که
موعظه کلامی است که مشتمل باشد بر ترغیب و تهدید و باید که موعظه باید که [illegible] احوال [illegible] باشد یعنی اگر [illegible] در امور [illegible] و آخرت [illegible]
باید [illegible] با ترغیبیه نبود و اگر حرص و شوق [illegible] و محرمات و مکروهات [illegible] تهدید بیشتر بشود و از افراط و تفریط [illegible]
ترغیب [illegible] باشد که او را [illegible] در امور [illegible] کند [illegible] با افراط [illegible] هلاک [illegible] تهدید باشد که او را [illegible]
امور [illegible] کند [illegible] او را [illegible] تطبیق و [illegible] چنانکه [illegible] تمام امور کجز الامور اوسطها یعنی
بهترین تمام امور حد وسط از امور است نه حد افراط و نه حد تفریط است و چنانکه در احادیث [illegible] الا اخبرکم بالفقیه حق الفقیه من لم یقنط
الناس من رحمة الله و لم یؤمنهم من عذاب الله و لم یرخص لهم فی معاصی الله یعنی جناب امیر [illegible] میفرماید که آیا نمی خواهید که شما را خبر دهم و دلالت نمایم [illegible]
که حق و خوب [illegible] است کسی است که نا امید نکند مردمان را از رحمت خداوند و ایمن و خاطر جمع هم نسازد ایشان را از عذاب خداوند و رخصت هم
ندهد ایشان را در معصیت نمودن خداوند پس اگر موعظه باین نحو کند [illegible] باشد او را موعظه حسنه گویند چنانکه در آیه سابقه الذکر بود و مفید
بود والا غیر حسنه است و مفید و موجب اصلاح [illegible] نخواهد بود بیت بها باده و با دم رهان زر بجوزی کرهم [illegible] کره دفع بجوزی
هیچ [illegible] نباشد [illegible] مکر [illegible] تحفة و اما طریق مجادله [illegible] عبارت است از شناختن [illegible]
[illegible] چنانکه [illegible] حکمه بود مثل [illegible] است [illegible] و روشن و می سوزاند هر چیز را که
[illegible] علم را علم الیقین گویند اگر مقدمات او یقینیه باشد و الا از مرتبه علم [illegible] و ظنون است و از ماهیت [illegible]
[illegible] خداوند فرموده است الهیکم التکاثر حتی زرتم المقابر کلا سوف تعلمون ثم کلا سوف تعلمون کلا لو تعلمون علم الیقین یعنی
مشغول ساخته است شما را ای [illegible] مال و اخبار و زینت و هوش [illegible] که [illegible] زیارت قبرها خود نمایید مکنید [illegible]
کرده باشد که عالم [illegible] میکنید که عنقریب عالم [illegible] و [illegible] خواهید که [illegible] عالم و مطلع شده [illegible] افتاد
علم یقینی که حاصل می شود [illegible] الرصد [illegible] بالجنان فرمودن [illegible] و [illegible] نوع معرفت متعلق شده است [illegible] التحصیل
قلب است [illegible] نفس حیوانی است و او را [illegible] هر چند که اگر [illegible] است از نور فواد و سر القلب [illegible]
و متعلق این قسم از معرفت [illegible] و مجاب [illegible] حضم و علم شریعت است [illegible] انجاست که تعریف کرده اند او را باینکه کلامی است که آورده می شود از برای اثبات
حق و [illegible] در برابر خصم و منکری پس اگر [illegible] باثبات حقوق [illegible] باشد [illegible] او را [illegible] گویند و اگر از برای مطلق [illegible] کلام [illegible]

تحفه

شود خواه بطریق حق آورده شود و خواه بباطل و از اینجا است که مجادله مثل موعظه بر دو قسم است یکی است که او را مجادله بالتی هی احسن گویند یعنی بطریق
نیکو چنانکه در آیه سابقة الذکر مقید گردیده است و دیگر آنست که او را مجادله بغیر التی هی احسن گویند اما قسم اول آنست که طرفین مجادله هر دو
منصف و عالم بمقدمات دلیل و کیفیت استدلال باشند و قصد طرفین ابطال حق یا ابطال باطل باشد اما آنکه از کسی که طرفین حق او از باطل جدا
شود و حق و باطل معلوم گردد و اگر انصاف یا علم بمقدمات دلیل یا علم بکیفیت استدلال یا قصد طرفین احقاق حق و ابطال باطل باشد پس از قسم دوم مجادله است
و ملحق بمراء است و از جمله محرمات است چنانکه در اخبار وارد است فرموده است خداوند که و لا تجادلوا اهل الکتاب الا بالتی هی احسن یعنی مجادله
مکنید ای مسلمانان با اهل کتاب مگر باینسان مجادله کردن که مجادله طریق نیکو باشد و بدانکه مجادله که بطریق احسن باشد که تا باشد در این زمان بسیار
کم و نادر است بجهة آنکه اکثر طلبه و محصلین از علم و دانش خالی اند و اخلاط و غیره چنانکه مدرکند که عالم بمقدمات دلیل و کیفیت استدلال باشند باده بر این حقی
صاحب اغراض نفسانیه اند از تفاخر و تفوق بر دیگران و فریب و غلبه یافتن بر غیر و طلب شهرت و ریاست و امثال اینها که از شدت بروز و ظهور این اعراض در
مجالس و محافل احتیاج بشمردن و بیان نمودن نیست پس از مکالمه و مجادله نمودن با ایشان خاصه علمی شوم مگر آنکه حق را مکن باشد و این زمان مکالمه و مجادله
با ایشان باید نمود خصوصا در مجالس کبرا و سلاطین که محل و محل بروز اغراض و تفاخرات و تفوق فروشی خود نمایی است و بغیر از قسم حرام از مجادله دیگر
مبنی نمود نمی توان کرد و از این سبب است که حضرات ائمه صلوات الله علیهم بدا غلب اوقات صحابه متکلمین خود را منع میفرمودند از مجادله نمودن با غیر بیت
هر او نکنه با دیگر نتوان انجاست   نه هر که سر بتراشد قلندری داند   و در این باب احادیث بسیار وارد شده است که ما بذکر این یک حدیث شریف که جامع
و مفید تر از تمام است و او را شیخ بهاء الدین علیه الرحمه در اربعین و غیر او از اصحاب رضوان الله روایت کرده اند و مقید می ضمن این تحفه ذکر می شود اکتفا
روایت نموده اند از کمیل بن زیاد النخعی که از اعاظم خواص جناب امیر المؤمنین ع و اصحاب سر آنحضرت بود و مجالح و اکثر حضور او را اجابایش کرد و ماند
او جلیل است فرموده بود که گفته است که بودم در خدمت آقای خود امیر المؤمنین ع در مسجد کوفه و نماز عشا را با امام که ادا نمودیم پس آنحضرت دست مرا گرفته
تا وقتی که از مسجد بیرون شد و راه رفت آنجناب تا وقتیکه بپشت کوفه رسیدند و هیچ و جزا با من مکالمه نفرمودند پس چونکه داخل صحرا شدند نفس بلندی
واه و دردناکی از جگر کشیدند بعد از آن فرمودند یا کمیل ان هذه القلوب اوعیة فخیرها اوعاها احفظ عنی ما اقول لک الناس ثلثة عالم ربانی و متعلم علی
سبیل النجاة و همج رعاع اتباع کل ناعق یمیلون مع کل ریح لم یستضیئوا بنور العلم و لم یلجئوا الی رکن وثیق یا کمیل العلم خیر من المال العلم یحرسک و انت تحرس
المال و المال تنقصه النفقة و العلم یزکو علی الانفاق یا کمیل العلم دین یدان الله به یکسب الانسان الطاعة فی حیوته و جمیل الاحدوثة بعد وفاته یا کمیل
خزان الاموال و العلماء باقون ما بقی الدهر اعیانهم مفقودة و امثالهم فی القلوب موجودة ها ان ههنا و اشار بیده الی صدره لعلما جما لو اصبت له
حملة بلی اصبت له لقنا غیر مامون یستعمل آلة الدین فی الدنیا و یستظهر بحجج الله علی خلقه و بنعمه علی عباده او منقادا لحملة الحق لا بصیرة له فی احنائه ینقدح الشک
فی قلبه باول عارض من شبهة الا لا ذا و لا ذاک او منهوما باللذات سلس القیاد للشهوات او مغرما بالجمع و الادخار لیسا من رعاة الدین فی شیء اقرب شبها بهما
الانعام السائمة کذلک یموت العلم بموت حاملیه اللهم بلی لا تخلو الارض من قائم لله بحجة ظاهر مشهور او مستتر مغمور لئلا تبطل حجج الله و بیناته و این اولئک
والله الاقلون عددا الاعظمون قدرا بهم یحفظ الله حججه و بیناته حتی یودعوها نظرائهم و یزرعوها فی قلوب اشباههم هجم بهم العلم علی حقایق الامور فباشروا
روح الیقین و استلانوا ما استوعره المترفون و انسوا بما استوحش منه الجاهلون صحبوا الدنیا بابدان ارواحها معلقة بالمحل الاعلی اولئک خلفاء الله فی ارضه
والدعاة الی دینه آه آه شوقا الی رؤیتهم ثم نزع یده من یدی و قال انصرف اذا شئت یعنی ای کمیل بدرستیکه این دلهای بنی آدم ظروف و محال علوم است پس آن دلهائی
که حافظتر و جامعتر باشد مر علوم را ای کمیل حفظ نما از من آنچه را میگویم مردمان بر سه قسمند قسمی است که عالم ربانی است یعنی عالم الوهیت و متعلق بخدا
و او عارف بخداوند شد بدلیل مسلک یقین و طاعت خداوند است و این اشاره بصاحب علم بطریق حکمت است و قسم دیگر عالمی است که علم او از کتاب و اقوال الرجال
است و مرتبه او پست تر از علم ربانی است و لکن صاحب این علم بطریق نجات است چونکه قصد او از تعلم نجات آخرت است نه حظوظ و شهوات دنیویه مثل ریاست
و تفاخر و جمع نمودن متاع دنیا و این اشاره بصاحب علم بطریق موعظه است و قسم دیگر جهله و عوام و سفله هستند و از شدت حماقت و بی تمیزی ایشان حضرت
تشبیه فرموده اند ایشان را الهیج که مگسهای ضعیفی اند که بر روی حیوانات می نشینند و طالب فضلات از چشم و دماغ حیوانات باشند و اما رعاع پس عوام و سفله را گویند
بعد فرموده اند که ایشان تابع می شوند صدای هر چوپانی و هر کلاغی را و میل میکنند و از جای خود حرکت میفرمایند بهر بادی و روشن نشده است دلهای ایشان بنور علم و
اعتماد ننموده اند بستون محکمی و در این استاد بمنزله کسی است که تابع هر ناعق و قبلی و [illegible] مثل خود می شوند ممکن احتیاج خود را ب [illegible] بیع و [illegible]
و این قسم اهل مجادله اند و حضرت [illegible] با ایشان و فهم ایشان نفرموده است بما را از نوع عالم بلکه از انسان شمرده است بعد فرمودند ای کمیل علم و معرفت بهتر است از
مال بجهة آنکه علم ترا نگاهبانی میکند و مال را باید تو او را نگاهداری ای کمیل و مال از انفاق نمودن و خرج کردن کم می شود و علم با انفاق نمودن و او را بغیر گفتن زیاد می شود
ای کمیل علم طاعتی است که طاعت و فرمان برداری خدا بان می شود و کسب می نماید انسان بواسطه او طاعت خدا را در زندگی خود و خوبی گفتگو و ذکر خیر را بعد
از مردگی خود ای کمیل مردند و میمیرند آنهائی که مال انبار و جمع نموده اند و ذخیره کرده اند و علما باقی هستند مادام که دهر و روزگار باقی است بجهت آنکه اشخاص ایشان
هر چند که بعد از مردن از نظرها پنهان و مفقود است لکن آثار حکم و مواعظ ایشان در دلها موجود است و باین سبب گویا که زنده اند و بلند نفس
هستند بعد از آن دو مرتبه کشیدند و اشاره بسینه مبارک خود نمودند و فرمودند که بدرستی و تحقیق که در اینجا هر آینه علم فراوان و بی حد بی باشد
اگر تا یکی از برای او حاملی و قابلی می یافتم و تعلیم می کردم باو بعد فرمودند که بلی یافتم کسی را که صاحب فهم است و می فهمد آنچه را از من میگویم و لکن استعمال میکند

۳

علیه اکبر السر دین و مشغله تحصیل نمودن نور و سعادات اخرویه ابدیه است از برای حظوظ و متاعهای دنیویه فانیه مثل مال و جاه و ریاست مثل
نمودن مردم با قوال و امثال اینها و غلبه جویند بواسطه علم و معنی که خداوند باو داده است بر بندگان خدا و می خواهد که اموال و نفوس و فروج ایشان را
خود ضبط کند یا منقاد کثیر اکم مطیع و منقاد خود است در این معاشد اندازد لکن کم فهم و ضعیف النفس است و بصیرت و بینائی ندارد از اطراف و جوانب علم ندارد
و بان سبب عارض میشود شک و سوال او و مادی شبهه و استفسار و بازاری ندارد و معتقد میشود گاه باشد که مفرقتین اول و دوم هیچ یک قابل تعلیم نیستند
و اهلیت او ندارند بعد فرموده اند یا میبا کثیر اکم حریص است در لذات نفسانی و شهوات و مشغول است در انها بطوری که هرگز سیر نمیشود و مشابه طالب
گرسنه لذات است و اسیر لا انقیاد است بر شهوات را و مجبول که هر چه میخواهد و نفس خود نمیتواند ضبط کند و نگاه دارد یا میبا کثیر اکم مسلک حرص
است بر جمع نمودن و ذخیره کردن مال بطوری که گویا که بجز او ایشان است و از غیب بحرص منکند بعد فرموده اند که این دو طایفه هم نیستند
از راعیان او و البان و متوجه شوند کان این چیز بکه خوب این دو طایفه شباهت دارند حیوانهای چرنده اند و این دو طایفه مثل و شبیه انها اند
خلاصه کلام اینکه چهار طایفه اند که قابلیت ندارند که کسی بایشان علم تعلیم نماید و اظهار از پیش مردم قرار دهد اول طایفه فسقه فجره اند که تحصیل علم
برای مباهات و خود نمائی و ظلم اند از ی عوام میکنند از جهه مطالب و مشتهیات دنیویه و دویم طایفه صالحین اند که بصیرت ندارند که بغور و فهم علم
برسند و بر اسرار ان مطلع بشوند بلکه اکتفا ایشان بظواهر و سوال است و از این سبب شک عارض ایشان میشود بادنی شبهه علمیه و از خود
در میروند و سیم طایفه هستند که این دو عیب ندارند و صالح و صاحب بصیرت هستند و لکن اسیر نفس خواهشند و بسبب اسیر بودن در لذات
زاهیه فانیه و هیمه و چهارم طایفه هستند که از این صفات کاشیریند صالح و صاحب بصیرت اند و از لذات خواهش دست کشیده اند و لکن بجمع ثروت مولعند
خصلت حب المال و جمع الجمع و الاحتکار میلی هستند پس قابل تعلیم و حامل علم و دین در زمان کسی است که خیر و از جهل باشد و صاحب بصیرت و قوه
و مد الطلب باشد و از حکمت و موعظه اوقات صنیعت نیز باشد نفس او از سه خصلت خبیثه نیکو طاهر و پاک باشد قانع و از انجا است که هر گاه
این طوایف مذکوره قابل نیستند که کسی با ایشان علمی تعلیم نماید پس چگونه قابل این هستند که کسی با ایشان مکالمه و مجادله نماید و از انجا وجه
نمودن بعضی از علما از تعلیم نمودن و مدرس کردن بر معلوم شد لمؤلفه زانشا اگر مثله اثبات و لذات است محروم بودن از عدم قابلیت است
بعد فرموده اند مثل اینکه ذکر کردم و بسبب اینکه گفتم که حامل و قابل نیست علم می میرد و از میان برداشته می شود بعد استدلال فرموده و بیان نموده که
ارض الله خالی از حجه نمی شود و همیشه در هر جا حامل و قابل علم نمی باشد هر چند که نادر و کمیاب باشد و فرموده اند خداوندا بلی خالی نمیماند زمین از حجتی
که برپا دارد حجه خداوند را و او یا ظاهر و مشهور است مثل ائمه صلوات الله علیهم و شیعیان خلص ایشان و نوابان ان اصحابان که بعضی از ایام غیبت بوده اند
و یا پنهان و مستور است مثل صاحب العصر و الزمان صلوات الله علیه و شیعیان خلص و نوابان بنحو و غش انجناب بعد سبب لام فرمودند تحجه الله در ارض
و بعد ایشان فرموده اند که باطل و پایمال نشود حجتهای خدا و دلیلهای روشن او و بعد فرموده اند که کجا هستند ان جوانان و ان عظیم القدران بحجه اقسم که انها
قلیل العدد و عظیم القدر میباشند و بواسطه ایشان خدا حفظ میفرماید حجتها و دلیلهای واضح خود را در هر قرن که میرند پس میسپارند العلوم و حجج را مثل
اشخاصی که نظیر و شبیه ایشان باشند و مبکار میکند ان علوم را در دل ایشان و ان عظیم القدران طایفه هستند که هجوم نموده است بایشان علم بطوری که
مطلع بر علم لدنی و حقایق اشیا و امور کما هی شده اند و رفع حجب و استار از ایشان شده است و خود را متصل بعالم روح و روح الیقین نموده اند و از این
سبب سهل شمرده اند گذشتن از امضر و لذات فانیه دنیا که اهل دنیا و منعمان گذشتن را بسیار صعب و مشکل میدانند اگر فقط باچه از ان مسوح
بشمند جاهلان کم عبادت است اشتغال بطاعت الله و ذکر خداوند و یاد مرگ و امور اخرت و اشتغال بر زینت و مجاهده و تزکیه نفس و امثال اینها که جمله
از ان متوحش باشند بعد فرموده اند که ان طایفه مصاحبت با دنیا نمودند ببدنهائی که روحهای ان بدنها معلق و مشغول است بعالم بالا و با طایفه خلفا
خداوند اند در زمین او و خاتم در ما سند بسوی دین او و بعد اظهار شوق ملاقات ایشان نموده اند و دو مرتبه گفتند و دست خود را از دست کسل جدا
فرمودند و فرموده اند بر و اگر میخواهی لمؤلفه رسید جوهر نطق کون بحد کمال ولجه شو کر انصاف بنبت ما را ای مولانا و معلمنا و هادی
و مرشدنا روحنا لک الفدا لمؤلفه حضر لعل تو از جوهر جان ساخته اند کرد ان نجامه جهان ساخته اند تحفه کو باید دانسته شو که چنانچه
بلا از این سه طریق علم و معرفت که حکمت و موعظه و مجادله است از البه خاصه موضع و کسی باشد و تا انکه طریقه مجادله را نمیتوان کرد طریق موعظه را
نمودی با انکه طریقه موعظه بتوان که در انجا بطریق حکمت را بنمودیم چنین با صاحب رتبه مجادله نمیتوان نمود که بطریق موعظه سخن گفت با صاحب
موعظه نشاید که بطریق حکمه سخن گفت بلکه هر کس را بمناسبت مقام و مرتبه اش باید سخن گفت با او و این سر است که لا تعطوا الحکمة غیر اهلها فتظلموها
لا تمنعوها عن اهلها فتظلموهم یعنی خطا مکنید ایشان نمایید بطریقه حکمت با غیر اهل ان که اگر چنین کنید پس ظلم بحکمه کرده اید با انکه حکمت را بظلم
ابد و منع مکنید حکمت را از اهل ان که اگر چنین کنید ظلم بایشان کرده اید و ایضا حدیث است که من لم یکن له واعظ من قلبه لم یتعظ بموعظة غیره
یعنی کسیکه نمیباشد از برای او قوه موعظه کننده از جانب دل او پس منفعل نمی شود بموعظه غیر او و سر این حدیث مشهور است که کلموا الناس علی قدر عقولهم
یعنی تکلم بکنید با مردم بقدر و اندازه عقل شان و سر حدیث است که من اتی الناس بما لا یعرفون فقالوا فیه ما لا یعلمون یعنی هر کس که سخن بگوید با مردم
بطریقه که انها بصیرت ندارند و نشناسند پس بدرستی که میگویند در حق او چیزها را که نمیدانند یعنی نسبت کفر و ضلالت و امثال اینها بر او
امانت نکن هند و سر حدیث مشهور است ایضا که لو علم ابوذر ما فی قلب سلمان لکفره یعنی اگر بداند ابوذر انچه در دل سلمان است از معارف حکمه

مرتبه کامل نبود او را تا انکار کند او را چنانچه در روایه دیگر لقتله وارد و این بسبب دون نمودن ابوذر است مقام و مرتبه سلمان را چونکه در علم
او سلمان منا اهل البیت گفته اند و این چند بیت که منسوب است بجناب امام زین العابدین از این باب است فرموده اند شعر انی لاکتم من علمی جواهره
کیلا یری الحق ذو جهل فیفتتنا وقد تقدم فی هذا ابو الحسن الی الحسین و وصی قبله الحسنا ورب جوهر علم لو ابوح به لقیل لی انت ممن یعبد
الوثنا ولاستحل رجال مسلمون دمی یرون اقبح ما یاتونه حسنا یعنی بدرستی که من پنهان میکنم جواهر علم خود را تا اینکه نه بیند حق را صاحبان جهل
فتنه درست کنند با ما و وصیت کرده است جناب امیر صلوات الله علیه بجناب امام حسین و پیش از او هم جناب امام حسن را پیش وصیت کرده
است و چه بسیار جوهر علمی که اگر ابروز بدهم هر اینه نسبت کفر بمن داده میشود و هر اینه حلال بدانند مسلمانان خون مرا و میبینند اینکار را که از قبیح ترین
معاصی است از جمله حسنات خود و در حدیث است که مردی از امام جعفر ع سوال نمود که چرا پیغمبر ص علی ع را در بالای کتف خود بلند نمود و فرمود بجهه انکه
قد او را بمردم بفهماند پس گفت که بفرما از این بیشتر فرمود که تا مردم بدانند که علی ع بعد از او امام مردم است پس گفت زیادتر بفرما پس فرمود که بفهمانند که
بکنه ذلک لست و انت تظن فی الظنون و کیف تری الاسرار یعنی فرمودند و دور است بجز میخواهی و اگر خبر بدهم ترا بجهت این امر معجزی
از پیش من در حالتی که گمانها و ظنهای نیک کوین بعد فرمودند که چگونه می بینند اسرار را و حجتها اسرار و در این باب احادیث بسیار است و حکم عقل
ناطق و شاهد است و توهم نکنی که با وجود حکم عقل و مضمون احادیث با اینکه نباید سخن با اهل گفت و خود را در زبان عوام انداخت پس چرا اکثر
فقهای مقصر کنند و هم چنان حضرات ائمه در مراتب صلوات الله علیهم و هم چنان علما حقانیه و عرفا و حکمای حقانیه خود را مبتلای السنه نمودند پس جواب انکه
است که ایشان انکار اینها را با اهل ان گفتند و نا اهل بعد بیاورده در مجلس نشسته باو دقد بعد و حکمه اجازه ایشان دادند و نظر نمودند نا اهل مخوف
است که ایشان انکار اینها را با اهل ان گفتند و نا اهل بعد کلماتی که خالی از عقل عرفان نمی باشد پس باید مقصدا
است که نباید بنا گفت پس هیچ نگوید حکومت میتوان و حال انکه انسان کامل عارف عاقل لمؤلفه
تربیت است که خورده خود را از انواع فنون حکمت بکوش تا اهل بصیرت رسانند تا انکه شباهت بیابد اهل حکمه و معرفت بود
کمش حرف با غیبانی نباید گفت زیر لب گفت که بیاغی باید گفت و بعد از انکه سلوک با صاحب رتبه مجادله که شرط مجادله ابر نوا حسن را خوب بکنند
باید که بطریق اعراض و سکوت باشد چنانکه خداوند فرموده است و اعرض عن الجاهلین یعنی اعراض نما ای پیغمبر از جاهلان
فاعرض عمن تولی عن ذکرنا و لم یرد الا الحیوة الدنیا یعنی اعراض نما از کسی که اعراض کرده است از ذکر ما و در کرداننده است
دنیوی است و نمی خواهد مکر متاع و زندگی دنیا را لکن می باید که اعراض بطریق باشد که ان نعمه که بسبب جهل و نادانی و اراد اعراض نموده شده است
می باید چنانکه فرموده است پیغمبر خود و اهجرهم هجرا جمیلا یعنی و دوری نما از جمله واجتهاد و دوری که مفسد بر ان مترتب نشود و چنانچه طریقه بندگان خالص
خود را که اهل عقل در قرآن اند بیان فرموده است که و عباد الرحمن الذین یمشون علی الارض هونا و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما یعنی بندگان خالص خدا
ایشان کسانی اند که راه میروند بر روی زمین بطور فروتنی و اهستگی و هر وقت که مخاطبه نمایند با ایشان جاهلان پس جواب ایشان را بطور سلامت و عافیت
احادیث بسیار اتصاف ارشاد است که قرار نمایند جاهل و احمق و مثل قرار نمودن از شیر درنده و دیدن ضرر و رساننده و اگر اعراض ممکن نشود پس اگر حکمی عادل
و منصف و عاقل مطاع و مفسد در میان باشد که در حق و باطل نماید و انصاف داشته باشد و طرف گیری نکند و منع باطل کوی نماید فیها المراد و الا بجا مجادله
مباهله سکوت است چنانکه خداوند بحضرت پیغمبر فرموده و در وقتی که نصاری در امر حضرت عیسی بنای انصاف گذارده بودند که فمن حاجک فیه من بعد ما
جائک من العلم فقل تعالوا ندع ابنائنا و ابنائکم و نسائنا و نسائکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین یعنی پس هر که مجادله
بانو بخواهد که بنماید بعد از انچه امده است و رسیده است از علم بطریق مجادله با هذا العلم فرموده و فایده نبخشیده است پس بر حاج خود با بی هستند پس بفرما که
بیائید بخوانیم و جمع نمائیم پسرهای خود و پسرهای شما را و زنهای خود و زنهای شما را و نفسهای خود و نفسهای شما را بعد از ان دستهای خود را بسوی اسمان بلند
کنیم پس طلب کنیم از خدا لعنه و غضب او از برای هر یک از ما و شما که دروغ گو باشیم و بدانکه اهل تعلم و مجادله حسنه از کلمات قران و احادیث ظهر بطر ارتداد
اهل هدایتند و موعظه بهره تام و بلد ارند و اهل حکمه و نور بهره و فهم و مطلع شدند بر مطلع و غور نمودن در اسرار الهام دارند و مخفی نماند که کلام و گفتگو
ما در اثبات وحدت و یکی بودن صانع اول بود و از انجا که طریقه دعوت و هدایت واسند لال و کلام بر سه قسم بود و خواستیم که در اثبات مطلب هر سه قسم
اشاره شود پس کلام با نجا رسید و بطول انجامید لمؤلفه عمر ای که از هر سو یکی کلک کمک فارس بدان ساخ کلی ماند که باشد غنچه سیل و الا
رجوع بمقصد کنیم انشاء الله تعالی تحفه بدانکه دلیلی که سابقا در اثبات وحدت و یکی بودن عقل که صانع اول است ذکر شد ان دلیل بطریق مجادله
بود و اما دلیل برای بطریقه موعظه حکمت پس کلام خداوند است کلام کسیکه شبیه او باشد که در ان اخبار از حقائق و اسرار شود پس اینکه محض تحقیق که
از مقدمات باشد چنانچه در طریق مجادله است کلام خداوند با تمام طریقه موعظه و حکمه از او دو بر بالغ مرتبه و حال مخاطب خود که پیغمبر است صلی الله
علیه و اله باز فرموده است و مرتبه اخص مرتبه موعظه و حکمت است صاحب فواد و قلب است چنانچه قرب و لا یزمرتبه حکمت فقط است فی کلم موده
مرتبه بطریق مجادله اضعاف و موافقتر بودن بوده است و از این سبب که منحصر فرموده است خداوند استماع بر ان و متذکر شدن بقران را برای صاحبان
فواد و قلب که اهل حکمه و موعظه اند فرموده است که ان فی ذلک لذکری لمن کان له قلب او القی السمع و هو شهید یعنی بدرستی که در این قران هر اینه باد
اوری و بیدار نمائی و اگاه فرمائی است از برای کسیکه بوده باشد مرا او را دلی یا کسیکه القا نماید سمع را یعنی گوش بدهد در حالتی که دل او حاضر و متوجه
کرده باشد و اول اشاره بصاحب فواد و اهل حکمه است و دویم اشاره بصاحب قلب و اهل موعظه است و اول از این دو طایفه اهل فهم بمودرقران و اطلاع

در مرتبه تحقیق ثبات نماید بنا بر عقل صاحب دل اول است بطریق موعظه ٥

بتم

باطن برای اسرار او نشده‌اند و دوم اهل هدایت و مشکوکین که بر تاویل او نشده‌اند و اما اهل تعلم و مجادله پس بهره و نصیب ایشان از قرآن تفسیر او است که عبارات از ظاهر
معانی لغویه و قواعد عربیه و اقوال سلفیه و زاوه معنی آنکه اخبار شده بطون داشتن قرآن نیز همین است. از آن جمله این حدیث است ان للقرآن ظهراً و
لظهره بطناً و لبطنه بطناً الی سبعة ابطن و لکل منها حد و مطلع یعنی بدرستیکه از برای معانی قرآن ظاهر بسیاری است و از برای ظاهر آن باطنی است و از برای باطن او حدی است و از برای حد او
مطلعی است چنانکه گفته شد ظاهر او که تفسیر او است نصیب اهل تعلم و مجادله است و باطن او تا حد او که تاویل او است نصیب اهل هدایت و موعظت است و مطلع او که
اسرار و اغوار او است نصیب اهل فهم و حکمت است و مورد و لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین و اخبار باینکه نیست چیزی مگر اینکه حکم او و حقیقت او در کتاب
مبین که قرآن است ثابت و موجود است پس هدی و جمیع اخبار از طریق تاویل و اسرار است خلاصه اینکه از کتاب الله دلالت دارد بر وحدت و یکی بودن عقل صادر
اول فرموده خدا است که الله نور السموات و الارض مثل نوره کمشکوة فیها مصباح المصباح فی زجاجة الزجاجة کانها کوکب دری یوقد من شجرة مبارکة
زیتونة یعنی خداوند تبارک و تعالی نور و سبب ظهور و ایجاد کننده آسمانها و زمینها است بعد از آن برای بیان این مطلب مثالی بیان فرموده است چونکه طریقه
موعظه و حکمت بیان نمودن حقایق است بصورت امثال و تعبیرات تجاه است و غایت آثار عالم غیب برای اهل عالم شهادت و حس بطریق تمثیل و تصویر نمودن آن
عالم حس و شهادت می باشد و غرض فرموده است که مثل و صورت نور بودن خداوند مر آسمانها و زمینها را مانند چراغدان و فانوسی است که در آن چراغ باشد
و آن چراغ در شیشه باشد که گویا آن شیشه از شدت تلألؤ و شعاع ستاره است درخشنده مثل زهره و مشتری برافروخته شود آن چراغ از درختی که پر خیر و پر برکت
باشد پس بیان فرموده است که سموات و ارضین فانوس کون و وجود است و در آن زجاجه عالم برزخ و مثال است و در عالم برزخ چراغ نفوس و ارواح است
چراغ نفوس و ارواح و شعله او از شجره عقل است و آن یک شجره بیش نیست و نشاید چنانکه لفظ تا کرار او و ادعیه تا وحدت کونه لالت بر این دارد و بر تو هویدا
که در اینجا غیر از اسم خدا که الله است و مشکوة که ظاهر عالم است در این مثال و شجره که بدایت او است و زجاجه و مصباح که اواسط او است یک چیزی نیست شاید که باشد
چونکه خداوند در مقام بیان و توضیح نمودن کیفیت ایجاد فرمود نخواست در تمام کون نظر بر تعقل جنبی و اگر چیزی غیر اینها بداند و ظاهر می نمود بیان فرمود پس معلوم
شد که بعد از خداوند اول موجود ایجاد چیزی است که آن صادر اول و عقل است و شکل مطابق مضمون آیه مبارکه این است که در اینجا کشیده شده است ملاحظه نمایی

و بدانکه چون اعتبار و ملاحظه محض نورانیت و تابش شده است شجره عقل دایره و سطحیه مرکزیه فرض شده است بعد دایره فوقیه محیطیه که مشکوة است و اما اگر اعتبار
و ملاحظه توسعه عالم بشود چونکه عالم حضرت عقل که عالم جبروت است عرشه ابداع اوسع است از عالم نفوس و ارواح و عالم نفوس و ارواح اوسع است از عالم ملکوت برزخ
و مثال و عالم برزخ جابلقا و جابرصا اوسع است از عالم ملک و شهادت حس پس باید که شکل او عکس این شکل فرض شود یعنی دایره فوقیه محیطه شجره عقل فرض شود

نمود دایره و سطحیه مرکزیه او مشکوة ذات تفاوت با آن ملاحظه آنکه فرض شکل اول و ملاحظه اول اقرب بفهم و حرف **محقق** باید دانست که شکوة
این آیه از جمله آیات محکمات قرآنیست یعنی ثابت و معنی او ظاهر و هویدا است و مفسرین خداوند همین است که ذکر شد و لکن از اینجا که شجره عقل و مصباح
و مشکوة در عالم اجسام و ابدان عنصریه حسب مجال ظهور و مجالی بروز تجلی شده و اینها از آن منبع و منشأ تشعب و تعلقی بالاثبات چنانکه بعد از این مجموع
شده است بنابراین جایز و صادق است که هر یک از انجال و مجالی را شجره بگویند چنانکه جایز است که هر یک از اینها را مشکوة یا مصباح یا زجاجه بگویند و از آنجا
که مخلوق است که خلقت تمام موجودات بتبعیت طفیل خاتم النبیین و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین شده است و بنا بر این ذات و ذوات انجال و اشرف
انوار آن مجالی اند و لا بد که شجره عقل در ایشان تصرف کند و بعضی بعد بطلان باید و این شجره عقل بعینها ایمان و روح محمدی است صلی الله
علیه و آله چنانکه بعد از این مذکور خواهد شد بر اطلاق نمودن شجره یا مشکوة یا مصباح یا زجاجه بر ایشان اولی است و اتم و انسب و احق است و این
سبب سر اختلاف تأویلات احادیث است در تفسیر و تاویل این آیه زیرا که در بعضی تفسیر شجره را بپیغمبر شده است و در جای دیگر تفسیر شجره به ابراهیم
شده است و بنابراین پیغمبر صلوات الله علیه و آله مصباحی بود که از حضرت ابراهیم برافروخته و زاییده شده است و در جای دیگر تفسیر مشکوة بپیغمبر
شده است و در جای دیگر بجناب فاطمه علیها السلام شده است و در جای دیگر بعلی بن ابیطالب و دوازده امام شده است و همین طور و همین نحو از اختلاف
ظاهر و صادق است اطلاق نمودن مشکوة و زجاجه و مصباح و شجره بر انبیاء و پیغمبران سلف چونکه مخلوق و معلول است که این تمثیل که خداوند بیان فرموده
است برای کیفیت ظهور با اظهار فرمودن او است موجودات او و هیچ مصداقی بغیر خاتم النبیین و صاحب عصر عجل الله فرجه ندارد و در عصر مصداق علی بن ابیطالب
مشکوة و زجاجه و مصباح و شجره در صورتی که تاویل الفاظ بانجال و مجالی و مقاصد اصلیه بشود می باشد خلاصه اینکه ابحدیت وجود این نوع خلقت
منافاتی با مضمون آیه بطوری که ذکر شد ندارد باز تحقیقی که ذکر شد و لکن دانسته شد که طریقه کلام خداوند و کلام حضرات ائمه صلوات الله علیهم طریقه
موعظه و حکمت است و صاحب قلب و فؤاد اهل فهم است و غیر این لمن له قلب کجا است قابل قول خویش دل هر کس کلید است که غیر از کل هر کس
این احادیث مختلفه التفاسیر در کتاب کافی مسطور است و چونکه خلاصه ما همین بود که ذکر شد پس بذکر آنها با وجود آنها در کار نیست و موجب تطویل
و موروث کلال می شود و بدانکه اگر کسی باشد که از این طریقه حکمت و موعظه و مجادله هیچکدام بهره نداشته باشد در تعبد او و تقلید صرف و استماع محض پس
غیر حضور القلب باشد بهره او است که بشنود من غیر تعقل تصدیق کند بجهت تعقل مجملی کرده است و یقین بصدق او است کوی بطریق اجمال
بهم رسانیده است که اهم ایضا از طریق هدایت و موعظه بوده است بطریق اجمال نه تفصیل بجهت دیدن معجزه و امثال آن از آیات و علامات و اخبار
و یکی بودن صادر اول اعوذه اند و او را مهمل نگذارده اند و احادیث متواتره با الفاظ و تعبیرات مختلفه در این باب بسیار است اما بالجمله این دو فقره است که از
جمله حدیث طویلی است که مذکور است در کتاب کافی و مروی است از امام جعفر صادق ع فرمودند ان الله عز و جل خلق العقل و هو اول خلق من الروحانیین
عن یمین العرش من نوره فقال له ادبر فادبر ثم قال له اقبل فاقبل فقال الله تبارک و تعالی خلقتک خلقاً عظیماً و کرمتک علی جمیع خلقی یعنی
بدرستی که خداوند عز و جل خلق فرموده است عقل را که اول خلق است از عالم روحانیین که خلق فرموده است او را از دست راست عرش از نور
از اشرف مخلوقات می باشد و این معنی عن یمین العرش است چونکه یکی از معانی عرش تمام مخلوقات است و یمین او عبارت از قسم اشرف و اعلی است بعد فرمودند که خدا
فرمود مر او را که پشت کن پس پشت نمود بعد از آن فرمودند که رو کن پس رو کرد بعد فرمود خدای تعالی که گردانیدم تو را مخلوق عظیم القدر و
مکرم کردانیدم تو را بر تمام خلق خودم و ایضا فرمودند که خلق الله المشیة بنفسها ثم خلق الاشیاء بالمشیة یعنی خلق فرمود خدا مشیت را که وجود اشیاء
و پیش از آن و با آن چیزی نبوده است بعد از آن خلق فرموده است تمام چیزها را بواسطه او بودن مشیت و مشیت که از اسمهای عقل است چنانکه بر حد
که در تحفه بعد مذکور می شود تصریح بیان شده است و بعد از این هم ذکر خواهیم نمود اگر کسی باشد که قصد تو مخبر صادق نیز نکند عالم او و عالم حیوانیه و طبیعیه
باشد پس رجوع بعالم حس و مشاهده نماید و از استقراء و تتبع خوب بیابد که تمام چیزها باید که مرجع و مبدأ چیز باشد از آنجا که می بیند که تمام سلسله اعداد
مرجع آنها یکی است و تمام کلمات مرجع آنها بحروف و مرجع حروف بالف و مرجع تمام اشکال و اجسام بسطح و مرجع سطح بخط و مرجع خط بنقطه و مرجع تمام نفوس
بنی آدم با آدم است چنانکه مسلم است و خداوند فرموده است که خلقکم من نفس واحدة و مرجع تمام دسومتها بروغن و مرجع تمام رطوبتها باب و حرارتها بآتش
و برودتها بهوا و یبوستها بخاک و شاخها و درختها بتخم و اعضای بنی آدم و حیوانات بنطفه و مرجع تمام افراد بنوع و تمام انواع بجنس و تمام اجناس
بجوهر است پس عالم ظاهری که بمضمون الظاهر عنوان الباطن عنوان عالم باطن است علامت و نمونه است و فرموده معین که صادر اول یکی است لکن **للمولفه**
کسی که چشم نداشته باشد در چه حاصل نشاهد و کر که گوش نداشته باشد چه شود از گفتار نهایت بهره جاهل است که بنابر این عجز خداوند لازم می آید جواب این است که
اگر چیزی فی حد ذاته ممکن نباشد خداوند نکند پس عجز لازم نمی آید و اما اگر ممتنع لذاته باشد فی حد ذاته ممکن نباشد پس محل تعلق قدرت نیست عجز لازم
نمی آید و محقق شد عقلاً و نقلاً که صدور بسیاری بیش از یکی از خداوند مستحیل و صدور ممتنع شد همین کافی است بسیار گفتن علامه عقل نیست **للمولفه**
حکیم و عاقل و دانا کی بود که سخن بفهم گوید و کم گوید و نکو گوید **محقق** تا واحد و یکی بودن عقل که صادر اول است معلوم می شود که حتماً نسبت
وحدت و واحد بودن خالق و جاعل او است که خداوند است چونکه طور فعل و صفت جعل باید که بمقتضای طور و صفات فاعل و جاعل باشد مثل کاتب
و نویسنده بهر هیئت و صفتی که دست او حرکت نماید خط و نوشته او بدان هیئت و صفت بروز می نماید پس از هیئت و صفت خط علم بهیئت و صفت کاتب
بهم میرسد چنانکه از هیئت و صفت دست کاتب علم بهیئت و صفت خط بهم میرسد و از اینجا معلوم شد که هر صفاتی که در خداوند است آنها باید در

عقل ممکن باشد من غیر فرق مگر صفت قدم و صفت وجوب که در خداوند هست و در عقل نیست چونکه ثابت شد این دو صفت در عقل ممتنع است و
قدرت خداوند تعلق بممتنع نمیگیرد و سبب امتناع آنست که عقل مخلوق و مجعول خداوند است و مخلوق بودن نقیض امکان او است و لا قدرت
مخلوق بودن او تعلق نمیگیرد و ممکن آنست که از خود وجود ندارد و وجود او از غیر است پس عقل ممکن و حادث و امکان و حدوث منافی وجوب و قدم است و
اجتماع ضدین محال و ممتنع بالذات است و قدرت ایضا تعلق بمحال نمیگیرد پس عقل در این دو صفت با جاعل و خالق خود یکسان نیست و اما در باقی صفات بگو خواه
صفات سلبیه مثل جسم و جوهر نبودن و شبیه و مکان و زمان نداشتن و نقص و حاجت و محتاج در آن نبودن و خواه صفات ثبوتیه مثل حیوة و قدرت و علم
و سمع و بصر و اراده و تکلم و تمام صفات کمالیه پس با خداوند یکسان است مگر اینکه این صفات در خداوند عین ذات او است و در عقل زائد بر ذات و قائم بوجود او است چونکه
و واجب للذات و در عقل قائم بقوت و باقی ببقاء الله است چونکه حادث و واجب للغیر است و در کتاب کافی در فهرست از امام جعفر صادق ع که
إن الله تعالی خلق اسما بالحروف غیر متصوت و باللفظ غیر منطق و بالشخص غیر مجسد و بالتشبیه غیر موصوف و باللون غیر مصبوغ منفی عنه الاقطار
مبعد عنه الحدود محجوب عنه حس کل متوهم مستتر غیر مستور فجعله کلمة تامة علی اربعة اجزاء معا لیس منها واحد قبل الآخر فاظهر منها ثلثة
اسماء لفاقة الخلق الیها و حجب منها واحدا و هو الاسم المکنون المخزون یعنی بدرستیکه خداوند تبارک و تعالی خلق فرمود اسمی را که مرکب از حروف نیست و
ملفوظ بلفظ نیست و مجسد نیست و بتشبیه موصوف نیست و برنگی رنگ کرده شده نیست و نفی کرده شده از او قطرها یعنی طول و عرض و عمق و
دور کرده شده از او حدود یعنی محدود نیست بسبب پنهان بودن او و حس هر متوهمی پنهان است از او و پنهان است از اینکه بدیده در آید و باشد پس گردانید آن اسم را
این اسم را کلمه تامه یعنی مخلوقی است که تمام صفات کمالیه خداوند در او ظاهر گردیده است و او مشتمل بر چهار جزو که این اجزا با هم است بطوریکه یکی پیش از
دیگری نیست اشاره بچهار صفت او است که اینها در وی تمام صفات کمالیه است یعنی علم و قدرت و حیوة و قیام پس ظاهر فرمود از آن سه جزو سه
اسم را بجهة حاجت داشتن خلق بآن سه اسم و نگاه داشت یکی از آن چهار اسم را و آن اسمی است که پنهان و مخزون است در نزد خودش و این اشاره بآن است که
سر صفت از صفات عقل که حیوة و علم و قدرت است ظاهر و تمام خلق کرده شده است و قدرت که عبارت است از همان ربط و قوام است بخداوند که حصر و مقاوله این
پنهان داشته است و بدیگران مثل این صفت نیست و با این صفت بدیگری روی نداده است اشاره بچهار ستون و صفت نام معلوم نیست
سر رکن عرش اند که ارواح و نفوس و قلوب نیز اند او و بلی نماند عقلیه که معلوم نمیشود لکن جهانی است بجا خود چنانکه در تفسیر حدیث شده که و خواهد
شد و در کتاب عیون و توحید از امام رضا ع که فرموده اند بعمران متکلم صابی و اعلم ان الابداع و المشیة و الارادة معناها واحد و اسماؤها ثلثة و کان
اول ابداعه و مشیته و ارادته الحروف التی جعلها اصلا لکل شیء و دلیلا علی کل مدرک و فاصلا لکل مشکل و بتلک الحروف تعرف کل شیء من
اسم حق و باطل او فاعل او مفعول او معنی او غیر معنی و علیها اجتمعت الامور کلها و لم یجعل للحروف فی ابداعه لها معنی غیر انفسها یتناهی و لا
وجود لها لانها مبدعة بالابداع و النور فی هذا الموضع اول فعل الله عز و جل الذی هو نور السموات و الارض یعنی بدانکه بدرستیکه معنی ابداع و
مشیت و اراده هر سه یکی است و چند اسم است اول چیزی که خداوند ابداع فرمود حروف است که اصل هر چیزی و دلیل بر هر مدرکی و واضح کننده هر مشکلی و باین حروف شناخته
شود هر چیز از حق و باطل و فاعل و مفعول و معنی و غیر معنی و بر این حروف جمع شده است تمام امور و نگردانید برای این حروف معنی ابداع
فرمود از او جز خودش و معنا و ماده غیر از خود آن حرف و بجهة آنکه از حروف خلق شده است بطریق ابداع و معنی ابداع بودن و کرد این حرف بسبب اول وجود
که نور در این موضع اول کار و صنع خداوند عز و جل است که نور بود او نور آسمانها و زمینها است و مخفی نماند که در حدیث اول که فرموده که اول مخلوق اسمی است که
بحروف متصوت نیست از لفظ اسم کلمه مرکب از حروف هجی مراد نیست بلکه مراد جوهر و عین مشخص است و هر یک از اعیان و اشخاص مخلوق اسمی از اسماء الهی
و عقل اسم اعظم او است و در حدیث دوم که فرمودند که اول ابداع خداوند حروف است و اسم از حروف کرد و ند بجهة آنست که مراد جمله عقل حروف هجی را در ضمن الف
ترتیب ساخته شده است بعد از آن در عالم روح بت شده است و در عالم افلاک تمام بیست و هشت حرف و شش ملکست که و از جواهر اهل ملکها نور این مسکنها
اند که جمله قوائم مستحکم عرشند که این تفصیل عرش تا تکون تمام بوسیله آنها است اشاره بایشان است پس چهار از ایشان که مسمی بالف و ابجد و هوز و طی کلمند
حامل جهان فانیه اند که متعلقات عقول و ارواح و نفوس و قلوبند چهار دیگر که مسمی بمن صعفض و قرشت و ثخذ و ضظغ اند حامل جهان فانیه دیگر اند که متعلقات
طبایع چهارگانه حرارت و برودت و رطوبت و یبوست اند و در عالم قلب نقوش شده اند و در عالم قالب بقوه نطقیه و صورت حرفی و تقطیعات فم مصور و
مشکل شده است و این معنی حدیثی است که ابوذر بهنبد از رسول ص که هر پیغمبری را چیزی فرستادی شود پس فرمودند بکتاب مبین پس پرسیدند که چه کتاب
بر حضرت آدم ع نازل شد است فرمودند کتاب معجم پس گفته که کتاب معجم چه چیز است پس ا ب ت ث ج تا آخر بیست و هشت حرف و لام الف که مستقل است از آنها
فرمودند که لام الف در صحیفه علی حده نازل شده است تا صفات از اسمای ملک هر کس کلام الف از حروف بشمار داد از من بری است و من از او بری ام و از شمار نموده
این جمله از اشیاخ حدیث کافی بود در کتاب خود از آن اصرار حضرت این حرف بیانکه پس که یک اسم و تعالی نداریم **المؤلفه** را از مکشای هر کس که بود این بهر کرد حال
منکر نبی محرم اسرار نبوی **محمد** و از این احادیث و نظر بر آن سابقه معلوم شد که عقل مرتبه صفات سلبیه و ثبوتیه بجز الیه و جمال عز از آن صفت قدم
و وجوب با خداوند که خالق و جاعل او است و او از صنعت خود خلق کرده است یکسان است و در صورت پس این صورت که قوس وجوب و قدم و الوهیت و ربوبیت
و قوس امکان و حدوث و عقل و ربوبیت و حوض که قوس عقل و مشتعل و مساوی و دو طرف قوس وجوب و مشبت و لکن این دو قوس نه فاصله ای که از قوسین که آن فاصله
صورت زمان موهومات که خدا کان الله و لا شیء معه دلالت بر آن دارد یعنی بود است خداوند و هیچ چیز با او نبود است و ما بین خداوند و عقل زمان موهوم بود

اسباب

است بعینی اگر توهم شود تمامی خداوندان زمان نبود است عقل نبود است پس عقل حادث است بعد و زمان انما هم هر چند که خداوند همیشه اکثر بوده
حکما است چنانکه مقامات است بعدیت ذاتی باشد نه زمانی جمیع زمان و مختص او را در کتاب اجابة المضطرین عنوان نموده صورت قوس که بعد از آن نیز گفته شده است که غیر از آن نموده

و بدانکه قوسین که در این شکل است قاب قوسین او ادنی است در صورت همین دو قوس است و معنی این است که پیغمبر صلی الله علیه و آله که در شب معراج عروج فرمودند
تا بجائی که رسید بمنزله او بعد قاب قوسین سیر فوق امکانی در فرض صوری و تمثیلی بقوس وجوبی متصل شد و چونکه این عقل بعینه همان روح محمدی است صلی الله
علیه و آله چنانکه بعد از این مذکور خواهد شد و روح محمد صلی الله علیه و آله بعینه همان روح ائمه اطهار است صلوات الله علیهم پس مرتبه پیغمبر صلی الله علیه و آله
و ائمه صلوات الله علیهم در تحت مرتبه الوهیت است و ایشان بجز خداوند است و فرقی غیر از تقدم و حدوث و امکان و وجوب ما بین ایشان با خداوند
چنانکه در اخبار متواتره المعنی است و از جمله این حدیث است که روایت نموده است و علامه رحمه الله در کتاب جامع الاخبار که فرموده اند جناب امیر المؤمنین ع
که نحن اسرار الله المودعة فی هیاکل البشریة یا سلمان نزلونا عن الربوبیة و ادفعوا عنا حظوظ البشریة فانا عنها مبعدون و عما یجوز علیکم منزهون ثم
قولوا فینا ما استطعتم فان البحر لا ینزف و سر الغیب لا یعرف و کلمة الله لا توصف و من قال هنا لم و ثم فقد کفر یعنی ما سر الله و ...
است در هیکلها و شکلهای بشریه ای سلمان پائین بیاورید ما را از مرتبه ربوبیت و دفع نمائید از ما حظها و طورهای بشریه را پس بحقیقی که ما از طورها دوری
دور کرده شده ایم و از اینچیزهائی که جایز است بر شما منزه کرده شده ایم و بعد از آنکه ما را از مرتبه ربوبیت پائین تر دانستید بگوئید در حق ما و در وصف ما هر چه
که بتوانید پس بدرستیکه مثال مرتبه ما بدریا میماند که دریا بآب و کشیدن تمام نمی شود و سر غیب خلق شناخته نمی شود و کلمه تامه خداوند بوصف در نمی آید هم
کسی که در این مرتبه ما شک نماید و بگوید که برای چه و بچه سبب و از کجا چنین مرده است پس بتحقیقیکه کافر شده است و حدیثی که مشهور است از جناب امیر علیه السلام
که فرموده است انا اصغر من ربی بسنتین اشاره بهمان تفاوت ما بین ایشان با خداوند بقدم و حدوث و وجوب یعنی من کوچکترم از خداوند به دو کار
خود بدو شاهد چندکه با من حدیث مدرجابر مجروح تدم لکن از انجا که علم و حدا دلالت بر عدم وجود ندارد مخصوصا از من و معنی ام باین طور که ذکر شد
بود و مخفی نماند بود و کسی منکر آن نمی شد ذکر آن شد و احادیث بسیار که فرموده اند لا فرق بینک و بینهم الا انهم عبادک اشاره بهمین تصرف بودن ایشان
تمام صفات خداوند و متحد و مساوی بودن قوس ایشان است با قوس وجوبی در اینجا نیز فارسیده است که خداوند وعده فرموده است بحضرت رسول علیه السلام که من

آثر بالباطل فهو معزول ومن آثر بالعلم فهو مشغول ومن آثر بالعقبی فهو مقبول ومن آثر بالحق فهو موصول یعنی کسیکه اثر نماید ...
جدا کرده می‌شود و کسیکه اثر بعلم کرده است پس او بعلم خود مشغول است و کسیکه ... مقبول خداوند است ...
بحق و خدای گردید پس آنکس موصول بحق است و در احادیث قدسیه ذکر وصل و وصال و امثال ... بسیار است از آن
جمله این حدیث قدسی است که مشهور است که خدا فرموده است ... فاذا شربوا سکروا واذا سکروا طربوا واذا طربوا طلبوا واذا
طلبوا وجدوا واذا وجدوا طابوا واذا طابوا ذابوا واذا ذابوا خلصوا واذا خلصوا وصلوا واذا وصلوا اتصلوا واذا اتصلوا لا فرق بینی وبینهم
یعنی در نزد من شرابی هست از برای دوستان خودم که هرگاه بیاشامند از آن مست شوند و هرگاه مست شدند بطرب شوند و هرگاه بطرب
آمدند طالب می‌شوند و هرگاه طالب شدند می‌یابند و هرگاه یافتند پاک می‌شوند و هرگاه پاک شدند گداخته می‌شوند و هرگاه گداخته شدند خالص می‌شوند و هرگاه
خالص شدند می‌پیوندند و هرگاه پیوستند متصل می‌شوند و هرگاه متصل شدند فرقی نیست در میان من و ایشان و از این مقوله احادیث
خصوصا در احادیث قدسیه بسیار است لکن **للمؤلف** ... وصل ... **تحفه**
از فحاوی کلمات منثوره و مطاوی ادله ... معلوم شد که عقل جوهر بسیط نورانی ... و اقطار جسمیه و آثار
و جسمیت و مکان و زمان ... و ترکیب ... و مبرا از ماده ... بلکه فعل محض و تمامی صفات
او بطریق فعلیت و کمال محض است ...
و تبدل ... و ایات الله العظمی و اسماء الله الحسنی است ...
تمام صفات ایجاد فرموده است بواسطه او صنایع و مخلوقات و ... تمام سموات و ارضین و ما فیهن و ما بینهن و ما تحتهن ...
بعزت و جلال و سلطنت و عزت او است ... در ظلمت عدم معدوم ... وجود ...
رحمت ... **شعر** ...
کرد از این بابست حدیثی که مرویست از جناب امیر المؤمنین ... صلوات الله علیه و علی
اولاده اجمعین ... سؤال کرده شد از آنجناب ... عن الفؤاد ... والاستعداد ... علی ...
فاشرقت ... والانسان ذا نفس ناطقة ان زکیها بالعلم والعمل فقد شابهت ...
جواهر ... الاضداد ...
... بالفعل ...
... نورانی ...
... بنفس ناطقه ...
... بنفس ناطقه ... بواسطه علم و عمل ...
... از ضدیت طبایع
... متعلق
... العقل محیط بالاشیاء ... العلوم ... والرموز الحقیقیه
... الصورة البدنیه ...

[illegible]

[illegible]

٢٤١٠٤٢

از این شرط کم بهره و بی نصیبند با این سبب ... که باید ونشاید از آن منتفع نمی شوند والا تمام انبیاء از آدم تا خاتم آل ... کتاب ... و اکبر اعظم ... در جمیع کار ها و مقصد ها صلوات ... بوده است ... چنانکه ... و مسطور است ... که ... نقطه ... عالم اجسام ... و در انوار اسرار ... کلمات ... حروف و صفات ... عالم ... عارف بحقیقه ایشان ... خداوند که ... چنانکه پیغمبر صلوات الله علیه فرمودند که یا علی ما عرفک الا الله و انا و ما عرفنی الا الله و انت و ما عرف الله الا انا و انت ای علی کسی ترا نشناخت مگر خداوند و من و کسی مرا نشناخت مگر خداوند و تو و نشناخت خدا را کسی مگر من و تو و در روایتی فرمودند که ... محمدا و علیا غیر الله ... نشناخت خدا را غیر ... محمد و علی ... انا باب مدینة العلم ... و بیت الحرام ... للناس للذی ببکة مبارکا و هدی للعالمین فیه آیات بینات مقام ابراهیم و من دخله کان آمنا ... ایشان ... شعر ... هم ... بماند ... انکار نماند ...

نمودار مثال ... [illegible]

محققه عالم نبوت ... روح خاتم النبیین ... مقابل ... انوار ...

ازکثیر

از کتاب علی علیه السلام که ان الله سبحانه ... ثم تکلم بکلمة ... فصار نورا ... الی اخر ...

[illegible]

بیت با ادب باش که هر کس نتواند گفتن ...

سائر الاشیاء و انا اللوح و انا القلم و انا العرش و انا الکرسی و انا السموات السبع و الاسماء الحسنی و الکلمات العلیا و انا عبد الله و اخو رسول الله ...

[illegible]

الی الان اسئل عنه فقلت من انت فقال انا الطین فقلت من این فقال من الطین فقلت الی این فقال الی الطین فقلت من انا فقال ابو تراب فقلت انا انت فقال حاشاک حاشاک ... انا انا و انت انت ...

[illegible]

بیت ... محققه ...

دوح خبر قریب است و در هم عالم باید که با آنحضرت باشد پس مثال صورت روح جبرئیل انجنابند در این عالم که عالم ناسوتی است تو سی است که مقابل و مواجه قوس ظاهری روحی جناب پیغمبر است
بلی هم شد است

۳

پس روح انجناب در عالم ناسوتی چونکه مقابل قوس ظاهری جناب پیغمبر و مقابل دایره نبوت است منقاضی است فیض از قوس و مدینه الهیه بوسالت روح انجناب
فرمایند و این معنی خبره ایست که فرموده انا عبد من عبید محمد یعنی من بنده از بندها که طاعه پیغمبر را از انجا است که باید در شریعه و طریقه تابع آن
حضرت باشد و ابلاغ و ابراز شریعه و طریقه که معنی نبوت است لا زا انحضرت است و طاعه و تابعه بالتمام و من جمیع الوجوه که معنی امامت عالم ناسوتی است آن
جناب است و لکن از انجا که انجناب مظهر ولایت است و جسد انجناب محل تدبیر و متعلق باطن این روح جبرئیلی است پس انجناب مظهر هم ابو غیبیه و اسرار الهیه و معارف
ربوبیه اند و در دزدیده بنا محمل اسرار حقیقه شده اند و این معنی مقصود از عبارت و فقره است که فرموده ظاهری امامه لا یملک و باطنی غیب لا یدرک یعنی ظ
من امامتی است که کسی فرمانده او نمی شود و باطن من غیبی است که کسی ادراک او نمیکند و مقصود از کلمه پیغمبر است که مکرر انجناب فرموده
کتابا علی امتحن الله بعنی امتحان علی نوشته او مکه یعنی مظهر اسرار الوهیه و اعمال ربوبیه ظاهر و باطن یعنی عبارات ابن ابی الحدید شارح نهج البلاغه است که تقسیمت
افعال الربوبیه التی عند تیمها من شك انک انت رب یعنی فعل دهو بی توافعال ربوبیه را با تمام جمعه فهو می رسد که شك نموده
است که تو بر تو اما جناب پیغمبر پس انحضرت چونکه مظهر نبوت و جسد مبارک محل تدبیر و متعلق ظاهر و باطن این روح جبرئیلی است و باطن با
ظاهر دهر بجا که با هم جمع باشند باطن چونکه باطن است مخفی است و حکم ندارد و ظاهر چونکه ظاهر است پیدا و جلی است و حکم حکم است ظاهر است
پس انجناب مظهر اوصاف و اخلاق الوهیه اند و در دزدیده بنا محمل اسرار شریعت و طریقت شده اند و از اینجا است که در دعوی خداوند فرموده

است که و انک لعلی خلق عظیم یعنی بدرستی که تو هر اینه خلق کرده شده بطوری که مشتمل بر خلق عظیم هستی و بیان مجموع حالت آنها باعث تعلق کردن اولاد
مردمان هست که با اینکه خداوند جناب امیر علیه السلام معلوم است که مظهر ولایت بند و ولایت باطن جناب پیغمبر است چگونه عبد من عبید محمد است انا
واضح شد که منافاتی ندارد بلکه غیر از این طور تصور نمیتوان نمود اگر چه معنی کند که می نمودید تذکار چون نهاد از دست بیا عرکن مکو مجاز
کد حال این مجلس تحفه بر کوزه نتوان وعوده عمر کن و چونکه انجام کار با نجام رسید و نظر هم بود که حال اشکال این جمله اشکال نموده اند در نسبت این
جناب علیه السلام بعضی از آیات غالبه و ربوبیت را بخود داده شود و سلف واثبات تند محققانست که انسان ما کفر و نوشتن فضیلت و منقبت در اینها اطهار
هنو ما منقبت جناب امیرالمؤمنین صلوات الله علیه اجمعین از اعظم طاعات و اجل عبادات است چنانکه مرویست از حضرت رسول اکرم فرموده من کتب
فضیلة من فضائل علی لم تزل الملائکة تستغفر له ما دام لتلك الکتابة اثر و من ذکر فضیلة من فضائله غفر الله له ما تقدم من ذنبه و ما تاخر و لا یثبت
ایمان عبد الا بمحبته و ولایته و ان الملائکة لیتقربون الی الله تعالی بمحبته و ولایته یعنی کسیکه نویسد یک فضیلتی از فضائل علی را پیوسته استغفار نماید
برای او ملائکه ما دام که از آن کتابت اثری باشد و کسیکه ذکر نماید یک فضیلتی از فضائل علی علیه السلام را بیامرزد خداوند از برای او گناهانی که پیش از آن کرده است
و گناهانی که بعد از آن میکند و تمام نمیشود ایمان هیچ مؤمنی مگر بدوستی علی علیه السلام و اقرار و اعتقاد با ما نیست و بولایت او و بدرستیکه ملائکه تقرب می جویند بسوی
خداوند تبارک و تعالی بواسطه دوستی و اعتقاد با ما نیست و ولایت انجناب لهذا لازم دانسته شد که ذکر یک خطبه از خطبهای انحضرت که مشتمل بر مناقب آنحضرت
کرده شود تا انکه اکتنا از ثواب عظیم و حل اشکال بعضی شود و مخاتم این مقدار از کتاب به ذکر و مدح ایشان باشد چنانکه فاتحه این لمعه به ذکر و ستایش ایشان
بوده و این خطبه در ضمن این تحفه نوشته می شود **تحفه** روایت نموده شیخ رجب بن محمد رجب البرسی الحلی علیه الرحمه در کتاب مشارق الانوار
خطبه ای را مشتمل بر شقشقه المضامین طویله و از آنها اکتفا نموده این یک خطبه می شود مروی است که بعد از رحلت آنحضرت به رسول الله کلمانی خطبه ای اینها
انحضرت فرمودند انا عندی مفاتیح الغیب لا یعلمها بعد رسول الله صلی الله علیه و آله الا انا انا ذو القرنین المذکور فی الصحف الاولی انا صاحب خاتم
سلیمان انا ولی الحساب انا صاحب الصراط و الموقف انا قاسم الجنة و النار انا آدم الاول انا نوح الاول انا آیة الجبار انا حقیقة الاسرار انا مورق
الاشجار انا مونع الاثمار انا مفجر العیون انا مجری الانهار انا خازن العلم انا طود الحلم انا امیر المؤمنین انا عین الیقین انا حجة الله فی السموات و الارض انا
الراجفة انا الصاعقة انا الصیحة بالحق انا الساعة لمن کذب بها انا ذلك الکتاب لا ریب فیه انا الاسماء الحسنی التی امر الله ان یدعی بها انا ذلك
النور الذی اقتبس موسی منه الهدی انا صاحب الصور انا مخرج من فی القبور انا صاحب یوم النشور انا صاحب نوح و منجیه انا صاحب ایوب المبتلی و
شافیه انا اقمت السموات بامر ربی انا صاحب ابراهیم انا سر الکلیم انا الناظر فی الملکوت انا الحی الذی لا یموت انا ولی الحق علی سایر الخلق انا الذی لا یبدل
القول لدی و حساب الخلق الی انا المفوض الی امر الخلائق انا خلیفة الله علی الخلائق انا سر الله فی بلاده و حجته علی عباده انا امر الله و الروح کما قال سبحانه
و یسئلونك عن الروح قل الروح من امر ربی انا ارسیت الجبال الشامخات و فجرت العیون الجاریات انا غارس الاشجار و مخرج الالوان و الثمار انا مقدر الاقوات
انا ناشر الاموات انا منزل القطرات انا منور الشمس و القمر و النجوم انا قیم القیامة انا مقیم الساعة انا الواجب له من الله الطاعة انا حی لا اموت و اذا مت
لم امت انا سر الله المخزون انا العالم بما کان و ما یکون انا صلوة المؤمنین و صیامهم انا مولیهم و امامهم انا صاحب النشر الاول و الاخر انا صاحب المناقب
و المفاخر انا صاحب الکواکب انا عذاب الله الواصب انا مهلك الجبابرة الاولی انا مزیل الدول انا صاحب الزلازل و الرجفة انا صاحب الکسوف و الخسوف
انا مدمر الفراعنة بسیفی هذا انا الذی اقامنی الله فی الاظلة و دعاهم الی طاعتی فلما ظهرت انکروا فقال سبحانه فلما جاءهم ما عرفوا کفروا به انا نور
الانوار انا حامل العرش مع الابرار انا صاحب الکتب السالفة انا باب الله الذی لا یفتح لمن کذب بها و لا یذوق الجنة انا الذی تزدحم الملائکة
علی فراشی و تعرفنی اقالیم الدنیا انا الذی ردت لی الشمس مرتین و سلمت علی کرتین و صلیت مع رسول الله الی القبلتین و بایعت البیعتین انا صاحب
بدر و حنین انا الطور انا الکتاب المسطور انا البحر المسجور انا البیت المعمور انا الذی دعی الله الخلائق الی طاعتی فکفرت و اصرت فمسخت و اجابت امة
فنجت و ازلفت انا الذی بیده مفاتیح الجنان و مقالید النیران انا مع رسول الله صلی الله علیه و آله فی الارض و فی السماء انا المسیح حیث لا روح
یتحرك و لا نفس تنفس غیری انا صاحب القرون الاولی انا الصامت و محمد الناطق انا جاوزت موسی فی البحر و اغرقت فرعون و جنوده انا اعلم همهمة
البهائم و منطق الطیر انا الذی اجوز السموات السبع و الارضین السبع فی طرفة عین انا المتکلم علی لسان عیسی فی المهد انا الذی یصلی عیسی خلفی
انا الذی انقلب فی الصور کیف شاء الله انا مصباح الهدی انا مفتاح التقی انا الآخرة و الاولی انا الذی اری اعمال العباد انا خازن السموات
و الارض بامر رب العالمین انا القائم بالقسط انا دیان الدین انا الذی لا تقبل الاعمال الا بولایتی و لا تنفع الحسنات الا بحبی انا العالم
بمدار الفلك الدوار انا صاحب مکیال قطرات الامطار و رمل القفار باذن الملك الجبار انا الذی اقتل مرتین و احیی کیف شئت انا محصی
الخلائق و ان کثروا انا محاسبهم و ان عظموا انا الذی عندی الف کتاب من کتب الانبیاء انا الذی جحد ولایتی الف امة فمسخوا انا المذکور
المذکور فی سالف الزمان و الخارج فی آخر الزمان انا قاصم الجبارین فی الغابرین انا معذب یغوث و یعوق و نسر اعداءنا شدیدا انا المتکلم
بکل لسان انا الشاهد لاعمال الخلائق فی المغارب و المشارق انا محمد و محمد انا انا المعنی الذی لا یقع علیه اسم و لا شبه انا باب حطة و لا
حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و از این مقوله کلمات زیبا بسیار فرموده است و با وجود این فقرات فرموده است در خطبه که نوشته شد
بخطبه نطنجیه که چنین بسیار امرهای عجیب که ... نموده ام ... و ملکم نمیجویند که ... از برای الها قایل و حاملی در اخر همین خطبه فرموده

کاکو تا بی بیم که منافقین میگویند که پیغمبر مبالغه نموده است علی را بر نفس خودش بر تو بیت پس بمانید با استیلا بر دهان تهامی که شوال نمایم تمام از انتها
و در وقت حاجت با آن که علی نور بیت معلوم و بنده ایست مرزوق و هر کس که بگوید غیر از این پس بر او باد لعنت خدا و لعنت لاعنین بعد از آن از
منبر پایین آمدند و این فقرات دعا را خواندند که تحصنت بذی الملک و الملکوت و اعتصمت بذی العزة و الجبروت و استعنت بذی
القدرة و الجبروت من کل ما اخاف و احذر و خواندند ابتدا اشاره به آن که ملعنت منافقین است چون که مضمون و معنی دعا این است که خود را
محفوظ میدارم بخداوندیکه صاحب عالم ظاهر و عالم باطن است و خود را نگاه میدارم بخداوندیکه صاحب عزت و جبروت است و تمام جویم بخداوندی
که صاحب قدرت و جلال است از هر چیزی که بترسم و حذر کنم یعنی اعتقاد نموده اند که هیچ کس در نزد هیچ چیز و صادقه نمیگویند این کلمات را مگر اینکه خدا
مصیبت را از آن دفع می نماید پس سخن گفت که اینکلمات ابتدا بگوید و بود بلی و اصنام بسیار بان سر اسم را و گویا اشاره با آنست که تاثیر اینکلمات
با اعتقاد و معرفت نیز در نفس خود ابتداست **نظم** چه سعادتست مولی ز تو نیز هاشتیک لب تو گوش دارد سخن خدا شنیدن
نظم هذه غاشان بشارت که نماند این محنت برسد زمان دولت بکند علی جلی و بدانکه معنی خطبه که گوید که کرد بخیر این است که
ظواهر اینکلمات بتنبیه المعانی است و خطاب و الفاظ موهم عیبست که وضع این باب بخیر انسان پس هر کس از تحقیق زاده نسبت بما لطاطه و ادعا
بلند نمود بیش معانی این الفاظ و این نسبتها اکر اجتناب نمود ه اند می بینید که حق و صواب است بلا مرتبه مکه و فی که دانسته شد که صادر او معنی نرسخ بخشاها
است و دانسته شد که مظهر جامع جمیع اسماء الله است و تمام صفات الوهیت و ربوبیت بالتمام در او است غیر از آنکه او خالق و مخلوق و مربوبست پس حق
و معلوم میشود که ایشان نقطه سایره و سایر اهل الوجود بند با جمیع موجودات متصل و نسبت ایشان با تمام موجودات نسبت روح است با قالب و نزار ایشان
بجمیع موجودات اسما و به و انصبه منزله روح انسان است بجمیع جوارح ظاهره و باطنه او چنانچه مکرر افرموده که بنا لونا عن الربوبیة ثم قولوا فینا ما
شئتم یعنی یا بس بد اینکه مرتبه ما را از مرتبه ربوبیت خداوند و ما را خدا ندانید بعد از آن هر چه خواسته باشید در نسبت بما بگوئید پس هم
چنانکه جوارح انسان حرکتی و سکونی بدون روح ندارند بلکه حرکات و سکنات او حرکات و سکنات روحست در حقیقت همچنان تمام عالم از لحاظ
که می باشد از حرکت و سکون و موت و حیات و ... و فقر و غنا و امثال اینها بدون علم و اطلاع و اذن و انفاذ ایشان نخواهد بود یعنی نمی باشد و
موت و بقاء و بناء و رواج عالم با ایشان می باشد و انسان که عالم صغیر است مختصر و نمونه عالم کبیر است پس هر نحو که وضع از اینست همان وضع کل عالم است
پس عالم اکبر را روح می باشد و می باید که تمام حالات و اوضاع آن نسبت با او روح باشد و آن روح روح اعظم است چنانچه مجملا و مفصلا در اینجا
و اخبار و ادعیه او را مذکور و مسطور است و از کثرت تبیان آنها حاجت بذکر آنها نمی باشد و بحقیق آنها رجوع بکتاب اجابة المضطر فی رد صفات
سر ابیه که در جواب طعن و رد بابی ابن حجر متعصب اثنا عشریه مفصلا ذکر کرده شده است خلاصه آنست که هر کس با این طور ایشان را بشناسد دیگر
شبهه و اشکالی در مثل چنین کلمات و چنین نسبتها نمیکند و این قسم معرفت همان شناختن ایشان است بطریق نورانیت و روحانیت ایشان که بغیر
از این قسم در حقیقت معرفت نیست و اعتمادی بر آن نمی باشد و مفید فایده نیست چنانکه مضمون فقرات او را حدیث است که سلمان و ابوذر از آن
جناب روایت نموده اند که فرمودند لا یکمل المؤمن ایمانه حتی یعرفنی بالنورانیة فاذا عرفنی بذلک فهو مؤمن امتحن الله قلبه للایمان و شرح صدره
للاسلام و صار عارفا بدینه و من قصر عن ذلک فهو شاک مرتاب یا سلمان و یا جندب معرفتی بالنورانیة معرفة الله و معرفة الله معرفتی و هو الدین
الخالص و اقامة الصلوة و هی و لا یتی فمن و الانی فقد اقام الصلوة و هو صعب مستصعب یا سلمان و یا جندب المؤمن الممتحن هو الذی لا یرد
علیه شیء من امرنا الا شرح الله صدره لقبوله و لم یشک و لم یرتب و من قال هنا لم و کیف فقد کفر فسلموا الله امره فنحن امر الله فیکم یا سلمان و ترجمه
یا جندب ان الله اعطانی ما لم یصفه الواصفون و لا یعرفه العارفون فاذا عرفتمونی هکذا فانتم مؤمنون یعنی کامل نمیشود مؤمن ایمان خود را
تا و قتیکه بشناسد مرا بطریق نورانیت و روحانیت پس وقتیکه شناخت مرا باین طور پس او مؤمنی است که خداوند وصف کرده است دل او را برای ایمان و گشوده
است سینه او را برای اسلام و گردیده است عارف بدین خود و کسیکه از این معرفت کوتاهی نماید پس او شاک و مرتابست در دین خود و در دین ماند است سلمان
و ای جندب معرفت من بطریق نورانیت بعینه همان معرفت خداوند است و معرفت خداوند معرفت من است و این قسم از معرفت دین خالص و قائم نماز است
و حقیقت نماز که خداوند فرموده است که او را برپا بدارند و لایت من است پس هر کس که مرا باین طریق و لایت که لازم شناسد پس قائم نماز داشته است و این
امر بسیار صعب است و صعب و مستصعب است ای سلمان و ای جندب مؤمن صاف کسی است که وارد نمی آید چیزی از امرها و شأن ما بر او مگر آنکه شرح و فراخ
خداسینه او را برای قبول نمودن امرها و شک و ریب نمیکند و هر کس که بگوید در امرها که چرا و چه طور چنین شده است پس بحقیق که کافر شده است ای
سلمان و ای جندب تسلیم نمائید برای خدا امر خدا را و ما امر خدائیم بشمو ما شما ای سلمان و ای جندب بدرستی که خداوند عطا فرموده است
بمن از مرتبه را که وصف آن را واصفون نمیتوانند نمایند و عارفان معرفت او را نمیتوانند بهم رسانید پس هر وقت که مرا باین طور شناختید پس شما
مؤمنان میباشید چنین تحصیل امیرالمؤمنین است ابجا انا ابو الحسن شیعتک و هو البیک لک الفدا **بیت** زاهی نیز نکه آهی نیارد آن توان زد
و ضعیف توان که زاهی را بجا کرد آن توان زد کر لطفی نه جناب بر ما دری کشاید کلبانک سر ربلب حکم بر آسمان توان زد در خاطر نگارد اسرار عشق
جامی معانی از ما معان توان زد بر آستان جانانه که هر توان نهادن دستی با این و سبلد بر دلستان توان زد از شرم در جام شاید طیفی
شاید که بوسه چند بران دهان توان زد **الطبق الثانی** در بیان کیفیت ارتباط و تعلق عقل بموجودات و اینکه متعلق با آنست و در آن

چند تحفه است **تحفه** اولا باید دانسته شود که ظهور و معروفیت هر چیز بمقابل ضد بود بر ظهور و معروفیت ضد است و بغیر از این تمیز آن
ممکن نیست چونکه حقیقت معنی ظهور و معروفیت چیزی است که اطوار و اوضاع و حالات و کیفیات آن چیز را بکنه تعمق بیابند و وجدان نماید که
محسوس او بشود از اینجا که عالم حس و جهل الهامات عالم ظهور و بروز است و از برای ظهور و بروز آن با آثار نیست و با آن حقیقت او بسیار و کار آن چیز را بجز
از محسوس نمودن آثار او کردن اظهار با آنست ممکن نیست چونکه ظهور و خفا بو بظهور آثار او است لا غیر و معنی محسوس نمودن آثار عبارتست از آنکه
باشند بدین یا چشیدن یا بوئیدن یا لمس و مالیدن چیزی او را باین مذکورات و کیفیات و حالات است که خفا تو انها کنجوا است و با آثار را ایشان باید
ظاهر شود و معروف گردد و دانسته شد که تمام عالم ظهور عالم حس و جهل است که ما آن همین کیفیات است انما و تا نها باید که محسوس شود پس
دیگر از برای ظهور آثار این کیفیات غائبه نیست مگر عالم ظهور است از جهه بهمین طریق استدلال و کیفیت ظهور یعنی ادراک آن بعد که محسوس شد و فعل آن
آثار هر یک از ضدین بمقابل محسوسه و وجدان آثار دیگری بشود مثلا هر گاه خواسته شود که معنی و حقیقت شیرینی ظاهر گردد شود پس ممکن نیست
و نمیشود مگر با ظهار نمودن آثار آن بوجدان و احساس و طریقه وجدان و احساس کنند مثلا اینست در دهان و چشیدن او است ظهور آثار و لون
عبارتست از انبساط و ملایمت و گوارائی عروق و اعضا که نسبت و معروف آنست بجز جرم زبان و این انبساط و ملایمت کیفیت است از کیفیات عروق
و اعضا مذکوره و حقیقت او ابهم معلوم نیست که چه چیز است تا و قتیکه ترشی را که ضد اوست در دهان کنند و چشیده شود و کیفیت انقباض
عروق و اعضا و تعرب و نا ملایمات آن بظهور رسد پس از این وقت معلوم شود و وجدان کند حقیقت و معنی شیرینی چه چیز است و هم چنین ادراک
کیفیت مذکوره حاصل در وقت چشیدن شیرینی معلوم میشود و وجدان نموده حالا حقیقت و معنی ترشی چه چیز است و این مضمون معنی کلام
مشهور است که تعرف الاشیاء باضدادها یعنی شناخته میشود حقیقت هر چیز بشناختن حقیقت ضد آن و از اینجا است که خداوند را
حیث الذات چونکه ضد ندارد ظهور و معروفیت او من حیث الذات ممتنع و محال شده است و لکن از آنجا که ظهور و معروفیت صفت کمال است و
ظهور و معروفیت بدون ظهور ضد نمی شود و هر کمالی هم محبوب و مطلوب خداوند است چنانکه مفهوم است مضمون حدیث کنت کنزا مخفیا
فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف صریح در آنست یعنی خداوند فرموده است که بودم من گنج پنهانی پس دوست داشتم که ظاهر و معروف
کردم پس خلق نمودم خلایق را که آثار و علامات منند تا آنکه ظاهر و معروف شوم بواسطه ظهور و معروفیت آثار خود و از این سبب تضاد در میان
موجودات که آثار صفات خود ش است گذارده تا آنکه تضاد آنها موجب ظهور و معروفیت آنها بشود و از ظهور و معروفیت آنها ظهور و معروفیت
خودش حاصل آید و این سر آنست که خداوند منصف نبصفات متضاده جلالیه و جمالیه شده است مثل قهر و لطف و اولیه و آخریه و ظاهریت و
باطنیه و امثال اینها و این معنی مقصود از عبارت جناب امیر علیه السلام است در بعضی از خطبهای نهج البلاغه که فرمودند و بمضادته بین الاشیاء عرف ان
لا ضد له یعنی و بواسطه تضاد انداختن خداوند در مابین تمام چیزها شناخته شد آنکه ضدی از برای او نمی باشد یعنی اگر ضدی میداشت معروفیت
و ظهور آن بعینه حاصل می شد پس نکره از اینجا حکمت از برای تضاد انداختن مابین موجودات بود پس چونکه ضد ندارد و ظهور و معروفیت صفت کمال و
محبوب او است ناچار لازم آمد که بمعنی ضد بودن مابین موجودات که آثار او است بیندازد تا آنکه ضدیت موجب معروفیت و ظهور آثار شود و ظهور آثار
دلیل ظهور او گردد پس هر چیز که خلق شده است دو می شود تا با ضد خود شناخته شده باشد و الا ظاهر و معروف نمی شود و خلقت او بی حکمت و عبث می شود چنانچه
فرموده است و من کل شیء خلقنا زوجین لعلکم تذکرون یعنی و از هر چیزی از خلق فرموده ایم ماده و زوج یعنی دو ضد تا اینکه شما متذکر شوید و
بدانید که خداوند ضد ندارد و آنکه بسبب ظهور و معروفیت خود همه چیز را با ضد خلق کرده است و از جهت اینکه در ضمن تصریح اشاره نیز نمائیم
باینکه لابد است هر چیز را از ضد لفظ زوج را فرموده است و هر یک را نه و ضد را زوج نامیده است که اشاره باشد باینکه لا محاله باید که هر یک
از ضدین از دواج و اجتماع در عالم خلقت و وجود با ضد خود بکند تا به دو الاثنین یا فردین بفرمود پس تضاد موجودات و اختلاف آنها دلیل است بر
بر صمدانیت و وحدانیت و قوت و توانائی و بلا ضدیت و بلا ندیت خالق و صانع آنها از اینکه دلیل بر وجود صانع باشد تا اینکه عبث و بلا حکمت
باشد و از اینجا است که ذکر اختلاف صنایع خود را در قرآن بسیار و مکرر فرموده است و فرموده است که در این اختلاف آیه و علامات است برای
قومیکه از اهل عقل و دانش و بینش باشد **نظم** نیاید فعلی که بی ضد بر نیاید نیاید است چه قایمی بی عقل است آن کلید است بنابراین تحقیق
و تفصیل لابد و ناچار شد و لازم آمد که بسبب ایجاد مخلوق فرمودن عقل خلق و ایجاد جهل که ضد آنست بشود تا معلوم شود که عقل چه چیز است
و حقیقت آن ظاهر و هویدا گردد **نظم** گر نکشی ظلمت جهل از پی نور عقل است شکار تا ابد عاقل نیابی که نور است با که تاو تا نیابد خستگی را تخت
فضل خزیت کر نیاید خوبی چون لذت فضل انجام کر نبود ندی نشانه اکر نیاید روزها کر نکشی غلاف ز ماهیت لیل و نهار وز ازل پنهان
بماند این کنز مخفی تا ابد کر نکشی نقش اظهار اضغر بر و دکار **تحفه** بدانکه ایجاد او لا و بالذات مقصود و مراد بوده است و بالاصالة از اراده
بخلقت او تعلق گرفته است آن عقل است و جهل ثانیا و بالعرض مقصود و مراد شده است و بالتبع اراده بخلقت آن تعلق گرفته است از جهت ظهور
و بروز عقل که بدون وجود ضد آنکه جهل است ممکن نیست و نمی شود پس طلب اراده و طلب صنع خلقت دو چیز شده است که یکی صنع اصلی
و مقصود ذاتی است و دیگری از جهت ظهور که معنی خلقت آنست باشد تا اینکه مفهوم شود بد و صنع تا بعلت صنع خلق شده است و الا لازم
می آید که صادر او دو چیز باشد و محالیت امتناع آن سابقا معلوم شد پس همان صنع که خلقت عقل بود است جهل و ظلمات تمام آن شده است و مخلوق

وظلمت ذاتی وحقیقه معنی جهل است مر اینکه معنی وحقیقه ان غیر ظلمت بوده است واو را ظلمت فرا گرفته باشد تا اینکه ظلمت امر عقل گشته باشد خاشا لکن ظهور ان بواسطه ظهور عقل شده است چنانکه نورانیه ذاتی وحقیقه معنی عقل است وبوجود عقل ایند موجود وظاهر شده نه اینکه معنی وحقیقه ان غیر از نورانیه بوده است واو را نورانی کرده اند کلا لکن ظهور ان بواسطه ظهور جهل است واز برای نمایش توضیح این مطلب رجوع بعالم حس ومشاهده باید نمود مثل شمس که حقیقه ومعنی ان نورانیه است در وقتی که طلوع نماید بدوار که حقیقه ومعنی ان ظلمات و عدم نور است وحکم خفا است بواسطه طلوع شمس ظاهر شود واز ظهور ش سایه که عین معنی ظلمه وظهور است وبطریق اتار وظلمه خلق کرده است نخود نافی پس سایه دیوار از خود دیوار است نه از شمس ولکن ظهور او بشمس است که ضد ومقابل او است و نور شمس ایضا از خود شمس است نه از دیوار ولکن ظهور ان بواسطه دیوار است که ضد ومقابل او است پس انچه ثابت شده است بکمقطع است که عبارت است از ظهور شمس و بان دو چیز پیدا شده است خود شمس وسایه دیوار بلکه معنی ظلمه است بر همین نهج است خال الخلقه عقل وجهل واز اینجا معلوم شد که جهل که در السنه بلکه در کلمات وارد ظل نامیده گه عبارت از همان انبساط ضیا و نور او است بلکه مراد از ان نا معنی تابع است از انجا که هر ظلی که بمعنی سایه است تابع ذی ظل است و دانسته شد که جهل در خلقه وظهور تابع عقل است و باستقلال خود خلق نشده است پس همان صفت تابعیت ظل در ان ملحوظ شده است واو را ظل نامیده اند یا اینکه مراد از ان همان معنی ظلمت او است چونکه غالبا هر ظلمت منبسط امر که از چیزی که غیر قابل استناره است به رسیده است وخود حجاب استناره خود شده است او را ظل گویند پس او را که اضافه بعقل میکنند وجه گویند جهل ظل عقل است مراد است که ظلمت یعنی ظلمت است منبسط که از سبب ظهور عقل ظهور نا فته است ومشهور است که در صحه اضافه چیزی بچیزی ادنی ملابسه واندک علاقه کافی است خلاصه تابع بودن جهل مر عقل را وظلمه او در ضمن احادیث که از آن جمله این حدیث است که ذکر می شود مصرحا و تلویحا مذکور شده است واین حدیث از جمله فقرات حدیث طولانی است که صدر آن که متضمن خلقه عقل است در باب سابق ذکر شده بوده ثم خلق الجهل من البحر الاجاج ظلمانیا فقال له ادبر فادبر ثم قال له اقبل فلم یقبل فقال له استکبرت فلعنه یعنی بعد از انکه خداوند عقل را خلق فرمود خلق فرمود جهل را از دریای شور تا ریک ظلمت ذاری پس فرمود مر او را که پشت بمن نما پس پشت بمن نمود بعد از ان فرمود مر او را که روی بمن بنما و روی بمن ننمود پس فرمود مر او را که تو تمرد از من نمودی واستکبار کردی پس او را لعن فرمود واز قرب درگاه خود دور ساخت واز اینجا معلوم شد که خلقت جهل بعد از عقل است معلوم شد که خلقت او بتبعیت ولاجل ظهور العقل بوده است و تبلیغ شده است چنانکه سابقا ذکر شد و انجا که فرموده که خلقت او از دریای شور ظلمت دار شده است این دریا همان دریای ذاتیت او است که عین معنی ظلمت و بی نوری او است واز نفس امکانی ظلمانی خود ش خلق شده است چنانکه در ضد آن که عقل است چنین است ومحقق شد که عالم ان عالم اختراع است وان نفس خود مخلوق شده است و صادر او لست ومنبع وما نند ندارد وجهل هم از عالم اختراع است چونکه اختراع ان بهمان اختراع اولی عقل است و در خلقه عقل هم که فرموده او را از نور خود خلق فرموده است ان نور همان نفس امکان نورانی خود عقل است نه غیر آن و با بن کیه یکی از اسما ان کاف مستدیره علی نفسها است چنانکه سابقا در باب اول ذکر شد و در اصطلاح شخاصیکه او ما این اسم نامیده اند لفظ کاف اشاره بجز و اول لفظ کن است که در ایه شریفه انما امرنا لشیء اذا اردناه ان نقول له کن فیکون می باشد یعنی این است و جز این نیست که امر ما هر چیزی را که اراده نمائیم خلق نمودن انرا انست که بگوئیم مر او را کن یعنی باش و موجود شو پس می باشد و موجود می شود پس معنی مستدیره بر نفس خود انست که کون وبودن او در وقتی که او را بوده نموده اند از خود او شده است وماده نداشته است وگفته اند که لفظ نون از کلمه کن اشاره بقائم عین چیزی است وگفته اند ایضا که در میان این دو حرف لفظ او هم بوده است که اصل او کون است و لفظ او چون در خط بشر است واو اشاره لبیته ثانی است که در ایه است شش و نزد اکر وکیف ووقت ومکان وجهت ورتبه دانسته اند باری وعدم اقبال او وراندن ولعن نمودن او را که در حدیث است عبارت است از بعد و دوری او و نداشتن او قابلیه قبول نمودن نور و رحمت وحقیقه زاهیج وجه من الوجوه بلکه نصیب انضرار وجود که رحمت رحمانیه است که بمضمون ووسعت رحمته کل شیء احاطه به موجودات نموده است بکر نهج خبر بوده است وشکل و هیئت انتادر

عالم تصویر بدین طور است که بعد از عقل و بعد از عوالم نفوس و برزخ و سبع سموات و کره نار و

هوا و اب وخاک وعوالمی که بعد از جهل است که متصل بکره خاک می شود بطور

ادبار و پشت نمودن بقوس الهی وقوس عقل واقع شده

است بدین شکل که در صفحه مقابل این

صفحه کشیده شده است پس تدبر

و تامل وتعقل نما

٨

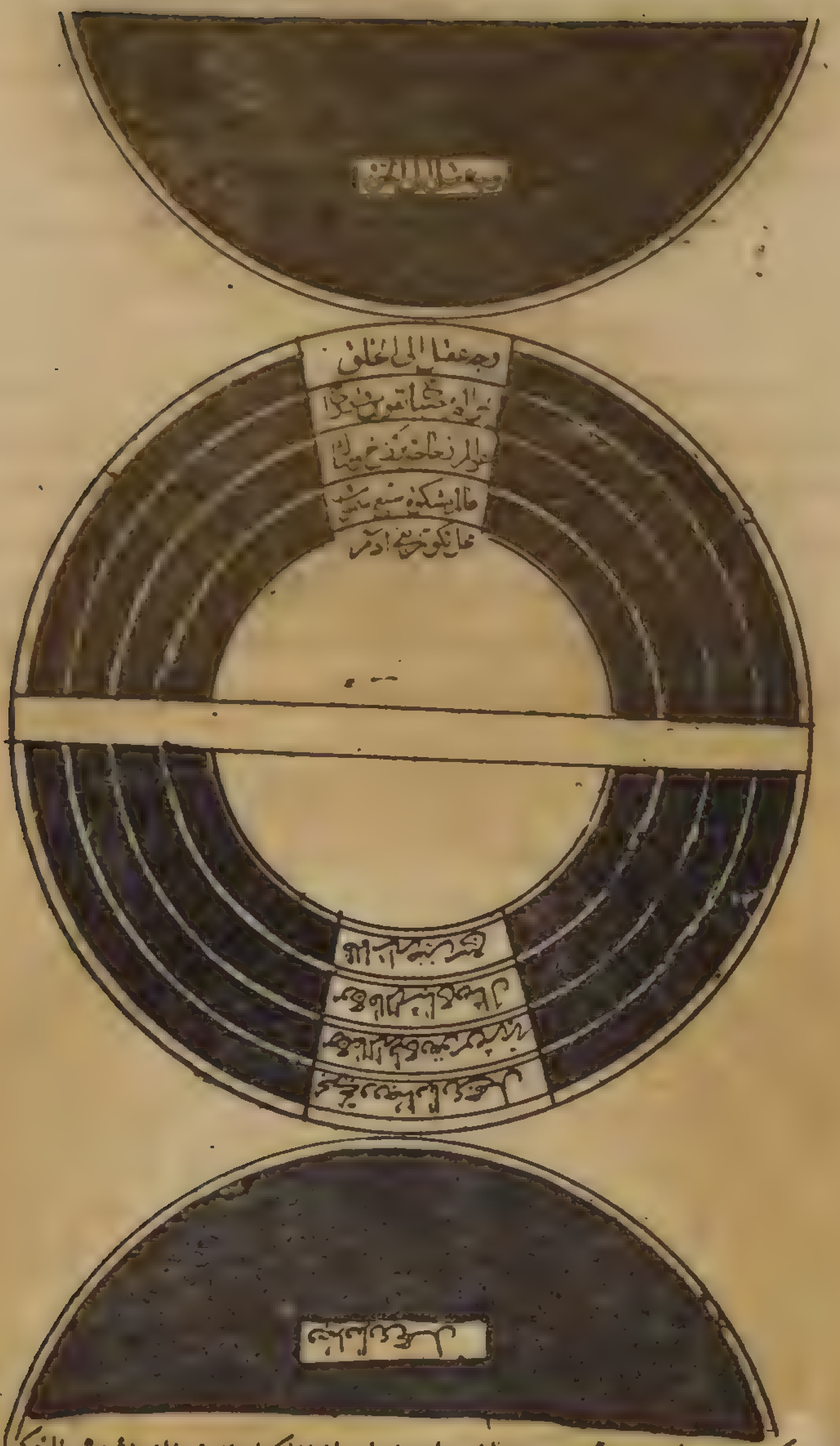

٩

و شاید که از لفظ بحر اجاج که در حدیث است مستفاد شود که منزل باطن و ماول این بحر و امثال انکه لفظ بحرین دارد بشود و بدانی که مراد از دو بحر بلکه متضاد مبین بحر عقل و بحر جهل است یا بینت و ما یستوی البحران هذا عذب فرات سائغ شرابه و هذا ملح اجاج یعنی و مساوی نیستند دو بحر بلکه متضادان یا بحر شیرین وان یک بحر شور و تلخ و نا گوارا است و هم چنین هر ایه که در ان لفظ ظلمات و نور و ظل و حرور و اعمی و بصیر و احیاء و اموات بمی باشد مثل الحمد لله الذی خلق السموات والارض وجعل الظلمات والنور و مثل وما یستوی الاعمی والبصیر ولا الظلمات ولا النور ولا الظل ولا الحرور وما یستوی الاحیاء ولا الاموات ان الله یسمع من یشاء وما انت بمسمع من فی القبور ان انت الا نذیر **نظر** سخن چون بدینجا رسید که ذکر ش نمانی فهم مراد کو هر حکایت از ان برون نباید **محنت** و از مضامین کلمات دانسته شد که جهل جو هر بیست ظلمانی و مثل عقل بیست زمانی و مکانی و از استعداد او قوه و تمامی صفات نقایص او و بطریق مقابله است و نقص محض است و هیچگونه کمال در ان نیست و ظلمت صرف است و هیچ نور و نوری در ان نیست و از مکان و زمان مبرا است و از نسبت نظیر مجرد او بسیطیت که او را هیچگونه ترکیبی نه و ادبار و مطرود بیت که او را فقر کرا لغا و قرب مبشر نه و اختراع اول خدا وند است از غیر مثال در باب اضلال تمام موجودات ظلمانیه نسبت الی ابد الدهر من غیر تغیر و لا زوال و ابن الله غضب و حجاب اعظم ظلمانیه او است و اکدارنده است و در ان تمام صفات قهریه و غضبیه خود ذلول مر ربوطا ساخته است این جمله مخلوقات ضلالیه و حجتیه خود را و اکتسا جهل و ضلال از نعام موجودات جلیه و ضلالیه از است واکران نبودی هر آینه جمیع نفوس از علم منزه بودندی وابواب غضب ولعنت منفسد بودی والی الابد غیر مفتوح و نکشودندی **بیت** انانکه کلنند و انکه ما دانست جز ان همگی که این خیر خار است و بسیکا الان ظلمانیه او اوضداسای عقل می نون

تا سبيل اسامي ان عالم ما نحن فيه است وآنهم خارج عن ظلمة فلا يدخل غيره وحركت بنفسها او فعل بنفسه وعنو الارادة وعالم الامر وروح معه وجهل وضد سودا ومشبه عرضيه وبغضه حقيقيه ورابطه بين الظهور والبطون وشجره زقوميه ومقام او ابعد وبرزخ البرازخ وحقيقه محمديه وظلمه ولعنه كليه ونفس غضبيه وابو شرانيه وعدم قابليه اول وامثال اينها كه از ضد اسامي عقلست وباعتبارات مختلفه بران اطلاق ميشود چونكه جهل هم از شدت ظلمه وكالبه آن اعتبارات مختلفه دارد ولكن بر ضد عقل است ومثل عقل نور افاضه است ظلماني بر ضد افاضه عقل ايضا چنانكه خداوند بعد از آنكه نور كه مشتمل بر كيفيت افاضه بودن عقل است بيان فاضله فرموده است او كظلمات في بحر لجي يغشيه موج من فوقه موج من فوقه سحاب ظلمات بعضها فوق بعض اذا اخرج يده لم يكد يريها ومن لم يجعل الله له نورا فما له من نور يعني مثال الظهور وايجاد فرموده خداوند عصب جهل را مثل ظلماتيست كه در دريای اعظم العميق است كه فرو بگيرد آن دريا را موجي تاريك ظلماني واز بالای اين موج موجي تاريك ظلماني ديگری باشد واز بالای اين موج ابر تاريك سيا باشد ومجموع اينها ظلمتها است كه بعضي بالای بعضي است وبمرتبه تاريك است كه هرگاه كسي بيرون بياورد دست خود را نزديك نيست كه ببيند دست خود را از شدت ظلمه وتاريكي وكسي را كه خداوند قرار نداده است از براي او نوري پس نيست از براي او نوري باشد وتصور نتوان نمود پس بر وفق مثال افاضه عقل موجودات نورانيه مثال الاظلام جهل است بر موجودات ظلمانيه وبحر زاخر اينجا مقابل شجره مباركه بدانكه در اينجا موج اول را مقابل مصباح بدان وموج دوم را مقابل زجاجه بدان وابر سياه را مقابل مشكوه بدان پس ابر سياه كه بمنزله مشكوه عقل است در عالم جهل مثال ارضين سبع جهليه است چنانكه اشاره بان شد وبعد از اين مفصلا ذكر خواهد شد وموج دوم مثال برزخ جهل است ايضا وموج اول مثال نفوس شريره است كه ظلمانيه است ودريا مثال شجره خبيثه غير مباركه جهل است پس از شجره خبيثه افاده ظلمه بنفوس شريره مي شود واز نفوس ببرزخ مي شود واز برزخ باهل ارضين مي شود بدين هيئت كه ملحوظ نظر است وهيئت اين است

واگر خواسته باشي كه بر دقيق دايره عقل كه در اين خصوص مناسب مسطور شد بحر لجي را از دايره فوق به محيط بدا ودو دايره ديگر را عكس نمايي تا دايره شيطنه مركبه وانزل دايره شيطانيه باعتبار وسعت عوالم چنانكه در دايره عقل ذكر شد اين تفاوت ندارد ومثال از براي مطلب تمام شود ايضا مخفي نماند بدانكه هيولاي جهل كه عقل اول است روح ونور خاتم النبيين صلوات الله عليه وعلي آله بود وباعتبارات مختلفه اسامي متكثره غير از روح محمدي هم داشت

همان نهج جهل اول عبد روح وظلمه خاتم الشقيين عليه اللعنه است وباعتبارات مختلفه اسامي متكثره غير از اين هم دارد وچنانكه روح مقدس افاضه بتمام موجودات نورانيه عليين بود انوار ما فيه موجودات از عقل معنوي ومصاحب است وجود بنور كلي از شعل عقل است همچنان ملعون افاضه بتمام موجودات سفليه ظلمانيه سجينيه دارد ومنبع ومصاحب بافراد از جهل است باشد وجود ظلمه تمام ارذله وخباثت است كه روح آن جناب از ظاهر وباطن نبي بود وباطن او متوشح وولي وصي او بود همچنان روح آن خبيث ظاهر وباطن است وباطن او موسس وولي وصي او چنانكه هويدا است ... كه نفوس عقل وفوق آنها دارد ونظائر او توسني است كه در مبعوث عالم خود ... عوالم عقل است دارد وچنانكه آنجناب هر يك از ... ظاهر او وباطن او روحي متعدد اشتراك داشتند واز روح روح همه بود ودر عالم برزخ وجبروت نوراني يكي بودند وباسم وشخص متعدد شدند همچنان ملعون با هر يك از سبعه خبيثه ... در اين روح متعدد اشتراك دارند واز روح زوج همه اينها است ودر عالم قهر ورهبوت ظلماني يكي بودند باسم وشخص متعدد شدند بالي فرقي كه هست آن است كه آنحضرت ... بان جهت علو وشعور ... بتمام موجودات است ... اثبات ميفرمودند كه منهم آدم ومنهم نوح ومنهم ابرهيم ومنهم موسي ... ومنهم عيسي ونفس آن وامثال اينها كه سابقا ذكر شد واشاره بان خواهد شد واما آن ملاعين بسبب عدم علو ونبودن شعور كه لازم وعين جهل وظلمانيه ايشان است اطلاع از آن معيه ومصاحبت با موجودات نسبت خود نداشتند وباين سبب نگفته اند كه منهم ابليس ومنهم عوج ومنهم جبابره ومنهم نمرود ومنهم فرعون وهامان ... وامثال اينها ولكن در نفس الامر ... جايز وصحيح است كه بگويند ... كه ايشان ابليس است قابيل واين است فرعون وهامان ونمرود ... وامثال اينها واز اينجا است كه در احاديث وارد شده است كه هر معصيتي كه در شرق وغرب عالم مي شود ... وبال آن در عنق وگردن ايشان است ... ظهور اين مطلب ... همچنان تعبير نمودن جهل بمجالي وقوالب آن صحيح وجايز است چنانكه در تاويل آيه او كظلمات في بحر لجي كه سابقا ذكر آن شد ... ومجالي وقوالب آن ... مرويست از جناب امام جعفر صادق عليه السلم كه فرموده الله نور السموات والارض مثل نوره كمشكوة مشكوة حضرت فاطمه عليها السلم است فيها مصباح امام حسن عليه السلام است المصباح في زجاجة امام حسين عليه السلام است الزجاجة كانها كوكب دري حضرت فاطمه عليها السلم است كه كوكب درخشنده است در ميان زنان اهل دنيا يوقد من شجرة مباركة ابرهيم عليه السلم است زيتونة لا شرقية ولا غربية يعني حضرت ابرهيم نه يهودي بوده است ونه نصراني يكاد زيتها يضيء يعني نزديك است كه علم از ان منفجر شود ولو لم تمسسه نار يعني هرچند كه ... نور على نور يعني امامي بعد از امامي مي باشد يهدي الله لنوره من يشاء يعني هدايت ميفرمايد خداوند هر كس را كه خواهد بسوي ائمه عليهم السلم بعد از اين راوي ... كه صالح بن سهل همداني ... كه او كظلمات ... كه مراد اولي است وصاحب او يغشيه موج ... است ومن فوقه ظلمات ... من فوقه سحاب ظلمات بعضها فوق بعض معويه لعنه الله است وفتنه هاي بني اميه است واذا اخرج يده لم يكد يريها يعني مومن هرگاه بخواهد ... در زمان بني اميه نزديك نيست بتواند ... ومن لم يجعل الله له نورا فما له من نور يعني كسيكه خداوند نگردانيده است از براي او امامي از نسل فاطمه فما له من نور پس از براي او در قيامت امامي نخواهد بود كه او را به بهشت شفاعت نمايد ... واز اين مقوله احاديث در تفسير آيات ... كه هر جا ذكر نور وامثال آن شده تاويل با ائمه شده وهر جا كه ذكر ظلمه وامثال آن شده است تاويل با ... شده است بسيار است واز اينجا ... القرآن يفسر بعضه بعضا يعني بعضي از قرآن تفسير بعضي ديگر مينمايد ... انطلقوا الى ما كنتم به تكذبون انطلقوا الى ظل ذي ثلث شعب لا ظليل ولا يغني من اللهب انها ترمي بشرر كالقصر كانه جمالة صفر يعني ... دنيا كه تكذيب او مي نمودند برويد بسوي ظل وظلمتي كه سه شعبه است ... آتش ... شررهاي كه ... قصر وعمارت عاليه است ... شد كه ... از قرآن ... واما مقصود ... دنيا ... كه ... مثال ... شعبها ... امير المومنين ... ومومنان است چنانكه ... شعب ... درر بعضي از احاديث ... خطبه شقشقيه ...

سؤالی بود و باین سبب زبان شما کوتاه شد باز ماندند بعد از آن حضار مجلس کفتی الناس بود که تتمه کلام خطبه را تمام فرمایند و نمودند فهیهات ذلک تقدیر العزیز
الحمد رب یعنی دور است و کذشت آن کلماتی بود که از دستی انفعال سر زده بود و بر وزن مدح بود مثل کف دهن شتر مست که خود بخود سرازیر می
شود و میاید و این قسم تشبیهات در کلام فصحا و بلغا بسیار و دائر و شایع می باشد چونکه وجه شبه را بکجهتی که مراعات می شود کافی است در تشبیه
و نباید که من جمیع الوجوه باشد و از آن جمله این آیه است ایضا که اِنَّ هٰذا لَهُوَ الْفَوْزُ الْعَظیمُ لِمِثْلِ هٰذا فَلْیَعْمَلِ الْعامِلُونَ اَذٰلِکَ خَیْرٌ نُزُلاً اَمْ شَجَرَةُ الزَّقُّومِ
اِنّا جَعَلْناها فِتْنَةً لِلظّالِمینَ اِنَّها شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فی اَصْلِ الْجَحیمِ طَلْعُها کَاَنَّهُ رُؤُسُ الشَّیاطینِ فَاِنَّهُمْ لَآکِلُونَ مِنْها فَمالِئُونَ مِنْهَا الْبُطُونَ ثُمَّ اِنَّ لَهُمْ
عَلَیْها لَشَوْباً مِنْ حَمیمٍ ثُمَّ اِنَّ مَرْجِعَهُمْ لَاِلَی الْجَحیمِ اِنَّهُمْ اَلْفَوْا آباءَهُمْ ضالّینَ فَهُمْ عَلیٰ آثارِهِمْ یُهْرَعُونَ وَلَقَدْ ضَلَّ قَبْلَهُمْ اَکْثَرُ الْاَوَّلینَ معنی آن است
که در آیه سابق بر این ذکر نعمتهای بهشت را فرموده بود و در این آیه میفرماید که بدرستی که این بهشت و نعمتهای آن هر آینه فوز عظیم و لذت بزرگی است
و از برای مثل این نعمت و این فوز باید عمل نماید عمل کنندگان بعد میفرماید که آیا این نعمت بهتر است که در اول مرتبه ما حاضر ساختیم یا درخت زقوم که
شجره زقوم بهتر است بدرستی که ما کردانیدیم آن را محنت و عذاب از برای ظالم کنندگان و بدرستی که این شجره زقوم درختی است که بیرون می
آید در اصل و قعر جهنم و شکوفه آن کویا سرهای شیاطین است و نتیجه هیچ و نه شکلی بس بدرستی که اهل جهنم هر آینه می خورند از این درخت و شکوفه آن
پس پر میکنند از آن شکمهای خود را بعد از آن بدرستی که از برای ایشان است بر بالای آن خوراک هر آینه آب جوشیده پس بعد از آن بدرستی که مرجع ایشان بسوی
جهنم است بجهة آنکه ایشان یافتند پدران خود را در دنیا پدرها خود را کمراه و بهمین جهت ایشان بر آثار و بر عقب آن پدرها با سرعت و بحرص تمام رفتند و بتحقیق که
کمراه شدند پیش از ایشان اکثر از مردمان اولین و سابقین ایضا این تفسیر ظاهر آیه است اما مقصود خداوند و تأویل آن این است که مراد از شجره زقوم
تمثال و مجالی است که هر یک از غاصبین اول و دوم و سیم است بقرینه آنکه میفرماید که ما کردانیدیم او را فتنه و معنی فتنه محل ابتلا و آزمایش را کویند پس معنی
آن است که مهلتی که ما بایشان دادیم و ایشان را مطلق العنان نمودیم از جهة آن است که کردانیدیم ما این ملعونها را فتنه و محل امتحان که ظالم و غاصب
محمد و آل محمد می باشند تا آنکه سبب ایشان معلوم و ظاهر شود هر کسی که ظالم و غاصب است و اتمام حجه بعمل آید بعد فرمودند بدرستی که این درختی است
که بیرون آمده است و موجود شده است از اصل و قعر جهنم و اصل جهنم همان جهل است بجهة آنکه در ترتیب عوالم جهل اول جهل کل است بعد از آن
ظلام است بعد از آن جهنم است چنانکه بعد از این مذکور خواهد شد پس جهل اصل و قعر جهنم می شود بعد فرمودند که میوه و شکوفه این درخت یعنی
تجالی و قوالب آن روح جهنمی و شجره ملعونه در دار دنیا و شادروان شیاطین است کو بناشند که عبارت از اول و دوم و سیم است و اما تعبیر نمودن
مفسرین این ایه را بسر شیاطین از معنی سر ملکه عضو مخصوص که آن را سر کویند پس آن نامناسب است چنانکه خود مفسرین ایراد بر خود نموده
اند و کفته اند که سر شیطان را کسی ندیده است و بر فرض دیدن نکره و نشناختی که موزون عذاب باشد تا در این تشبیه مفید فائده باشد
و بعد جوابهای غیر مفید داده اند خلاصه بعد فرمودند بدرستی که آن شیاطین هر آینه می خورند از آن رؤسا یعنی استفاده جهل و ضلالت
ایشان می کنند پس شکم معنوی و روح خود را از آن جهلها پر میکنند بعد از آن در بالای آنکه هم که عبارت از تفاخر و از خود رضا بودن است می خورند
بعد از آن رجوع ایشان و این جهلها و ضلالتها و تفاخرها در عقبت و حقیقت آنها بجهنم است بدرستی که آنها پدران نسبی و تربیتی خود را باطل یافته
و بر عقب و آثار ایشان اندوی و تعصب رفتند و بهمین جهت و بهمین سبب اکثری هم از امتهای سابقه و اولین کمراه شدند و از این معنی آیات بیان این
تفسیر و تأویل از ظاهر اخبار و احادیث ائمه اطهار است و از اینجا است که بر سبیل قاعده کلیه فرموده اند که هر آیه که در قرآن است که مشتمل بر
ذکر خیر و جنت و هدایت است آن در شان ما و شیعیان ما است و هر آیه که مشتمل بر ذکر شر و جهنم و ضلالت است پس آن در شان دشمنان ما است
۱۲ خلاصه **قطعه** با عقل و فهم و دانش داد سخن توان داد چون جمع شد معانی کوی بیان توان زد و اکر کسی از سنخ دشمنان الجنان باشد و قاعده را
که ذکر شد از آن امامان انکار کند و بکوید که معنی این آیات نه این است پس جواب آن است که **قطعه** هر که را آینه صاف است از زنگ هوا دیده اش قابل اسرار
حقیقت نبود **مخمس** و از شناعت کلمات مذکوره بر تو معلوم شد که چنانچه رحمت خداوند از هر قسم رحمتی که باشد اول نازل و وارد بر عقل و
روح خاتم النبیین می شود و بعد بملائکه و اهل ملکوت سموات غالبه و بعد بسائر مردمان و اهل ارض همچنان غضب خداوند از هر قسم غضبی که باشد
اول نازل و وارد می شود بر جهل و روح خاتم الشقیین و بعد باجنه و شیاطین و اهل ملکوت ارضین سافله و بعد بسائر مردمان از جهله و اشقیا
از اهل ارض ایضا پس بنا بر این معنی مقابل مضمون آیه اِنَّ اللّٰهَ وَمَلائِکَتَهُ یُصَلُّونَ عَلَی النَّبِیِّ چنین می شود که خداوند لعنت می نماید بر شقی معهود و اجنه
و شیاطین استفاده لعنت می نمایند از او پس شما هم ای اشقیا اهل ارض استفاده لعنت بر خود از آن بنمایید و این بیان است و سائر آیات و اعتقاد
کنید و تسلیم هم نمائید و چون نوع جن را کلیه چنانکه فرموده است وَلَقَدْ ذَرَأْنا لِجَهَنَّمَ کَثیراً مِنَ الْجِنِّ وَالْاِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لا یَفْقَهُونَ بِها وَلَهُمْ اَعْیُنٌ لا یُبْصِرُونَ
بِها وَلَهُمْ آذانٌ لا یَسْمَعُونَ بِها اُولٰئِکَ کَالْاَنْعامِ بَلْ هُمْ اَضَلُّ اُولٰئِکَ هُمُ الْغافِلُونَ یعنی بتحقیق که خلق فرمودیم ما از برای جهنم بسیاری از جن و انس را که
از برای ایشان دلهائی است که بآن دلها چیزی را نمی فهمند و چشمهائی است که بآن چشمها چیزی را نمی بینند و کوشهائی است که بآن کوشها چیزی را نمی شنوند
و اینها مثل چهارپایان می باشند بلکه اینها بدتر و کمراه تر از چهارپایان می باشند و اینها جاهلان و غافلانند و بجز خداوند هیچکس عارف و عالم نیستند
و در احادیث قدسیه است که خداوند فرموده است که خلق نمودم خلقی را از برای بهشت و دارو ندارم و اینها را داخل بهشت کنم و پروا ندارم و
خلق نموده ام خلقی را از برای جهنم و دارو ندارم و اینها را داخل جهنم میکنم و باک ندارم و این بجهة آن است که من سؤال کرده نمی شوم از آنچه که می کنم مراد از آن است

کاینجا ذکر کرده ام تمام بر وفق مصلحت و حکمت است و بمورد بحث و سؤال نیست یعنی در نزد غافل و عارف که مطلع بکیفیت خلقت عقل و اشعه آن و خلقت
جهل و عکسهای آن شود و اما جاهل و غبی غافل پس از خود بی نفس بحث و جدال و سؤال است و قطع نمودن بحث آن ممتنع و محال است چونکه بعضی
جاهل این است که چیزی مشعور به او شود چونکه مضمون همین آیه است که الحال ذکر شد و از اینجا و از قاعده سابقه که معروف الاشیاء باضدادها معلوم
می شود که صلوات فرستادن بر اجنبیان بدون لعن فرستادن بر آن دشمنان اجنبیان بجهة کمال ظهور همین چونکه صلوات و لعن ضد یکدیکرند
و ظهور و تمامیت حقیقت هر یک موقوف بظهور و تمامیت دیکری است و تولی و تعظیم نمودن کسی موقوف بر تبرا و سب و اهانه نمودن ضد او است و
تولی بی تبرا حقیقی نمی باشد و درست نمی شود و چنانکه محبت و ولایت اجنبیان در دل با یکدیکر بدون تبرا و بغض دشمنان ایشان تمام نیست همچنان
محبت و ولایت و تعظیمات و تکلیمات ایشان در زبان بدون عداوت و اهانت و لعن دشمنان ایشان در زبان ایضا تمام نیست و الحال که تبرا نکرده
بعضی روایات وارد شده است که ثواب لعن نمودن بر دشمنان بیشتر از ثواب صلوات فرستادن بر اجنبیان واضح شد چونکه تولی بدون تبرا تمام نمی شود
و تبرا از شروط و اسباب و تمامیت تولی است چنانکه معقول و معنی حدیث مشهور است که دوست تو سه طایفه است دوست تو و دوست دوست تو و دشمن دشمن تو
دوست دوست تو و دشمن تو هم سه طایفه اند دشمن تو و دشمن دوست تو و دوست دشمن تو پس زیادتی ثواب و فضیلت داشتن تبرا و لعن نمودن
بجهة تمام نمودن تولی است چونکه دوستی و تعظیم دشمنان شاه دوستی و تعظیم دوستان است و مانع حصول و خار سر راه وصول است و لایح
بغیره و من حیث الذات او را افضلیتی و ثوابی نمی باشد و از اینجا معلوم شد که بیشتر بودن ثواب و فضیلت داشتن لعن از برای غالب مردمان است که
بسبب ضعف بصیرت و عدم نور عقلشان شاه دلملعون تعجیبشان میکنند و اندک میلی در بعضی از اوقات و خطرات با اهل همین ها منند
ان میل مانع و خار راه ایشان میشود و اینها را مانع از حصول محبت و وصول بولایت اجنبیان میکند اما اشخاصی که عقل و بصیرت قویه دارند از اول
الامر در ملعونیه و جاهلیت و مطرودیت اینها شک نکرده اند و ملعنت اینها را یقین نموده اند و هرکز میلی بایشان نداشته اند و نخواهند داشت
و ابدا از برای ایشان مانعی از حصول تولی و وصول نمیکند و معرفت اجنبیان نمی باشد پس در حق ایشان فضلیت مذکوره را ندارد بلکه اکر الی آخر العمر
هرکز مشغول بلعن ایشان نکردند پس هیچ عیبی در تولی و منقصتی در کمالات ایشان نیست و نخواهد بود مرحبا
هرکز مشغول بلعن ملاعین نشود و اینها را ابدا و لعن بایشان نکنند پس هیچ عیبی در تولی و منقصتی در کمالات ایشان نیست و نخواهد بود
که عدم تذکره و غفلت نمودن از اینها بسبب ضدیت محال است و این تحقیق تر اینکه لعن بر اعدا اجنبیان موجب منع امور و کثایر کار ما صعب است
معلوم شد اینچنانکه تمام صعوبتها و کره افتادگی در رفع کارها از نحوست و شومی ایشان است و بسبب ضعف تولی و دوستان کمتر تو سل نکرد
اند و من عروة الوثقی اجنبیان میلی و شباهتی در کفتار و در کردار یا اخلاق نفسانیه یا عقاید قلبیه نعوذ بالله باین ملاعین هم رسیده است و همان قدر
خطر شعاعیه فیض از آن بزرکواران و صراط مستقیم ایشان دور افتاده است و از این سبب در کارهای او صعوبت و کره بهم رسیده است و در دل از ظلم
و افسردکی و کدورت پیدا شده است پس وقتی که مشغول بلعن نمودن بر اینها شد حسن تولی و محبت و توسل او بحضرات قوی می شود و قابل و مستعد
عقل ای و فیض و حمایتی می کردد و میل و مشابهت و جنسیتی که بآن سکان هم رسانیده بود بر طرف می شود و کره و صعوبت و افسردکی و کدورت که
شمه از لعنت است از او منصرف و بر مرکز و محل و مستحق خود باز می کردد و کشودکی و سیر بعضی از امان بسب صاف شدن و خالص شدن و باور
و کدورت و ظلمت او مبدل باسط و سرور و رحمت می شود چنانکه فرموده است ما اَصابَکُمْ مِنْ مُصیبَةٍ فَبِما کَسَبَتْ اَیْدیکُمْ یعنی هر بلائی که بشما می رسد
بسبب عملهائی است که کسب کرده اید اینها را و فرموده است نیز و واضح و محقق است که اَلْخَبیثاتُ لِلْخَبیثینَ وَالْخَبیثُونَ لِلْخَبیثاتِ وَالطَّیِّباتُ لِلطَّیِّبینَ
وَالطَّیِّبُونَ لِلطَّیِّباتِ یعنی هر چیز بد برای آدم بد و هر آدم بد برای هر چیز بد است و هر چیز خوب برای آدم خوب است و هر آدم خوب برای هر چیز خوب است **و بلی بیت**
ذره ذره کاندرین ارض و سماست جنس خود را همچو کاه و کهربا است ناریان مر ناریان را جاذبند نوریان مر نوریان را طالبند باطلان را عاقبت ناز و غضب خوانند
باطلان را چون بآید باطلی عاقلان را چون خوش آید عاقلی و مخفی نماند که انبیا و رسل و ائمه و سبیل را چونکه مناسبتی در
میر و راه بزرکان جاذب شوند با ملاعین و سلسله جهلیه نداشتند از این سبب هیچکونه صعوبت و کرفتاری در امور معیشت ایشان نبوده
کفتار و کردار و اخلاق و عقاید بآن ملاعین و سلسله جهلیه نداشتند از این سبب هیچکونه صعوبت و کرفتاری در امور معیشت ایشان نبوده
۱۳ و لکن از آنجا که از جهت اتمام حجت و ابلاغ معذرت خداوند چون مکلف بودند که با اینها مخالطه و مکالمه و محاربه و مجاهده نمایند و حال آنکه فیما بین ضدیت
است و نائره حیات صوری و ظهور آن بسبب ضدیت و عدم مناسبت و مشابهت و جهت فیما بین طرفین بر پا شد و تا کوارتر است ظهور و تأثیر حیات
معنویه و ظهور آن بسبب وجود مناسبت و مشابهت و جهت فیما بین الطرفین از این سبب صعوبت و کرفتاری ایشان در این امور بهر دو امور معیشت و غیر آن
شدیدتر و عظیم تر بوده است و اینکه مشهور است که اَلْاَنْبِیاءُ اَشَدُّ بَلاءً وَالْاَئِمَّةُ الْاَمْثَلُ فَالْاَمْثَلُ از اینجا و از این سبب است نزع ع روح اصفیه
شدیدتر و عظیم تر بوده است و از این تحقیق معلوم شد که بلا و مصیبت انبیا و رسل و ائمه و سبیل موجب و باعث زوع در حضور و ظهور در تنبیه ایشان است و بلا
نا اهلی عذابی است عظیم و از این تحقیق معلوم شد که بلا و مصیبت انبیا و رسل و ائمه و سبیل موجب و باعث دفع در حضور و ظهور مرتبه ایشان است و بلا
و مصیبت دیکران و بسیاری از ایشان موجب و باعث تکفیر ذنوب و تخفیف کناهان ایشان است چنانکه همکی این مضامین در اخبار و احادیث متواتره صریح
مفصلا و مجملا مذکور و مسطور است بلی **قطعه** رسید انده جکر تشنکان بچشمه آب و لیک چه سود که یارای آب خوردن نیست **مخمس** چونکه ذکر
شد که عقل و روح محمدیه باب و منبع نزول رحمت خداوند است و هیچ فیضی از فیوضات و شانی از شؤونات و حتی از رحمات نیست صادر و وارد و عبور
از آن باحدی از مخلوقات علیه نیست و من دون تهیه بعد و رسید است و نخواهد رسید الی ابد الدهر و رسید و در معیشت و در معاد و انسانیه که جهل
و روح دمعی باب و منبع نزول و صدور غضب خداوند است و هیچ شانی از شؤونات غضبیه بدون صدور و ورود بر او و عبور از آن باحدی از مخلوقات جهنمیه

دمی

من دون ترسیده است و نمیرسد و نخواهد رسید الی ابد الدهر در نشئه سعیت و مقامی الحال باید دانسته شود که مجموع عوالم عقلیه و جهلیه کره
اجمال هر یک از اینها نور و اینها ظلمات که سابقا ذکر شد بیچها مرتبه و جهل عالم منسلخ فرموده بودند بصورت کره می نمایند که محیط او مقام عالم عقل و
و مرکز او محل عالم جهل اول است و از طرفین بوسایط عوالم بسیار نزول و صعود می نمایند یعنی نعمت خداوند بوساطت عقل از محیط نزول می نماید دران عوالم
که تبعه عقل است و غضب خداوند بوساطت جهل از مرکز صعود می نماید در عوالم که تبعه جهل است تا انکه در عالم کره نسیم که محل تکوین بنی آدم و تبعه او از
حیوانات و نباتات و معادن و جمادات است با یکدیگر تلاقی می نمایند و مخلوط می شوند بطوری که در صورت ظاهر این اثنا از یکدیگر فرق نداده نمیشود
بی در زمان و مکانی بی پایان از اینجا و در اینجا است لکن در صورت باطنیت که حقیقت نور و ظلمت و سعادت و شقاوت از هم ابدا است و یکدیگر جدا نمیشوند
اند و هر کدام طالب و موجد آثار خود هستند و فرموده خداوند که مرج البحرین یلتقیان بینهما برزخ لا یبغیان اشاره باین است یعنی مراد ماست خداوند
دو دریا داد و حالتی که هر دو با یکدیگر ملاقات می کنند و لکن در میانه آنها برزخ و واسطه است که بسبب ان داخل یکدیگر نمی شوند و این اشاره بتمام اصناف
است که فیما بین عقل و جهل و نور و ظلمت و سعادت و شقاوت است که بسبب ان محال است که داخل یکدیگر بشوند یعنی احدهما بدیگری منقلب شود چنانکه بعضی
این مذکور نخواهد شد و در معاد و در پایان نیز از اینجا و در اینجا است صورت کره بدین شکل است که فرضا از روی منبسط یک صفحه کره مستدیر است که از
جهت نمودار بودن و محسوس کردن بد و نصف شد است این هیئت

پس دایره محیط و فوق المقام عقل بسوی تقلیل ان بسوی خلق تا به دایره مرکز و وسط دایره محل جهل نزول و دایره ما بین محیط و مرکز دایره کره نسیم محل تکوین آدم و تبعه
او مثل او در ما بین هر یک از دایره عقل جهل و دایره محل و صور هفت عالم است فرض نمای که هر یک از عوالم عقل و جهل با اصل انها که عقل و جهل است هشت عالم
می شود و از جهت عدم وسعت صفحه از برای هر یک از هفت آسمان عوالم عقل و هفت زمین عوالم جهل یک دایره وضع شده است
اما اسامی عالم عقل بدین نهج است که در خانهای تحت مرقوم است
و اما اسامی عالم جهل ایضا بدین نهج است که در خانهای تحت مرقوم است

عقل کل روح کل نفس کل طبیعت کل جوهر هبا شکل کل
جسم کل عرش کرسی هفت آسمان کره نار کره هوا

جهل کل ظلمات حبس ریح عقیم ثری مجره عقبوس
حوت صخره ثور هفت زمین کره خاک کره آب

و بعضی از علما این دو مرتبه از عوالم عقل و جهل را بهشت و دوزخ دانسته اند [illegible] و احادیث این باب هم
بحسب علو و هم بحسب [illegible] نیست بلکه این را از جهت [illegible] مطلبی که کرده ایم و مطلب است [illegible] بیان که بعضی این
و اجماع نمودند هر یک از عقل و جهل را [illegible] و بنی آدم است که [illegible] شود و محل تصویر انها باشد [illegible] تا انکه خوب نمودار کرده باشد
است که از هر یک از [illegible] که شکل قوس است که [illegible] مقابل [illegible] شود بطوریکه ظاهر [illegible]
و نصف [illegible] و نصف اسفل [illegible] باشد [illegible] شود [illegible]
که موافق دایره مضمون [illegible] است [illegible] اسفل [illegible] صعود [illegible]
اشکال و صور [illegible] نظر [illegible] باشد حاصل شود تا انکه فایده [illegible] و [illegible] شکل است که [illegible] است

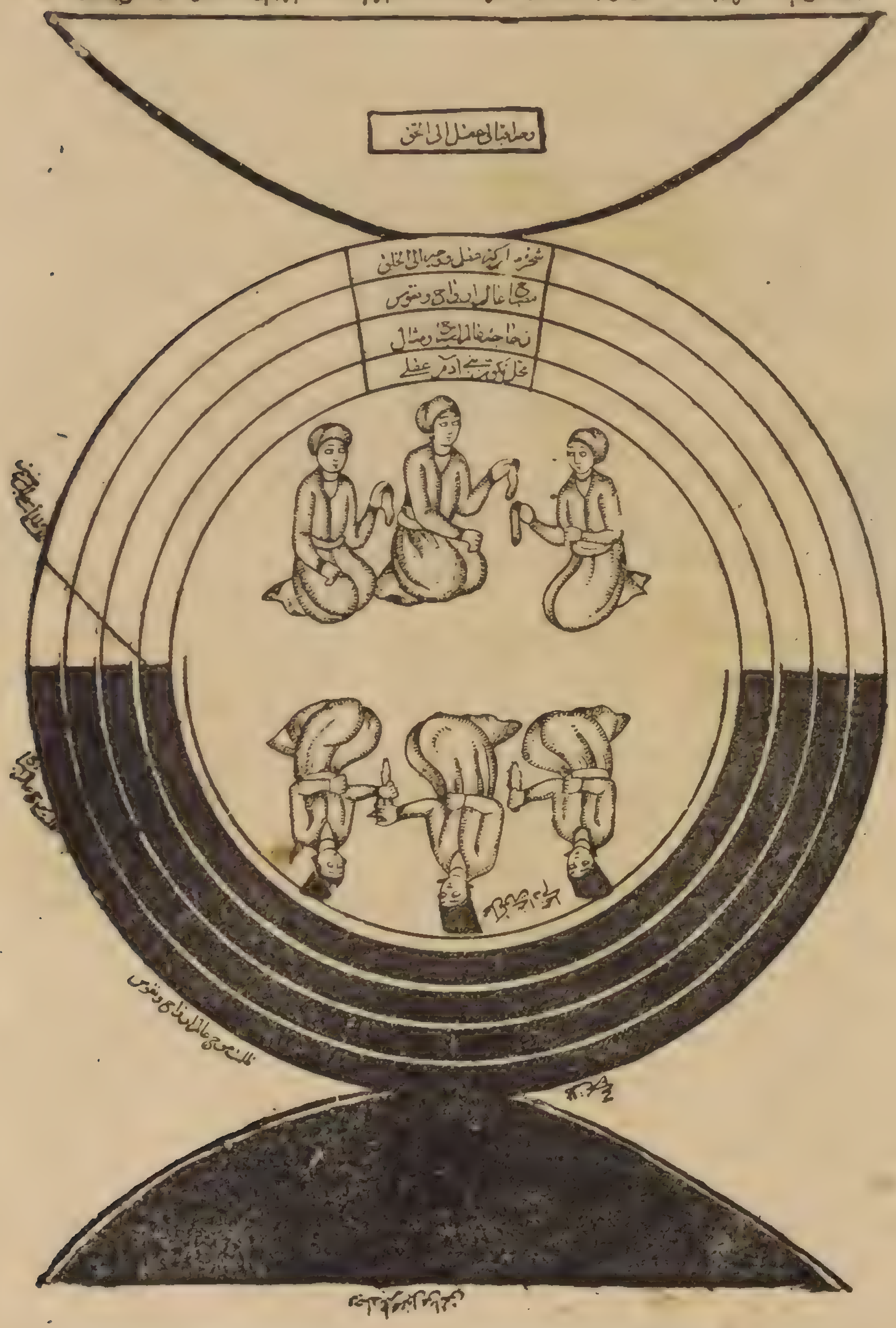

تحفه بدانکه از برای مرتبات عقل و جهل بالنسبه بتمام عالم خود و بجزئیات و اجزا و مقدمات و شروط تا جمیع البین محل تکوین بنی آدم علاقه می باشد
بانواع علاقات بطریق ترتیب تقدم و تأخر زمانی لها باین نحو که اول از آن علایق مثلا علاقه عقل بوجود عالم نفوس و ارواحست و بعد از آن و بواسطه آن
علاقه بوجود عالم مثال و اشباحست و بعد از آن و بواسطه آنها علاقه بوجود عالم اجسام تمام است و بعد از آنها و بواسطه آنها علاقه بوجود عناصر آنها
اربعه است یعنی آتش و باد و آب و خاک و بعد از آن و بواسطه آنها علاقه بوجود معادن و نباتات و حیوانات و بعد از آن و بواسطه آنها علاقه بوجود طبایع بنی آدم
است و بعد از آنها علاقه بوجود مزاج آنها است و بعد و بواسطه آنها علاقه بوجود اجسام و ابدان آنها است و بعد بواسطه آنها علاقه بوجود اشکال آنها است
و بعد بواسطه آنها علاقه بوجود نفوس و ارواح آنها است و بعد و بواسطه آنها علاقه بوجود عقول و ادراکات آنها است و همچنین هیچ علاقه او است
بخصایص آنها از رزق و مساکن و ملابس و سایر امور معیشت آنها و همچنین و همچنین طور است انواع علایق جهل بعوالم خود با تفاوت حیثیت یا بر معنی
که تمام عوالمیکه از علایق عقل هر شید شده است نورانی و علیین و سعادتمند می باشد و تمام عوالمیکه از علاقه جهل هر شید شده است ظلمانی و سجینی
و شقاوت پیوند می باشند و در برابر عالم سموات علویه عقل عوالم ارضین سفلیه می باشد و در برابر نفوس و ارواح مقدسه خیر عقل نفوس و ارواح
خبیثه شریره می باشد و در برابر عقول و ادراکات عقل جهلها و بلاهتهای باشند هیچ که تا بقا در شکل مصنف کره بنموده شد و علاقه هر یک از آنها بعالم
سابق مقدمه و شرط علاقه آنها است بعالم لاحق و کمال و نقصان علاقه آنها بعالم لاحق تابع کمال و نقصان علاقه آنها است بعالم سابق بر هر فرد که
علاقه سابقه اتم و اکمل است بهمان قدر علاقه لاحقه اتم و اکمل می باشد و هر قدر که انقص است همان قدر انقص می باشد مثلا اگر علاقه نفوس بنی آدم بتمام
علاقه عقول و ادراکات آنهم تمام است و اگر علاقه نفوس ناقص است علاقه او را کلیه هم نقصان دارد و برابر قیاس بتوان ابدان و باید دانسته شود که بهتر
مرتبه از این علایق عقل و جهل مثل کیفیه علاقه روح انسانی است بتمام اعضا و علاقه آفتاب بتمام آفاق و علاقه سلطان بتمام مملکت و علاقه ساکن
در ذی ظل بظل خود که هیچ است که هیچ جزو از اجزاء آنها در مجالی و محال بتعلق آنها داخل نشده است و حلول ننموده است لکن تمام آثار و صفات و کیفیات آنها در آن
محال و مجالی ساری و سایر است بطوریکه اگر فرضا آنها منعدم شوند هر آینه بقا و ثبات در یک طرفة العین از برای محال و مجالی باقی نمی ماند و این قسم از علاقه و
تدبیر و تصرف بمعنی فیض است که عبارت است از آن که از منبع خیری که مبنا ید تغییر و تحویلی در آن راه نیابد و مع ذلک غیری از آن بوجود و منتفع و مستفیض گردد
و باین جهت تمامیت کمال منبع و حصول استعداد غیر است لاغیر زیرا بنگر دیده می شود که آن موجود گویا یک چیز ثابت باقی است همان توالی و اتصال فیوضات متناهی
متناهی است که از شدت اتصال و تتابع چیز ثابت غیر متحرک دیده می شود حال آنکه در حقیقت و نفس الامر چیزی متحرک هم نیست بلکه حرکت نمودن چیز نیست
مثلا آب در نظر و در عالم حس این چیز ثابت متحرک می نماید لکن از آنجا که اگر منبع با اتصالات از منبع تمام شود آب و آن چیز متحرک معدوم می شود پس عقل و
هذا یقین حاصل است که آب همان اتصالات و حرکات فیض متصل متوالی بوده است ما فوق آن دیگر چیزی نبوده است و مثل چراغ ایضا که در نظر
چیزی ثابت و برقرار می باشد و از آنجا که اگر روغن از آن قطع کرده شود هر آینه منعدم شود یقین حاصل است که وجود و ثبات آن همان اتصال فیوضات
لحظه بلحظه است و بغیر از آن او را وجودی نمی باشد و از اینجا است که در تاثیر و کیفیت استفاضه موجودات را از عقل تمثیل او و دیافر و خیلی مصابا
از شجره مبارکه بیان فرموده اند و همچنین چیزهای که صورت آنها حد و فرد دیده می شود و لکن اما تا رسم و در آن فانی و نیز دیده می شود مثلا انسانها
و اشجار و حیوانات از آنجا که بعد از گذشتن مدتها متفاوت کلی حسی در قطر و اندازه آن دیده می شود یقین حاصل می شود که آنها آنا فانا در تبدیل
و نمو و نقص و حرکت بوده اند خلاصه تمام موجودات را خداوند تحت عقل و جهل نگذارده بمثل کمالات آنها از وجود و آنچه تابع وجود است بدین
متوالیست و آیه وَتَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَهِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ صُنْعَ اللَّهِ الَّذِي أَتْقَنَ كُلَّ شَيْءٍ اشاره باین معنی است یعنی می بینی کوهها
را در حالتیکه می پنداری تو آنها را جامد و خشک و باقی بر یک حالت و حال آنکه آن کوهها مانند مرور و حرکت ابر مثل مرور و حرکت نمودن ابر در سرعت
سیر نموده است همین صنع خداوند را اتقان نمود بلکه محکم کرده است هر چیزی را از خلال بطوریکه نظر و حس در مرور و حرکت آن راه ندارد
بقیه آنهمان بنا و محکم ساختن آنکه در کمتر ادراک ابداً اشتباه این قسم علاقه را بسیار خوب مثل زده در حدیث که مروی است از پیغمبر صلی الله ۱۶
علیه و آله بیان کرده است فرموده اند که خلق الله العقل له رؤس بعدد الخلائق من خلق ومن يخلق الى يوم القيمة ولكل رأس منه وجه ولكل امرئ
رأس من رؤس العقل واسم ذلك الانسان على وجه ذلك الرأس مكتوب وعلى كل وجه ستر ملقى لا يكشف ذلك الستر من ذلك الوجه حتى
يولد هذا المولود ويبلغ حد الرجال او حد النساء فاذا بلغ كشف ذلك الستر فيقع في قلب هذا الانسان نور فيفهم الفريضة والسنة والجيد
والردي الا ومثل العقل في القلب كمثل السراج في وسط البيت یعنی خداوند خلق فرموده است عقل را از برای او سرهای دیگر است بعدد ارباب
خلایق خواه خلق شده باشند از افراد تا آنکه خلق بشود بعد از این تا روز قیامت و از برای هر یک از آن سرها روی و صورتها است و از برای هر آدمی
زاده سری می باشد از سرهای عقل و اسم آن آدمی بر روی آن سر نوشته شده است بر هر روی از آن روها پرده انداخته شده است که برداشته نمی
شود تا وقتیکه آن آدمی تولد نماید و بحد بلوغ مردها یا زنها برسد و هر گاه که بالغ شد پرده برداشته می شود از آن پس می افتد در دل آن آدمی نوری
پس بسبب آن نور می فهمد واجبات و سنن و نیک و خوب و بدی بر او ظاهر می شوند که آگاه باشید که مثل عقل و تابش آن در دل انسان مثل چراغ
و تابش است در وسط خانه و این مضامین اشاره بهمان علاقه تجلیه است که ذکر کرده شد و این نوع از تعبیر تمثیل فرمودن عالم عقل است
بعالم حس و از این سبب است که در لحن کلام مطرح بوده از اجمال تفصیل را اجمال فرموده اند که مثال ... بیان بر در این حدیث هر چند که بیان علاقه

عقل

عقل را در فیض معنی و اندراکی فرموده‌اند غیر از آن و لکن بعضی قوم منکر آن گردیده‌اند بلکه در سبب المیته این نوع فیض از فیض کیفیات آن شده است چونکه
بخالقین موجود و مکمل بکمالات علایق و جزئیه قالبیه و قلبیه بوده‌اند و در بنای آن علایق قائده نهمه برای ایشان بنوده و فرضا که مشتمل بر بیانات
عقل است لکن غافل از این نیست بلکه بجهة اقمت انعم اکتفا ببیان آن تنبیهات شده است و چونکه اصل وجود و خلقت جهل بالذات و بالاصالة نبوده
است بلکه بالعرض است بنابراین حالات و آثار آن تمام ذکر کرده نمی شود مگر بالعرض و بجهة فائده خلاصه کیفیت علاقه هر یک از عقل و جهل بعوالم خود
در جمیع تعلقات یک نهج است چنانکه خداوند فرموده است که وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ یعنی و نیست هیچ چیزی
مگر آنکه خزانه و منبع او در نزد ما است و نازل و فرو نمی‌فرستیم آن منبع و خزینه را مگر باندازه معلوم و مشخص و همان است که فرموده‌اند که در بقدر
و در وقت حصول استعداد افراد و محال و حصول مقامات و شرایط آن است و شایستگی منحصر تنگ کتاب و خزائن موجودات علیینیه و سجینیه که در جلد
است همان عقل و جهل است که باب و منبع کل موجودات است بغیر انتهای و اشاره باین است آیه وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ
مَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٍ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ یعنی و در نزد خداوند است کلیدهای عالم
غیب و نمی‌دانند آن کلیدها را احدی مگر خود خداوند و میداند آنچه در دریاها و در بیابانها است و نمی‌افتد برگی از درختی مگر آنکه خدا از آن آگاه
است و نه دانه کوچکی در ظلمات زمین و نه تر و نه خشکی مگر اینکه منبع و اصل آن در کتاب مبین است و کتاب مبین کتاب عقل است که کتاب جهل هم تبع آن است
چونکه دانسته شد سابقا که عقل عین روح حضرات پیغمبر و ائمه معصومین علیهم السلام است و علاوه بر مراتب و مجالی آن بتصانیف شود از این
سبب و صفاوتین که معنی آن بیان کننده است شده است تا و تعلیل مراد از احادیث جناب امیر المؤمنین علیه السلام فرموده‌اند خلاصه
باب و در این ابواب **فطنه** ای بر کوه‌ها از ابواب ادم و لکن معتذر بان از تمام ادم **تحفه** و چنانکه علایق و فیوضات هر یک از عقل و جهل تا
آنکه بکره محل تکوین عالم آدم می رسد محتاج ببرزخ و واسطه است و بدون برازخ و وسایط ممکن نیست که آنها نماید و اعانه ببنی آدم برسد همچنان
بعد از رسیدن بکره مکان بنی آدم ممکن نیست که هر یک از عقل و جهل بطریق استقلال و بدون واسطه نازل و اعانه برسانند بلکه محتاج ببرزخ
و واسطه انبیا و اوصیا و فیوضات هر یک از عقل و جهل بشخصی که دارای مرتبه هر یک از دو سلسله است برسد بعد از آن و بواسطه آن بدیگران برسد
بعضی بی‌واسطه و بعضی با واسطه انبیا و بعضی در سلسله عقل در هر عصری رسول یا وصی رسول آن عصر می باشد که آن قطب عقلی و عقل در حقیقت روح این
کره که مقام بنی آدم است می باشد و دیگر بعد از انبیا و وسایط و برازخ بالنسبه بدیگران بعد از آن بحسب مرتبه تا آخر سلسله عقل می باشند و اوتاد
اوتاد و ابدال و نقبا و نجبا و رجال الغیب که اهل مکاشفه و عرفان گفته‌اند عبارتا از آنها اند و در هر زمانی که هر کدام از ایشان را در یکی از جهات
دانسته‌اند و ایشان را بعضی مستقل می‌دانند و قلیلی از ایشان از سبب صفا و حب و غلبه نورانیت ارواح مقدسه نامیده‌اند و گفته‌اند که هر یک
از آنها اگر فوت نماید احدی را از اهل عالم بجای او می‌برند و تمام صحیح تا لیته باید که در مکه معظمه با غوث که همیشه ساکن و مجاور مکه است و رئیس ایشان
و او را قطب الاقطاب گویند ملاقات کنند همین وسایط بعد از رسول و امام می‌باشند غیر آنها و قطب اصل که رسول یا امام است اطلاع از قطبیت
و برزخیت خود ندارد علم خود ندارد و بعضی از اغلب الاطلاعی نمی باشند مگر آنکه قطبیه و برزخیت از برای عالم حس برسد مثل قطبیه صاحب عیال بالنسبه
بامور و معایش عیال خود و حاکم بالنسبه بولایت خود و سلطان بالنسبه باقلیم خود و عالم بالنسبه بمتعلمین خود و امثال اینها که قطبیه و وساطت آنها
در امور و معیشت که ایشان قطب و واسطه‌اند بر جمله مشاهد و محسوس است و بسیار است لازم نکرده است که آن قطب تابع و رعیت خودش یک
ملک و ولایت باشند بلکه چیز بسیار است که امور و فیوضات جمعی بسته و منوط بقطبی است که در ظاهر از اهل و منازل انبیا و از ایشان دور و اشنیده
کرده خدا منافی‌اند باشند و فیوضات آن بواسطه وسایط بعیده با ایشان رسد بجهة آنکه مرتبه ایشان و به بعد است که دو مناسبت و مشابهت معنوی
است نه صوری چنانکه دیده می شود که فرزند عالمی که از اسران که بعید اند از آن بحسب عمل رسید که فاضل فیض را انید و خود نمی‌ماند
بلکه از آن مرتبه دان بعید النسب و بعید المحل می نماید بسبب علم قابلیت و علم مشابهت و مناسبت او باید خود و چه بسا می شود که در ظاهر با این
تبعه و قطب ایشان عداوت و بعد و جوع و دوام و نفس الامر اهبار شید فیوضات ایشان است خود و آنها همگی از این وسایط مطلع نیستند
و از این تعریف باید دانسته شود که و اوصی الله باید امام باشند و اوصی الله خالی از امام و حجت نشود معلوم شد بجهة آنکه منزلت آن بالنسبه با اهل عصر
خود بر دوش و وساطت افاضات منزله روح انسانی است بالنسبه باعضا و جوارح انسان و از اینجا است که در احادیث متواتر رسیده است که لو
أن الإمام رفع من الأرض ساعة لماجت بأهلها كما يموج البحر بأهله یعنی اینکه اگر امام برداشته شود از روی زمین در یک ساعت و یک لحظه هر آینه
موج میزند زمین با اهلش همچنانکه موج میزند دریا با اهل خود یعنی از آنکه زمین متلاشی و منعدم گردد چنانکه در زواید و نکو نیست که لو
بقيت الأرض بغير إمام لساخت یعنی اگر باقی بماند زمین بغیر امام هر آینه می‌کند و دو از هم می‌پاشد و از اینجا است ایضا که خداوند فرموده است که
وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ یعنی و نبوده است هیچ امتی مگر آنکه بوده است در آن امت رسولی و کسی که شبیه است با ایشان و از اینجا است ایضا که در وصف
اولیاء الله وارد شده است که ان اولیاء الله سکتوا فكان سكوتهم فكرا ونظروا فكان نظرهم عبرة ونطقوا فكان نطقهم حكمة ومشوا فكان
مشيهم بين الناس بركة یعنی بدرستیکه دوستان خدا اشخاصی اند که هر گاه ساکت می شوند پس سکوت آنها فکر کردن است نه غفلت بودن و
هر گاه که نظر می نمایند پس نظر ایشان عبرت گرفتن است نه عبث و مهمل بودن و هر گاه که سخن می گویند پس نطق ایشان حکمت و موعظه

نمودن

نموده است خلق را از بجا آوردن و کراهه نمودن ایشان و هر گاه که را میر نمیدند بهر راه رفتن ایشان و رمیان مردم سبب نسبت خیر و شر کاست نه را بهم

رسیدن شر و فساد و از اینجا است اینکه در شریعت مطهره تحریص و ترغیب بر اجتماع در منزل و مشارکت نمودن در کارها و کیفها شده است

خلاصه از برای مشابهت میان مومنان عقل و رمیان بنی آدم و سلسله عقل قطبی و واسطه و بعد از آن الی آخر السلسله اقطابی و وسائطی می یابد و هم

چنین از برای رسانیدن رنگها و ظلمها جهل میان بنی آدم از سلسله جهل ایضا قطبی و واسطه و بعد از آن الی آخر السلسله ایضا اقطابی و وسائطی

بیاید و لکن قطب اصلی سلسله جهل بر خلاف قطب اصلی سلسله عقل اطلاع از قطبیت خود بسبب اینکه جاهل است ندارد و قطب و منه الظلمات

جهل در هر عصری البته عدو و معارض قطب و مدد فیوضات عقل بوده عصری تابه البحجه ضابر ضمایر که لازم دارد وجود احدهما وجود

دیگری را چنانکه فرموده اند تعرف الاشیاء باضدادها چنانکه خداوند فرموده است و کذلک جعلنا لکل نبی عدوا من المجرمین یعنی و هم چنین کردانیدیم

از برای هر پیغمبری دشمنی از گناهکاران و از سلسله جهل و از اینجا است که مشهور شده است که لکل موسی فرعون یعنی از برای هر موسی

سیرتی فرعون صورتی می باشد و معلوم است که جمیع پیغمبران که از سلسله عقلند البته مبتلی و معارض باینک شخصی و عدوی لا اقل از سلسله

جهل بوده مانند مثل عدو حضرت آدم ابلیس لعین و عدو سلیمان شیاطین و عدو شیث او لاد قابیل عدو یونس کیومرث و عدو ادریس

منحا آید و عدو نوح عوج و جبابرا و عدو صالح فرقه با و عدو ابرهیم نمرود و عدو موسی فرعون و هامان و عدو یوشع طرائسب و عدو داود

جالوت و عدو عیسی ایج و عدو شمعون بخت نصر و عدو خاتم النبیین ابو جهل و ابو لهب و عدو علی علیه السلام هم و عدو بنی امیه و هم چنین

از برای هر امامی عدوی بوده است تا این زمان که زمان ماست و قطب اصلی و مدار جمیع موجودات حضرت صاحب العصر و الزمان صلوات

الله علیه و عجل الله فرجه است و عدو او اکثر بوده اند و الله عدو للکافرین و از اینجا است که در احادیث رسیده است و بتحقیق پیوسته است

که اگر فرضا مومنی برود و بر سر کوهی فرد بیکر البته یک منافقی و خبیثی که او را اذیت نماید خواهد بود که سلوک ضد و در اینجا هم برهید و او را اذیت

نماید بلکه غالبا خالی از چهار نوع عدو نمی باشد چنانکه در حدیث است که مروی است از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که فرمودند اربع لا تخلو

منهن المؤمن او واحدة منهن مومن یحسده و هو اشدهن علیه و منافق یقفو اثره او عدو یجاهده او شیطان یغویه یعنی چهار

کس است که خالی نیست شخص مومن از همه آنها یا یکی از آنها یا مومنی است که بر او حسد برد و او شدید تر از همه است یا منافقی است که پشت

سر او راه میرود یا دشمنی است که با او مجادله می نماید یا شیطانی است که او را اغوا می نماید خلاصه و اگر فرضا او را دو نظام عالمی ثبات البشر

در عالم خطر اینکه الآن حاضر می شود و نادر سنی و ملعقتها او نباید و نماید و منادی می شود چنانکه قضیه حضرت صاحب العصر و الزمان صلوات

الله علیه و علی آبائه الطیبین الطاهرین با آنکه بجناب بسبب قطبیه اصلیه که دارند در عالم و مطلع بحوادث و مفاسد ملاعین فسقه فجره می باشند

و لا ینقطع مثالم و فرکه خالی از الم و اذیت نیستند و از برای فسقه و فجره که فسق و ایشان علیها لیکن البتا است و در عالم روح و شعاع و شیعیان

ان جنابند استغفار و شفاعت می فرمایند و لکن خالی از الم ایضا نیستند بجهة کثرت شفقت و رحمتی که هر امامی بالنسبه بشیعیان و

شفاعتان خود دارد البته چنانکه مجموع این مضامین در احادیث مسطور و مذکور است و این وارد است و قل اعملوا فسیری

الله عملکم و رسوله الی آخر الایه و المؤمنون دال بر معنی مبین و واضح است یعنی و بگو ای پیغمبر که بکنید هر چه میخواهید پس می بینند خدا و

رسول او و مومنان عمل شما را و مراد از مومنان که عمل هر روز شما را می بینند ائمه اطهار علیهم صلوات الله الملک الغفار اند و بدانکه در

این اطلاع و این عالم حیات و ممات حضرات صلوات الله علیهم تفاوت ندارند چنانکه مضمون احادیث است از آنجمله این حدیث

است که فرمودند ما لکم تسوءون رسول الله یعنی چه حالت است از برای شما که بدی میرسانید به رسول خدا صلی الله علیه و آله پس گفتند

پرسیدند که چگونه بدی میرسانیم پس فرمودند که آیا نمیدانید اینکه اعمال شما عرض کرده می شود بر آن جناب

در هر صبح و شام پس هر گاه دیدند در آن معصیتی بدی مید او را و ملالی می شود پس

او را ملال نکنید و مسرور کنید او را یعنی عمل نیک بکنید و ...

این عالم بعد از موت است که حضرات در عالم

برزخ می باشند و برزخ از

عوالم دنیا است

و در

ان تغیرات مبنی بر الم و سرور فی الجمله می

باشد بخلاف عالم معاد و آخرت که در آن تغیر و الم و سرور دنیوی نباشد بلکه

یا سرور محض اگر جنت است و یا الم محض اگر جهنم است می باشد و صورت قطب

اصلی سلسله عقل و جهل و سائر نقطه اندر

این است که ملحوظ نظر است در صفحه مقابل که صفحه سابقه است بدانکه ما

هم

تحفه و این دو سلسله عقل و جهل از بنی آدم که با یکدیگر در صورت و اعمال ظاهر بر اجتماع یافته و مخلوط شده هر یک از آنها بمقتضای حقیقت

عقلیه و سعادت یا جهلیه و شقاوت خود باقی و بر قرار مانده اند و ذاتیه خود منقلب و متحول نمی شوند چنانکه عقلا مخلوط است که منقلب بجهل نمی شود و ذات

ممتنع و محال است و چنانکه مضامین احادیث است از آنجمله این حدیث است که مروی است از حضرت امام جعفر صادق که فرمودند ان الله خلق السعادة و الشقاوة قبل

ان یخلق خلقه فمن خلقه الله سعیدا لم یبغضه ابدا و ان عمل شرا ابغض عمله و لم یبغضه و ان کان شقیا لم یحبه ابدا و ان عمل صالحا احب عمله و ابغضه لما

یصیر الیه و اذا احب الله شیئا لم یبغضه ابدا و اذا ابغض شیئا لم یحبه ابدا یعنی بدرستی که خدا پیش از آنکه خلق نماید مخلوق خود را سعادت و شقاوت را خلق کرده

مقرر نماید مخلوقات خود را پس هر کسی را از مخلوقات که خلق نموده باشد او را نظر بر سعادت مبغوض نمیدارد او را هر گز و اگر بکند از آن عمل بدی مبغوض میدارد از عمل

بد او را و او را مبغوض نمیدارد و اگر بوده باشد از مخلوق نظر بر شقاوت دوست نمیدارد او را هر گز و اگر بکند از آن عمل صالحی دوست میدارد آن عمل صالح او را

و او را مبغوض میدارد بسبب عاقبتی که بر آن عاقبت و بر آن حالت بر میگردد و هر گاه خداوند چیزی را دوست داشت هر گز او را مبغوض نمیدارد و هر گاه

مبغوض داشت چیزی را هر گز او را دوست نمیدارد بلی **بیت** جام می خون دل هر یک بکسی دادند در دایره قسمت اوضاع چنین افتاده

هر کو نکند فهمی زین کلک خیال انگیز نقش بحرام از خود صورت گر چین افتاد و مراد از سعادت و شقاوت که فرمودند پیش از مخلوقات خلق نمود الله

ربعد

وجهل است که اول دستا تو بر کل موجودات بود و مراد از مخلوقات بعد همان مثال و مجالی خیر و شر است که ذکر شد پس هم بر خورند و بنا بر این انچه از اعمال الصالحات و سلوکی
از سلسله جهل سر میزند تنها آنکه شیا و بدیا از سلسله عقل بروز می کند پس هر دو عارضی و عاریتی است و از غرایب بسبب اجتماع و خلطه که با هم یافتند و آخر
الامر هر یک از اینها از آن اعمال عارضیه پاک و خالص می شوند و هر دو بنا بر ریخ از دو حشر و نشر با اصل خود باز گشت می نمایند از انجا که محقق است که
كل شيء يرجع الى اصله چنانکه خداوند فرموده است که ليميز الله الخبيث من الطيب و يجعل الخبيث بعضه على بعض فيركمه جميعا فيجعله في جهنم
یعنی آخر الامر جدا می سازد خداوند خبیث را از طیب بد را از خوب و منکر را و بد خبیث و بد بعضی را از آن بر بالای بعضی و ملحق می نماید بعضی را ببعضی
پس او را جمع می فرماید پس می گرداند همه آنها را در جهنم و فرموده است ایضا یوم یبدل سیئاتهم حسنات یعنی در روز یکه تبدیل می فرماید ما
گناهان و بدیهای شیعیان و محبان را بحسنات و خوبیها از دو حشر است چنانکه در احادیث متواتره است و از انجمله حدیثی است که فرموده
جناب امام جعفر صادق علیه السلام در جواب عبد الله بن کیسان که عرض نمود که من مخالطه می نمایم با مردم در تجارات و مکاسب خود و می بینم مردی را خوش
طریقه و خوش خلق و خوش معامله و با امانه و بعد از تفتیش می یابم او را از دشمنان شما و می بینم مردی را بدخلق و بدعمل و بی امانت و بعد از
تفتیش می یابم او را از دوستان و شیعیان شما پس آنحضرت فرمودند که اما علمت یا ابن کیسان ان الله عز و جل اخذ طينة من الجنة و طينة من
النار فخلطهما جميعا ثم نزع هذه من هذه و هذه من هذه فما رأيت من اولئك من الامانة و حسن الخلق و حسن السمت فمما مستهم من طينة الجنة و
هم يعودون الى ما خلقوا منه و ما رأيت من هؤلاء من قلة الامانة و سوء الخلق و الدعارة فمما مستهم من طينة النار و هم يعودون الى ما خلقوا
منه یعنی آیا ندانسته ای ای پسر کیسان آنکه خداوند عز و جل گرفته است پاره طینتی را از بهشت و پاره طینتی را از جهنم پس مخلوط فرموده است آنها را با هم بعد از
آن کشیده است و در آورده است این طینت بهشتی را از طینت جهنمی و آن طینت جهنمی را از طینت بهشتی پس آنچه دیدی از آن دشمنان ما از امانت و خوش
خلقی و خوش همائی و خوش ظاهری پس از آن قدریست که با ایشان بر خورده است از طینت بهشت و آخر الامر ایشان باز گشت می نمایند بهمان طینت
جهنمی و ذاتیه خود و آنچه را دیدی از دوستان ما از کم امانتی و بدخلقی و فسق و فجور پس از آن قدریست که با ایشان بر خورده است از طینت جهنم و
آخر الامر باز گشت می نمایند بهمان طینت بهشتی و ذاتیه خود داری **بیت** عاقبت دیو زاده دیو شود   ملک او را اگرچه بوده خدیو
آدم آخر همان شود آدم   گرچه اغوا نموده او را دیو   و مراد از طینت بهشت و جهنم همان عالم است بعد از عقل و جهل است که سابقا ذکر آن شد و مراد از
خلط آنها همان اجتماع و اختلاط قوالب آنها است و مراد از مکوکی ایشان نه غیر آن و اما قلب پس اگر مراد از آن همان پاره گوشت صنوبری الشکل است
که در پهلوی چپ انسان است پس آن نیز داخل قوالب آنها است و از اجزاء و اعضا انسانست و خلط در آن ایضا از طرفین هم رسیده است و اگر مراد
از آن لطیفه غیبیه ملکوتیه ربانیه است که متعلق و مرتبط با آن لحم صنوبری الشکل است و در احادیث و آیات تعبیر از آن بقلب نموده شده است و مراد از
ذات و طینت این کس در عالم ناسوتی از آن است پس هم مراد از خلط از هر طرف شده است نه از طرف عقل و فقط از طرف جهل و هر یک بر اصلیه و ذاتیه خود باقی
هستند چونکه آن لطیفه ملکوتیه همان عقل است در کسیکه عقل و عقلا و مقرا در کسیکه جهل است که مرتبط با این لحم صنوبری است در عالم ابدان ظاهر است
با جزئی ترکیب یابد و مخلوط میشود و بغلبات بماهیته دیگر نمیشود چنانکه از فحاوی اخبار ایضا مستفاد می شود و از انجمله این حدیث است که
مروی است از امام زین العابدین علیه السلام که فرمودند ان الله تعالى خلق النبيين من طينة عليين قلوبهم و ابدانهم و خلق قلوب المؤمنين
من تلك الطينة و جعل خلق ابدان المؤمنين من دون ذلك و خلق الكفار من طينة سجين قلوبهم و ابدانهم فخلط بين الطينتين فمن هذا يلد
المؤمن الكافر و يلد الكافر المؤمن و من ههنا يصيب المؤمن السيئة و من ههنا يصيب الكافر الحسنة فقلوب المؤمنين تحن الى ما خلقوا منه
و قلوب الكافرين تحن الى ما خلقوا منه یعنی بدرستی که خداوند تبارک و تعالی خلق فرموده است پیغمبران را از طینت علیین هم دلهای ایشان را
و هم بدنهای ایشان را و خلق فرموده است دلهای مؤمنان را از همان طینت علیین پیغمبران و گردانیده است خلقت بدنهای مؤمنان را از
۲۴ پست تر از آن طینت و خلق فرموده است کفار را از طینت سجین هم دلهای ایشان را و هم بدنهای ایشان را پس خلط فرموده است در
میان دو طینت پس از این سبب است که میزاید مؤمن کافر را و میزاید کافر مؤمن را و از اینجا است که کسب می کند مؤمن سیئه و بدی را و
کسب میکند کافر حسنه و خوبی را پس دلهای مؤمنین مایل است بهمان علیینی که از آن خلق کرده شده است و دلهای کافرین مایل است
بهمان سجینی که از آن خلق کرده شده است ایضا و مراد از علیین و سجین همان عقل و جهل است و مراد از پست تر بودن طینت بدنهای
مؤمنان است که ابدان پیغمبران از صفا و لطافت آن طینت نیست و ابدان مؤمنان از باقی مانده و فرع او است چنانکه در حدیث مستضعفین
که عنقریب ذکر آن می شود مصرح بآن شده است و بنا بر این است که در احادیث رسیده است که من سرته حسنته و ساءته سيئته فهو
مؤمن حقا یعنی کسیکه مسرور و خوشحال کند او را نیکوئی اعمال او و اندوهناک سازد او را بدی اعمال او پس آنکس مؤمن است بتحقیق و
و سبب این که مسرور شدن بخوبی و اندوهناک شدن از بدی دلیل و کاشف است که طینت قلب و قالب از علیین عقل است و بدی
که از او سر زده است از خلط ما فی قالب است با سجین جهل و از اینجا است حدیث نية المؤمن خير من عمله و نية الكافر شر من عمله معلوم
شد یعنی نیت شخص مؤمن بهتر است از عمل او و نیت شخص کافر بدتر است از عمل او چونکه محل نیت قلب است و قلب مؤمن از علیین
عقل است پس از قلب او هرگز نیت بد سر نمیزند و نخواهد زد و محل عمل قالب و جوارح است و بسبب خلط آن با سجین جهل بد از آن سر میزند

پس

پس نیت مؤمن چونکه همیشه خیر است و در آن هرگز شر نیست بهتر است از عمل او چونکه در آن شر هست هر چند که در بعضی از اوقات باشد
و بر عکس این است قلب کافر چونکه از سجین جهل است پس هرگز در او غیر از شر نیست و اما قالب و جوارح او پس بسبب خلط آن با علیین
عقل عمل خیر از آن سر میزند هر چند که در بعضی از اوقات باشد پس نیت او چونکه همیشه شر است و در آن هرگز خیر نمیباشد بدتر
است از عمل او چونکه در آن بعضی از خیر هم میباشد **نظم** گر جان بد نهفته شکی نیست بر لعل نگردد   با طینت اصلی چه کند بدگهر
افتاده   و بدانکه میان این دو فرقه که فرق و صاحب قلب می باشند یک فرقه دیگر می باشند که او را مستضعف گویند و فی
الحقیقه آن فرقه ایست که صاحب قلب مطلقا نیست بلکه صاحب قالب و جوارح محض است و از این سبب است که ادراک و فهم جزئی که می
کند و بسبب بی قوتی و ضعف ادراک او تقلب از حالی بحالی که مقتضای سعی قلب است ایضا از برای او نمیباشد چنانکه حال اکثر
زنان و اطفال و مردانی است که زن طبیعت و طفل طبیعت می باشند چنانکه خداوند فرموده است که الذين توفيهم الملائكة
ظالمي انفسهم قالوا فيم كنتم قالوا كنا مستضعفين في الارض قالوا الم تكن ارض الله واسعة فتهاجروا فيها فاولئك مأويهم
جهنم و ساءت مصيرا الا المستضعفين من الرجال و النساء و الولدان لا يستطيعون حيلة و لا يهتدون سبيلا
فاولئك عسى الله ان يعفو عنهم یعنی بدرستی آنانکه ملائکه عذاب قبض روح ایشان می نمایند حال آنکه ظلم بنفس خود نموده
اند ملائکه با ایشان میگویند که در چه مذهب بوده اید شما که کسب هیچ طاعتی ننموده اید جواب میگویند که ما مستضعفین در روی زمین
بودیم یعنی مذهب و ملت ما درست و موجب طاعت نمودن بود و لکن اعوان و اهل دنیا ما را از پای مال نموده اند و مشغول بدنیا ساختند
و نگذاردند که ما مشغول باصلاح امر خود باشیم پس ملائکه میگویند که آیا زمین خدا وسعت نداشت که شما از آن قوم و از آن زمین
هجرت نمائید و بسمت و زمین دیگری بروید که در آنجا کسی شما را پای مال نکنند و مانع از اطاعت کردن شما نشود پس این طائفه
ماوای ایشان در جهنم است و جهنم بد از انکه باز گشت است و عذر ایشان از مستضعف مقبول نیست مگر مستضعف
از مردها و زنها و طفلها که ایشان آنچنان اشخاصی هستند که قدرت و استطاعت بر فکری و فهمی و حیله ندارند و راه بجائی
را هیچ بهیچ راهی نمیشوند پس از اشخاص شاید که خداوند از ایشان در گذرد و عفو فرماید ایشان را و چنانکه در احادیث است و از
انجمله این حدیث است که مروی است از جناب امام جعفر صادق علیه السلام که الطينات ثلث طينة الانبياء و المؤمن من تلك الطينة
الا ان الانبياء هم من صفوتها هم الاصل و لهم فضلهم و المؤمنون الفرع من طين لازب كذلك لا يفرق الله بينهم و بين شيعتهم
و طينة الناصب من حمإ مسنون و اما المستضعفون فمن تراب لا يتحول مؤمن عن ايمانه و لا ناصب عن نصبه و لله المشية فيهم
یعنی طینتها سه نوع طینت است یکی طینت پیغمبران است و طینت مؤمن از همان طینت پیغمبران است مگر آنکه پیغمبران از صفوه و منتخب
آن خلق شده اند و ایشان اصل می باشند و از برای ایشان است فضل ایشان و مؤمنان فرع می باشند و از گل چسبنده خلق شده
اند و از این سبب که طینت ایشان همان طینت پیغمبران است خداوند تفرقه و جدائی نمی اندازد میان ایشان و شیعیان ایشان بلکه با
هم محشور می باشند **نظم** با مردم بد مجوش که انجا کند ابنا فی مقابل بنشیند   و یکی دیگر طینت ناصبی است و از خلق شده
است از گل متعفن گندیده سیاه شده و اما طینت مستضعفین پس اینها خلق شده اند از خاک و بر نمیگردد مؤمن از ایمان خود و نه
ناصبی از نصب و عداوت خود و از برای خداوند است خواهش و مشیت در مستضعفین یعنی امر ایشان در قبضه قدرت
و اراده خداوند است پس اگر خواهد ایشان را به بهشت میبرد و اگر خواهد بجهنم می برد و مراد از گل چسبنده گل است که خوب صاف
نیست مثل صفای طینت پیغمبران و مراد از گل گندیده همان خباثت جبلیه است و مراد از خاک که غبار است از گل بهره و بی همان طبع
مغز نداشتن ایشان است و مراد از آنکه از ایمان و نصب خود بر نمیگردند بدی قوی و بی رنگی و ضعف ایشان است در قوت داشتن و ثبات ورزی
و استقامت ایشان چنانکه مضمون آیه شریفه سابقه است و مضمون روایتی دیگر است ایضا که هو الذي لا يهتدي حيلة الى الكفر
فيكفر و لا يهتدي سبيلا الى الايمان لا يستطيع ان يؤمن و لا يستطيع ان يكفر و هم الصبيان و من كان من الرجال و النساء
على مثل عقول الصبيان مرفوع عنهم القلم یعنی مستضعف آنچنان شخصی است که راه نمی یابد بحیله و وسیله بسوی کفر که
کافر بشود و نمی یابد راهی بسوی ایمان که مؤمن بشود و نمیتوانند که مؤمن بشود و نمیتوانند که کافر بشود و ایشان اطفالند و مردها و زنها
که عقل و ادراک ایشان مثل عقل و ادراک اطفال است و برداشته شده است از ایشان قلم تکلیف و مؤاخذه بلی ما للتراب و رب
الارباب **نظم** گر خلق خاک که مار خاک تواند بر خواست از کجا بود که تند بر آید ز حضر طبند
و صورت نا بشناید و ند خلط و صورت خلط قالب دو فرقه و خالص بود
دل آنها و میل داشتن هر یک بسمت اصل خود دل نماند
مستضعف و میل نمودن از بهشتی بد بر هیچ نبود
نه است مصور نما

تحقیقا واو برای هر یک از افراد واشخاص این دو فرقه عقل وجهل زیاده بر بوده افراد عقل وظلمه طبیعت وقلب افراد جهل موکلی از عالم ملکوت
بر دل الهامی باشد که مدد میکند از جنود واعوان بیشمار است وموکل افراد عقل از جنس عقل ونور است واو را ملک گویند وبر هر دو گوش دل است
ودیو منتظر او را الهام بخیرات وتائید میکند می نماید وموکل افراد جهل از جنس جهل وظلمه است واو را شیطان گویند وبر دو گوش دل ایضا نشسته است
وهوا ازه او را وسوسه بشر ومی نماید تا بیطلمتی می نماید چنانکه در شکلهای سابقه نموده شد والهام ووسوسه این دو موکل
واز این سبب شوق وحرص طبیعی بر آن دارند وچونکه عالم آن دو فرقه عالم مختلطه است بین میان این دو فرقه از موکلین ایضا فی الجمله اجتماع واختلاط می دو فرق
ومشغله ایشان می باشد وهر یک از فرقه موکلین دوی بسمت دو فرقه فرقه دیگر می ایستند ودر ما بین ایشان محاربه ومنازعه می باشد وبغالب شدن و
مغلوب کردن منجر می شود پس اگر صاحب دل از طرف عقلانی واز انبیا واولیا است که نور دل وقوی وشدید است وقوت ملک موکل بر آن بیشتر
است هر آینه شیطانی را که در باطن دفع می کند وچنانکه در تقریب صاحب حرم دل نبی ما در حرم بطریق تملق وفروتنی هستیم
نشسته است واین معنی حدیثی است که مروی است از پیغمبر صلی الله علیه واله که لکل انسان شیطان الا ان شیطانی اسلم بیدی یعنی هر انسانی شیطانی ما صاحب است که

شیطان من اسلام اورده است بدست من ازانا اسلام ان همان صورت تملق وفروتنی او است وهمچنین اگر صاحب دل از طبقهای جهلا بود از اشقیا
واولیا است که ظلمه دل وقوت شیطان موکل بر آن شدید ونیرا است پس ملکی که در باطن او است منع وتمعی کند وعنکبوت از وکه ظلمه کرده ابلیس دل
مثل شیطان بر آن ندان مکان ندود هستند انتظار فرصت نافتن ورسیدن دلست واگر هر یک از دو فرقه وفساد لان ز بانیع شیطان ونسبت
بر آن قطاسید ونور وظلمه دل الخناشند وقوی نیست پس هر یک از ملک وشیطان ظفر بر آن دو هیچ یکی بکه بر بانید بر کوش دل نشسته ملک
مشغول بالهام خود وشیطان مشغول بوسوسه خود می شوند بقدر تفاوت نور وظلمت دلهای طرفین در شدت وضعف محاربه ومنازعه در
ما بین ملک وشیطان در هر دو طرف بدکار است دو طول کشد بس بعضی از اوقات ملک شیطان را دفع میکند وبعضی از اوقات شیطان ملک را
تا آنکه بالاخره ملک یا شیطان غالب می شود پس اگر صاحب دل از عالم عقل وعلیین است وملک در بر شیطان غالب بند هر آینه نور علی نور است
ومرتبه ملحق بانبیا واولیا می شود واگر شیطان بر ملک غالب بند از ذنب وظلمتی کرده وار طاعات ونکر جمله انبیا ورسل ونیز از جمیع
تمام باقیات الصالحات غافل می ماند تا آنکه بموجب سوء عاقبة الحق را به ایما ملک را قوت وغلبه حاصل کرده تا آنکه نهان مغلوب نماند تا وقت
مرض منکر ولیکن بالاخره چونکه دل صاحب دل از فرقه عقلانیه وعلیین است بواسطه شعاع انبیا واولیا بجات یابد وعقبت ظلمه عارضه
او بهره چنانکه مضمون ایه سابقه وسایر آیات واخبار است مبین حضرت که ان ذا غشوا ز اکن قوم سهان بی کمه ومن فقن بی کهنه واگر صاحب
دل از عالم جهل وسجین است وشیطان او بر ملک غالب است هر آینه ظلماتی است که بعضها فوق بعض است ودر مرتبه ملحق باشقیا رجعت است
سجینیه که در درکات اسفلین می کرد واگر ملک بر شیطان غالب شد ایمان بسبب از نوری عارضی هم منور باشد وبطریق عارضی مشغول طاعات وذکر
خدا وتا آخر می کرد تا آنکه بموجب که لان تا پیش اولیا او را قوت وغلبه حاصل کرده تا آنکه بهمان حالت غالبیت ملک بمیرد تا آخر چونکه دل
صاحب دل از فرقه جهلا وسجینیه است ظلمات وخیبات بواسطه محاسبات ومناقشات لاحق وسلب آن او از اوسلب شود وفنا منثور می کرد چنانکه
خوابنان غرور ونه است وقدمنا الی ما عملوا من عمل فجعلناه هباء منثورا یعنی وقدم می نهیم ما بسوی عمل که کرده اند پس میگردانیم آن عمل را از اعتبار
پراکنده وفلتی می سازیم / بسبب محاسبات ملغا
ومفاصات ومکافات / وچنانکه در اهانت مستغفرین
است وقوم یعادون / الایمان ثم یسلبونه یو
یمتون المعاندین یعنی / وعلیه الطائفه بعنا بشند
که شاد ونیز داده میشود / با ایشان ایمان بعد از
سلب کرده می شود از / ایشان وتمام بر مبرم شوند
ان طائفه باسم معاندین / یعنی عاده ادشدگان دیگر
در احرام هنگام باد استغنا / فراز خر مرا التعمیر سنجه محرند
وصور ملک وشیطان / ومحاربه ایشان با خلاف و
حالات بیابه تو اللث / ملاحظه نماینده

و از اینجا معلوم شد که چنانکه نزول ملک و وحی و الهام از برای انبیا و اولیا و مؤمنان ایشان از سلسلهٔ عقل در مراتب هر یک از ایشان می‌شود همچنان نزول شیاطین
و وسوسهٔ ایشان از برای اعدای ایشان تا آخر سلسلهٔ جهل نیز در مراتب هر یک از ایشان می‌شود چنانکه خداوند فرموده است هل انبئکم علی من تنزل الشیاطین
تنزل علی کل افاک اثیم یعنی آیا خبر بدهم شما را که بر که نازل می‌شود شیاطین نازل می‌شوند بر هر دروغگوی گناهکاری و بنابر این هر کسی که مقصود او مطابق
اراده و رضای خداوند است و طالب امور و مقاصد غالبهٔ اخرویه است و مجاهدات او و ریاضات او نیز بر وفق شریعت فرموده خدا و رسول و ائمه علیهم السلام
است پس کمالیکه از برای او حاصل می‌شود کمال عقلانی و علیینی و حقیقی است و قابل نزول بودن ملک بر دل او و الهام بودن او و وا می‌شود راه علم و معرفت
بر او گشوده می‌شود و خیر و شر امور خود را می‌یابد از شیعیان کامل و حقیقی می‌گردد چنانکه مضمون آیات و احادیث سابقه است که در باب اول در تحقیق بیان حکمت
مذکور شد و غیر اینها مضاعف بر اینجد نیز ایضا اکرم روایت از ابی عبد الله علیه السلام که اذا اراد الله عز و جل بعبد خیرا طیب روحه و جسده فلا یسمع
شیئا من الخیر الا عرفه و لا یسمع شیئا من المنکر الا انکره یعنی هر گاه که اراده نماید خدای عز و جل به بنده از بندگانش خیر را طیب و پاکیزه می‌نماید روح
و جسد او را پس نمی‌شنود هیچ خیری را مگر آنکه می‌شناسد او را و مقبول عقل او می‌شود و نمی‌شنود هیچ منکری را مگر آنکه او را انکار می‌کند و مقبول
عقل او نمی‌باشد مراد از پاک ساختن روح و جسد آن توفیق دادن او است بتوجه نمودن بمقاصد اخرویه و مشغول کردن بمجاهدات و ریاضات
شرعیه که مورث نزول ملک و وجود الهام و ظهور فهم و علم و معرفت و بصیرت و بینائی است که مجموع موقوف بر عقلانی و علیینی بودن روح و جسد
او است و نیز چنین است در کار کلاب و کل حکم از این بود کان شاهد بازاری و بی پرده نشین باشد آن نیست که حافظ را ریکتیند از خواندن
کتب سابقه پیشین تار و دین باشد و هر کس که مقصود او مطابق رضای خداوند نیست و طالب امور و مقاصد سفلیه دنیویه فانیه است تا آنکه
مجاهدات و ریاضات او بر خلاف شریعت است و بطریقه فهم ناقصهٔ خود است پس کمالیکه از برای او حاصل می‌شود کمال جهلانی و سجینی است که فی الحقیقه
نکراء و شیطنه و نقص است مستعد نزول شیاطین بر دل و وسوسه نمودن او می‌شود و راه علم و معرفت و هدایت بر او مسدود می‌گردد و از شیعیان
ترین و ناقص ترین شیعیان می‌شود اگر که دل او از علیین باشد و الا از زمرهٔ شعاع عقل و تشیع بیرون است و از این تحقیق نیز معلوم شد که اشخاصی که ریاضات
و مجاهدات ایشان بر خلاف شرع است خواه آنکه مقصد ایشان صحیح و اخروی باشد و خواه فاسد و دنیوی باشد مثل اکثر هنود و غالب فقرای مذهب
شیعه و بعضی از شیعیان که ایشان را متصوفه می‌نامند از این فرقه تابعه می‌باشند که شیاطین بر ایشان نزول می‌نمایند و آنچه را که می‌بینند می‌فهمند ادعا می‌
کنند بر فرض صدق و راستی آن از شیطنه و وسواس شیطان است نه از عقل و هدایت و الهام ملک نیست چونکه میزانی را که مذکور شد نیافته‌اند و در
دست ندارند چنین می‌پندارند که کامل شده‌اند و فتح باب حکمت و علم مذکور از برای ایشان شده است همچنین عالم بیند خوشنود گردیده‌اند جهل ضلال
نادانند ما و فقرا مرتین اگر از شیعیان مذکور در نفس الامر روح دل ایشان از علیین باشد از شعاع عقل است هم آخر بواسطهٔ شفاعت کبری در معاد و مقام محمود
خواهند یافت الا ملعونان شیعیانی فرقه جهلیه سجینیه خواهند شد مخلد در جهنم خواهند بود و نجاتی نیابند که چنانکه در این فرقه مذکور ام مشتبه شده سبب
نبودن میزان مذکور هم چنین بسبب امر اینقدر فرقه که یکی از کاملین و خالصین و یکی از ناقصین و ملحدین باشند بر اکثر جهلا این زمان مشتبه شده
است پس بعضی از ایشان ملحدین و ناقصین را از فرقه کاملین و خالصین پنداشته اند و باین سبب اعتقاد با ایشان دارند و دیگر اینها را رفیق کاملان انشاء کامل
حقیر می‌دانند و بعضی از ایشان بر عکس اند و کاملین خالصین را از فرقه ناقصین و ملحدین پنداشته اند و باین سبب اعتقاد با ایشان ندارند و از کتابها فرد بد
میکنند و طعن و لعن بر ایشان می‌نمایند و کتب ایشان را بخاک و فرقه ناقصه مباین می‌کنند و بنوح و باطل می‌دانند منظومات ایشان را از این طرف او ما از کوهها
بارها خور بهاد بر ابر میکنند گویا بادو یکار داده بود دانی نانکه کتب منظوران را ورد کنند تحفه بدانکه فرقه عقل متبرکل العقل بوده
است که باشد و خواهد بود از انجائیکه محسوس است می‌شود که مذکور است تمام از مجموع وجملهٔ الاعز و الا بد و ساکن فرقه مختلف است کرانند
و کلمات شیعه فرقه محقه معدود قلیل است تمام شیعیان و اهل اینکه مسمی باسم تشیع اند شیعه و مؤمن درست خاطر جمع نصا معدود قلیلی است
هم چنین از مسلمین بعضی از پیغمبر معدود و قلیلی مرسلین باشند و از جملهٔ مرسلین قلیلی اولوا العزم و از جملهٔ اولوا العزم یک شخص مصطفی و منتخب می
باشد و هم چنین از انواع حیوانات و نباتات و معادن از جمله صنف بلکه هر از و فرد مثلا معدود قلیلی بد موسعحب باشند تا آنست که هستند ٨
مقصود بالذات امتامقاصد نیز از خود مقاصد بوده است می‌باشد چونکه عالم غالم دو مرتبه است طریق بر مرتبه است که از ادنی مرتبه چیزی مرتبه داده
شود تا بر حد کمال خود برسد و از مرتبهٔ ادنی تا اعلی مرتبه وحدکمال آن عوالم دنیائی میباشد که هر کی مقدمات و اسباب کمال و رسیدن او تبعی است
که ممکن نیست رحول آن چنانکه محسوس است در ویه میشود ایضا که بیکدیگر از مرتبه تا از کل که مقصود اصلی است تا وقتیکه بظهور برسد نباید که عوالم دنیائی
از خاک و آب باد و کلبد و عقول بران و خضر و سبز شاخ و برگ و خار دنیای موجود شود و بظهور آیند تا آنکه یکدانه میوه بیاید از کل و موجود شود و بظهور
آید و هم چنین سایر بهائم بگیری از زر فظر هر حیوانی زنیک گفتار بین تکی گذر و بمبانه صبر را از مرم باید کامل تن سالمانیا باید که تا
سنگ اصلی را آفتاب لعل کند و در بدخشان یا عقیق اند یمن عمرها باید که تا یک شیر از پشت میش صوف زالی خرقه کند یا حماری رسن و تنا
این عام فرقه عقل که مقصود اصلی از خلقت کونین است قلیلی می‌باشد چنانکه خداوند جبار از قلت اهل فرموده است که و قلیل من عبادی الشکور
یعنی و قلیلی از بندگان من عارف نعمت و شکر گذار آن می‌باشند یعنی از فرقه عقل می‌باشند و فرموده است هم که و ان کثیرا من الخلطاء
لیبغی بعضهم علی بعض الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات و قلیل ما هم یعنی و بدرستی که بسیاری از شرکا و اشخاص که در مکاسب و معاملات با یکدیگر

مخلوط می باشند هر آینه تعدی می‌نمایند بعضی از ایشان بر بعضی مگر آنهائیکه اشخاصی که ایمان آورده‌اند باشند و بجهت تحصیل ایمان ایشان مشغول بعمل بودند اعمال الصالحات
شده باشند یعنی از فرقه عقل باشند و ایشان نیز کم می‌باشند پس فکر می‌باشند که در احادیث است ایضا که بسبیل نسبت فرموده اند که نسبت عقل اهل اینها
و عقل اینها بهر زمان مثل نسبت ستاره سفید است بسیاه و زنگی سیاه باشد و مثل نسبت مکرر عسل است بسیار طیور و امثال این از نسبتهائیکه در
احادیث است و مراد از اقل قلة تا آنکه شیعیان و مؤمنین فرقهٔ عقلیه و لکن با وجود قلة آن در کثیر فرقه جهلیه نیز شیعیان ایشان غالبیت و مغلوبیت باید
مثل غالبیت و مغلوبیت این دو فرقه از سوی کاین بر ایشان و هر وقت که نور عقل ظهور بعد آنها داشته باشد با وجود قلة ایشان مقاومت با فرقه جهلیه با آنکه
بسیار اند می‌نمایند و غالب و قاهر بر ایشان می‌گردند بسبب حقیقت و شرافت عقل و باطل و خساست جهل چنانکه خداوند فرموده است که جاء الحق و زهق الباطل
ان الباطل کان زهوقا یعنی آمد حق و نور عقل و نابود شد باطل و ظلمت جهل بدرستی که باطل و جهل بود است نابود و زوال اصلی نوع و ذاتی اصلی بوده
است و سر این آنست که ظهور باطل در وقت خفا و عدم ظهور حق است نه اینکه او را فی نفسه حقیقة ثابته و ظهور مستقلی باشد پس نمی‌توان گفت که حق
نور عقل ظهور نمود آن باطل و آن جهل خود بخود مرتفع و بالذات فانی می‌گردد و مثال این مانند تاریکی شب است نسبت بروز و شب است که فقط وقتیکه نور روز پیدا
روز ظهور نمود و بروز نمی‌یابد ظلمت شب نیست می‌شود و فانی می‌گردد و از خود حقیقة ثابته و وجود مستقلی نمی‌یابد که مقاومت و معارضه با نور روز کند
روز نمایان پس ظهور و بروز آن بسبب خفا در وقت رفتن نور است از روز و وجود آن همان معنی نبودن نور است که غیر از این چیزی نیست چنانکه خداوند که کم من فئة
قلیلة غلبت فئة کثیرة مغلوب می‌شود یعنی که بسیار طائفه قلیل کمی که غالب آمدند بر طائفه بسیاری پس از آن غلبه نمودن فرقه عقل ظهور عقل است نه
کثرت اشخاص عقل و میزان غلبه نمودن فرقه جهل ایضا اختفاء عقل است نه کثرت اشخاص جهل پس کثرت اشخاص که در وقت ظهور نور عقل نظری آید که اشخاص
عقلند نه اشخاص عقلند بلکه اشخاص جهلند که بسبب ظهور نور عقل جهل ایشان پنهان شده است و در ظاهر از اشخاص عقل نموده می‌شوند از
اینجا که محقق شد که اشخاص عقل قلیل و کم می‌باشند بخلاف کثرت اشخاص جهل و در وقت اختفاء نور عقل که آنها در حقیقت همگی اشخاص جهل اند از اینجا که
محقق شد که اشخاص جهل دنیا و کثیر می‌باشند هر چند که در وقت ظهور جهل نور اشخاص عقل ایضا پنهان می‌شود و کم نمی‌باشند باین سبب در ظاهر
اشخاص جهل بی افزایند و لکن اشخاص جهل فی نفسها کثیر و دنیائی می‌باشند خلاصه چونکه سابقا تحقیق شد که هر یک از عقل و جهل را دو روی می‌باشد
یکی روی از عقل روی اقبالی او است بسوی حق و آن باطن او است و مقام ولایت است و روی دیگر از او روی اقبالی او است بسوی خلق که ادبار از حق
است و آن ظاهر او است و مقام نبوت است و اما جهل پس هر دو روی او روی ادبار از حق است و لکن از دو روی ظاهر و باطن انصافی می‌باشد پس حال باید
دانسته شود که از برای هر یک از عقل و جهل بالنسبه بیکدیگر در ظاهر ایشان ظهور و غلبه می‌باشد پس در وقت غلبه عقل از روی ظاهر هنگام مغلوبیت
جهل است از روی ظاهر و بر عکس یعنی وقت غلبه جهل از روی ظاهر هنگام مغلوبیت عقل است از روی ظاهر ایضا و همچنین است قسم از غالبیت و مغلوبیت
اختلاط و در هم بودن عقل و جهل باقی و برقرار است لکن با زیادتی خلط عقل بجهل در حال غلبهٔ جهل و زیادتی خلط جهل بعقل در حال غلبهٔ عقل و اما
در روی باطن ایشان پس غلبه از برای روی باطن عقل می‌باشد و در آن حین مغلوبیت از برای روی باطن جهل ایضا می‌باشد لکن بدون اختلاط در ما بین ایشان
بلکه با تمیز و جدا شدن از یکدیگر است و غلبه از برای روی باطن جهل هم می‌باشد و لکن در آن وقت مغلوبیت از برای روی باطن عقل نیست بلکه تمام غالبیت
ایشان و از یکدیگر جدا و ممتاز نمی‌باشند جدا نیست و امتیاز از قسم اول و آن وقت جدا شدن عقل و جهل است از یکدیگر بالکلیه و من جمیع الوجوه و وقت
نبی بودن هر دو است در بروز و ظهور جمیع معاد و تمام بودن قیامت و آشکار شدن جنت و جهنم است پس عقل را از جمیع الوجوه مغلوبیت هرگز
نمی‌باشد لهذا وقت ظهور حق و بروز نور عقل و غلبه آن از روی ظاهر که مقام نبوت است و مغلوبیت جهل از روی ظاهر ایضا پس ایام بعثت انبیا و اوصیا و قائم
بودن ایشان است با استقلال و انقیاد امر در دنیا فرقه خود و آن وقت هنگام تمامیت و غلبه نمودن فرقه عقل است بر فرقه جهل چونکه استعداد انبیا
و اوصیا از برای اشراق و تابش عقل و ظهور نور آن تمام و در جهل کمال است بالنسبه بکمالات و استعدادات هر یک از ایشان و نور عقل بسبب استقلال
و انقیاد امر ایشان از ظاهر اقوال و اعمال و باطن نیات و توجهات و عبادت ریاضت بر دل ایشان و غالب بر شهادت و آشکار و غائب بر نکران است و
از این تحقیقات معلوم کرده باید که انچه دیده می‌شود از دنیای مؤمنین و کثرت فرقه عقل در زمان وجود استقلال حضرات انبیا و اوصیا اکثر اینها از
فرقه اشخاص جهلند که بسبب ظهور نور عقل پامال و جهل ایشان پنهان گردیده است و نور عقل بر سبیل عاریه بر اینها تابیده است و ممکن جاهل کار ام
و ظاهر تبعیت و بدون حقیقت و بلا نیت تابع گردیده اند بجهت عجز ایشان و نداشتن قوت بر اظهار نمودن جهل و ظلمت خود چونکه اشخاص فرقه عقل
کتابی هستند که قلب و قالب ایشان مرهون از شعاع و فیوضات عقل خلق کرده شده اند هر چند که در قالب ایشان خلطی از جهل هم رسیده باشد و لیکن
تا حیا و مقام کرده و از لوازم عقل و شعاع آن اعتراف و تصدیق نمودن است بجمیع آنچه را که انبیا از جانب خداوند آورده اند بدل و زبان
و جوارح و از کار بطریق تعقل و بصیرت و استغفار و استغنا است پس ایشان کتابی که مطلقا هیچ تصدیق و اعترافی ننموده اند بجهت عدم فهم و نداشتن قلب
جاهل و کافرند بکفر جهالت و اضعف ترین کفار اند و همان طایفه مستضعفین اند که سابقا ذکر ایشان شد و کتابی که مطلقا ایضا هیچ تصدیق
نکرده اند لکن نه بسبب عدم فهم بلکه بسبب کبر و حسد و عصبیت و متابعت آباء و اجداد جاهل کافرند بکفر جحود و انکار و از بدترین کفار اند و در حق
ایشان است این آیه که ان الذین کفروا سواء علیهم ءانذرتهم ام لم تنذرهم لا یؤمنون ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم غشاوة
و لهم عذاب عظیم یعنی بدرستی که آن اشخاصی که کافر شده اند مساوی است برایشان اینکه اندار نمائی ایشان را یا ... انذار ننمائی ایشان را

عالم غیب و ملکوت بعلو و تکمیل اشخاص عقل الله نازل شد تا آنکه در زمان حضرت خاتم النبیین صلوات الله علیه و علی آله اجمعین که نور عقل
بسبب وجود آنجناب و تمامیت استعداد آن در نهایت ظهور و شدت کمال بود و باین سبب که ... والشمس و ضحیها ... صلوة و تجلی که تمام ظاهر
است و لاشیاطین و اجنه که از فرقه جهلند از ما بین بنی آدم و مخالطه نمودن با ایشان و از روی زمین و از صعود بسوی بالا ارض منع شدند ... آنها که قبل از وجود و ظهور آن
جناب بودند را ... شده‌اند تا آنکه مانند مهاجرین که ... بلقیس و جنود او ... حکایه ... و کفار
... و امثال آن ... و از این سبب که حافظ ... اظهار شریعت و کفار ... و نور عقل در لباس صورت شریعت

در تمام فرقه عقلیه ظاهر
و عقاید اسرار ایشان آشکار
تا هفتم طبقه زمین رسید
و فرموده خداوند است که والله
یعنی خداوند تمام کننده
نور خودش را که همان نور
مکرر و ناخوش میدارند
همان فرقه جهلند بحجه
است که هو الذی ارسل
الحق لیظهره علی الدین
یعنی خداوند آنچنان خداوندی
پیغمبر خود را با هدایت و دین حق
است از همان شریعت آن
که در لباس صورت ظاهر
و غافیه و شرحه کمال آن
آنستکه ظاهر و غالب گرداند
یعنی خوانین اینها ایضا از
ناقص بوده است و باید که
مثل شرایع انبیا سابقه
از نور عقل و خودشان
ان اینها از ظلمه جهله باشند
اوصیا غلبه و ظهور تامه
که عین نور عقل است منبع
سبب است که فرموده هر چند
و این غلبه نور عقل را
و مغلوب کردند و صور غلبه
النبیین صلوات الله علیهم
و مطرود شدند شیاطین
... الجن و الانس ... بین
نظر است بدین تمام
تا بیاید ... را باید

کفار و کرده‌اند بباطن معاد
کردند بغلبه ظهور نور عقل
و چنانکه میفرماید و یعنی خدا
متم نوره و لو کره الکافرون
و ... اینست
عقل است و هر چند که
این تمام را کافران که
مغلوب شدن ایشان فرموده
رسوله بالهدی و دین
کله و لو کره المشرکون
است که فرستاده است رسول
نور عقل و با دین حق که عبارت
جناب که اسم نور عقل است
و کفار و کرها از آمده آن
دین حق و شریعت آن جناب
و از این تمام اینها و شریعتها
نور عقل باشند که هنوز
آن جناب در حد کمال نرسید
و ... که شریعتها
از فرقه عقل بودند خواه
که بسبب نقصان زمان و ضعف
بودند یا بعد از آن جناب
و مغلوب کردند از این
که مکروه میدارند این
مشرکان که از فرقه جهلند
نور عقل در زمان خاتم
و قایض ... تا هفتم زمین
جن و عذول ...
هیچ است که ملحوظ
ملاحظه بفرما
بیاید ان شاء الله تعالی

ایمان نیاورده‌اند و مهر نموده است خداوند بر دلهای ایشان و بر گوشهای ایشان و بر چشمهای ایشان پرده است و از برای ایشان عذاب بزرگی است
و کسانی که تصدیق و اعتراف نموده‌اند بزبان نه بدل بسبب مصلحت او و بتنویر و نفاق بتحصیل اغراض دنیا و جاه و ریاست و امثال اینها جاهل
کافرند بکفر نفاق و از بدترین کفار اند بنصّ و در حق ایشان این آیه و امثال آنست که وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ يُخَادِعُونَ
اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ یعنی و از جمله مردمان
اشخاص‌اند که میگویند بزبان که ما ایمان آوردیم بخدا و بروز معاد و در حقیقت و در دل نیستند ایشان مؤمنین بلکه خدعه مینمایند باین گفتار
با خدا و با مؤمنین و حال آنکه خدعه نکرده‌اند در حقیقت مگر با نفسهای خودشان و از این معنی شاعر و آگاه نیستند در دلهای ایشان مرض بزرگی است پس زیاد فرمود
خداوند مرض ایشان را و از برای ایشانست عذاب دردناکی بسبب کذب و دروغی که میگویند و کسانیکه تصدیق و اعتراف نموده‌اند بدل یعنی فهمیده‌اند
نه آنکه اعتقاد نموده باشند و لکن اقرار بزبان نکرده‌اند بسبب حسد و کبر و تعصب ایشان نه بسبب تقیه و امثال آن اینها جاهل و کافرند بکفر جحود و بدترند
با منافقین بلکه جاحد نیکی هستند و در حق ایشانست این آیه و امثال آن که فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ یعنی چونکه
آمد بسوی ایشان آنچه را که شناختند و فهمیدند یعنی رسول و احکام خداوند را کافر شدند بآن و انکار نمودند او را پس لعنت و غضب خداوند
بر کافرین و کسانیکه تصدیق بزبان و دل کرده‌اند لکن بجوارح و ارکان عمل ننموده‌اند و معاصی و گناهان کبیره مرتکب شده‌اند بسبب غلبه نفس و هوا و خواهش
این اینها جاهل و کافرند بکفر عصیان و متوقع و امیدوار بآخرت بواسطه توبه و شفاعه نجات خواهند یافت چونکه این قسم کفر بسبب خلط شدن فعل اهل ... است
با سجین جهل و در حق ایشانست این آیه که بِئْسَ الِاسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ وَمَنْ لَمْ يَتُبْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ یعنی بد اسمی است اسم فسق و عصیان
از برای اینکس بعد از تحقق ایمان او و هر کس که از فسق و عصیان جوارح خود توبه نکند پس ایشان ظلم کننده گان بخود هستند و اطلاق کفر بر این قسم
از جاهل قلیل است و از جمله است این آیه وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ یعنی و از برای خداوند
بر ذمه مردمانست رفتن بسوی خانه کعبه از هر کسیکه استطاعت رفتن بسوی آن داشته باشد و هر کس که کافر شود یعنی ترک حج بکند پس بدرستی که خداوند
مستغنی و بی‌نیاز است از تمام مردم و احتیاج بحج کردن و سایر عملهای ایشان ندارد و از جمله است حدیث مشهور نبوی که لَا يَزْنِي الزَّانِي حِينَ يَزْنِي
وَهُوَ مُؤْمِنٌ یعنی زنا نمیکند زناکار در وقتی که زنا میکند با آنکه مؤمن باشد یعنی در وقت زنا کردن روح ایمانی و شعاع عقل از او منقطع
میشود ... صاحب کبیره را کافر نامیده‌اند و او را از دایره ایمان بیرون دانسته‌اند و تمام این مطلب را در کتاب اجابة المضطرین
بیان نموده‌ام و کسانیکه تصدیق و اعتراف بدل و زبان و بجوارح و ارکان همگی داشته‌اند لکن چونکه تصدیقات ایشان از طریق بصیرت و فهم درست
از جانب خودشان نبوده است و تقلید و تبعیت صاحب بصیرت نیز ننموده‌اند بلکه از روی فهم کج و خود رای خودشان یا بتقلید اشخاص کج فهم
خود رای بوده است و باین سبب از طریقه حقه و صراط مستقیم بیرون رفته‌اند پس اینها جاهل و کافرند بکفر ضلالت و در حق ایشانست این آیه و امثال
آن که قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ
فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا ذَلِكَ جَزَاؤُهُمْ جَهَنَّمُ بِمَا كَفَرُوا وَاتَّخَذُوا آيَاتِي وَرُسُلِي هُزُوًا یعنی آیا خبر دهم شما را بزیانکارترین مردم
در عمل ایشان آنها اشخاصی هستند که گمراه شده است سعی و عمل ایشان در زندگانی دنیا و حال آنکه چنین میپندارند که صنع
و عمل ایشان خوب و نیکو است ایشان اشخاصی هستند که کافر شده‌اند بآیات و انبیا و رسل پروردگار خود پس باطل شده است اعمالی که کرده‌اند پس برپا
نمیداریم ما از برای ایشان در روز قیامت وزنی یعنی قدری و قیمتی از برای عمل ایشان نیست این است جزاء ایشان جهنم بسبب آنکه کافر شدند و آیات و رسل مرا
بمسخره گرفتند یعنی متابعت ایشان یا کسی را که در دست تابع ایشان باشد نکردند و برای خود و یا بتقلید کسی که مثل او کج فهم و خود رای بوده راه رفتند
و از آیات کتاب الله و احادیث رسل و ائمه و ابواب الله و تقلید علما مستقیم الفهم که ابواب الله هستند دست کشیدند و باین سبب گمراه شدند

بیت
قطع این مرحله بی همرهی خضر مکن ظلماتست بترس از خطر گمراهی
و کسانیکه اعتراف بدل و زبان و بجوارح هم از روی بصیرت و تعقل درست
داشته‌اند لکن بسبب وسواس شیطان نور عقل در ایشان و علم استمرار بصیرت ثابت اعتراف خود مستقر و ثابت قدم نماندند خارج از دین و مرتد
گردیده‌اند پس اینها جاهل و کافرند بکفر ارتداد و از فرقه معاندین که شناخته‌اند حال ایشان شده‌اند و در حق ایشانست این آیه و امثال آنکه وَمَنْ يَرْتَدِدْ
مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ یعنی هر کسیکه برگردد از شما از دین
خودش پس بمیرد در حالتیکه کافر باشد پس اعمال ایشان باطل شده است در دنیا و در آخرت و ایشانند اصحاب آتش جهنم و در جهنم مخلد و همیشه باشند
پس مجموع این فرق غیر از جاهلین بجهل فسوق و عصیان اهل کشش فرقه دیگر از اشخاص و فرقه عقل نیستند بلکه فرقه جهلند که بسبب ظهور نور عقل در زمان
انبیاء و اوصیاء جهل ایشان پنهان شده است و بطریق عادت نور عقل در ایشان فی الجمله و با تفاوت پیدا است و از اشخاص و فرقه عقل پنداشته شده
است خلاصه کلام آنکه غالبیت فرقه عقل و مغلوبیت فرقه جهل تابع ظهور نور عقل است و هر زمانیکه نور عقل ظاهرتر است غالبیت فرقه
عقل و مغلوبیت فرقه جهل شدیدتر است تا بحدیکه اظهار مرام است از فرقه جهل خاموش و پنهان می‌شود و شغل و کار ایشان تقیه نمودنست و اگر
از غیر زمان ... مثل شیاطین و نفوس شریره مطرود و مهجور است ... و محل تکون ... آدم است ... قبل از مغلوبیت ... و مسکن ...
... تا هفتم زمین و از ایشان ... عالم ... پنهان ... فرقه عقلیه ... و مخلوط میکنند و هم چنین ...

عالم

تحفه دلداده معلوم شد که حق و نور عقل در دو ظلام این دو غالب است ظلمه جهل در دو ظلام انفس پس بعد از آن ایام تمام شد بعثت انبیا و اوتار بالجا

رسانیدن تبلیغ ایشان است ... و اهل عقل که ... یعنی هر چیز ... منعکس می شود ...

... که هر چیز ... کمال ... در عوالم قبل از معاد است ...

و بتدریج خصوصا این عالم ... حرکت و تغیر ...

[illegible]

ونا غالب بود پیش ازین روی سعی دارد زمان او ... تکار از کدام ابن الطاعات وحسنات است ومکرر تعلق الهانبا ... ذکر انها ...
خداوند انهم فرموده است که مَن کَفَرَ بِاللهِ مِن بَعدِ ایمانِهِ اِلّا مَن اُکرِهَ وَقَلبُهُ مُطمَئِنٌّ بِالاِیمانِ وَلٰکِن مَن شَرَحَ بِالکُفرِ صَدراً فَعَلَیهِم غَضَبٌ مِنَ اللهِ وَلَهُم عَذابٌ
عَظیمٌ ذٰلِکَ بِاَنَّهُمُ استَحَبُّوا الحَیٰوةَ الدُّنیا عَلَی الآخِرَةِ وَاَنَّ اللهَ لا یَهدِی القَومَ الکافِرینَ اُولٰئِکَ الَّذینَ طَبَعَ اللهُ عَلیٰ قُلوبِهِم وَسَمعِهِم وَاَبصارِهِم وَاُولٰئِکَ
هُمُ الغافِلونَ لا جَرَمَ اَنَّهُم فِی الآخِرَةِ هُمُ الخاسِرونَ یعنی هر کس کافر شود بخدا بعد از ایمان ... مگر کسی که اکراه
شود ومضطر بمعصیت گردد بشود در ظاهر جوارح با آنکه دل او ... با ایمان داشته ... انکار ... دل او ...
عقل است ولکن کسانی که دل ایشان ... کفر ... ایشان است غضبی ... خدا ... ایشان ... معاصی ... دوستی ...
خواهش ... اکراه چونکه دل ... با کفر ... ایشان ... حیات دنیا ... ایشان است ... اخرت ...
خدا ... عذاب ... بسبب ... ایشان ... ندانند ... طاعات ... اوکار ... ایشان ...
است خداوند قوم کافر ... هدایت ... قبول ... هدایت ... ایشان ...
اشخاص ... فرموده است خداوند ... ایشان ... وبا ... بخود ...
واز دار اخرت ... اهل عقل ... زمان غلبه جهل ... علم و جهل ... اکراه ... باشد ...
وعلیهن ... اکراه ... وظالب ... نباشند ... است که ... است ...
المنکر کراهت ودار رضا ... منکر و بندگی ... خداوند ... زمانی ... نهانی ... است ...
ظهور دولت ابلیس است چنانکه در زمان غلبه عقل بطریق ... بود چونکه زمان ظهور دولت ... چنانکه ... از حضرت امام
جعفر صادق که اِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ جَعَلَ الدّینَ دَولَتَینِ دَولَةَ لِآدَمَ وَدَولَةَ لِاِبلیسَ فَدَولَةُ آدَمَ هِیَ دَولَةُ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ فَاِذا اَرادَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ اَن یُعبَدَ عَلانِیَةً
اَظهَرَ دَولَةَ آدَمَ وَاِذا اَرادَ اللهُ اَن یُعبَدَ سِرّاً کانَت دَولَةُ اِبلیسَ فَالمُذیعُ لِما اَرادَ اللهُ سَترَهُ مارِقٌ مِنَ الدّینِ یعنی بدرستی که خداوند عز وجل گردانیده
از برای دین دو زمان ودو دولت یکی زمان ... از برای آدم وظهور اهل عقل ... از برای ابلیس ظهور اهل جهل ...
آدم ازین زمان دولت خداوند است ... خداوند عز وجل ... کرده شود بطریق علانیه ... اظهار ...
آدم ... آنکه ... کرده شود بطور استتار ... زمان دولت ابلیس ... ظاهر ...
که اراده فرموده خداوند ... وخارج ... خداوند است ... خود ...
بسبب غلبه جهل ... نور عقل اهل عقل ... اهل جهل ... هوای نفس وحکم جهل
وخلاف عقل وشرع ... هرچند که در ظاهر ... عقل وشرع ساخته شود ... خلاف شرع ...
سبب امر بن ... اهل عقل ... شود ... تجسس ... الاجر ...
مباح ... نباید ... ضرورت ... ایشان ...
وشل اکل میته ... احادیث متواتره المعنی ... اجمال ... از رسول الله صلی الله علیه
از رسول الله صلی الله علیه که سَیَاتی عَلَی النّاسِ زَمانٌ لا یُنالُ المُلکُ فیهِ اِلّا بِالقَتلِ وَالتَّجَبُّرِ وَلا الغِنیٰ اِلّا بِالغَصبِ وَالبُخلِ وَلا المَحَبَّةُ اِلّا بِاستِخراجِ الدّینِ
وَاتِّباعِ الهَویٰ فَمَن اَدرَکَ ذٰلِکَ الزَّمانَ فَصَبَرَ عَلَی الفَقرِ وَهُوَ یَقدِرُ عَلَی الغِنیٰ وَصَبَرَ عَلَی البِغضَةِ وَهُوَ یَقدِرُ عَلَی المَحَبَّةِ وَصَبَرَ عَلَی الذُّلِّ وَهُوَ یَقدِرُ عَلیٰ
العِزِّ آتاهُ اللهُ ثَوابَ خَمسینَ صِدّیقاً مِمَّن صَدَّقَ بی یعنی ... زمانی که ... سلطنت ...
وتجبر نمودن ... بغصب وبخل ... الناس ... ودین ... خواهش نفس ...
که درک نماید ... صبر بر فقر نماید ... بر تحصیل ... صبر ... با آنکه ...
محبت ... صبر بر ذل وخواری نماید با آنکه توانایی بر تحصیل ... عطا ... صدیق ...
که تصدیق ... طریقه تقوی وپرهیزکاری ... محرمات وقبایح ...
نماید ... باموال ... طایفه جهل ... دانند ... خداوند است ...
ومصیبتها ... وجود ... ظهور ... چنانکه خداوند فرموده است که لا یَغُرَّنَّکَ تَقَلُّبُ الَّذینَ
کَفَروا فِی البِلادِ مَتاعٌ قَلیلٌ ثُمَّ مَأواهُم جَهَنَّمُ وَبِئسَ المِهادُ لٰکِنِ الَّذینَ اتَّقَوا رَبَّهُم لَهُم جَنّاتٌ تَجری مِن تَحتِهَا الاَنهارُ خالِدینَ فیها نُزُلاً مِن عِندِ اللهِ وَما
عِندَ اللهِ خَیرٌ لِلاَبرارِ یعنی ... کثرت اموال ... کفار ... در بلاد ... متاع قلیل
فانی است واز برای ایشان ... جهنم است ... ولکن ... انهار
که از اهل ... عقل ... طریقه تقوی وپرهیزکاری ... از برای ایشان ... جاری ...
انهار ... خداوند است
است از برای اهل عقل ونیکوکاران ... اهل جهل ... وصبر ...

تحقیق ... لطیفه غیبیه که تعلق ... اشخاص عقل وجهل ... احادیث ...
قابل تغیر وزوال ... زمان غلبه ... اهل عقل ... ایشان ... نور عقل ... ایشان است ...
ملک موکل ... اهل عقل ... میشود ... ظلمت ...
وعقل طبیعی ایشان ... نور ... خود ...
سحاب ... احادیث است ... امام جعفر صادق ... طینت مومن ...
... مِن طینَةِ الاَنبِیاءِ فَلَم یَنجَس اَبَداً ... اهل عقل ... طینت ...
اهل عقل ... عقل است ... وراضی ...
عدل ... غلبه جهل ... جهل من جمیع الوجوه
باشد ... علما ... میشود ...
زمانی ... جهل است ...
علیه جهل ... زمان مغلوبیت جهل طاعات وحسنات ...

بلیه و شبهه خود بنمایند چنانکه بفضا فرموده است ولتسمعن من الذین اوتوا الکتاب من قبلکم ومن الذین اشرکوا اذی کثیرا وان تصبروا وتتقوا فان ذلک
من عزم الامور یعنی هر آینه می شنوید و می بینید از اهل جهل و طایفه یهود و مشرکین اذیت بسیار و اگر صبر کنید و تقوی را پیشه خود سازید پس بدرستی که
صبر کردن از علامتها و نشانهای عزم داشتن و ثابت قدم بودن بر امور است آه باری [illegible] شد دوستی که [illegible] شد
[illegible] کل یکبت [illegible] لعلی از کار [illegible]
زمره [illegible] **تحفه** بنابر حقیقت و سر آنکه ظلمت و کدورت در زمان غلبه جهل
باید که سرایت با نشانها بکند و نور و روشنائی در زمان غلبه عقل باید که سرایت به نشانها بکند آنست که از انجا که سابقا معلوم شد که هر یک از عقل و جهل را
و علاقه بتمام عوالم خود تا بعالم بنی آدم ماند باید که از هر یک از عوالم فوقیه عقلیه که در رتبه از برای بنی آدم عقلی باشد که بامر خداوند اسباب و آلات
از برای سایر فیوضات ایجاد و تکوین و قبول نمودن اسباب تکلیف را از قبیل وجود اعیان و ذوات ایشان و هیئات نمودن اسباب معینه و فهم و ادراک و سایر اسباب هدایت
ایشان و هم چنین از هر یک از عوالم تحتیه جهلیه باید که در رتبه از برای بنی آدم جهلی باشد که اسباب و آلات تکوین و تمام نمودن تکلیف و ابلا هیئات ناقصه و سایر اسباب معینه
و ضلالت ایشان [illegible] بامر خداوند تاثیر و افاده و اعانه از طرفین بانجام [illegible] و نتیجه آنها که بنی آدم است [illegible] و طایفه عقلیه بعمل نمودن خیرات
و حسنات و جهلیه بعمل نمودن شرور و سیئات مشغول شدند تا میان تاثیر و افاده از ایشان بعوالم [illegible] از دو طرف فوق و تحت اسباب و آلات و رتبه اعمال و مکاسب ایشان
بوده آنها هر یک عوالم از اینها متاثر می شوند چنانکه در عالم محسوس مشاهده می شود که آب و خاک و هوائی که بامر خداوند آلات و اسباب ادراک و رتبه تربیت دادن
درخت و سایر نباتات و حیوانات گردیدند بعد از وجود آنها و حصول حالات و کیفیات آنها خواه از ذات خود و خواه از خارج حاصل شده باشد از قبیل
رنگ و بو و عفونت و طیبت و برودت و حرارت و امثال اینها تا ثیرها از آب و خاک و هوا متاثر از آنها می شوند و مکیف بکیفیت خاصه از آنها از قبیل رنگ
و بو و عفونت و طیبت و برودت و حرارت و لطافت و کثافت و امثال آنها می گردند و هم چنین بخاری که از آب جدا می شود بعد از آن مکیف بکیفیت خاصه
می گردد از قبیل عفونت و کثافت و ملوحت و حموضت و امثال آنها و بعد از آن [illegible] می شود در آبها آب متاثر و مکیف بکیفیت خود می گردد
بحالات خود می گردند و از اینها معلوم میشود بلکه تمام اصول و فروع همگی بدین نهج است که اولا افاده از اصول بفروع می باشد و ثانیا از فروع باصول [illegible]
جا محسوس و مشاهده است از آن واضح و مبین است و چونکه دراک و رتبه و اسباب و آلات طایفه عقل از سموات و عوالم فوق است تاثیر دادن آنها ایضا باید که
با نشانها و عوالم فوق باشد هر چند که بسبب خلط یافتن با جهل خصوصا در وقت غلبه جهل اعمال قبیحه سیئه از ایشان سر بزند هم چنانکه طایفه جهل که
دراک و رتبه و اسباب و آلات آنها از ارضین و عوالم ما تحت است تاثیر دادن ایشان بهما ارضین و عوالم ما تحت می باشد هر چند که بسبب خلط یافتن با عقل
خصوصا در وقت غلبه عقل اعمال حسنه از ایشان سر بزند چونکه میل و رجوع هر چیز با اصل و منبع و مبدا آن می باشد و طایفه عقل چونکه
بحسب مایه و طینت از علیین سموات و عوالم فوق و از ابرار اند بسبب اعمال قبیحه عارضیه از ابرار بیرون و از مایه خود بیرون نمی روند چنانکه طایفه جهل که
بحسب مایه و طینت از سجین ارضین و عوالم تحت و از فجار اند بسبب اعمال حسنه عارضیه از فجار بیرون و از مایه خود بیرون نمی روند پس تاثیرات و نقش
بند و نامه اعمال طایفه عقل در علیین است که عبارت از سموات سبع و کرسی و عرش که اصل علیین است و عالم برزخ که بعد از آنها است و
تاثیرات و نقش بند و نامه اعمال طایفه جهل در سجین است که عبارت از ارضین سبع و ثور که ملک است و صخره که اصل سجین است و عالم برزخ
که بعد از آنها است چنانکه خداوند فرموده است که ان کتاب الابرار لفی علیین وما ادریک ما علیون کتاب مرقوم یشهده المقربون یعنی بدرستی که
کتاب و آثار اعمال و محل نقش بند و جای تاثیرات اعمال طایفه ابرار که اهل عقلند هر آینه در عالم علیین آسمانها است و چه دانا کرد ترا که علیین چه چیز است آنکه
علیین کتاب و محل نقش است که رقم کرده شده است و نقش بسته شده است از اعمال ابرار و حاضر می باشند در نزد او مقربان درگاه خداوند از
ملائکه و سکان سموات و فرموده است که ان کتاب الفجار لفی سجین وما ادریک ما سجین کتاب مرقوم یعنی بدرستی که کتاب و نامه اعمال و محل
١۶ نقش بند و جای تاثیرات اعمال طایفه فجار که اهل جهلند هر آینه در عالم سجین زمینها است و چه دانا کرد ترا که چه چیز است سجین بدانکه سجین
کتاب و محل نقش است که مرقوم و منقوش است در آن اعمال فجار و از اینجا است که امام محمد باقر ع فرموده که ان الله عز و جل خلقنا من اعلی علیین
وخلق قلوب شیعتنا مما خلقنا منه وخلق ابدانهم من دون ذلک وقلوبهم تهوی الینا لانها خلقت مما خلقنا یعنی بدرستی که خداوند عز و جل خلق
کرده است قلوب و بدنهای ما را از اعلا علیین و خلق فرموده است قلوب شیعه ما را از آنچه خلق فرموده است ما را از آن و خلق فرموده است بدنهای شیعه
ما را از پست تر از این و قلوب ایشان میل میکند بسوی ما بجهت آنکه خلق کرده شده است از آنچه ما از آن خلق کرده شده ایم و بعد از آن بهمین سبیل است که الا ان
کتاب الابرار را تلاوت فرمودند و فرمودند ان الله خلق عدونا من سجین وخلق قلوب شیعتهم مما خلقهم منه وابدانهم من دون ذلک وقلوبهم
تهوی الیهم لانها خلقت مما خلقوا منه یعنی خلق فرموده است خدا قلوب و بدنهای دشمنان ما را از سجین و خلق فرموده است قلوب شیعه
ایشان را از آنچه خلق فرموده است ایشان را از آن و خلق فرموده است بدنهای ایشان را از پست تر از آن و قلوب ایشان میل دارد بسوی و شاد
دشمنان ما بجهت آنکه خلق کرده شده است از آنچه دشمنان ما از آن خلق کرده شده اند و بعد از آن بهمین سبیل است که الا ایضا ان کتاب الفجار را تلاوت
فرمودند و فرموده آن جناب که دل شیعیان ما مایل بما است و دل شیعیان دشمنان ما مایل به دشمنان است [illegible] که شیعیان ابدان [illegible]
وابدان مایل با ایشان نیستند و مایل به کردار ند و شیعیان دشمنان ما ایشان را جوارح و ابدان ایشان مایل به دشمنان ما ایشان نیستند نیکوکار ند چنانکه در احادیث

سابقه مطلع گردید بر آن شد بود و بیان نموده بودند که بسبب خلط یافتن از طرفین است و لکن اسناد آن نموده اند بجناب [illegible] و موضع بد اینجا است که اهل عقل
هر چند که مرتکب اعمال ناشایسته میشوند لیکن اعمال ایشان [illegible] نشانها ثابت می شود و تاثیر و نقش آن [illegible] و اهل جهل هر چند که نیکوکار باشند از فجار اند و جای ثبت و تاثیر
اعمال ایشان در سجین زمینها است و بنا بر این تحقیقها معلوم شد که همان اهل عقل از جهت مخلوط بودن بدنهای ایشان با سجین جهل که موجب معصیت
نمودن ایشان است خصوصا در وقت غلبه جهل سبب و واسطه شوند بر انتقال یافتن ظلمت و کدورت جهل بسوی ایشان و از جهت علیین بودن طینت
ایشان و ابرار بودن ایشان که موجب تاثیر و افاده دادن و نقش بستن اعمال ایشان است در علیین آسمانها سبب و واسطه شوند بر انتقال یافتن ظلمت و
سرایت نمودن کدورت از ایشان بسوی آسمانها پس منکشف شد آسمانها و سرایت نمودن ظلمت جهل با آنها بواسطه برزخ اهل عقل است و هم چنین اهل
جهل از جهت مخلوط بودن بدنهای ایشان با علیین عقل که موجب حسنه نمودن ایشان است خصوصا در وقت غلبه عقل سبب و واسطه شوند بر انتقال
یافتن نور و روشنائی عقل بسوی ایشان و از جهت سجین بودن طینت ایشان و فجار بودن ایشان که موجب تاثیر و افاده دادن و نقش بستن اعمال ایشان است
در سجین زمینها سبب و واسطه شوند بر انتقال یافتن نور و سرایت نمودن روشنائی از ایشان بسوی زمینها پس منور شد زمینها و سرایت نمودن نور عقل
با آنها بواسطه برزخیه اهل جهل است لا غیر و بدانکه نهایت متاثر شدن و قبول انفعال یافتن اعمال از طرفین عالم برزخ است که در طرف عوالم عقل بعد
از عرش و کرسی است و در طرف عوالم جهل بعد از ثور و صخره است چنانکه سابقا ایما اشاره با ان شده اما عوالم ما فوق برزخ پس بسبب تجرد آنها از
تغیر و تاثر منزه و بری می باشند و بدانکه از این تحقیقات سبب تاکید و تمام یافتن حضرات ائمه اطهار صلوات الله علیهم اعمال شیعیان خود معلوم می
شود و سابقا ایما اشاره با ان کرده شد هم چنین سر آنکه در احادیث رسیده است که هر کس هر معصیتی که میکند ملائکه و سکان سموات همگی از آن متاذی می
شوند و او را لعن می نمایند تا آنکه توبه نماید معلوم شد ایضا چونکه هر یک از آنها منشأ غفلی دگر و بساطی دارند و هم چنین سر و حقیقت آنکه بهشت در
آسمان و جهنم در زمین است چنانکه مضامین احادیث است ایضا معلوم شد از انجا که مستحقین بهشت از جنت و علیین سموات خلق شده اند و اهل عقل و
اعمال ذاتیه ایشان ایضا از علیین و سموات است و مستحقین جهنم و اهل جهنم از جهنم و سجین ارضین خلق شده اند و اعمال ذاتیه ایشان ایضا
از سجین و ارضین است و هر کسی و هر چیزی در وقت کمال در رجوع نمودن بسر حد ترقی خود رجوع و باز گشت با اصل و مبدا و منبع خود می نماید
و از این سبب است که در عقب آنکه فرموده که کتاب ابرار در علیین است بلا فاصله بیان جنت و حالات اهل آن را نموده است فرموده است که
ان الابرار لفی نعیم علی الارائک ینظرون تعرف فی وجوههم نضرة النعیم یسقون من رحیق مختوم ختامه مسک وفی ذلک فلیتنافس المتنافسون
ومزاجه من تسنیم عینا یشرب بها المقربون یعنی بدرستی که ابرار و اهل عقل هر آینه در نعمت بزرگی هستند که تکیه بر کرسیها نموده اند و نظر
بر نیکو بر نعمتهای بهشت میکنند و بمرتبه خوشوقت و خوشحال اند که هر کس که می بیند ایشان را میشناسد در روهای ایشان نضارت و تازگی
نعمت را و سقی فرموده و آب داده می شوند از آب بهشت و از آبی که بمهر بوده است و احدی پیش از صاحبان آن نگشوده و ختم آن از مشک تازه است
الی مهر او مشک خالص است و در این نعمتها و این لذتها و مرتبها باید که رشک برند رشک برندگان و مزاج آن آب از چشمه ایست که مسمی بتسنیم است و
از چشمه ایست که می آشامند از آن بندگان مقربان خداوند و هم چنین در عقب آنکه فرموده که کتاب فجار در سجین است بلا فاصله بیان جهنم و
حالات اهل آن نموده است و فرموده است که ویل یومئذ للمکذبین الذین یکذبون بیوم الدین وما یکذب به الا کل معتد اثیم اذا تتلی علیه
آیاتنا قال اساطیر الاولین کلا بل ران علی قلوبهم ما کانوا یکسبون کلا انهم عن ربهم یومئذ لمحجوبون ثم انهم لصالوا الجحیم ثم یقال هذا
الذی کنتم به تکذبون یعنی ویل و جهنم در آن روز که کتابها و نامها اعمال طایفه جهل بروز می نماید از برای ایشان است که تکذیب بودند که روز
دنیا تکذیب [illegible] آیات ما می نمودند و اهل ایمان اشخاص هستند که تکذیب بودن روز قیامت می نمودند [illegible] جزا دادن اعمال می نمودند و تکذیب روز جزا
نمیکند مگر هر جاهل تعدی کننده از حد که بسیار گناه کار بوده باشد و هر وقت که خوانده شود بر او آیات و کلام ما میگوید که اینها [illegible] افسانهای
ظاهرهای اولین و سابقین است و کلام خداوند نیست نه چنین است و کلام کلام خداوند است و لکن از انجا که بر دل ایشان ریم و چرک حاصل شده است از آن
معصیتها [illegible] از این جهت منکر و تصدیق نمیکنند بلکه بدرستیکه ایشان در روز جزا و قیامت از پروردگار خود دور و محجوب اند بلکه [illegible]
که ایشان داخل شوند جهنم را بعد از آن با ایشان گفته شود که این همان آتشی است که در دنیا بودید که تکذیب وجود و ظهور آن می نمودید باری اینها هم تا
جهل و مال فرقه جهل است و آنها هم از آثار عقل و مال فرقه عقل است چنانکه همگی این تحقیقها از آثار عقل است انتهی بلبل موحد کل فیض سخن [illegible]
این همه قول [illegible] کین همه زاغ و زغن میشکند [illegible] که از کوچه معشوق ما میشکند
تا خبر یابی که سر میشکند [illegible] اگر از وسوسه نفس و هوا دور شوی بیشک راه بری در حرم دیدار **تحفه** و بعد از تاثیر یافتن و متکیف شدن عالم
علیین سموات و عرش و کرسی از بدی کردار و نا خوشی گفتار و رفتار بنی آدم این حرکتی که [illegible] مربوط با مور اشخاص بدکردار [illegible]
مدخلیت می دارد حرکت بطریق نحوست و بخلاف سعادت میباشد و تاثیر و افاده که تا بنابر اشخاص ما تحت خود میرسانند بطریق خذلان و شقاوت خواهد بود
و بعد از آن تاثیر و افاده اعمال آن اشخاص بد تر و زشت تر از اول کرده و ثانیا تاثیر سموات بخشند ایشان تاثیر نکبت و ظلم تر از تاثیر اول آنها است و در
مرتبه حرکت سموات بالنسبه با ایشان نحس تر و ادبار تر میگردد و هم چنین هر مرتبه که تاثیر اعمال ایشان ظلمت و ادبار تر است حرکت آسمانها [illegible] نحس و ادبار
کرده و از این سبب تا بنا و زمان یوما فیوما [illegible] تنزل و پستی میباشد و این معنی حدیث مشهور است که الناس بزمانهم اشبه منهم بآبائهم یعنی مردمان بزمان خود [illegible]

شباهت میتوان داد از شباهت ذاتش با ایشان سیدن را خود و زمان عبارتست از حرکت مقدره بر دوره افلاک و حرکت سموات و ازینجاست که فرمودها را آبا
الزمان نامیده اند چونکه حرکات و سکنات و سایر امور و خصلتهای ایشان مآثر و متولد از عالم سموات است و ازینجا است ایضا که در اطلاق دهر نسبت داده اند که مربلا
مصیبتی که با هیچکس نسبت داده از خود و اینکس نسبت و این سبب از دهر دانند مکافات نامیده اند بلی بر تجربه کردیم در این دیر مکافات با درد کشان هر که در افتاد بر افتاد
و خداوند اینهم فرموده است که و لا یحیق المکر السیئ الا باهله یعنی فرا نمیگیرد و فرود نمی آید حیله و مکر بد مگر باهل آن و اینکه مشغول باشند فرموده است که
ما اصابک من سیئة فمن نفسک یعنی هر چه که میرسد بتو مصیبت از جانب نفس خودت و فرموده است که یقولون من عند الله قل هو من عند انفسکم یعنی میگویند که
از کجا ناشی شده است این بلا این بغیر ما تو ای پیغمبر بگو از نزد نفسهای خود شما ناشی شده است ازین راه است که بهانه است زمینگیر مینالند
زجو جور و بد و کندم ذکردم و مثال تاثیر زمان ابنا زمان که در نفس اند بزمانیکه عالم سموات است هم که عالم کبیر اند تا بنا مآثر شد تا بنا از افلاک آبا
در عالم صغیر که انسان است مطوی عالم کبیر و نمونه آنست قالب و قلب و او است که بمنزله زمین و آسمان است و اجزا و اعضای قالب او است که بمنزله ابنا زمان اند
بعد از آنکه وجود و خلقت اجزا و اعضای قالب بواسطه قلب شده است و لا و ابتدا عملیکه از جوارح و اعضا سر میزند تاثیر قلب مجسد و قلب تا بنا تاثیر
بجوارح میرساند و در ابتدا هر عملیکه از جوارح سر زند مبتدیه و محکم تر از او میباشد سبب استحکام آن تاثیری که تا قلب میرساند شده از تاثیر اول
است و تاثیر یکه در ابتدا مرتبه بجوارح رساند بجهت آن تاثیر و هم او است و علی هذا القیاس و هر مرتبه تاثیر از طرفین شده بدیهی شود تا آنکه مجد عشق و استغراق
و محو شد و هلاکت در مرتبه عقل اول در اطلاع و توجه و نیت در چشمان و لا یجری صورتی که در نزد او حسن مستحسن است افتد و بعد تاثیری از آن بدل
رسد و بعد از آن تاثیری از دل بچشمان برسد و باین سبب توجه و طلب آن مراتب صورت را از روی قصد و از اول بیشتر میباشد و بعد از ظفر یافتن و دیدن تاثیر
دیدن آن بدل شدیدتر از تاثیر اول است و بعد از آن تاثیر بدل بیشتر از اول شده و هم چنین تاثیر و تاثر و افاده و استفاده از طرفین هم بسته است تا
حدی و وقتیکه تمام دل و چشمان و سایر جوارح دیگر همگی مستغرق در طلب آن صورت کردند و مجد عشق و استغراق و مرتبه داری خدایا دل بدی و دل بلای
که چشمان کرد و دل مبتلا بی اگر چشمان نکردی دیدن دانی چه دانستی دلم دلبر کجایی و ازینجا است که در شریعت اول جوارح را مکلف با وامر و نواهی نموده اند
تا آنکه بواسطه تاثیر و تاثر در مکلفات و عمر اینکس تکمیل قلب بشود و تمام جوارح و قلب همگی با آخره مستغرق در بحر طاعت و رضاجوئی خداوند بگردد و بر
لسان حال بگوید چنانکه حضرت ابراهیم ع فرموده و جهت وجهی للذی فطر السموات و الارض حنیفا مسلما و ما انا من المشرکین ان صلاتی و نسکی و محیای
و مماتی لله رب العالمین لا شریک له و بذلک امرت و انا من المسلمین یعنی رو آورده و مقبل شوند بموم ذات و دل خود را بسوی ایجاد خداوندیکه ایجاد
فرموده است سموات و ارضین را در حالتیکه میل کنند و اعراض کنند از هر باطلی بسوی حق و داخل شوند در اسلام حقیقی و نیستم من از کروه مشرکین
و در هیچ یک از اعمال من مقصد مقصودی غیر از خداوندی ملاحظه نشد و بحقیقتکه نماز من و سایر عبادات من و زندگانی و حرکات من و مردن و سکون من
همگی از برای رضا خداوندیست که پرورش دهنده تمام مخلوقات و موجودات است و هیچ شریکی از برای او نیست باین طور از بندگی و اخلاص و توحید ما
کرده شده ام من و من اول کروه مسلمین باین طور و اسلام می نایم جای من در مغار است مرو خ و طمع رای بیمزرای بها است مبارک زانی و بعد از آن
دل و سالم و خالی از اغیار و قابل فیض حرم پرورند کار کردد چنانکه فرموده است که یوم لا ینفع مال و لا بنون الا من اتی الله بقلب سلیم یعنی روز قیامت
روز نیست که هیچ چیز و هیچکس نفعی نمیدهد مگر کسیکه امده باشد بسوی خداوند با دل سلیم و خالی از اغیار اندیشه کل مکن کل این است . از جمله
دهستنم را نیست و بدانکه سر رابطه قلب بقالب و تاثیر دادن و کرفتن آنست که جوارح و اجزای قالب همگی فی الحقیقه همان قلب و نفس است که در عالم
ترکیب عنصری بصور جوارح و اعضا در آمده است مثل شاخهای درخت که در حقیقت همان ریشه زیری و نهانیست که در عالم بالا ظهور بصورت شاخها
در آمده است و آن ریشه هم در حقیقت همان آب و هوا و خاک عنصری است که در عالم ترکیب و مزاج بصورت ریشه بر آمده است چرخ با این اختران نغز و
خوش و زیباستی صورتی در زیر دارد هر چه بالا ستی صورت زیرین اگر با نردبان معرفت بر رود بالا همان با اصل خود یکتاستی هم چنین ابنا زمان و بنی
ادم که شاخ و برای ریشه زمین و اسمانند در حقیقت همان زمین و اسمان است که برتبت رب الارباب در عالم ترکیب عنصری تصعید و انجذاب و اسباب
عالم قضا و قدر بصور ابنا زمان و بنی ادم در آمده است نوای بلبلت ای گل کجا پسند افتد که گوش هوش بمرغان هرزه گو داری . و مثال رابطه
۳ و حصول تاثیر طرفین که در او بلاد و هر یک از عالم کبیر فیما بین سموات و بنی ادم و عالم صغیر فیما بین قلب و اعضا و جوارح در عالم محسوس و مشاهد مثال
شخص جراحت دار متعفن الاخلاط است که در مکانی نشسته باشد که هوای آن مکان بالذات و فی نفسه طیب و خوش باشد و بغیر از اعضا و جوف آن شخص
مدخل و مخرجی دیگر نداشته باشد پس در هر مرتبه که آن شخص نفس میکشد در هوای آن مکان فی الجمله عفونتی حاصل شود تا آنکه طیبی و خوشی از مبدل بعفونت شود
و بعد از آن در هر مرتبه که داخل جوف و اعضای آن شود اخلاط و جراحات از متعفن تر میکرداند و نفس کشیدن او ایضا که بیرون می آید هوای مکان را
متعفن تر میسازد تا آنکه اجزای آن شخص هلاک شود با آنکه عفونت اخلاط آن بقوت طبیعی که ما در افوق آن باشد بر خلاف عادت مستحیل شده با
منقلب بخوشی و اعتدال کردد بمرتبه که هر قدر از آن هوا که داخل جوف او کردد او را ایضا منقلب بخوشی و طیبی کرداند تا آنکه بالکلیه عفونت
عارضیه او را زایل کرداند یا آنکه هوای آن مکان بقوت خارجیه علی خلاف العاده ایضا منقلب بخوشی کردد و عفونت اخلاط او مبدل بخوشی کرده
و بالکلیه زایل کرداند و بر همین منوال است حال سموات با حال اشخاصی که جهل و ظلمت و کدورت با ایشان احاطه نموده است تا وقت
هلاکت با وقتی که زمان ظهور و غلبه نمودن عقل از روی باطنی ایشان برسد قوت خارجیه بر خلاف عادت هم برسد و ظلمت و کدورت

جهل را از آن اشخاص و از افلاک بر طرف کرداند و ایشان را منور بنور خود کرداند و اما قبل از آن تیر قرن بعد قرن و سالها و ماه و هفته بهفته و روز بروز
و ساعت بساعت و دقیقه بدقیقه زمان و ابنا زمان از یکدیگر متاثر و متنزل و روز بروز بدتر میشوند و بحدیکه تنزلات و ادبارات انها
ساعت بساعت و روز بروز معلوم و محسوس نکردد بلکه قرن بعد قرن و سال بسال معلوم میشود که اعمال نیکی که متعارف و کرد در پیش قرن بالسان انسان قبیح و
منکر بوده است در قرن و سال اخیر معمول و مستحسن و معروف کردیده است و حال آن است که در زمان ظهور عقل و غلبه دینداران بود که هوا و هوس خود را تابع
دین و فرموده خداوند کردند و ملک را افسانه کوش خود را راه نکردند هم نشین و از رفتار و از کوی تا جوینها اهل حق بودند چنین کردند که دین و حکم
خداوند را تابع هوا و هوس خود منکر دانند و بهانه کوش این ناقدرا باطل و هوا و هوس خود باشند هم صحبت و از نزد و از کوی غیر حق و اهل
باطل باشند **بیت** روز وصل دوستداران یاد باد روز و شب کلعذاران یاد باد مبتلا باشیم و بند هوس کوش احق کذاران یاد باد
زانهای بعد از این تا کفته ماند ای دریغ ان رازداران یاد باد **تتمه** و این تغیرات و تبدلات حالات زمان در حالات ابنا آدم و کاه از اکابر و بزرکان تا بع
منکرند چرا که اگر حالات اکابر و بزرکان اول تغیر و تبدل بیابد و بر بشوند و طریقه خود بر قرار باشند او را از آنان اصلاح اخلاق اعادتی بهبود پذیرند
اکابر را منکر است و بهر سد که انها را منع نمایند تقصیر انها را تا بیکسند و حالات بیچ یک را انها منقلب بعصیان نکرده ها و وقتیکه اکابر از شیوه و طریقه اهل حق خود
بیرون رفتند و طریقه فساد را ایشان نیز پیشه و طریقه خود نمودند تا در زمان تبعیت الناس علی دین ملوکهم از طریقه حقه بیرون شوند و در این صورت
اکابر را آن قوت و خاصیت نمانده است که انها را منع کنند و از معاصی و روی ایشان مانند که تقصیر انها را تابت سانند چونکه خود مقصر بودند تا انکه اولی
اولی بعد تقصیر بوده اند بنا بر این حالات همگی منقلب بعصیان و کدورت و ظلمت کردید و علاج پذیر نیست ما هی از سر کنده کردد نی ز دم و از اینجا که نظام و
صلاح ابنا زمان و مردمان بحکم عقل و مضمون احادیث شریفه منوط و بسته است بمیزان ملوک و اکابر و باشند تمیز یکی از ان رعایا و تبعه و اصحاب
باشند ملوک و اکابر علما و سلاطین و اغنیا اند و تبعه و اصحاب جاهلین و رعایا و فقرا اند تکلیف و طریقه علما هدایت دینی و عمل نمودن و ترویج
دین و عمل بموجب علم خود نمودن است و تکلیف سلاطین شفقت نمودن و مرحمت و عدالت بکار بردن است و تکلیف اغنیا و صاحبان دولت تفحص و تجسس حال
فقرا و احسان و عطیه فرمودن است و تکلیف جاهلین اطاعت و فروتنی و پیروی نمودن علما است و تکلیف رعایا تعظیم و فرمانبرداری و انقیاد رعیت با
سلاطین و تکلیف فقرا صبر نمودن و اعراض کردن و طمع نداشتن نسبت باغنیا است پس وقتیکه از اکابر مرتبه علما از طریقه عمل کردن بموجب
علم خود بیرون میروند جاهلین لا محاله از شیوه اطاعت و فروتنی و پیروی نمودن دست بر میدارند سلاطین که از طریقه شفقت و مرحمت سلوک و عطیه بر
و عدالت کستری بیرون میروند البته رعایا از طریقه تعظیم و انقیاد و خدمت نمودن ایضا خارج میشوند و اغنیا که از طریقه بذل و احسان و تفحص حال فقرا بیرون میروند
فقرا لا علاج از طریقه صبر و اعراض نمودن از اغنیا و قناعت نمودن بداده خدا و ندی بیرون میروند طریقه تملق و خلق پرستی را پیشه خود میسازند بنا
از آنکه این ستون رکن همگی منهدم و خراب کردید نظام و صلاح مال و ابنا زمان مختل و فاسد کردید در حقیقت معوض و بجای شرف و فهمند کو رش فرقه
دیگر می اید که سزاوار ایضا ملوک و اکابر بوده نیکی بتبعه و اصاغر میباشند اما ملوک و اکابر شیاطین و فرعون و قارون و اما تبعه و اصاغر حیوانات و
حشرات و سکان چنانکه مقتضی عقل و مضمون احادیث است که عالمیکه بعلم خود عمل نمیکند از شیاطین مشابه است و سلطانیکه عدالت را بالنسبه برعیت
خود بکار نمیبرد با فرعون مشابه است و صاحب دولتیکه نفع و خیرات بفقرا نمیرساند با قارون مشابه است و فقیریکه طمع در مخلوق دارد و طریقه تملق را
پیشه خود نموده است با سک مشابه است و معلوم است که رعیتی که در اطاعت و تعظیم سلطان خود مشغول نیست با حشرات که شغل انها اذیت
رسانیدن است مشابه است و جاهلیکه پیروی عالم نمیکند با حیوانات و چهارپایان که شغل ایشان خوردن و راه رفتن و خوابیدن است مشابه است
چنانکه در حدیث است که مرویست از پیغمبر صلی الله علیه و آله و عنقریب خواهد رسید زمانی که ابنا و مخلوقات با شیاطین و با فراعنه یا با
قارون و با حشرات و با حیوانات و با کلاب محشور شوند و غیر از انها کسی دیگر نباشد چگونه امید خیر و طاعت خداوند و اثار نور عقل از انها داشته میشود بلکه
کردار و کفتار انها شرور و معاصی و اثار ظلمت و جهل میباشد پس هر یک از انها مشغول بانواع معاصی و شرور و ظلمات جهالت منکر بوده با این سبب با انواع عقاب
و بلیه کرفتار میشوند چنانکه سابقا مذکور شد و مضامین احادیث است ایضا و از آنجمله مضمون حدیثی است که مرویست از جناب امام زین العابدین علیه السلم
که ظلم و تعدی نمودن بر مردم و ترک کردن اینکس طریقه و عادت خود را که در کردن موجبات و احسان نمودن بر مردمانی است و کفران نعمت خداوند نمودن و ترک
شکر کردن ظلمت و کناهانی است که باعث و موجب بلا و تغییر یافتن و منقلب کردیدن نعمت خداوند میشود که فی الحقیقه بلای عظیمی است و مانع شکر و
دنیکی و انقلاب نعمت اینکس بکرند بلائی میباشد و قطع نفس و ترک صله رحم و ترک نماز و ترک وصیت نمودن و ترک رد مظالم و ترک خمس و زکوه نمودن ظلمات و
کناهانی است که موجب مصیبت غصه خوردن و ندامت کشیدن و مالم داشتن که بلائی است عظیم ایضا میکردد و معصیت نمودن شخص عارف و بزرگ کردن و
بر کردن مال و اسرار او بخیر با ایشان نمودن ظلمات و کناهانی است که موجب بلیه و زایل شدن نعمت از اینکس بالکلیه میشود و اظهار فقر نمودن و خوابیدن و نماز صبح
عشا نکردن و استخفاف بنعمتهای خداوند نمودن اینها کناهان و ظلماتی است که موجب بلا و منع نمودن نعمت و دنیای کردن و ترک است ناشیند دنیا ازین
نمودن نماز و بر مردم خندیدن و مردم را بخنده انداختن و مشغول لغو شدن و مزاح و شوخی نمودن و عیوب مردم را کفتن و هم نشینی با اهل شک و ریب نمودن
اینها کناهان و ظلماتی است که موجب رد دعا و روز بروز کردیدن اینکس میشود و بغیر از زهد و مبتلا بید دعا و اعانت نمودن مظلوم و ضایع داشتن امر بمعروف و
نهی از منکر اینها کناهان و ظلماتی است که موجب نزول بلیه و مصیبت میباشند و تجاهر نمودن بظلم و اشکار انمودن فسق و فجور و مباح دانستن محرمات و مخلوق را

دو فرمان نبرد نفر اخبار وطاعت و فرمان برداری اشرار اینها کناهان وظلمانی است که سبب تسلط اعادی و دشمنانی کرده و قطع نسل و قسم و زرع و نخلهای و زرع کشتن
و زنا کردن و ندادن مسلمانان زکوة و ادعای امانت و فتوای را بغیر استحقاق بودن اینها کناهان وظلمانی است که موجب نقصان عمر و تعجیل فنای کرده
ما یوس شدن از فرج دادن خداوند در امور و ناامید کرم بودن از رحمت و اعتماد بغیر خداوند بودن و تکذیب وعدهها خداوند بودن اینها کناهان وظلمانی
است که موجب بلای و قطع شدن امید است بکسی از خداوند کرده و سحر بودن و فال کیری کردن و اعتماد بکواکب و تاثیر آنها نظر بر استدلال و تعلق داشتن
و تکذیب بودن بقدر و قضا خداوند و عقوق والدین اینها کناهان وظلمانی است که هوا را مظلم و تاریک کردانند و قرض بودن بدون قصد نیت ادا نمودن
ان و اسراف بودن در اخراجات و بخل بودن بر اهل و عیال و اولاد و اقارب و ذوی الارحام و بد خلقی و کم صبری و بیطاقتی کردن و کسالت بودن در طاعات خیرات
و اهل بیت الله را آزار کردن و ذلیل شمردن اینها کناهان وظلمانی است که موجب بلا و مصیبت پرده برداشتن از دل امور و امنیت کردن و بد نیت و خبث باطن
و سیرت و نفاق و کرد بکار با برادران دینی و تصدیق ننمودن با جابر فرمودن خداوند که کناهان را و تاخیر انداختن نمازهای واجب تا انکه اوقات آنها بکذرد و فوت شود
اینها کناهان وظلمانی است که موجب بلیه و محنت و دشک مثلها می کرد و مروی است از جناب پیغمبر صلوات الله علیه که در سال حجة الوداع بعد از آنکه از اعمال حج فارغ
کردیدند و اراده وداع بودن نیز در خانه کعبه آمدند و حلقه در را بدست مبارک خود کرفتند و با آواز بلند مردم را ندا فرمودند و نزد اجتناب تمام مردم جمع شدند
پس فرمودند که بشنوید ای مردمان که من خبر دهنده ام آنچه بعد از من بسر می آید و واقع میشود و باید که برسانند این خبر را حاضر بر شما بر غایبین شما و بعد
انکر بستند و تمام مردم ایضا بکریستن در آمدند بعد از آن فرمودند که بدانید که مثل شما در امروز مثال بر کلیست که خار ندارد تا مدت یکصد و چهل سال
بعد از آن مثال و زدی است که با آن خار می باشد تا مدت [illegible] سال بعد از آن مثال خاریست که هیچ ورق بر آن نمی باشد و هر دو آن وقت نمی شود سلطان
مکر جابر و نه مالداری مکر بخیل و نه عالمی مکر راغب بجمع مال باید بکی شود فقیرها دروغ کو و پیرها معصیت کار و اطفالها بی ادب و بیحیا و زنان [illegible]
و خود نما بعد از آن ایضا کریستند پس سوال کرد سلمان فارسی که یا رسول الله در چه وقت چنان این امور واقع می شود پس فرمودند که در وقتی که قلیل و کم می شوند علما
و بروند اهل قرآن و قطع کرده شود زکوة و ظاهر شود منکرات و بلند شود در مسجدها صوتها و آوازها و بکردانند بنای دنیا را بالای سرها و علم را در زیر قدمها و دروغ
کفتکوی شما باشد و غیبت نمودن میوه و فواکه شما باشد و حرام کسب و غنیمه شما باشد و رحم ننماید کبیر بر صغیر و احترام ننماید صغیر کبیر را پس در آن وقت نازل می شود
لعنه خداوند بر شما و کردانیده می شود بلا شما در خود شما و باقی نمی ماند [illegible] شما بیان کفتن بر زبانها پس هر کاه که رسیدند بشما این خصلتها پس انتظار بکشید
آمدن باد سرخی یا واقع شدن مسخ یا باریدن سنک برد را و تصدیق و شاهد این کلام در قران خداوند است که فرموده است قل هو القادر علی ان یبعث علیکم
عذابا من فوقکم او من تحت ارجلکم او یلبسکم شیعا و یذیق بعضکم بأس بعض انظر کیف نصرف الآیات لعلهم یفقهون یعنی بفرما ای پیغمبر که خداوند
قادر است بر اینکه بفرستد بر شما عذابی را از بالای سر شما یا از زیر پای شما یا اینکه عارض بنماید بر شما تفرقه و جدا شدن از یکدیگر و عداوت با هم بودن و بچشاند
باین سبب بعض شما ناخوشی و بدی بعض شما را و نظر و تامل فرما که چگونه بیان میفرماییم آیات و علامات را شاید که بندگان بفهمند و بهوش بیایند پس جمعی از
اصحاب سوال نمودند که در چه زمان این حوادث رخ می دهد و واقع می شود پس فرمودند در وقت تاخیر انداختن صلوة و اتباع نمودن شهوات و [illegible]
قهوات و خمر و آزار دادن آبا و امهات و وقتیکه می بینید که حرام را کسب و غنیمت دانند و زکوة دادن را خسارت و غرامت می بینند و طاعت نمایند مرد زن خود را
و جور و جفای نماید همسایه خود را و قطع مینماید رحم خود را و [illegible] رحم بزرکان و اکابر و کم می شود حیا کوچکها و اصاغر و بلند میکنند و محکم می نمایند بنای عمارتها
را و ظلم می نمایند بر کنیزان و غلامان را و شهادت بدهند بمقتضای هوای نفوس و حکم می کنند بجور و فسوق و فحش می دهد مرد پدر خود را و حسد می برد برادر
خود را و شرکا با یکدیکر خیانت مینمایند و کم میشود وفا و بسیار میشود زنا و زینت می نمایند مردها بطور زنها و میرود از زنان پرده عصمت و حیا و راه می یابد
حرکت میکنند کبر [illegible] و حرکت نمودن [illegible] و کم میشود معروف و ظاهر می کردد جرائم و معاصی و سست و خار میکردد واجبات
و غرائم و طلب نمایند مدح نمودن را بمال داشتن و انفاق بنمایند اموال [illegible] از غیر رضای خدا و مشغول کردند بدارد دنیا و اعراض نمایند از آخرت
و کم میشود ورع و بسیار می شود طمع و پیدا میکردد هرج و مرج و می کردد مومن ذلیل و منافق عزیز و مسجدها معمور می باشد بکفتن اذان و دلهای مردم خالی
است از ایمان و استخفاف می نمایند بقران و می رسد بمومنان از ایشان خواری بسیار و هوان پس در این وقت می بینی تو وجوه و صورتهای ایشان را صورتهای آدمی
و قلبهای ایشان دلهای شیاطین کلام ایشان شیرین تر از عسل و دلهای ایشان تلخ تر از حنظل پس ایشان کرکهانی باشند که لباس و رخت پوشیده اند پس هیچ
روزی نمی کذرد مکر اینکه خداوند می فرماید که آیا بسبب حلم من مغرور شده اید یا اینکه بر من جرأت می نمایید آیا پنداشتید که ما شمارا خلق نموده ایم عبث و شما بسوی ما
رجوع نمی نمایید پس قسم بعزت و جلال خودم که اکر نبود عبادت مخلصان و بندکی کردن متقیان هر اینه مهلت نمیدادم در یک طرفة العین کسی را که عصیان
من می نمود و اکر نبود ورع و پرهیزکاری پرهیزکاران از بندکان خاص من هر آینه فرو نمی فرستادم از آسمان یک قطره باران را و بیرون نمی آوردم از زمین برک سبزی
[illegible] بعد از آن فرمودند که بسیار جای عجب و تعجب نمودن است از قومی که خداهای ایشان اموال ایشان است و بسیار طولانی است
امیدها و آمال ایشان با انکه کوتاه است عمرها و اجلهای ایشان و حال انکه ایشان با این خصلتها طمع می دارند مجاورت نمودن با خداوند خودشان و
حال انکه نمی رسند باین مطلب و این مقصد مکر بعمل نمودن و تمام نمی شود عمل کردن مکر بعقل داشتن و مروی است ایضا از آنحضرت صلی الله علیه و آله که در
دمی که نظر فرمودند بسوی بعضی از اطفال فرمودند که وای از جانب پدران آخر الزمان که در اطفال ایشان می باشند پس شخصی عرض نمود که از جانب پدران مشرکان
ایشان پس فرمودند که نه از جانب پدران مومنان ایشان چونکه تعلیم نمی نمایند باطفال ایشان هیچ چیز از واجبات و امور دین ایشان را و اکر اولاد بخواهند

کر تعلیم

کر تعلیم بکیرند امور دین خود را از دست ما میکنند بندان منع می نمایند ایشان را و رضا می شوند که برای ایشان جزئی حاصل بشود از کار دنیا پس من بیزار
و بری ام از ایشان و ایشان از من بری و بیزار میباشند و ایضا آنحضرت فرمودند که زمانی که مبغوض بدارند مردمان فقرای خود را و تعمیر نمایند بازارها را
و حریص بشوند بر کسب کردن و جمع نمودن اموال پس در آن وقت مبتلا کرداند خداوند ایشان را بچهار خصلت یکی قحطی زمان و یکی جور سلطان و یکی خیانت
نمودن حاکمان شرع و یکی شوکت و تسلط داشتن دشمن و ایضا فرمودند که می آید بر امت من زمانی که حفظ و کف ننمایند [illegible]
مساجد ننمایند و اعتنا با امر [illegible] ننمایند مکر با [illegible] و اعتماد نکنند باخبار پیغمبر در آن زمان [illegible]
رحم خود را از ایشان بر میدارد و مسلط می سازد بر ایشان ظلمه و جبابره را پس منهدم [illegible] ایشان [illegible] مبتلا می نماید ایشان را بفتنه های [illegible] و ایضا فرمودند که
کسیکه ورع و تقوی را از دست دهد و بکار نبرد مبتلا می سازد او را خداوند بسه خصلت یا اینکه او را جوان از دنیا میبرد یا اینکه او را مبتلا بخدمت [illegible]
می نماید یا اینکه او را ساکن در روستا می نماید [illegible] و ایضا روایت نموده اند از جناب امیر صلوات الله علیه که فرمودند که یا علی
سکنی در دهات مکیرید بجهة اینکه اهل دهات بجای ماند مردان قبرستان میشوند و دهات ایشان [illegible] عالم در ما بین ایشان مثل مرداری میشود
[illegible] و فرمودند که شش طایفه اند که داخل جهنم می شوند پیش از حساب بسبب شش خصلتی که در ایشان می باشد یکی امرا و سلاطین اند بسبب خصلت
جور و یکی عرب است بسبب خصلت عصبیت و یکی دهاقین و بزرکان دهات اند بسبب خصلت تکبر و یکی تجار اند بسبب خصلت خیانت و یکی اهل دهات اند بسبب جهالت
و یکی علما اند بسبب حسد و ایضا فرمودند که می آید بر امت من زمانی که صورتهای ایشان صورتهای آدمیست و قلوب ایشان قلوب شیاطین است
مثل کرکهای درنده می باشند و خون ریزی بسیار میکنند و خود را از منکرات باز نمیدارند و اکر بیعت نمایی ایشان را [illegible]
نمی نمایند و [illegible] شک و ضلالت می اندازند و اکر خبر بدهی حدیث بکویی ایشان را تکذیب تو میکنند و اکر پنهان شوی از ایشان غیبت
مینمایند طریقه های ایشان [illegible] و سنت نزد ایشان بدعت است و بدعت در نزد ایشان طریقه است و غدار و وفادار [illegible] است و مومن در ما بین ایشان خوار
و ذلیل و فاسق صاحب شرف و محترم و جلیل اطفال ایشان بد خلق و شوخ و شنک و زنهای ایشان شاطر و بد سلوک و قشنک و شوخ است [illegible]
و نهی از منکر را ترک و التجا نمودن بایشان در امری از امور خزی و محرومی است و عزت جستن بایشان ذلت و خواری است و طلب نمودن [illegible]
ایشان است از اموال فقر است پس در آن زمان محروم می سازد خداوند ایشان را از باران در موسم آن و می بارد آسمان در غیر موسم آن و مسلط می
سازد بر ایشان اشرار ایشان را پس می چشانند با ایشان عذابهای سخت و میکشند پسرهای ایشان را و زنده میکذارند دخترها را پس دعا می نمایند اخیار ایشان و مستجاب
دعای ایشان نمی شود و ایضا فرمودند که می آید بر مردمان زمانی که شکمهای ایشان خدای ایشان و زنهای ایشان قبله ایشان و دنیا دین ایشان و [illegible]
و شرف ایشان مبلغ ایشان است باقی نمی ماند از ایمان مکر اسم آن و از اسلام مکر رسم آن و از قران مکر خط آن و خواندن آن و درس آن علمای
ایشان بدترین مخلوق ما اند که در روی زمین اند مسجدهای ایشان معمور باشد و دلهای ایشان خالی از هدایت است [illegible]
و اطفال و زنهای بی عصمت بی پرده اند [illegible] در نزد ایشان نیست پس مبتلا می شوند بچهار نوع از بلاها جور کشیدن از سلطان و قحط و تنکی
یافتن از زمان و ظلم نادرستی دیدن از حکام و [illegible] ایضا [illegible] صف خلقه خلقه در
مسجدها ذکر ایشان دنیا و دوستی دنیا است پس مجالست با ایشان مکنید که خداوند حاجتی و کاری با ایشان ندارد و فرمودند [illegible] که زمانی بیاید که
علما [illegible] مبتلا می شوند به نوع از بلاها بر طرف شدن برکت از مال ایشان و مسلط شدن سلطان جابر بر ایشان و بیرون رفتن
ایشان از دنیا بی ایمان و فرمودند ایضا که زمانی بیاید که نمی شناسند علما را مکر [illegible] خوب و حسن و نمی شناسند قرآن را مکر با واز خوش
و صوت حسن و بندکی نمی نمایند خدا را مکر در ماه رمضان پس در آن زمان مسلط می سازد خدا بر ایشان سلطانی را که نه علم داشته باشد و نه حلم و نه رحم [illegible]
عمل باشد و فرمودند ایضا که می آید زمانی که سلوک [illegible] علما بر طریقه طمع و [illegible] عبادها بر طریقه ریا و کسب تجار
بر طریقه ربا و حلال می سازند [illegible] و شراب را بنام نبیذ و رشوه را بنام هدیه و [illegible] هلاک
و هلاکت زنان در طلا و لباسهای نازک و هلاکت مردها در زینت نمودن و جمع کردن مال است [illegible]
و زبان [illegible] غصب [illegible] اطفالها بخصلت شوخ و شنک [illegible]
در معاصی حریص و بی درنک و علما منافق و افعال ایشان را غیر موافق و خوانندۀ قرآن از طریقه شریعت خارج و [illegible] تعظیم نمی نمایند
صغیر مر کبیر را و رحم نمیکند غنی فقیر را و [illegible] و قلیل باشند فقیهها و امینها و کم باشد نبات و کیاه و زرع با انکه باران
بسیار و فراوان و اکر چیزی بدهند منت میکذارند و اکر ندهند و منع کنند عیب کویی و سرزنش مینمایند و عظیم می باشد در نظر ایشان دنیا و
زینتهای [illegible] ایشان اسلام [illegible] زمان [illegible] کساد شدن بازار و [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] تنکی کردن تا امید محروم [illegible] فراهم کردن
از ایشان [illegible] بودن با ایشان [illegible] کتاب [illegible]
[illegible] مطلب ذکر نمودیم و اکر این کسی از طریقه شریعت و رفتار پیغمبر و ائمه اطهار خود علیهم السلام مستحضر و خبر دار می باشد [illegible]
زمان می بیند و مشاهده میکند مجموع را بر خلاف شریعت [illegible] می داند که ظاهر سازی و حیله

بازیست وظاهر صرف وصورت محض است از زینت وحقیقت عاری است و اگر خبر دار از شریعت نیست [illegible] وذکر این احادیث بنابر آن [illegible] فایده مراد از آن

بر فرض عدم الملائم بر شریعت [illegible] حقیر این امور را عین شریعت دین داری می‌دانند و تکذیب این‌گونه احادیث نمایند با آنکه بغیر بعض خود می‌گویند که این زمانها

صورت باشد نیست و خواهند نمود باری **نظم** اگر نیز بازه عمر دل از اهل دنیا بر [illegible] زاهد منبر بنیاد کار دنیا بر [illegible] دکمه [illegible] لکن چگونه [illegible]

از این وکر طریقه بالا بر [illegible] خدا که: اهم کن غابا بنیاد فلک کم بود [illegible] ازاین غابر **تحقیقة** خداوند تبارک وتعالی بطریق کلیه اجمال الخبار

ازاین مفاسد واختلالات موسومات فرموده است که ظهر الفساد فی البر والبحر بما کسبت ایدی الناس لیذیقهم بعض الذی عملوا لعلهم یرجعون

یعنی ظاهر و غالب شده است فساد در بر و بحر بسبب اعمال دنیا بعضی کرده اند [illegible] بدست خود ... انها [illegible] ایشان بکنند [illegible] آنکه بچشاند خدا

و برساند بایشان ثمرات و مکافات بعضی از قبایح و مفاسدی که کرده اند [illegible] موجب انتقام کشیدن و هلاک نمودن ایشان باشند تا اینکه ایشان تائب

بمانند و بسبب چشیدن بعض ثمرات و دیدن بعض مکافات بعضی از اعمال بد متذکر بشوند و توبه نمایند و رجوع بجانب خدا کنند از اعمال حسنه بکنند این آیه از جمله

آیاتی است که تاویل آنها در زمان نزول بوده است و مصداق و تمام انها بعد از زمان نزول بهم رسیده است چونکه هر چیز که خداوند خبر از آن میدهد خود

صدق است و خلاف ندارد و کونا که واقع شده است و تحقق پذیرفته است [illegible] این سبب بود که ظاهر شده است فساد و نفر مود که ظاهر

شود ولکن در حقیقت مضمون این اخبار فرمودن بظاهر شدن فساد است در این زمانها و امثال آن و نظیر فقره که فرمودند که بچشاند بایشان ثمرات بعضی

از اعمال ایشان نه جمیع آن فرموده او است ایضا که و ما اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم و یعفو عن کثیر یعنی هر مصیبتی که بشما برسد بسبب

اعمالی است که خود شما کرده اید و ثمرات عمل بد است که خود بان میرسد و آنچه انکه عفو میفرماید خداوند و در میگذرد از بسیاری از عملهای بد شما و میکند در نتیجه

و ثمرات جمیع آن بدیها بشما برسید اسم عمومی [illegible] فرمود که اینهمه خداوند عفو از آن فرموده است ازیرا که گذشته است [illegible] زاینچه بسیل

مکافات ومعاقبه بر شما نشانید است و این فقره از هر دو آیه اشاره بان مضمون است که در احادیث رسیده است و محقق شده است که هر بلائی که بمومنین و

شیعیان ایشان میرسد از باب جزی و انتقام است بلکه از باب کفاره و تخفیف در گناهان ایشان و از باب عقاب و تادیب بودن ایشان است تا آنکه حساب اعمال ایشان

در دار دنیا کشیده شود و بدار آخرت نفرستند و اگر از باب جزی و انتقام می بود پس با جمیع ثمرات اعمال بد ایشان میرسید با آنکه اکثر انها معفو است از جانب خداوند

و امیکذارند و هیچ یک از اعمال بد انها بر ایشان باقی نماند و در دنیا از جهت انها قرار نمیدادند و همه را در آخرت برای عذاب دادن انها مهیا کرده اند چنانچه در کتب

معامله بودن با غیر شیعیان است و از اینجا است که در احادیث ایشان رسیده است که در دنیا بجز مومن و جنت کافر است و آخرت بجز کافر و جنت مومن است خداوند

بدکاری از **بیت** ستمگران بخت که در دنیا کشی میکند را ستم از آنست که ازو بد خود از دکنی و بنابر این اگر ثمرات اعمال بد از غیر طایفه شیعه که در بعضا

و در دنیا با انها برساند همه از باب تعجیل بودن جزی و انتقام کشیدند در دنیا و مبالغه نمودند برای ایشان است تا آخرت چنانکه بعض اعمال

خیر شیعیان که در دار دنیا بانها برسانند از باب تبدیل ساختن آخرت ایشان است که بیعنا و هم مانکه عفو فرمودن اکثر از انها بواسطه سبب مضمون است که

در احادیث رسیده است و محقق است که ایشان در حال احتضار و تمام شدن برای کناهان شیعیان خود استغفار مینمایند و شفاعت میفرمایند و از این

سبب عفو از اکثر کناهان و بدی اعمال ایشان میشود و معترف جمیع اعمال ایشان معتذار در دنیا بایشان برسد که موجب هلاک ایشان باشد و عفو از جمیع بدیها

شود والا موجب انقطاع نسل و خلو ارض از ایشان میشود و چون که همیشه کم الی آخر العمر بسبب فساد زمان و غلبه جهل اعمال قبیحه از انها سر میزند پس در این صورت

معنی و مرجع عفو فرمودن از جمیع آنها یکی آن است که آنها در دنیا ایشان بچود ایشان می شود چنانکه مستلو میشد و مستوجب عذاب بازمیدارند تا خلف

مشاهده همین نیز می شود که بعد از بعض اعمال قبیحه اعراض و سکوت نماید و بعض دیگر از آن را از راه تادیب معاقب میکند اکر از جمیع قبایح

ان اعراض و سکوت نماید پس مرجع آن بچود سری و بیرون نمودن و اشتهار [illegible] ندی و اگر در جمیع از راه تادیب معاقبه نماید همه اینها عاقبت آن و

بکشتن و هلاک است و از مرتبه فرزندی بیرون رفتن است و تبه بهمین منوال است سلوک و رفتار خداوند و پیغمبر و حضرات ائمه اطهار صلوات الله

علیهم که بعد از جمیع و شفعا تحقیق اند با مومنین و سعدا و شیعیان که بسبب فساد زمان و غلبه جهل تا خلف و بد عمل افتاده اند پس اگر از بدیها

ایشان بواسطه مجاورت و استغفار و شفاعت انجناب بدرجه عفو خداوند پرسد **نظم** عمر ما با لب شیرین دهنان بست خدا ما همه بنده

انقوم خداوندانند و هر قدر که بعد از عفو فرمودن باقی بماند تا تادیب و عقاب آن در دار دنیا بایشان میرسد تا اینکه در دار آخرت ذیل خبر تمامی ان

باشد که نه اینجا بایشان برسد و بعد از مردن ما بین ایشان و خداوند حجاب بود و محاسبه و مناقشه نباشد و بلا حساب داخل بهشت شوند چنانکه غیر

ایشان که عفو از اعمال ایشان شده است و تادیب و عقاب انها هم در دار دنیا بایشان رسید است بایند در دار آخرت بایشان برسد بعد از مردن ما بین ایشان

6

و خداوند حجاب دوری و سخط و محجوبیت و تبعیها ایشان با نقد حسنات و مناقشه کشیدند و بلا حساب با آنکه داخل جهنم شوند چنانکه مضامین احادیث

مستفیضه است و این معنی قول فرموده او است که انّ الله سریع الحساب یعنی بدرستیکه خداوند سریع فرمایند است در حساب خلائق و چون که از احادیث

نقلیه و اعتبارات عقلیه محقق شده است که خداوند تعجیل بعقوبت کردن منفیها بدین معنی سریع فرمودن حساب خلائق آن است که بنیکند در حساب

انها بدار آخرت بیفکند و در دار دنیا ایشان کند را بعقوبت نیکه بد کو شده که بعضی از بدیها از مومنان و شیعیان را که بعد از عفو فرمودن از اکثر انها مانده

است در دنیا بایشان مصیبت و فقر و ستم و لباس خوف و تشویش و سایر بلیها میرسانند و خوبیها غیر ایشان را در دنیا بایشان مطلع و سعت و صحت و امنیت

و فراغت و سایر نعمتها میرسانند تا آنکه ایشان میرسانند با آنکه مجرد در دنیا می باشد بسبب فانی شدن و کذشتن آن حقیقت سریع و زود است والحمد لله

علیهم النعم الجلیله **نظم** نصیب ما نه بهشت ای خدا شناس برو که مستحق کرامت گناه کارانند و بدانکه بجاهل اکثر مردمان از فرقه عامه و جماعت

و بعضی دیگر از هر دو فرقه چنان بان امر بی افتاد و نعوذ بالله من ذلک و از این تحقیق معلوم شد که این حدیث از جمله احادیثی است که الفاظ انها عام و معانی

انها خاص می‌باشد محتاج ببیان و ایضاح میباشد باری **نظم** چه خوش گفت فرد بستن عمل علم تو میجاید بمانی کنی کتاب باطل در راز بحر بکاما

میکردد از اینها فساد و لا بر و بحر پیشکرد و زمین و محل ترد و سیر مردمان است و معاش و مکاسب و تجارات سایر حرکات و سکنات ایشان بحر و البحر مطلوب

مردمانست که منشاء و محل نهادن اعمال ایشانست و در ظهور فساد در انها است انهم که فساد در بر و بحر که زمین هم میشده است و تا بر و بحر زمین و اسماء است

که ابنیا و الات وجود و قوالب قلوب و کیفیات و اعمال میباشند و ظهور فساد در انها است انهم که فساد در بر و بحر قوالب قلوب هم میشده است چنانکه سابقا

محقق شد و لکن مانعی نیست در اینجا مان فساد قلوب بوده است که محل نیات است که از فساد و صلاح انها است که فساد و صلاح اعمال لازم میاید از آنجا که تحقیق شده و

حدیث مشهور منبوی است که انما الاعمال بالنیات یعنی نیست عمل مگر نیت بکیفیات و فساد و صلاح اعمال بکیفیات بسته است و لازم انها است پس اگر نیات

شر و فساد مفاسد است اعمال ایشم شر و مفاسد شود هر چند که در صورت خیر است و صالح و فی نفسه نیز باشد و اگر نیات خیر است و صالح است اعمال ایشم خیرات و مصالح

میباشد هر چند که در صورت شر و مفاسد بر خلاف شریعت نماید انچه بایسر و بالا میکند کرمه شیت تنبیه امیکند و انچه را بیکانه با ما

میکند کرمه بنا است بیجا میکند و از برای هرکس است همچنین قصد و غرض و نیت هر چیز که در ظاهر بعمل آورده است چنانکه ایشم فرموده

اند که لکل امرء ما نوی یعنی برای هر مرد است انچه اکراو نیت کرده است و عمل اشته است خداوند ایشم فرموده است که قل کل یعمل علی شاکلته

و ربکم اعلم بمن هو اهدی سبیلا یعنی بگو ای پیغمبر که هر کسی از بندگان عمل مینماید در عالم قوالب و جوارح خود بر وفق طریقه و کیفیتی که در عالم

قلب و سیرت ایشم او است و طریقه و کیفیت سیرت اینکس بر دیگران مخفی است و بوده کار شما عالم تر است بهر کسیکه از هدایت یافته تر است بر راه حق و

نیت او صحیح تر و صالح تر میباشد و بنا بر این دو بر انچه مختص میباشد بمضمون احادیث و ایات مذکوره و مشاهده مخصوص است ایشم که در این زمانها که

زمان دولت باطل ابلیس و غلبه عمل است قلوب که محل نیات است فاسد شده است در مردمان اهل ابلیس بسبب آن امانیه و بمقاصد غیر صحیحه نموده اند

و مجنون ابلیس ملعون بسلسله دنیا کردیده اند بیبجه در ظاهر اقوال و اعمال ایشان عبادات الملائکه و حسنات و بر و نوشیر بعینه نماید مکی ساختکی و زیر

و ملعنت و باقلی و صوت صرف و عزیز و بعض و نام تحصیل مقاصد دنیویه و صلوه بوصاسلی و لیلی پنهان شده است بر والحق همه آنها از اقوال و اعمال

مفاسد و بواطل است که انها را ابلیس کما حق و مصالح ملبس نموده اند تمام تلبیس تلبیس ستمر انکه از برای شرع غیر ملبس باشد چنانکه خداوند فرموده است

و ذر الذین اتخذوا دینهم لعبا و لهوا و غرتهم الحیوة الدنیا یعنی واکذار ای پیغمبر انجماعت را که کرفته اند دین خود را بطریق بازی و صوت

ساز و اعمال ایشان خالی از اخلاص و یاد خدا و التذاذ و ابتلای خود نمائی و ریا میباشد و فریب داده است ایشان را زندکانی دنیا و نظاره دنیای فانی

انکسانیکه بطریق تو میروند تا غنمت زاغ راه روش کبک رفت و لیک کبرم که ما چو کمند ترا شکل ماه کو زمره بره شمس و کوهر و بهره و سنت این انتظامه

با این عمل ایشان ملعبه و مضحکه شیطان میباشند شیطان با ایشان لعب بازی میکند و بر ایشان میخندد و انها را مرکوب خود کردانید و بر انها

سوار شده است و انها را دو بام الد و مقاصد ایشار برد و براند چنانکه حق تعالی فرموده است که یعدهم و یمنیهم و ما یعدهم الشیطان الا غرورا یعنی وعده

میدهد شیطان ایشان را در ازاء اعمال ایشان بوعده های حمیده بارزوها انها را مشغول میدارد و خالی انکه وعده دادن شیطان بایشان نیست

مکر غرور و فریب بدانکه سر این کیفیت و میل نمودن مردمان بر کردن انها با انکه نیست مقصود شان جز انها است انست که حق از حقیقه

و شراف خود مرکز نمیاند و بیرون بر ود هر چند که مغلوب باشد مثل اینکه طفل صغیر بار ادب پدر خود را اگر ببندد از دو بر روی او بیندازد و ریش

او را بکیرد و بکند امثال این افعال بالنسبه باین نماید همراهیش پدر و از مرتبه پدری که غالبیه باطنیه است بیرون نمیرود هر چند که در ظاهر مغلوب فرزند

باشد و بالاخره و ان روی حقیقه محقق و مسلم است که پدر بزرگ و مهتر است و فرزند کوچک و کهتر است و از اینجا است که خداوند فرموده

است که الله غالب علی امره و لکن اکثر الناس لا یعلمون یعنی خداوند غالب و قاهر بر امر حقیقه خود است هر چند که مردمان او را معصیت و نافرمانی میکنند

و در ظاهر چنین بنماید که مردمان غالب اند و لکن خداوند خداوند است هر چند که حلم نماید و معاجله بعقوبت نکند و بندکان بندکان و

اسیران و ذلیل اند هر چند که نافرمانی و کستاخی نمایند لکن اکثر مردمان که بدین دقایق و حقایق پی نبرده اند نمیدانند که خداوند همیشه

غالب است و فرموده است ایضا که ولله العزة و لرسوله و للمومنین یعنی عزت و غلبه همیشه از برای خدا و رسولان و از برای مومنین میباشد و فرموده

ایضا که کتب الله لاغلبن انا و رسلی ان الله قوی عزیز یعنی نوشته است و لازم کرده که غالب است خداوند انکه بیغمبران و پیغمبران من و دین و شریعت من

هر اینه همیشه غالب باشیم و مغلوب از برای ما نمیباشد بجهة انکه خداوند قوت او و غلبه فرما است پس حق همیشه در حقیقه و شرافت و غالبیه

حقیقه خود که همان معنی حقیقیه او است باقی و برقرار است هر چند که در صورت مغلوب بنماید او ی فرموده که ترکست که داشر اکرد و شمسه

و سند و سر فرو لذن چنیی نه ذاش قیمت او تو نه زال کسل الو لو و معنی ان است بات تالی انستکه سنگ اکر افتد و در هم شکند کاس طلا

نه طلا قیمت ان کم بر سد نه خزف سنک و از این سبب مردمان بواطل و مفاسد را که مقصود ایشان است ملبس بلباس حقوق و مصالح نمایان که مطلوب

ایشان نیستی نمایند تا انکه بواسطه شرافت و حقیقه حق باطل و فساد خود را واج میدهند تا باید که بمقاصد فاسده فانیه خود برسند با انکه بخواهند

و صید بغیر انها تلبیسها و حیلها و ملعنتها ابلیسیه شیطانیه نفسدیدها و عضها المبانعناد بکر جز بدام و مکام ایشان نمیافتد و نمیرسید چونکه عقل

و نقلا مشهور است که دنیا تابع آخرت و آخرت تابع دنیا نیست چنانکه در حدیث است که ان الله تعالی یعطی الدنیا علی نیة الآخرة و لا یعطی الآخرة علی نیة
الدنیا یعنی بدرستیکه خداوند تبارک و تعالی عطا میفرماید دنیا را بر نیت آخرت که عمل اینکس برای خدا و دار آخرت باشد و عطا نمیفرماید آخرت را
بر نیت دنیا [illegible] کسی را که عمل اینکس برای خود و دار دنیا باشد [illegible] مضمون این خبر
الدنیا و الآخرة ذلک هو الخسران المبین [illegible] جناب امیر المؤمنین صلوات الله علیه در بعضی از خطبهای خود فرموده اند فقراتی که مضامین [illegible]
اینست که بدرستیکه مخوفترین چیزی که میترسم بر شما دو خصلت است یکی تبعیت نمودن هوای نفس و یکی دیگر طول امل اما تابع شدن هوای نفس پس
مانع میکرد اینکس را از شنیدن و گفتن و کردن حق و اما طول امل پس فراموشی می اندازد اینکس را از دار آخرت و مهیا شدن از برای آن آگاه باشید که
بتحقیق کوچ کرده است دنیا [illegible] و کوچ نموده است آخرت [illegible] از برای هر یک از دنیا و آخرت اولاد و پسران هست پس باشید
پسران آخرت و نباشید از پسران دنیا بدرستیکه امروز روز عمل است و حساب نیست و فردا روز حساب است و عملی نمی باشد
و جز این نیست که ابتدا و افتادن فتنه ها [illegible] خواهشهای نفوسی است که تابع آنها میشوند و حکمهائی است که بدعت [illegible]

[illegible]

بیشتر میدانند از سایر فنون دینیه که اعظم ارکان دین می دانستند [illegible] معارف الهیه و مبادی و معاد و معرفت دار آخرت که را
[illegible] است و علم تفسیر و احادیث و [illegible] علم الخلاق [illegible] و مجاهدات [illegible]
در بوده است که ان الشیطان لکم عدو فاتخذوه عدوا [illegible]
[illegible]

[illegible]

میدانست که فلان عیبی دارد چونکه [illegible]

[illegible]

و از اینجاست که خداوند فرموده است که وَاتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً [illegible]

[illegible]

دو نیز

[illegible]

کافمن شرح الله صدره للاسلام فهو علی نور من ربه [illegible]

[illegible]

ایشان در این عمل بنا کذاردن اساسی بود که بواسطه آن هر زمان مشغول عبادت باشند و نظر بحضرت ائمه اطهار صلوات الله علیهم نموده و معرفت ایشان نمایند اینکه مقصود
ایشان چیزی فهمیده هر زمان بوده است پس علمی که اول آن حقیقتی نداشته است و محفوظ از خطا و خلل نبوده است و هیچ نقلی بعینه حکمت و مقصود از علم الدین
نداشته است و بعد کثرت الفاظ و عبارات و اصطلاحات از برای اشخاصی که عالم ایشان عالم سماع و تقلید بوده است در امداد است و نقوش و خطوط در
صفحات قرطاس مانده است مثل اینکه خطابات و اهداد در صفحات قلوب ممد باشد و نقش شده باشد بعد از الفاظ و عبارات ملبعت بکری که ناورده شده است
و ناقل از غیر ضابط و غیر عادل بوده است و بعد بحکم سلطان جائر که و غرض داشته اند و بر آن نموده شده است و اشخاص در غیبتی که تحالف از است نیز اوقات بلیت
و تبعیت خلوص نیت بوده اند بلکه بقصد هر سه بر آن سلطان و تقرب یافتن بان بر نتیجه چیز فهمیدکا ایضا اقدام بر آن نمودند و او را تعلیم و تعلم و مدارسه
ممارسه کرده اند چگونه می توان که اسم او را علم حکمت کذارد لمن لهنا مرتبه بر مکس کو شاه بر زبان و اثر بقفس بلکه لا محاله این قسم از علم قطع طریق هر زمان
از خدا و رسول و ائمه دین و محصل فهم و وهم سلیمان بقین کرده چونکه هیچ یک بغیر یت غرض اینکه این فن حکمت است و حکمه بر زبان خدا و رسول و ائمه هدی
ممدوح بوده است می باشد و مضمون و من یوت الحکمه فقد اوتی خیرا کثیرا هر کس را که حکمه داده اند بخیر بسیار برسد لیلا و نهارا مشغول بهمین شوند از هر
فنون علم و ابواب طاعات و عبادات و هم باب باز می مانند چنانکه تا این زمان همین هم مانده است و حکمائی که در این زمان می باشند حکمه ایشان محض همین تلفظ
نمودن بالفاظ و بیان نمودن اصطلاحات و لغزها و معماها و رجوع نمودن بنقوش و کتابها و مطلع شدن بر اقوال و رایها نقل نمودن انها از زبانهای
باشند و بهیچ وجه من الوجوه اینها دخلی و ربطی بحکمه که اطلاع یافتن بر حقیقت چیز است بواسطه نور قلب که از دل ایشان هم عارف و مطلع بحقیقت هیچ چیز نشده
اند و نمیشوند از این الفاظها حکمه طلب کردن بدان ماند که کسی خورشید را طالب شود اندر شب یلدا مگر اینکه بعضی از ایشان بعد از آنکه صدق
و کثرت ریاضت خود بر خورده باشند مثلی و التجا بحق و توسلی بائمه اطهار نموده که اهل حقند نموده باشند انجا بان از وراء شنکی که کرده باشند طریقه حصول انها
ورای حکمه را با انها نموده باشند و بواسطه آن حکمه دانسته دل قلب از برای ایشان حاصل شده باشد و الا در غرور و جهالت و ضلالت خود بر سبیل
و خوشوقتی بانکه حکمه را میدانند و در نزد خدا و رسول از جمله حکماء و مرادان اولوا الالباب محسوب باشند بامینان تا اینکه بمیرند حکمه ایشان
در قبر و برزخ و قیامت ثمره نبخشد و بکار ایشان نیاید غافلان نقطه پرکار وجود ندانی عشق است که در این دایره سرکردانند وصف خشاخ در شید
زخفاش مپرس که مدام این همه مناظر از خیرانه است این است بیان طریقه فلاسفه و بیان مفسدان و اما بیان طریقه تصوف و بیان فساد و قبح او از اول پیدایش
این طریقه مذکور بتوحیدت بدانکه در زمان پیغمبر و جناب امیر صلوات الله علیهما که نور نبوت و شعشعه ولایت بجهان تافته بود و غلبه داشت شعاعی از آن
نور را بجهان تابیده بودند شمه از تمام جهان صاحب کمالان مقیدند و طبیعی و اشخاص جلیله که صاحب استعداد و قابلیت و خالی از عیب و علت بودند بسبب بودن در
خود تکمیل وجود و تصفیه قلوب و تزکیه نفوس خود نموده بوده اند و از دنیا و زینت دنیا بیش از ما یحتاج و کوتاه شدند دست حکم موتوا قبل ان تموتوا
اعراض نموده و دست کشیده و مرده بودند و محاسبه و موازنه خود را قبل از امد و فتحنا و منصب نمودن میزان تحقیق حاسبوا انفسکم قبل ان تحاسبوا
و زنوا انفسکم قبل ان توازنوا کشیده کرده بودند و بعالم امن و راحت و اطمینان و فراغت رسیده بودند و باخدا و ندخود محو و مصاحب شده بودند
و بسبب صفای بهرت و پاکی طینت پکرنک و خالص النیه و صاحب حوصله و برد بار و خالی از انانیت و خودنمائی و ریاکاری و بی غیرت از اغیار بودند که
کرد و خیال و خطره انکه دین خود را بدنیا بفروشند و بواسطه انمرتبه چیزی از دنیا بایشان برسد تا اینکه احدی ایشان را بشناسد و ایشان را تعظیم و تکریم نماید
بخوبی بسبب علم غلبه جهل و عدم ظهور فساد اعی و ضرور داعی اظهار خودنمائی و ظاهرارائی نداشتند و بمضمون حایت کردی مومن نداشتن زی
بمنزله وجه و صفی را زی خود کرده بودند و اولیاء الله و اهل الله و اهل حق شده بودند و لکن سایر مردم زمانی که فی الجمله دانا و بینا بودند ایشان را بعلو مرتبه
و رفعت قدر می شناختند و حرمت ایشان را نکاه میداشتند از غیر انکه ایشان توجهی و میلی بخودنمائی و حرمت نکاه داری داشته باشند تا انکه ایام جاهلیت
در زندگانی منقرض و دولت بنی امیه ذلیل و منفعل و بعوارضی مالی و خالی توجونی معقد صدق عند ملیک مقتدر محلی و محفل و اشباه و نظائر
اما ازین جور و ظلم که در این ایام کسی واه از آن ستاره وسعی که در آن تحقیقها است و بعد از ایشان اشخاص هم رسیده که در این خلال و این علامات با
ایشان یکی بودند و لکن باطن و سیرت ایشان هنوز در حد خلوص نیت و مکر نکی ببدون عیب شده بودند و از این سبب خالی از انانیت و ریا و حب
دو شیئی بنا بود کند و در واقع و باطن سیرت طالب جاه و ریاست و آوازه و شهرت و خودنمائی و ظاهرارائی بودند و باین سبب حب جاه و اندیشه انکه
فنائی و زی برخود ببندند تا انکه مردمانی که طالب اهل الله و اهل حقند ایشان را ایشان بشناسند افتاده اند و باین جهت بنای خودنمائی را کذاردند
در لباس و کسوت که بالنسبه بسایر اوضاع در نکر فی الجمله از اسباب و آلات عالم حس نموده ارجحیت نبی و وضع خاصی اکه نشانه و علامت زاهدیت
خود مبتلا شدند بثمره اندیشه خود نمودند و حال آنکه چنین مثل و زعیمت لنبوی نبائی بود و از اینجا است که از جناب امیر المومنین صلوات
کرده شد که خیر است زهد در بودند که الزهد هو خفاء الزهد یعنی زهد پنهان نمودن زهد است از انجا که اظهار نمودن آن بود از اشخاصی که عادت
بجفا بوده فاتق و جبلها نفر بجا باشند از آثار و علامات زعیمت داشتن مدتها اینان است هر چند که بر غیر عادت عینی نباشد من حیث لا یشعر زاهد
مائل بدنیا شده باشند و ان زی و وضع خاص و کسوت و لباس آن بود که لباس پشم و صوفی که منقاد غربت بوده که می پوشیدند خصوصا در وقت عبادت
و ذرا ایام سفر بودن ایشان و لکن از ظهر پلباس پشمین بکری ظاهر شد بعضی می پوشیدند بلکه طالب آن بودند خصوصا در فصل تابستان و ایام حضر ایشان
و در اوقات اقامه صلوات و ایام عبادات خصوصا بالنسبه بجناب رسول و امامان و صاحبان شریعت و مقتدایان پوشیدن لباس پشم و صوف را در

جمیع اوقات خواه زمستان و خواه تابستان و در جمیع حالات خواه حالت تعبد او و خواه غیر او و نمیتوان و غیر از آن لازم دانستند پوشش همیشگی خود قرار دادند و او را
از برای خود زی کرفتند که بعضی بغرور و اینکه غیر از این و سایر لباسها بکرانیت تا از و تنعم است بنا را بر عیبی این غیبات و نمد نشستند که این راه صوفی
شدن باب حیله و مکر نمودن شیطان است با ایشان صوفی نماند نام و سرحقه باز کرد بنیاد مکر با فلک حقه باز کرد و اخر الامر ایشان را از این باب بخل و ریا
هلاک و در بایستی خواهد افتاد که پیغمبر مذمت ایشان فرموده اکه ملعون من تزیا بی و ملعون من تزیا بیا و ملعون من حدثت بها نفسه یعنی ملعون است
از رحمت خداوند و رانده است هر کسی که مدتها است تشابه نماید بملعون است هر کسی که قصد تشبه ان داشته باشد و ملعون است هر کسی که حدیث نماید بنفس خود و بر
سبیل خطره در دل بکذراند چونکه اخر الامر منجر باسانه و طغیان کرده که بکرن هر پیچ نمودن خود با وجود ان متعدد شود خلاصه از برای آن نمودن بنای ایشان
از زمره اهل الله و اولیاء الله و از اهل حق و اهل آخرت باشند لباس پشم و صوف را علامت و نشانه قرار داده اند و اسم صوفی را بجاهم رسانیدند اشکر ظاهر ایشان اهل الله
اهل الحق و اهل الاخرة و اهل التقوی و اهل المغفرة دانسته شد از همین اسم معلوم شود که همه بیمند از نام خوش رنگی کار نیست تا که نکوست از بهانش
پیدا است و در اندک زمانی اینها و اولاد ایشان ملتبسا البته هر زمان مراحله شکنند در بهان ایشان را اهل الله شناسند و بیل شستند چیزی و بر این ما نسبت دادا اهل امور
خود می نمودند تا انکه بنیا مغیبه ایشان ظهور بیا و بجا خود قرار کرفت و ایشان را در مرحله تهلکه تابست ننداخت و از اینجا معلوم شد که نه باست از بیانات اهی منسوب
و در با از خالص بودن اخلاص ایشان هر یک خالص بودن اخلاص از پیغمبر مفتی بخود و خدا و ندانست و از اینجا است که پیغمبر صلی الله علیه و آله که عالم بحقیقتها و دنیا بود
بوده اند فرموده اند که دیار در امر مخفی تر است از حرکت نمودن مورچه بر روی سنگ صلب در شب تار در بلبل این احادیث نسبت است که بجایا فرو خالص بکار
هلکه دو در اخلاص است جوع بابن می نماید که بجا یافتن در معرفت و شناختن خود و خدا و ندانست و بعد از انکه بهر از منزه امام در باطن ملعون در ایشان را و
ایشان قرار کرفته ایشان را با اغراض و انکار نمودن حق که ثمره دنیا است مبتلا نمود و در داشتی از اینجا در این جبا و بیل اقامه ندکه نام مثل ابه و عبر سعید خضر
میباشیم و باین خیال خود در خود نیا از صحبت ائمه هدی کشیدند و دست توسل خود را از دامن آنجنابان کوتاه کردند بر بهانه دست بیعت و تبعیت خود را
بشیطان داده اند و او را مرشد و خود را مرید او دانستند و برای عقل ناقص خود مستقل کردند بد در فتنه و فساد را کشودند و اسم مرشد را بکری در این قسم
دستند و فتح باب یا صبا و بجا هد اسبط اینه شد و در حلقه ذکرهای جلیه و خفیه که فی الحقیقه عین عیب و غفلت نمودن از خدا و ند است کشودند و بنای
کرفتن مجالس و محافل و قرار دادن خلوتها و وردهای خاصه کذاردند و خود را در هر زمان ذاتا با ده بر اینکه از راه حق و طریق هدایت دور نمودند از راه معرفت
و مکاسب اعمال واجبه و نیز ایشان بصا باز داشتند و ایشان را باسراف و تلف نمودن امر کردند که اسم ان را زهد و توکل کذارند و خورده خورده دنکر
طریقه مقابله هست طریقه ائمه هدی که طریقه سلسله صوفیه حلقه و حلقه و تیم اند منعقد هم نسبه شد چنانچه مناسب این کفته است
همین که مشراج چیز رکشت کنده ترکرد اینها همه نتیجه و ثمره مصاحبت نمودن نفوس ناقصه است با عوام و جعفشکن عوام الناس است پس اینکس از
اینجا است که نزد احادیث رسیده است که الشهرة افة و الخمول راحة و رسیده است که هیچ چیز از برای کمراه نمودن اینکس بدتر از رو نق نمودن نعال در عقب
سر اینکس نمی باشد و در این طریقه ضلالت کمراهی و دولت بلیسه بود تا اینکه این دو کتاب بلیسه نجات و زمان با سلاطین خلفای بنی عباسیه متصل
شد و نام نبوت ایشان بهمان غرض فاسد که در ترویج فن فلاسفه داشتند و میخواستند که اساسی در برابر علوم و کرامات ائمه اطهار بر پا کنند شاید که
باین وسیله و باین مکر و حیله با حکا خود مختار نمایند و نور او را منطفی و خاموش سازند رسید ترویج طریقه این طایفه ملحد بر امدند و تعظیم و تکریم ایشان
نمودند که خواهی نخواهی کشف علوم و کرامات و خارق عادات و رسوم را بر ایشان بستند و بنای صومعه ها و تکیه ها و موقوفات و عطیه ها از برای ایشان
کذاردند و ایشان هم بر خود خریدند و اکثر مردمان بسبب حماقت و جهل و یا بسبب موافقت با سلاطین در این اوقات با ایشان معتقد شدند از اینجا
که کثرت و جمعیت این طایفه در بلاد روم می باشد و در نزد عامه تعریف زنند و همان اساسها بنی عباسیه از برای ایشان در نزد عامه هنوز باقی و بر قرار است
و اشتغال ایشان بلعب و لهو و غنا نمودن و رقصیدن و سایر شغلها و عملها که عنقریب کراهای شود در جها و لشکرا و بنا عقبا انکه این اعمال عین عبادت و بندگی
است و نهایت و غایت است و در رتبه جامعه بسبب بنای فضیلت باده خوردن این معاصی و لهو ها دانند و در اکثر بلاد روم تکیه ها و صوامع و موقوفاتی
که از برای انها قرار داده اند تا الحال موجود و در نهایت رواج می باشد و از ان بلاد و از این طایفه سرایت بیلاد طایفه شیعه نموده و اکثر شیعیان هم باین فرقه افتادند
و اکثر مردمان حوالی طوایف شیعه احترام این طایفه الاروم دانستند و انها را از اهل الله پنداشتند چنانکه تا این زمان همین سیرت و سلوک از مردمان در حق ایشان ۱۲
باقی مانده است و اهل معرض انها میشود خلاصه در زمان دولت بنی عباسیه سلاسل و طوایف انها متکثر و بسیار شده و در بلاد پراکنده و متشتت و
متفرق شدند و هر طایفه خود را منسوب بیک مرشدی دانستند و از برای نشانه و علامت ایضا لباسها و تاجها و کلاههای خاص اختراع نمودند و لکن فی الجملة
هنوز معرفتی و کمالی هر چند که شیطنت و ملعنت بوده باشد داشتند و بعد از ان از کثرت نعمت و فراوانی و راحت و خوشی که در انهی همکی بی غیرت و بی شغل ماندند
و مثل حیوانات شب و روز بشغل و عمل چریدن و خوابیدن مشغول گشتند و باین سبب ابدا کمال سوی که می داشتند پرستش خداوند و کذارده
نمودند او ایشان زایل و متروک شده و من بعد هم کسب کمالی و معرفتی نکردند و ابجه دیده شود که از این طایفه صاحب کمالان صور نمی باشند ان کمالا
قبل از انکه داخل این طایفه شوند کسب کرده اند و این طایفه خالی از معرفت و کمال خود را بنیبا از عبادات و پرستش خداوند و الجلال دانستند
و روز هیچ خوردن و شراب ساختن و لواطه کردن و غنا نمودن و رقصیدن مشغول کردیدند تا انکه بالاخره از جهت جواب دادن مردمان و ساکت نمودن ایشان
ترک نمودن واجبات و ضروریات دین اسلام و احکام و ظواهر ایمان و اباحه نمودن محرمات و مباح دانستن شهوات بسط ایشان را باین عقیده رسانید که ...

که تکلیف از جهت زینت بعبادت و ما نحن شده‌ایم و اصل شده‌ایم و تکبر تکلیف بر ما نباشد چون که خداوند فرموده است که واعبد ربک حتی یأتیک الیقین

یعنی بندگی خدا بنما تا وقتی که بیاید بسوی تو یقین و ما بر حد یقین رسیده‌ایم و تکلیف بندگی کردن خداوند از ما ساقط و برداشته شده است و چون که سخنان

افعال ایشان و فضاحت کفتار و احوال ایشان بر حد بداهت و ظهور رسید [illegible]

[illegible]

و تصریح نموده شده است ایضاً بآنکه تقیه نمودن از جهت محافظت نمودن برادران ایمانی است و از جمله ابحاث این است که استعمال التقیة لبقاء الاخوان
فان کان هو یحمی الخائف فهو من شرف خصال الکرم والمعرفة بحقوق الاخوان من افضل الصدقات و افضل الزکوة والحجات و از جمله تفسیر امام علیه السلام
للمؤمنین من کل ذنب و یطهر منه فی الدنیا والآخرة ما خلا ذنبین ترک التقیة و تضییع حقوق الاخوان و از جمله این حدیث است که اشرف اعمال
والفاضلین من شیعتنا استعمال التقیة و حفظ حقوق الاخوان و از جمله این حدیث است که التقیة من افضل اعمال المؤمن یصون بها نفسه و اخوانه
عن الفاجرین و قضاء حقوق الاخوان اشرف اعمال المتقین و از جمله این حدیث است که ان التقیة یصلح الله بها امة ولصاحبها مثل ثواب اعمالهم و ان ترکها
اهلک امة و تارکها شریک من اهلکهم و از اینجا معلوم شد که صلح جناب امام حسن ع و عزلت نمودن حضرت امیر ع و غیبت ایشان [illegible]
امام حسین ع هم خود را بکشتن داد که صلح نمودن بغیر با اهل مکر و بلا [illegible] از جهت حفظ دین و اصلاح امور مؤمنین بوده [illegible]
اینجا است که فرموده اند لولا صلح الحسن و حرب الحسین لخرب الدین و لکن [illegible] نصف الایمان والرفق بهم نصف العیش [illegible]
نمودن فتنه و خونریزی [illegible] و از اینجا است که جناب پیغمبر فرموده اند که مداراة الناس [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
زمان ظهور دولت ایشان که زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله بوده [illegible]
مخصوص مرویست که کلما تقاربت هذا الامر کان اشد للتقیة یعنی هر قدر که نزدیکتر میشود زمان ظهور [illegible]
و فرموده اند که خالطوا الابرار سراً و خالطوا الفجار جهاراً و لا تمیلوا علیهم فیظلموکم فانه سیاتی علیکم زمان لا ینجو فیه من ذوی الدین الا من ظنوا
انه ابله و صبّر نفسه علی ان یقال انه ابله لا عقل له یعنی مخالطه نمایید [illegible]
خود و ایشان را مطلع بر باطن امر خود نسازید [illegible]
که بیاید بر شما زمانی که نجات نیابند از زمان [illegible]
ابله است و عقل ندارد و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرموده اند که خالطوهم بالبرانیة و خالفوهم بالجوانیة اذا کانت الامرة صبیانیة [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
نمایند چنانکه در احادیث بسیار است از جمله فرموده اند حضرت امام جعفر صادق ع [illegible]
اللیل والنهار [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
دعوت نمودن [illegible] و جناب امام زین العابدین ع
ایشان اگر [illegible]
فرموده اند که والله لا یخرج واحد منا قبل خروج القائم الا کان مثله مثل فرخ طار من وکره قبل ان یستوی جناحاه فاخذه الصبیان فعبثوا به [illegible]
سو کند که بیرون نماید [illegible] و حضرت صاحب العصر والزمان صلوات الله علیه [illegible]
است مثل آن مثل جوجه [illegible]
فرموده اند که من ترک التقیة قبل خروج قائمنا فلیس منا [illegible]
شیعیان ما [illegible]
احوال اکثر ایشان معلوم است که ناقص النفس و ناقص العقل [illegible]

نمودن

نمودن ایشان مردمان را [illegible] قول [illegible]
قول باکرار زینها [illegible] بآنکه محتوا است که هر کس که از اهل [illegible]
[illegible] که الله ولی الذین
آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور والذین کفروا اولیاؤهم الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات یعنی خداوند که [illegible]
است که از اهل هدایت [illegible] و ایمان [illegible]
که کافر [illegible] و قبول ایمان و هدایت [illegible] طاغوت [illegible]
ظلمات و تاریکیهای جهل و ضلالت [illegible] و من یهد الله فهو المهتد و من یضلل فلن تجد له ولیاً مرشداً یعنی هر کس که خدا [illegible]
[illegible] نور عقل [illegible] هدایت [illegible] و معلوم است که قبول [illegible]
قابل هدایت [illegible] نور عقل را قبول [illegible]
احادیث [illegible] از جمله این حدیث است که فرموده جناب امام جعفر صادق ع [illegible] ما لکم و للناس کفوا عن الناس
و لا تدعوا احداً الی امرکم فوالله لو ان اهل السموات و اهل الارضین اجتمعوا علی ان یهدوا عبداً یرید الله ضلالته ما استطاعوا علی ان یهدوه
کفوا عن الناس و لو ان اهل السموات و اهل الارضین اجتمعوا علی ان یضلوا عبداً یرید الله هدایته ما استطاعوا ان یضلوه کفوا عن الناس و لا یقول
احد عمی و اخی و ابن عمی و جاری فان الله اذا اراد بعبد خیراً طیب روحه فلا یسمع معروفاً الا عرفه و لا منکراً الا انکره ثم یقذف الله فی قلبه کلمة یجمع بها امره [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
بواسطه این کلمه [illegible]
کاس الکرام [illegible]
هدایت کردن مردمان است [illegible] امر بمعروف و نهی عن المنکر
و از باب تبلیغ دعوت و اتمام حجت است [illegible] تبلیغ دعوت و اتمام حجت [illegible]
و اتمام [illegible] قوا انفسکم و اهلیکم ناراً [illegible]
[illegible]
بالذات و من عند نفسه طالب هدایت [illegible] و من قتل نفساً بغیر نفس
او فساد فی الارض فکانما قتل الناس جمیعاً و من احیاها فکانما احیا الناس جمیعاً [illegible] من اخرجها من باب ضلال الی
هدی فکانما احیاها و من اخرجها من باب هدی الی ضلال فقد قتلها یعنی هر کس که بیرون بیاورد [illegible]
[illegible]
[illegible] الدال علی الخیر کفاعله و الدال علی الشر کفاعله [illegible]
[illegible]
ایاکم والناس ان الله عز و جل اذا اراد بعبد خیراً نکت فی قلبه نکتة [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] از جناب امام جعفر علیه السلام
[illegible] قوا انفسکم [illegible]
مذکور شد فرموده اند و در حدیث دیگر فرموده اند که اجعلوا امرکم هذا لله و لا تجعلوه للناس فانه ما کان لله فهو لله و ما کان للناس فلا یصعد الی
السماء و لا تخاصموا بدینکم الناس فان المخاصمة ممرضة للقلب [illegible]

بد بینی که هر چیز که از برای خدا است پس آن از برای خدا است و هر چیز که از برای مردمانست پس بالا نمیرود بسمت علو و آسمان و باین خود مخاصمه و منازعه
با مردمان نمیباید بجهة آنکه مخاصمه نمودن باعث ناخوشی و مرض دل میشود و این سخن کنایه از آنست که غالبا دعوت نمودن اینکس مردمان را و در عقب ایشان
افتادن و سعی و کوشش نمودن علامت [illegible] و اخلاص نیت [illegible] و بعد فرمودند که خداوند به
پیغمبر خود فرموده است که انک لا تهدی من احببت ولکن الله یهدی من یشاء یعنی بدرستی که تو هدایت نمیفرمائی هر کرا دوست داری و لکن خدا
[illegible]

بخشی [illegible] تعبیه نمودند و نبی که چنین نمودی [illegible] که مبادا تو [illegible] دوست [illegible] مهربان است [illegible]
شود [illegible] تقیه [illegible] که صبر [illegible] داشته باشند [illegible] خطا [illegible] از عقل [illegible]
و چنانکه در احادیث [illegible] انا ابو عبد الله [illegible] اللهم [illegible]
خداوند بطاعت و عبادتی که محبوب [illegible] باشد [illegible] از تقیه نمودن [illegible] تقیه نمودن در دین خدا است و از جمله احادیث است که
[illegible] اغشار الذین فی التقیة یعنی [illegible] است که انا علی دین من کتمه اعزه الله و من اذاعه اذله الله
[illegible]

ایشان را بمنزلهٔ اشخاصی که با رسول الله صلعم جهاد کرده اند دانسته و مخلصون نظر بوحق و شیعیان ما مطریق صدق وامتنان فرموده اند که خوشی از برای شیعیان ما که تمسک زده اند بحبل ولایت ما در زمان غیبت قایم ما و ثابت مانده اند بر دوستی ما و بر انداز دشمنان ما ایشان از ما هستند و ما از ایشان هستیم بتحقیق که رضا شدند بانکه ما امام ایشان باشیم و ما رضا شدیم که ایشان شیعیان ما باشند بخدا قسم که ایشان با ما و در درجهٔ ما میباشند در روز قیامت مصیبت و مصیبت امام می نشانند اکنون دوست کذای شهر زنکه کن که مبر مجلس شد و جناب امیر ع فرموده اند که انتظار فرج بکشید و از روح الله مایوس مشوید بدرستی که احب اعمال بسوی خداوند انتظار فرج کشیدن است و فرموده اند که هر کس اعتقاد کند ما است کبریت احمر یعنی امام ما [illegible] برای قیامت با ماست و خطیرهٔ قدس و انتظار کشنده مر او را مثل کسی است که در خون خود غلطیده در راه خدا باغبان کرا روی صحبت کل باید بر جفای صبر ای صبر بلبل باید و امضا فرموده اند سر خفرهٔ آخر خطبه که فقرهٔ سابق بر این مذکور شد که ها فاطوبی لهم علی صبرهم علی دینهم فی حال هدنتهم و یا شوقاه الی رؤیتهم فی حال ظهور دولتهم و سیجمعنا الله و ایاهم فی جنات عدن و من صلح من آبائهم و ازواجهم و ذریاتهم یعنی آه آه خوشی باد برای ایشان بسبب صبر نمودن ایشان بر دین خود شان در حال ضعف و سستی و کوشش نمودن ایشان و چه بسیار شوق میدارم که ببینم روی ایشان را در حال ظهور دولت ایشان و زود باشد که جمع نماید خداوند ما را و ایشان را در بهشت و هر که صالح و خوب باشد از پدران و زنان و اولاد و ذریهٔ ایشان اینها همه چه خوش است [illegible] لکن از برای اشخاص است که بر تیهای این زمانها فاسد نکنند و متحمل غم و محنت طوفانها و بلاها و فتنه‌ها شوند و دین را به این طریقهٔ شریعت از دست رها نکنند کسی دور کشتی جانان نشیند که چون غریق بر نشنید کنار شمشیر دیدار وصلش که جو موج بر روی طوفان نشیند **تحفه** بیان حقیقت و سر آنکه با وجود امام معصوم عم غایب شده اند از اهل این زمانها سر بر زند و ظهور نیاید و خواهد یافت خداوند تعالی فرموده است و انهارا مهلت داده است و غضب بر ایشان نموده است و ایشان را هلاک نفرموده است تا آنکه از ابتدای زمان آدم ع تا انتهای زمان خاتم که امر بایشان تمام است و ما بعد از آن می باشد و همگی زمان نبوت نیز و لا بد از ظهور و خفا و غالبیت و مغلوبیت دارند زمانها از برای نور عقل اند و ظاهر آن که نبوت بوده است و می باشد خلط و اختلاط در مابین اهل عقل و اهل جهل که منبع معاد و ماده و محل مفاسدند واقع شده است هم در قوالب اشخاص ایشان و هم در اماکن و مساکن و هم در اسباب و الات معیشت و دین داری ایشان چنانکه محسوس و معلوم است سابقا انهم محقق شد اهل جهل مستحق غضب خداوند و زدن نباتو در اخرت و در جمیع عوالم دیگر و ممتنع است که غضب ایشان من حیث الذات منقطع گردد و رحمت با ایشان برسد چونکه نفس و مقصود اصلی از بروز صفت غضب می باشند و لکن از انجا که اتمام حجت و ابلاغ معذرت باید که بالنسبة با ایشان نبود و مع ذلک مخلوط می باشند با اهل عقل در قوالب و اماکن و اسباب و الات معیشت و دین داری و اهل عقل مستحق و اهل رحمت خداوند می باشند در دنیا و در اخرت و در سایر عوالم دیگر ممتنع است نیز که رحمت از ایشان من حیث الذات منقطع گردد و غضب با ایشان برسد چونکه ایشان نفس و مقصود اصلی از بروز صفت رحمت می باشند از این سبب لا محاله رفتار و مدارا با ایشان اتمام حجت ایشان شده است تا آنکه تفرقه و تمیز فیما بین ایشان و اهل عقل بعمل نیامده است و هنوز خلطه فیما بین می باشد هر چند که خلطه قلیلی با اهل خداوند بالعرض نه بالذات و بقصد اصلی با ایشان نمی رسد و فی الحقیقة نه رحمت است بلکه غضب بصورت رحمت و قهر بصورت لطف است و این معنی نیز در سبقت رحمته غضبه است چنانکه بهمین سبب در زمان غلبهٔ جهل بعضی از آثار غضب که فی الحقیقة نیز غضب است بلکه رحمت بصورت غضب و لطف بصورت قهر است با اهل عقل نیز اثر میکند نمیرسد و این سیرت و سنت الله همیشه باو بر قرار است تا آنکه زمان اتمام حجت اهل جهل بگذرد و مع ذلک تمیز و تفرقه و جدائی فیما بین ایشان و اهل عقل بر همه جهت حاصل گردد و دیگر ربطی و خلطه با یکدیگر نداشته باشند پس در ان وقت یقینا والبته رحمت از اهل جهل منقطع می گردد چونکه با لذات اهل و محل رحمت نبوده اند و اتمام حجت و خلطه که سبب وصول رحمت بالعرض می بود انضا رفع گردیده پس اگر بعد از اتمام حجت تمیز و تفرقه فیما بین بعضی از اشخاص شده است انقطاع رحمت بالنسبة بهمان بعض می باشد چنانکه در زمانها سابق و در این زمانها بالنسبة ببعضی از افراد و اشخاص اتفاق افتاده است و واضح شده است و اگر فیما بین جمع شده است انقطاع رحمت بالنسبة بجمیع می باشد چنانکه در زمان ظهور بدا لابد است که زمان ظهور و غلبهٔ نور عقل از روی ظاهر و باطن او است و همین سیرت و حالت قبل از زمان تفرقه خود بدل یکدیگر و بعد از آن در عالم حس و شهادت که نمونهٔ عالم غیب و ملکوت است و سیرت بندگان که آثار و مظاهر صفات خداوندی اند مشاهده می شود مثلا خوب و بد و خبیث و ناخبیث که در یک باغ می باشند و با یکدیگر مخلوط شده اند خواه اختلاط فیما بین مغز و پوست باشد از قبیل بادام و گردکان و اژدر قبیل سیب و زردآلو و خواه فیما بین میل و ثمره باشد از قبیل اکثر درختهای کل که نهال بیهای دارند و خواه فیما بین اماکن انها باشد از قبیل درخت خوب میوه دار و درخت خار بی میوه که در یک باغ می باشند و خواه فیما بین اسباب انها باشد از قبیل اشتراک انها در آب بهر وقت که باغبان رحمت آب بادی و سیر و سایر خدمات و تربیت را بکنر از انچه خوب و خبیث و مقصود اصلی باشد نازل و جاری بسازد البته بر انچه بد و ناخلیق که مقصود بالعرض است هم میرسد و بالعرض با نها بر سید و این سیرت و حالت دران باغ و مستمر است تا وقتی که خوب و بدان بوستان از یکدیگر جدا شوند پس بعد از ان رحمت آب پاشی و سایر امور دیگر از بدها و ناخبیث ها البته منقطع می گردد و هم چنین هر گاه سلطان دهر و منقلی با یک طایفه و قبیله عداوت و دشمنی داشته باشد و در مابین آن قبیله احدی که محبوب آن سلطان بوده باشد پس مادام که آن محبوب در مابین ایشان است عداوت با ایشان ننماید و اذیت با ایشان نرساند بلکه مدارا در باده بواسطهٔ بودن آن محبوب احسان و نیکی در حق آن قبیله می کند و از اینجاست که عقلا این کلام را گفته اند که فیما بین دو طایفه هر گاه عداوت باشد کار ایشان

ودفع

ودفع و رفع فساد و برانداز رجعت و دخترای دین و دخترکردن بستان باشند هم چنین هیکل احرام تا عمرو ذلی تو زادی و تنها حفظ این کس مادام که مخلوط بخشی و جنگی باشد مثل احرام داشتن و حفظ نمودن خانه طلا و نقره مادام که با طلا و نقره مخلوط است خلاصه از انهم ملیه در عالم حس و در سیرت بندگان که آثار سیرت و صفت خداوندی می باشند نیز با است پس همین هیچ اشکال رحمت و غضب خداوند با اهل جهل تا جدائی و تفرقه فیما بین انها و عقل حاصل نشود رحمت از ایشان منقطع نمیگردد و غضب و نقمت بر ایشان نازل و وارد نمیشود چنانکه مدخر حضرت است که در بیان فصل این غیبت امام ع و در روایت از جناب امام جعفر صادق ع که فرمودند که مشابه بود امام زمان که غایب شود از ایشان اما ایشان را خوشی باد برای انها که ثابت مانده بر امر ما در آن زمان بدرستی که ادنی ثوابی که از برای ایشان است اینکه ندا میفرماید خداوند ایشان را که ای بندگان من ایمان آوردید بسر من و تصدیق نمودید بغیب من پس بشارت باد شما را با نیکوئی ثواب از جانب من پس شما بندگان و کنیزان من هستید بحق از شما قبول میکنم عمل شما را و از شما درمیگذرم و از برای شما میآمرزم بسبب شما گناهان شما را و بواسطهٔ شما دفع میکنم بارندگی را از برای سایر بندگان و بلاها را و اگر نبود شما هر آینه نازل میکردم بر ایشان عذاب خود را پس کسی سوال نمود که در آن زمان چه عمل افضل است که مومن بجا اورد فرمودند حفظ نمودن زبان و ملازمت نمودن خانه و منزل و اینکه خداوند تعالی بر جناب پیغمبر و اهل مکه مطریق قهر و غلبه دست نداد و غالب نمودن مسلمانان بر اهل مکه بر همین سبب نموده است و فرموده که هم الذین کفروا و صدوکم عن المسجد الحرام و الهدی معکوفا ان یبلغ محله و لولا رجال مؤمنون و نساء مؤمنات لم تعلموهم ان تطؤهم فتصیبکم منهم معرة بغیر علم لیدخل الله فی رحمته من یشاء لو تزیلوا لعذبنا الذین کفروا منهم عذابا الیما یعنی اینکه اهل مکه بخصوص اشخاصی هستند که کافر شدند و منع نمودند شما را از داخل شدن در مسجد الحرام و منع نمودند هدیه شما را از اینکه برسد بمحل خود پس اگر نبود مردهای مومنین و زنهای مومنات در مابین ایشان و در صلب ایشان که شما علم با انها ندارید و بسبب ظفر یافتن با انها که کفار بودند و بدان بشناسند با مال بی نمودید ایشان را پس می‌سیدند شما بسبب ایشان و از جانب ایشان ناخوشی‌ها و کفارات و گناه و سرزدن خطا و نارضای خداوند بدون علم و اطلاع شما در اول امر بسبب عدم اجتناب و حد ایشان پس حکم ایشان را وا در مابین ایشان تا اینکه داخل نماید در رحمت خود هر کس را از ایشان که میخواهد پس اگر علم تعلق یافته بود و قابلیت تعلق گرفته باشد اگر از ذریها که در اصلاب ایشان باشند و از اشخاصی که در مابین ایشان جدا شده بودند تمیز و تفرقه از ایشان یافته بودند هر اینه مابین ایشان ظفر یافته دادیم و عذاب بی فرموده بودیم بواسطه و سببیت شما انجمان اشخاص و بدیهائی که کافر شدند از ایشان بعذاب دردناکی و فرموده است ایضا که و ما کان الله لیعذبهم و انت فیهم و ما کان الله معذبهم و هم یستغفرون یعنی نیست که بوده باشد خداوند این سیرت و صفت که عذاب نماید قوم تو را و حال انکه تو در مابین ایشان بوده باشی هر چند که مستحق عذاب باشند و اتمام حجت بر ایشان شده باشد و نبوده است خداوند این صفت که عذاب کننده با ایشان را و حال انکه ایشان استغفار مینمایند پس در این آیه بیان فرموده است و خبر داده است که عذاب نمیفرماید و غضب نمیفرماید و رحمت خود را قطع نمیفرماید از جمعی که از اهل جهل و کفر می باشند و اتمام حجت بر ایشان شده باشد مادام که در صلب ایشان یا در مابین و مکان ایشان مومن و اهل عقل با انکه پیغمبر باشد و باین سبب انها مخلوط با اهل عقل شده باشند مادام که استغفار مینمایند که ان نیز کاشف و علامت است از مخلوط بودن قالب ایشان با اهل عقل اگر من حیث الذات در نفس الامر از اهل جهلند با انکه کاشف از مخلوط بودن اهل جهلند با غالب ایشان اگر در ذات و نفس الامر از اهل عقلند و علی ای التقدیر اینکه اجتماع اهل عقل و جهل که با هم شد جانب اهل عقل را رعایت می فرمایند و رحمت را قطع نمی فرمایند و غضب و نقمت را نمی رسانند چرا که رحمت آن بیشتر و بیشتر از در بر غضب آن و مومن و اهل عقل نزد خداوند بسیار عزیز و مکرم است و در حدیث فرموده است که یکره الموت و انا اکره مسائته یعنی مومن مکروه و ناخوش میدارد مرگ را و من نیز مکروه و ناخوش میدارم کراهت و ناخوشی او را و احادیث متواتره در این معنی بسیار است از انجمله ان الله یرضی لرضا المؤمنین و یغضب لغضب المؤمنین یعنی بدرستی که خداوند راضی و خوشنود میشود در وقت رضا و خوشنودی مومن و غضب مینماید در وقت غضب نمودن مومن و کسی توهم ننماید که چه بسیار از طوائف کفره و فجره و غیر مومنین می باشند که مکان و محل ایشان در بلاد و شهرها از مومنین جدا می باشند و بحسب ظاهر هیچ گونه خلطه فیما بین ایشان و مومنین نمی باشد و مع ذلک در عین کفر و غایت نعمت و خوشی گذران می باشند بجهة انکه اولا گفته میشود که شاید که هنوز زمان اتمام حجت بر ایشان نگذشته باشد و ابلاغ معذرت بالنسبة با ایشان نشده باشد تا تمام حجت بر ایشان تمام بر اینکه و بعد از ان و وقت و حال آن بر احدی معلوم نیست با آنکه بجهة ندامی شود که در قرون متطاوله در نعمت و راحت باشند بلکه در معنی نشسته بلکه فرد فرد و شخص شخص موجود از ابتداء تا تمام حجت بر ایشان می شود و هلاک می گردند و فرد فرد و شخص دیگر موجود می آید ایضا بعد از اتمام حجت بر طرف میشوند و علی هذا القیاس پس انچه بقای آن دیده می شود در قرون متمادیه نه شخص انها است بلکه نوع و شخص انها فنا و نیستی با آن میشود که ارتباط و خلطه ایشان با مومنین ایضا امر یست خفی که در حس و مشاهده معلوم نمی شود و چه بسیار بوده است که امر یک نفس مومنی که در مشرق است مرتبط بیک نفر کافر است که در مغرب است چنانکه سابقا در تحقیق معنی قطب اشاره به ان شد چنانکه همان ارتباط مخفی بعد از قتلها بر انکس ظاهر و هویدا و محسوس گردد و خفا ان بسبب کوتاهی علم و حس ما است نه اینکه فی نفسه از امور مخفیه باشد و تمام عالم بمجموع یک مخلوق است از برای خداوند و در نزد قدرت ایشان و همگی اجزاء و اسباب یکدیگر می باشند هر چند که بالنسبة باین کره و ملک آن در یکدیگر و متفرق مینمایند چنانکه در عالم صنع مخلوق بنی دیده میشود که مرد عنو و سر چشمه آن یک جز و یک ملک و یک اکسیست و مابین انها اسباب اتفاق افتاده است که نقد و صد و هزار سال بلکه صد هزار و مرحله و در باشد و غیر از آنکه اطلاع از او نیست و از ابعد او بنظری بیگانه و همین مثال اینها بسیار است و می شود که نقصان و سر بجهت موضع رسم [illegible]

از خود نزد غیر می باشد با آنکه مقصود و محبوب بالذات مر غیر می باشد و سرچشمهٔ مقصود بالعرض بوده است پس معین گردید که بلاد کفر و اهل آن که معمور شده

و محل رحمت خداوند است با تعرض و بجهت بلاد ایمان و اهل است و این مطلب از رسالهٔ معراجیه که منسوب است محقق بوده‌ام [illegible]

دیگر است حسب باشد که در حالت همه غافل باشند و چنانکه دیده می شود که از حقیر یک پاچه قلمکار و [illegible]

برسند و بآن منتفع گردند چه قدر از کفره و فجره و جهله و عصاة و حیوانات مسخر و مقهور در کاری می باشند [illegible]

[illegible]

برن

سنه علی گرانبار و کرد کرا و راست هزار دو دوهم پس مردمان بطمع [illegible] نیکو [illegible] و مثل [illegible]
زوال ملک ان متصل بظهور ملک حق می باشد و قبل از ان خروج شعیب بن صالح نام از سمرقند می باشد و قبل ازان خروج عوف نام سلمی در ارض جزیره
باشد جای او در کریت است و در مسجد دمشق کشته می شود و از انجمله قتل حسنی است نفس زکیه مسمی بمحمد بن حسن قبل [illegible] در مکه و در باب احجار الزیت [illegible]
ظهور خود [illegible] است و از انجمله اختلاف بنی العباس است در ملک و سلطنت و کشته شدن [illegible] و خسوف قمر در آخر [illegible] و واقعه
خسف بیدا که از نشانه های نزدیک [illegible] است و آن موضعی است میان مکه و مدینه و خسف [illegible] زمین فرو بردن و متصل است بظهور و خسفی در مغرب
زمین و خسفی در مشرق زمین و رکود آفتاب است از ابتدای زوال تا وقت عصر و طلوع آن از مغرب [illegible] اشاره بظهور [illegible] چنانکه [illegible]
دنیا [illegible] قتل نفس زکیه [illegible] کوفه با [illegible] از صلحا ظاهر است و [illegible] وقوع یافته است و ذبح نمودن [illegible] در میان رکن و مقام [illegible]
نمودن [illegible] مسجد کوفه ظاهر که وقوع یافته است و امثال آنها و علامات [illegible] از خراسان و خروج یمانی و ظهور مغربی در مصر و [illegible] اطراف شام
ایضا و نازل شدن ترک بجزیره و روم برمله و طالع شدن ستاره در مشرق که روشنی دهد مثل روشنی ماه [illegible] بعد ازان کج می شود و کج می شود
تا آنجا که نزدیک [illegible] که دو طرفش بهم رسد و ظاهر شدن سرخی در آسمان که پهن شود در اطراف آن و آتشی ایضا در آسمان ظاهر می گردد که مردمان [illegible]
[illegible] بالجمله از معاصی [illegible] ظاهر شدن آتشی ایضا که ظاهر می شود در شب در سمت مشرق و در آنست سه روز یا هفت روز [illegible]
آسمان می ماند ما بین آن و ظهور حضرت زمان قلیلی می باشد و مطلق العنان شدن عرب و ممالک [illegible] از بلاد و خارج شدن [illegible] از سلطان عجم
ظاهر است که وقوع یافته است و کشتن اهل مصر امیر خود را و خراب شدن شام [illegible] و متوجه شدن [illegible] بسمت مصر ایضا
و یکی بسمت خراسان و ورود سواران از جانب مغرب تا اینکه منزل نمایند در حیره [illegible] نهری از نهرهای فرات [illegible] کوفه
ایضا ظاهر است که وقوع یافته است و خروج نمودن شصت نفر دروغ گوی که هر یکی ادعای نبوت نمایند و دوازده نفر از آل ابی طالب که هر یک ادعای [illegible]
برای خود می نمایند [illegible] شدن مردی جلیل القدر از شیعیان بنی عباس ما بین جلولا و خانقین و بستن جسر بغداد از سمت محله کرخ و ایضا وقوع یافته
و همین جسر است که الحال موجود و معبر مردم است و بلند شدن باد سیاه در بغداد در اول روز و واقع شدن زلزله که بسبب آن [illegible] منخسف شود [illegible] از بغداد و
خوف و اضطرابی که قرار و سکون را از مردمان بر طرف کند احاطه نماید به بغداد و بعراق ایضا ظاهر است که وقوع یافته است و [illegible] خوف و اضطرابی بوده است [illegible]
خروج طایفه [illegible] تا بحال [illegible] است و واقع شد خسف در بصره و خون ریزی [illegible] و خراب شدن [illegible] اهل [illegible]
و ظاهر است که واقع شده است در سال [illegible] حضرت صاحب العصر بوده است و ان از علامات بوده است چونکه از جد
[illegible] آن جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله چنین منقول است [illegible] فرموده اند [illegible] که از جمله [illegible] بوده [illegible]
که بیرون می آرم از صلب تو نه امام که [illegible] از نسل فاطمه [illegible] و آخر ایشان مهدی است که نماز می کند عیسی بن مریم [illegible] پر نماید زمین را
از عدل هم چنانکه پر شده است از ظلم و جور [illegible] که بر طرف شود علم و ظاهر شود جهل و [illegible]
[illegible] فقهای حقیقی و بسیار شوند فقهای صاحب ضلالت [illegible] و بسیار شود شعرا [illegible]
و بسیار شود جور و فساد و [illegible] منکر را [illegible] ایشان ظلمه و صاحبان [illegible] ایشان [illegible] باشد یکی در
مشرق و یکی در مغرب و یکی در جزیره عرب و خراب شدن [illegible] خروج [illegible] از اولاد حسین بن علی علیهما السلام و
ظهور دجال از مشرق از سجستان و ظهور سفیانی و [illegible] مذکور خروج نموده است [illegible] که اسم او علی بن محمد بن احمد بن عیسی بن زید بن علی بن الحسین بن علی
ابن ابی طالب [illegible] بود و اکثر تابعان او غلامهای سیاه زنگی بودند و از این سبب او را صاحب الزنج ملقب نمودند و از جمله علامات [illegible]
[illegible] نقص در اموال و انفس و ثمرات و ظاهر شدن ملخ در اوان و غیر اوان [illegible] زرع و غلات [illegible]
[illegible] زراعات مردمان و اختلاف نمودن دو صنف از عجم و خون ریزی بسیار ما بین ایشان و بیرون رفتن عبید از طاعت آقایان و کشتن
آقایان خود را و مسخ شدن طایفه از اهل بدعت بصورت میمون و خوک و غلبه نمودن عبید بر بلاد [illegible] و ندای از آسمان که می شنوند آن را
اهل زمین هر اهل زبانی بزبان خود و این فرمان ندائی است که [illegible] در ماه رمضان [illegible] ندا کند [illegible]
بشارت می دهند ایشان را بظهور آن [illegible] متصل بظهور است [illegible] صورت و سینه [illegible]
نمودن ایشان [illegible] و تردد نمودن ایشان [illegible] و بعد از اینها [illegible] بعد [illegible]
[illegible] در مکه و مدینه [illegible] از جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرموده اند که در سالی که بعد از [illegible]
و پر می کرد زمین از ظلم و جور [illegible] بعد از ان واقع می شود مرگ علما و یکی بعد از یکی [illegible] بعد از ان [illegible]
[illegible] که مردمان [illegible] زراعت می کنند و [illegible] بعد از ان [illegible]
می کنند و [illegible] بعد از ان مسلط ساخته می شود [illegible] بعد از ان منکشف شود [illegible]
[illegible] بعد از آن [illegible] مومن [illegible] بعد از ان [illegible]

از برای ما [illegible] بلاها [illegible] شوند و حضرت خداوند یعنی ظهور صاحب العصر [illegible] از برای ایشان [illegible]
بلاهای [illegible] امام [illegible] امیر المومنین [illegible] و از انجمله فقره ایست که در خطبه جناب امیر است که بعد از کشته شدن عثمان [illegible] از خطبه
فرموده اند که الا ان بلیتکم قد عادت کهیئتها یوم بعث الله نبیه صلی الله علیه و آله و الذی بعثه بالحق لتبلبلن بلبلة و لتغربلن غربلة
حتی یعود اسفلکم اعلاکم و اعلاکم اسفلکم و لیسبقن سابقون کانوا قصروا و لیقصرن سابقون کانوا سبقوا و الله ما کتمت وشمة و لا
کذبت کذبة یعنی آگاه باشید انکه بلیه و مصیبت شما عود نموده است و برگشته است مثل صورت و هیئت بلیه و مصیبتی که در روزی بود که خدا
مبعوث فرموده بود پیغمبر خود را مراد آنست که زمان شما مثل زمان جاهلیت است و اهل آن زمان مثل اهل جاهلیت می باشند در غلبه نمودن
جهل و ضلالت بر ایشان و دور شدن ایشان از شریعت پیغمبر خود بعد فرمودند که قسم بحق آنچنان خدایی که فرستاد پیغمبر خود را بحق که [illegible]
حرکت داده می شوید جنبانیدنی و حرکت دادنی شدیدی و غربال نموده می شوید غربال نمودنی شدیدی که اعلای شما باسفل شما و اسفل شما
باعلا برگردد مراد آنست که فتنه و هیجان [illegible] است که [illegible] مضطرب [illegible] زیر و بالا می نماید بعد فرمودند که [illegible] غربال نمودن [illegible]
[illegible] سبقت گیرندگانی که قبل از این تقصیر و کوتاهی نموده اند و [illegible] تقصیر و کوتاهی نمایند سبقت گیرندگانی که [illegible] پیش از این سبقت
گرفته بودند مراد آنست که بسبب [illegible] امتحانها که ظاهر [illegible] بودند [illegible] ایشان [illegible] و بد ذاتی که ظاهر [illegible] بودند [illegible]
می شوند و خوبی باطن ایشان ظاهر می شود بعد فرمودند که بخدا سوگند که پنهان ننموده ام [illegible] و [illegible] دروغ نگفتم [illegible]
گفتنی و از انجمله حدیثی است که مروی است از جناب امام جعفر صادق ع که ویل لطغاة العرب من امر قد اقترب یعنی وای بر [illegible] طاغیهای عرب از امری که
[illegible] نزدیک شده است مراد ظهور [illegible] راوی عرض نموده که چه قدر از [illegible] طایفه با ایشان [illegible] فرمودند که چند نفر قلیلی راوی عرض
نموده که [illegible] که اظهار و ادعای تشیع می نمایند [illegible] پس حضرت فرمودند که لابد للناس من ان یمحصوا و یمیزوا و یغربلوا و یستخرج فی الغربال
خلق کثیر یعنی چاره نیست از برای مردمان و [illegible] ایشان را از اینکه خالص کرده شوند و جدا کرده شوند و تمیز داده شوند و غربال کرده شوند و بیرون [illegible]
از غربال خلق بسیاری و فرموده اند ایضا که ان هذا الامر لا یاتیکم الا بعد ایاس و لا و الله حتی تمیزوا و لا و الله حتی تمحصوا و لا و الله حتی یشقی من یشقی و یسعد
من یسعد یعنی بدرستی که این امر یعنی ظهور صاحب الامر [illegible] شما را مگر بعد از [illegible] و نه بخدا سوگند [illegible] جدا کرده شوید
[illegible] که خالص کرده شوند [illegible] تا وقتی که بروز نماید شقاوت هر کسی که شقی است و سعادت هر کسی که سعید
و ایضا امام محمد باقر ع فرموده اند در جواب کسی که عرض نموده که فرج شما در چه وقت است که هیهات لا یکون فرجنا حتی تغربلوا ثم تغربلوا حتی یذهب الکدر و یبقی
الصفو یعنی دور است [illegible] فرج ما تا وقتی که غربال کرده شوید و برود کدورت و باقی بماند صفا و ایضا فرموده اند که ان حدیثکم
هذا لتشمئز منه قلوب الرجال فمن اقر به فزیدوه و من انکره فذروه انه لابد من ان تکون فتنة یسقط فیها کل بطانة و ولیجة حتی یسقط فیها من یشق الشعر
بشعرتین حتی لا یبقی الا نحن و شیعتنا یعنی بدرستی که این حدیث [illegible] پس هر کسی که اقرار [illegible]
[illegible] هر کسی که انکار [illegible] که لابد و ناچار است از اینکه [illegible]
[illegible] فتنه و امتحانی که ساقط شود [illegible] حتی اینکه [illegible] کسی که از شدت فطانت
[illegible] تا وقتی که باقی نماند [illegible] امتحان [illegible] می شوند [illegible] انکه
هر کسی که مومن و از اهل عقل و شیعه ثابت قدم است معلوم شوند [illegible] تا انکه در زمان ظهور جناب قائم آل محمد صلوات
الله علیهم [illegible] شیعیان [illegible] غیر شیعیان [illegible] شیعیان [illegible] چنانکه خدا [illegible]
عنهم [illegible] اخبار [illegible] فرموده است الا ابا [illegible]
[illegible] محققه
و از جمله [illegible] زمان ظهور دولت حق و خروج صاحب الحق و الامر العصر [illegible]
[illegible] خروج نمودن سفیانی [illegible]
و مدینه [illegible] عثمان بن عنبسه [illegible]
و جبل [illegible] شام [illegible] خروج [illegible] حمص و فلسطین و اردن و قنسرین و
خروج ان بعد از واقع شدن فتنه [illegible] مشرق و مغرب [illegible] لشکر [illegible] مشرق [illegible]
[illegible] بنی عباس [illegible]
[illegible] لشکر [illegible] شام [illegible]
می گیرند [illegible] مدینه [illegible]
در آنجا [illegible] قبیله جهینه [illegible]
[illegible] فزعوا فلا فوت و اخذوا من مکان قریب [illegible]

شیعه

الارض و با آن عصای آدم و خاتم سلیمانست و در مقصد طلوع مینماید آفتاب سیاه و تار [illegible] میکند تمام آنست که [illegible]
ششصد از هزار دوم باشد که الحال [illegible] سال الزمان کن شنیدست العلم عند الله و مراد از دابة الارض جناب امیرالمؤمنین است و بعضی
ازین مفصلا ذکر خواهد شد ان شاء الله و مراد از طلوع نمودن آفتاب سیاه تاریک تمام [illegible] است چنانکه در بیان دابة الارض معلوم خواهد شد
و در حدیث دیگر آنست که در سال ششصد و هشتاد ظاهر میگردد زنی که اسم آن [illegible] او صاحب ریش و سبیل است مثل مردان و [illegible]
[illegible] با دولت هزار سوار و در سال ششصد و هشتاد و هفت ظاهر میشود از سمت روم مردی که اسم آن [illegible] با مقصد علم که نام [illegible]
آویخته و در تحت هر صلیبی هزار نفر اسب سوار فرنگی و نصرانی میباشد و در زمان آن بیرون میآید بسوی ایشان مردی از مکه که اسم
سفیان بن حرب [illegible] از احادیث مستفاد میشود که این مرد همان سفیان بن عتبه است که زوال ملک آن هشت ماه میباشد متصل بظهور صاحب الامر
و گویا حرب پدر آنست و عتبه جد آنست چون در حدیث دیگر است که آن از اولاد عتبة بن ابی سفیان است و بنابراین فرموده آنکه از مکه بیرون میآید
مراد سمت مکه است چونکه در حدیث سابق فرموده بودند که مکه و مدینه [illegible] از وادی یابس که وادی [illegible] بیرون میآید و فرموده بودند
احتمال اینکه این غیر از آن باشد میرود والعلم عند الله و مخفی نماند که در توقیعی که از جناب صاحب الامر علیه السلام صادر شده است بسوی ابی الحسن
علی بن محمد سمری که وکیل آنجناب بود و در زمان آخر غیبت صغری میبود نوشته بودند عبارتی که مضمونش اینست که بتحقیق که
واقع شد غیبت تامه پس ظهوری نیست مگر بعد از اذن دادن خدای تعالی و آن بعد از طول کشیدن مدت و قساوت قلوب و پر شدن زمین از جور
و زود باشد که بیاید از شیعیان من کسی که ادعای مشاهده من بنماید آگاه باشید که هر که ادعای مشاهده من بنماید قبل از خروج سفیانی
قبل از صیحه پس آن کذاب و مفتری است مراد از صیحه همان ندائی است که سابقا ذکر شد و بنابراین آنچه محقق شده است از مشاهده نمودن [illegible]
آنجناب را در ایام غیبت صغری بود [illegible] که بعد از زمان صدور این توقیع است و یکی دیگر از جمله علامات خروج دجال
و در حدیث دیگر روایت از جناب پیغمبر ص و بعد از آنکه [illegible] بعد از گذاردن نماز صبح با اصحاب خود تشریف بردند در یکی از خانههای
مدینه [illegible] آنکه مادر آن با آن بود با اصحاب خود [illegible] دادند و فرمودند که [illegible] خداوند نفرستاده هیچ پیغمبری را مگر اینکه امت
[illegible] از دجال [illegible] زمان شما و خروج مینماید [illegible] بعد از این و با او [illegible]
و کوهی از نان و نهری از آب و اکثر [illegible] و اعراب و صحرانشینها میباشند [illegible] داخل میشود تمام آفاق و اطراف زمین مگر مکه و مدینه و کوه
[illegible] و هرگاه که خروج نمود و ادعای الوهیت کرد [illegible] پس ببینید [illegible] خداوند شما اعور نیست [illegible]
[illegible] و از این حدیث و غیر آن [illegible] مستفاد میشود که دجال از زمان حضرت آدم تا حال بوده است و فی الجمله طول عمر
[illegible] باشند مسلم [illegible] مثل طول عمر خضر و الیاس که هر دو [illegible] و طول عمر این اشخاص رفع استبعاد
نمودن فرقه عامه از طول عمر حضرت صاحب العصر والزمان علیه السلام مینماید و مرویست از جناب امیرالمؤمنین که در یکروزی که خطبه فرمودند
مردمان را و بعد از آن فرمودند که [illegible] سوال نمائید از من پیش از آنکه نیابید پس صعصعة بن صوحان سوال نمود که در چه زمان خروج مینماید
دجال پس آنحضرت فرمودند که [illegible] علامات است که بعضی از آنها تابع و شبیه [illegible] و اگر خواسته باشی هر آینه خبر دهم تو را با علامات
پس عرض نمود که بلی [illegible] آنحضرت فرمودند که حفظ نما آنچه را میگویم بعد از آن فرمودند که علامت آن آمدن زمانیست که در آن زمان مردمان
ضایع نمایند نماز را [illegible] و حلال بدانند دروغ گفتن را و بخورند ربا را و بگیرند رشوه را و محکم و زینت دار بنا نمایند خانهها را
و بفروشند دین را [illegible] و استعمال نمایند [illegible] قطع نمایند رحمها را و تابع شوند هوا را و استخفاف بنمایند [illegible]
و خون ریختن [illegible] حلم ضعیف و ظلم نمودن فخر [illegible] امراء فجره باشند و وزرا ظلمه باشند و اهل معرفت خیانتکار باشند و قراء فسقه باشند
[illegible] ظاهر شود شهادت ناحق و زور و علانیه شود فسق و فجور [illegible] و مرتکب شوند گناهها
[illegible] زینت داده شود قرآنها و زخرف و نقاشی شود مسجدها و بلند کرده شود منارهها و ازدحام بنماید صفوف در مسجدها و اکرام نموده
[illegible] شوند اشرار و مختلف شود رایها [illegible] و شرکت نمایند زنها با مردهای خودشان در تجارت
[illegible] و بوده باشد زعیم و بزرگ قوم از ذلیل ایشان
نمودن [illegible] و بلند شود صداهای فساق [illegible] و فرا داده شود زنان [illegible]
[illegible] از زنان [illegible] اطفال [illegible]
والات لهو و لعب [illegible] و [illegible] امثال آن و لعن نمایند [illegible] اول [illegible] و سوار شوند زنها بر زینها
و شبیه شوند مردان از زنان و زنان بمردان [illegible] و خود را با وجود آنکه [illegible]
[illegible] و [illegible] خروج دجال [illegible] از زمان [illegible]
المقدس است و میباید [illegible] است دجال
پس فرمودند که آگاه باشید که دجال [illegible] بیاید [illegible]
[illegible] میباید از شهری [illegible] که تصحیف

شده باشد

شده باشد لفظ [illegible] بجا آورده نه آنکه در لفظ و نوشتن [illegible] بعد فرمودند که چشم راست آن [illegible] است و چشم دیگر آن [illegible]
[illegible] میدرخشد که گویا ستاره صبح است [illegible] خونی است [illegible] که گویا آمیخته بخون شده است و در [illegible] نوشته شده است
کافر [illegible] میخواند آن را [illegible] دریاها [illegible] تا زانو آن میرسد [illegible] و در پیش روی آن کوهی از دود [illegible]
میباشد که [illegible] طعام و آب [illegible]
و حقیقت ندارد و بعد فرمودند که [illegible]
از برای [illegible] زمین [illegible] مگر آنکه [illegible]
[illegible] الذی خلق فسوی [illegible] الذی قدر فهدی انا ربکم الاعلی [illegible]
فرموده است بعد از آن [illegible] خدا [illegible] است و من خداوند [illegible]
[illegible] بعد از آن فرمودند که دروغ گفته است [illegible] دشمن خدا [illegible] اعور است [illegible]
اعور نیست [illegible] و آنکه [illegible]
[illegible] صاحب الامر [illegible]
[illegible] بعد از آن فرمودند که [illegible] بعد از آن [illegible]
[illegible] پس عرض نمودند که [illegible] پس فرمودند که بیرون [illegible] دابة الارض است [illegible] است بعد از آن
فرمودند که با آن خاتم سلیمانست و عصای موسی [illegible] که این کافر است [illegible] و مؤمن [illegible]
[illegible] که هذا کافر حقا و مؤمن [illegible] کافر [illegible] طوبی لک یا مؤمن [illegible]
[illegible] بعد از آن فرمودند [illegible] دابة الارض [illegible]
[illegible] و قدرت خداوند [illegible] بعد از طلوع نمودن آفتاب از مغرب [illegible] دابة الارض بعد از ظهور و خروج صاحب الامر
است بعد از آن فرمودند [illegible] و عملی [illegible] ایمان [illegible]
[illegible] بعد از آن فرمودند که دیگر سوال مکنید [illegible] رسول خدا [illegible]
[illegible] از اخبار [illegible] سوال نمود [illegible] الطفیل است که سوال نمود از آنحضرت که [illegible] القول علیهم اخرجنا لهم دابة
من الارض تکلمهم ان الناس کانوا بآیاتنا لا یوقنون [illegible] دابة [illegible] فرمودند [illegible]
الطفیل [illegible] فرمودند که آن دابه [illegible] طعام [illegible] پس عرض نمود [illegible]
[illegible] و یتلوه شاهد منه [illegible] والذی جاء بالصدق و صدق به [illegible]
[illegible] فرمودند [illegible] معلوم [illegible] محقق و معلوم بود [illegible] آنحضرت
[illegible] فرمودند که ای ابا الطفیل [illegible] امیرالمؤمنین [illegible]
[illegible] حقی که [illegible]
[illegible] بعد از آن فرمودند که [illegible] صعب [illegible]
مگر ملک مقرب یا نبی مرسل یا بنده مؤمنی که خدا [illegible] ایمان [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] بعد از [illegible] امیرالمؤمنین [illegible]
[illegible] که از علی است [illegible] فرمودند که والله [illegible]
[illegible] علی دابة الارض است [illegible]
[illegible] دابة الارض [illegible]
[illegible]
[illegible] جناب امیرالمؤمنین [illegible] آخر الزمان [illegible]
[illegible] صاحب الامر [illegible]
[illegible] آخر الزمان [illegible]
از زمان [illegible] و در بیان اول [illegible]
[illegible] بود [illegible] علی [illegible] امام جعفر صادق [illegible]
[illegible] رسول الله [illegible] امیر صلوات الله علیه [illegible] مسجد [illegible]
پس جناب پیغمبر [illegible] فرمودند که [illegible] دابة الله [illegible] اصحاب [illegible]

مخصوص بان وان بزرا از دابه است که بتکرر بوده است و خداوند در کتاب خود فرموده که و اذا وقع القول علیهم اخرجنا لهم دابة من الارض تکلمهم ان الناس کانوا بایاتنا
یوقنون بعد از آن خبر بوده که با علی بن ابی طالب الرضا بر ... و در حدیث ... احسن ... بنکو و بابو مینیمی می باشد و نشان و داغ می کرد ... دشمنان خود را و
مبهم بمعنی آنست که بان نشان و داغ میکذارند و کلمات انحضرت که فرموده اند با صاحب المیسم اشاره بان میسم است و در حدیث سابق فرموده که با اوست خاتم
سلیمان و میکذارد بر صورت مومن کافر ایضا اشاره بان میسم است و جز آنکه انحضرت را دابة الارض نامیده اند این اسم را مخصوص بجهت ... تسمیه فرمودند
جنبنده و حرکت کننده است پس مقصود خدا و رسول آنست که جنبنده و حرکت کننده جمیع که حرکات از حرکات او باشد در زمین مختص بانجناب است
و سایر که در مقابل ... ساکن و مرده و بلا حرکت باشند ... اسمان ... در ... و از این احادیث و ... معلوم می شود که خروج
انحضرت بعد از خروج حضرت صاحب العصر و الزمان است و از جمله علامات ... انحضرت ... بجا آورده ... فرموده اند و ...
علامتهای ظهور صاحب الامر ایضا ذکر فرموده اند ... که آنها از علامات است که باید قبل از ظهور واقع بشود و بعضی است بلکه بعد ظهور
و متصل بقیام ... که ... انحضرت در مناقب انحضرت ... فرموده که ...
بعد از ذلک حضرات ملعونه وان الخلفاء من بعدی اثنا عشر اولهم و آخرهم القائم الذی یفتح الله به مشارق الارض و مغاربها
و اقف علی عجز جهنم و قد تطایر شرارها و علا زفیرها و اشتد حرها و انت لاخذ بزمامها فیقول لک جهنم اجزنی یا علی فقد اطفأ نورک لهبی فیقول
لها یا جهنم ... فرموده بعضی از بندگان ... نوکر ... ملعونه و ... که خلفا از بعد من ... و ... اول ایشان ... و آخر ایشان قائم ...
مغارب زمین را و ... که ...
نموده است ... را فساد ...
... منکوب ...
پیوسته ... علی ... بحقیقت ... حضرت صاحب العصر ... صلوات
الله و سلامه علیه ... رسول ... فرموده اند ... بلکه تصریح فرموده اند که
از امور اسرار است ... چنانکه مفضل بن عمر سوال نمود از حضرت امام جعفر ... ظهور انجناب ... فرمودند
حاشا که خداوند از برای ان ... قرار داده باشد ... هر کس که ... وقتی از برای او ...
علم خاص او است ... خداوند فرموده است که و ما یدریک لعل الساعة تکون قریبا یستعجل بها الذین لا یؤمنون بها و الذین آمنوا مشفقون منها
و یعلمون انها الحق الا ان الذین یمارون فی الساعة لفی ضلال بعید ... بعنی ... وقت ظهور ... که قریب باشد ...
ایمان بان ندارند و اما اشخاصی که بان ایمان آورده اند ... ترسند ... واقع می شود ...
... ظهور ... فرموده اند ... مفضل ...
... جمیع ... وقت ...
... چنانکه خداوند فرموده است که و یسئلونک عن الساعة قل انما علمها عند ربی لا یجلیها لوقتها الا هو ثقلت فی السموات و الارض لا تأتیکم الا بغتة
... سوال ... وقت ساعت ظهور قائم آل محمد صلوات الله علیهم ...
... در آسمانها و زمین ...
هل ینظرون الا الساعة ان تأتیهم بغتة فقد جاء اشراطها فانی لهم اذا جاءتهم ذکراهم ...
... شروط و علامات ...
... زمان ...
...
...
اینها بوده است تا وقت ظهور ... بوده است ... اخبار ...
از ایمان داشتن بان ... و ... لطف ...
ایشان ... ذکر شد ...
شده است ... که الشیعة تربی بالامانی منذ مائتی سنة ...
... اصحاب علما ...
و خلاف واقع بوده است ... تعیین ... ظهور ...
خالست که در حدیث ... است که کذب الوقاتون ... ظهور انجناب ...

زمان ذلک ...

زان ذلک ... خبر ... و نشان ...
بالنسبه ... زمان ... احادیث بوده است ... از زمان ...
که زمان ظهور ... باشد ... علامات ... که قرار داد فرموده اند ...
میکوید ... اخبار ... نوشتم چنانکه غیر ... است ...
ساعت ... و آیات و احادیث ... ظهور انجناب است و هم قیام قیامت ... و ...
و علامات ... منکر ...
... قیام قیامت ... رسول ... فرموده اند ...
و علامات ساعت پس سلمان فارسی ... از روز ... رسول الله ...
علامات ان ضایع نمودن صلوات و متابعت شهوات ...
دل مومن در جوف او ...
است یا رسول الله فرمودند بلی ... که جان من در دست ... سلمان ...
غارقان و ... ظلمه و امنا خائنان ... عرض نمود که این امر شدنی است فرمودند بلی ... سلمان در
انوقت منکر معروف و معروف منکر ... امین ... تصدیق ... کاذب و تکذیب ...
شود صادق ... عرض نمود که این شدنی است یا رسول الله فرمودند بلی ... سلمان ...
و مشاورت نمودن با کنیزان و نشستن اطفال بر منبرها است و کذب ... زکوة ...
ایشان غنیمت ...
شدنی است یا رسول الله فرمودند بلی ... سلمان ...
باران ... ایشان ...
... یا رسول الله فرمودند ...
بحق خدا ... جان من در دست ... سلمان ...
میدانند مال ایشان را ...
... مشرق و مغرب ... امت من ...
کوچک ... اکرام ...
عرض نمود که اینها شدنی است یا رسول الله فرمودند بلی بحق خدا ... سلمان ...
زنان ...
سوار می شوند ... عرض نمود که اینها شدنی است یا رسول الله فرمودند بلی بحق خدا
جان من در دست او است ای سلمان ... مساجد ...
شود مصحفها ... منارها ... عرض نمود که اینها شدنی است یا رسول
الله فرمودند بلی بحق خدا ... جان من در دست او است ای سلمان ...
اشتغال می نمایند ... عرض نمود که اینها شدنی است یا رسول الله پس فرمود که بلی بحق خدائی که جان من در دست او است ای
سلمان ... ظاهر می شود ربا و معامله ... رشوه ... عرض نمود
که یا رسول الله اینها شدنی است فرمودند که بلی بحق خدائی که جان من در دست او است ای سلمان ...
و الات لهو و لعب ... عرض نمود که اینها شدنی است یا رسول الله فرمودند بلی بحق خدائی که جان من در دست
او است ای سلمان ...
اقوامیکه تعلم می نمایند قرآن را ...
زنا و غنا ... عرض نمود که اینها شدنی است یا رسول الله فرمودند بلی بحق خدائی که جان من در دست
او است ای سلمان ...
و فاش ...
نماینده امر بمعروف و نهی از منکر را ... مومن ...
در ملکوت سموات ... عرض نمود که اینها شدنی است یا رسول الله فرمودند بلی بحق خدائی که جان من در دست او است ای سلمان

ودر این وقت بهم رسد ضعفی و جزء از منکر فقراء حتی اینکه سائل بکف سؤال نماید در میان دو جمعه و جز بمیرد بل خدا که بکذارد در دست الیمین ابن عرکی
نمود که اینها شدنی است یا رسول الله فرمودند بلی بحق خدائی که جان من بدست اوست ای سلمان در این وقت تکلم می نماید رویبضه پس عرض نمود که چیست
رویبضه پس فرمود که تکلم می نماید در امر عامه امت من کسیکه قابل تکلم نبوده است پس درنک نمی نماید مکر زمان قلیلی که صدا نماید زمین صوت
شدیدی پس کمان نمیکند هر قومی مکر اینکه این صدا در ناحیه و نزد ایشان بوده است پس بعد از این مکث می نمایند قدری که خداوند خواسته است پس بعد از آن بیرون
می اندازد از برای ایشان زمین پاره های جکر خود را که همه طلا و نقره است و اشاره فرمودند بسوی ستونهای مسجد و فرمودند که پاره جکرها باین بزرکی این
ستونها است پس در آن روز نفع نمی بخشد هیچ طلا و نقره بعد فرمودند که اینها که کفتم مقصود و معنی فرمودۀ خداوند است که فقد جاء اشراطها یعنی
بتحقیق آمد شرط و علامات آن که در اخبار نجدیت است از جمله شروط و علامات قیامت کبری است و سایر دیکر از جمله شروط و علامات قیامت
صغری است که بعضی ظهور حضرت صاحب العصر علیه السلام است و سابقا ذکر اینها در احادیث تفسیر شد و معنی تمامی اینها ایضا که اکثر علامات چنانکه دیده
شود و وقوع یافته است مکر قلیلی از اینها که متصل بظهور است و انشاء الله عنقریب واقع خواهد شد و اینجناب ظاهر خواهد کردید باراده و حکم خدا
خواهد نمود و خلاف نداد و وعده ان صدق و حق است و وفا بان خواهد فرمود اما اراده آن پس مضمون این آیه است که فرموده است و نرید ان نمن علی
الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثین و نمکن لهم فی الارض و نری فرعون و هامان و جنودهما منهم ما کانوا یحذرون یعنی
و اراده نمودیم ما اینکه احسان و امتنان نمائیم بر اینجماعت اشخاصی که ضعیف شمرده و پامال کرده شده اند در زمین خداوند و اینکه بکردانیم ایشانرا امامان
مقتدایان خلایق بر ملا و آشکار و بکردانیم ایشانرا بزرکان و وارثین و تصرف کنندکان در زمین و استقلال بدهیم مر ایشانرا در زمین و بنمائیم بفرعون
و هامان و بجنود و تبعه اینها از جانب ایشان بلاها و انتقامها که بوده اند که از آن حذر می کرده اند و تنزیل این هر چند که در قصه و واقعه بنی اسرائیل
است بالنسبه بفرعون و هامان و قبطیان لکن تاویل و مقصود اصلی از آن قصه و واقعه ائمه و آل محمد صلوات الله علیهم است بالنسبه بفرعون و هامان
و تبعه ایشان از این امت که مراد از اول و ثانی است و از دوم دومی است که مرد و مقصود از شقی قریش است و مراد از تبعه ایشان بنی امیه و بنی عباس و تابعین
ایشان است چنانکه نصوص مخصوص در این معنی وارد شده است و بر سبیل عموم ایضا وارد شده است و محقق است که اینجا دوام ماسلف در زمان لاحق
باید که البته در این امت طابق النعل بالنعل واقع شود پس چنانکه خداوند در زمان سابق احسان و امتنان فرمود بر حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام و بر سایر
بنی اسرائیل و ایشانرا مستقل و وارث و متصرف در زمین خود کردانید و فرعون و هامان و جنود ایشانرا از قبطیان غرق و هلاک نمود بعد از آنکه ایشان
مستضعف و پامال کرده شده فرعون و هامان و تبعه اینها بودند همچنان باید که در این امت که زمان لاحق است احسان و امتنان نماید بر حضرت پیغمبر علیه الصلوة
والسلام و بر اهل بیت آن از ائمه علیهم السلام و مؤمنین و ایشانرا مستقل و وارث و متصرف در زمین خود بکرداند و فرعون و هامان و جنود ایشانرا
از این امت و در این زمان لاحق باشند ذلیل و خوار و هلاک نماید بعد از آنکه اینجماعت با تبعه خود شان مستضعف و پامال کرده شده اند
چنانچه بوده اند و معنی تمامی آنکه این آیه دلیل صریح و واضح است در رجعت نمودن حضرات و مؤمنان که اول و اوان ایشان در رجعت ظهور حضرت صاحب العصر است که
نفس پیغمبر است صلوات الله علیهم اجمعین خوشا کسی که در آن او کوید لیلا قد سعد من جلوه … و اما وعده خداوند پس مضمون این آیه است
وعد الله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم ولیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم ولیبدلنهم
من بعد خوفهم امنا یعبدوننی لا یشرکون بی شیئا و من کفر بعد ذلک فاولئک هم الفاسقون یعنی وعده داده است خدا و وعده داده است جماعتی که ایمان آورده
اند از شما و عمل نموده اند اعمال صالحه را که هر اینه خلیفه خود بنماید ایشانرا در زمین هم چنانکه خلیفه کردانید بجماعت اشخاصی را که پیش از ایشان
بوده اند و هر اینه متمکن و برقرار نماید از برای ایشان دین ایشانرا آنچنان دینی که خدا راضی داشته است از برای ایشان و هر اینه بدل نماید حال ایشانرا
از بعد از خوف و تقیه داشتن ایشان بامنیت و استقلال تا اینکه عبادت نمایند مرا بطوری که هیچ شریکی برای من قرار ندهند در ظاهر و نه در باطن و کسانی
که کافر شوند یعنی انکار ظهور دولت حق نمایند بعد از آنکه ما اخبار این وعده را ایشان فاسق و خارج از دین خداوند باشند مراد از اشخاصی …
منکم حضرت ائمه اطهار صلوات الله علیهم با شیعیان ایشان اند اشخاصی که فرموده است که پیش از ایشان خلیفه نموده است ایشانرا انبیاء و بقیه بنی اسرائیل
و فرعون و هامان و جنود ایشان است که در ذیل آیه سابقه ذکر شد و مراد اینکه بندکی من نمایند بطوری که هیچ شریکی برای من قرار ندهند اشاره بحالت
لا اخص ایشان و زمانی است که خداوند با ایشان وعده داده است که در استقلال و امنیت می باشند زمان و ولایت است و تکلیف بر بواطن و
حقایق امور است و هیچکونه در ظاهر تبعیه و موافقت نمودن احکام … نمی باشد … ظاهری ایضا بر طرف می شود چرا که جهل بالکلیه مرتفع می کردد
چنانکه عنقریب ذکر خواهد شد انشاء الله بخلاف حالت سابقه ایشان و زمانی که مستضعف بوده اند که در آن زمان خائف بوده اند و بسبب حکمت و امر خداوند
مکلف و مامور بوده اند که در ظاهر موافقت و تبعیت کنند کسانی که غیر خداوند را بندکی نمایند و باین سبب فی الجمله در ظاهر شریک غیر … الطاعة نمودن
غیر خداوند در ایشان بوده و در زمان ظهور دولت و ولایت بالکلیه برطرف می شود و اطاعة در ظاهر و باطن منحصر بخداوند می کردد … مفصلا
مثل … خواهد شد عالم پیر دیکر باره جوان خواهد شد ارغوان جام عقیق بسمن خواهد داد چشم نرکس بشقایق نکران خواهد شد
این تطاول که کشید از غم هجران بلبل تا سراپرده کل نعره زنان خواهد شد **تتمه** بدانکه زمان ظهور دولت انجناب که زمان ظاهر شدن دولت
ثانیه حضرت زمان ظهور و غلبه عقل است در دوری باطنی آن که مقام و ولایت است بمنزله روح است از برای دوری ظاهری آن که مقام نبوت است و از این

سبب

سبب فهم و دانش و علم و سایر قوای باطنیه اهل آن زمان که هیکل قوالب و مجالی و مظاهر عقلند در آن زمان و غلبه ایشان بخلاف زمان حضرت رسالت …
می باشد اولا و بالذات متعلق و مرتبط بباطن و ناشی از حقیقت است و حرکات و سکنات و عبادات و معاملات و کمالات و سایر حرکات ظاهریه و جوارح
که تابع و متفرع بر قوای باطنیه است ظهور و بروز هاکی و نمائی آنها ایضا از روی باطن و حقیقت است بخلاف زمان نبوت که زمان ظهور عقل است از روی
ظاهری آن و مردمان از نهایا که قوالب و مجالی و مظاهر عقلند انتشار … و دانش و علم و سایر قوای باطنیه و حرکات و سکنات و عبادات و معاملات و سایر کمالات
سایر حرکات ظاهریه جوارح ایشان هیکل و نمائی آنها اولا و بالذات در ظاهر و آثار است و از این سبب … ظاهر است بلکه بحسب
تفحص از بواطن و حقایق منتهی … و ممنوع است و مؤمن با منافق در احکام و معاملات یکی بوده و تکلیف … بر ظاهر است و مدار است چونکه
اوان تبلیغ دعوت و اتمام حجت است و هم عقل با اهل جهل در این امر شریک کنند با هم مخلوطند و تکالیف … که بر بواطن و حقایق بوده
احکام مؤمن و منافق متغایر است و از یکدیکر جدا و ممتاز است و بنای امر بر تجسس و منافقه مدار است چونکه اوان تبلیغ دعوت و اتمام حجت تمام شده
است و بانجام رسیده است و اهل عقل و جهل از یکدیکر جدا و ممتاز شده اند چونکه در این زمان جمال که … از روی باطن جلوه نموده است
است و هر دو از روی باطن جلوه نموده اند و آشکار کردیده اند و در مابین بواطن و حقایق اختلاط … و تمیز و مخالطه که از لوازم …
بوده از میان ایشان برطرف شده است و من جمیع الوجوه از یکدیکر ممتاز شده اند و از این سبب رحمت و غضب هم که بواسطه خلطه ایشان مخلوط و درهم
بود از یکدیکر جدا و ممتاز شده است چنانکه در میان اهل عقل هیچ شمه از غضب و شر و ناخوشی نمی باشد و در میان اهل جهل ایضا هیچ شمه از رحمت و نعمت و
خوشی نمی باشد و وجه سر این آنست که در زمان نبوت در ظاهر عقل که در اوان اقبال الی الخلق و توجه بعوالم خلق … مرتبط با آن
و جهل هم ایضا بحکم مقابله و ضدیت در ظاهر … اقبال الی الخلق و توجه بعوالم خلق … مرتبط با آنست … روی
بیکدیکر می باشند و اجزاء الامر قوسهای ایشان بهم تلاقی می نمایند و آخر سلسله عوالم و موجودات اینها که … در طرف قوسها
عوالم مقابله بهم رسیده است با یکدیکر ملاقی می شوند و بهم بر میخورند و با جمله هر دو اینها با هم مخلوط می شوند چنانکه در اشکال و صور که سابقا نموده شد معلوم
کردید اما در زمان ولایت پس هیچیک از روی باطنی عقل و جهل متوجه بعوالم و موجودات خود نیستند بلکه عوالم و موجودات بطریق نزولی متوجه می باشند و رو بسوی مقصد
دور و بهار حالت چون که اقبال عقل الی الله و ادبار جهل عن الله است باهستند … ظاهر اینها … و دور از میان
برداشته می شود و متحد نمیکردد پس بنابر این ناچار و لابد عوالم و موجودات اینها مقابل هم دور … و بیکدیکر نمی رسند بلکه متعاکس و پشت بر یکدیکر
و از این سبب خلطه مابین هیچ … نیست و از یکدیکر من جمیع الوجوه جدا و ممتازند و عوالم عقل جنت و محل رحمت است و عوالم جهل جهنم و محل غضب و نقمت است
و از اینجا است که زمان ولایت … جنت و … جهنم و اهل آنها …

از طیب و سجین از علیین جدا — کردیده است و لکن از انجا که
اوضاع ذنوبیه اینها که تعبیر از — و بقای کامل بقا و … اما و
بیرحی و تولید و امثال آنها — است باقی و مرتفع نکردیده
است از … صغری نامیده — انداست و بیان کری … است
که اوضاع ذنوبیه مذکوره — از موجودات مرتفع کردیده
و اوضاع انها بالکلیه — … با اوضاع فناء و
زائل و مرتفع کردیده و شکل — اوضاع موجودات و
عوالم عقل و جهل … — زمان ولایت در عالم
حس و صورت … — است که نموده و در ذیل می شود

پس چنانکه دیده شود مربیان اند و در ظاهر عقل و جهل مندمج اند و در کمون باطن انها کرده شده است و هر دو از هم جدا و یکی شده است عوالم مربیان انها

بان زود دیگر نیز پیدا اند و گرو نیستم که تنها بتوبه این یکی بود زیرا که تکوین اهل عقل و جهل تا بهم و ندیم بود مانند حصر شده است و هر حسبی که محل تکوین هر یک از انها

است منعطف که بسمت روی که تا مثل و منبع ان بود که باید است خلاصه که فیما بین انها بود من جمیع الوجوه بر طرف شده است و از نیکی که ما ذکر کرده ایم پیدا شد اند

اینجا معلوم شد که از برای همان نیکوی تمام عقل و صفت و نوع حالت باشد یکی حالت اماری است و امر است الحق که اقبال الی الحلو است و ان در مدت زمان

بوده است که اقبال بر خلق بوده است بواسطه قوالب و مجالی و مظاهر خود که انبیا و رسل که ذوات و شمایل انهایی باشند بجهت ارشاد و تبلیغ و عونت و اتمام

حجت بر انها مبعوث کرده شده اند و از این جهت که حالت قبال الی الخلق عین حالت ادبار او عن الحق است لابد تا باید مدتی که زمان نبوت فی الجمله نیز

عبادت از موافقت نمودن با خلق در امر بندگی بودند خدا اند باشد و این حقیقت معنی و ما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه است یعنی و نفرستادیم

ما هیچ رسولی را مگر بزبان قوم ان که عبارت از اشخاص که از رسول فرستاده شده است بسوی ایشان یعنی هم زبان بودن با ایشان موافقت نمودن با ایشان

است در همه چیز نه مخصوص در زبان و لغت السان چنانکه در عرف هر کسی که می گویند فلان هم زبان فلان است مراد موافقت داشتن و جوربودن با او

در همه چیز و لفظ زبان از بیسبیل مثال است ...

[illegible]

مقدمه نیابت نماید بجهت حاصل شدن میل و رغبت بسوی آخرت و اهل عصر ولایت بجهت رغبت و میل باشند بسوی آخرت منفعت رسانند اهل عصر نبوت

از جهت کوشش علوم را ابدا رسانند و اهل عصر ولایت از ذل علوم را بجهت کوشش بیرون می آورند صلاح کار بجا و دل اغلب بجا نماید ...

خوش آنجا می که از خود دور آب و بهای قیاس است سایر امور اهل الذوق عصر و حاضر است که ... مقام نبوت است که مردم را از ظاهر و ...

بباطن و حقیقت می رسانند و صاحب مقام ولایت است که مردم را بواسطه باطن ظاهر مشغول می نماید ...

خاوند از دیرها و از اینجا است که احکام نبوت را اسم شریعت کرده اند ... و احکام ولایت را اسم حقیقت نام نهاده اند

و برزخ ما بین را اسم طریقت نام نهاده اند و مراد از این سه مرتبه همان مراتب علم الیقین و عین الیقین و حق الیقین است که ...

[illegible]

دین الحق لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون که مراد ازان مخصوص ظهور نبوت بوده باشد بلکه مراد ازان در زمان ظهور آنجنابست که عصر
ظهور کاملست چنانکه بخصوص منصوص است و نشوا میکرد در بهشت معنی یعنی ابر رعد و برق و از چنانکه حضرت سلیمان نشوا شد بر سحاب لوامع
رعد و برق و زیبی می فرماید که در اسباب وحدانیت عطای فرماید با آنحضرت که عطا فرموده شده بهم پیغمبران از آدم تا خاتم و زیادتی میفرماید اورا ایضا و اسباب
و تفضیل بهمه ملاء بر انبیاء و مرسلین آنجناب و پیغمبران دائمی است متصل بعد ابتدا که ... بهم بوده نوشته بود و شاد کسته بیمار هیچ و
من بعد اینی من نعیم فیح مدام بنای خدمت شاها و هر کار صوابم قبول کن بعد لا بی واما اصحاب آنجناب بیست سیصد و سیزده نفر که عدد اهل بدر است که
در اول ظهور و خروج جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله با پیغمبر بوده اند در اول ظهور آنجناب با آنجناب جمع شده جمع می فرماید خدا ایشان را از اطراف زمین
شدن ظهور آنجناب از اطراف و اقاصی زمین مانند قطعات ابرها و در شب در رختخواب فراش خود خوابیده اند و در صبح در مکه حاضر شده اند و از اینجا که مراد
باینکم الله جمیعا که معنی آنست که در هر جا که می باشید او را در حاضر میسازد ... اندها را آنجناب در نشان ایشان نازل شده است و بر هر یک از ایشان
نعمتی حمایل است که نوشته است اسم آن و اسم پدران و نسب و سایر صفات ایشان و اینها بر نهم هر یک از ایشان نوشته شده است کلمه که مستغرق
شود از هزار کلمه و بکرو در حدیث دیگر است که بعضی از ایشان در روز بر در کسحانی نامیده و با آنجناب ملحق میگردند ایشان عظیم رعد حسبیب مراد
از بعضی که در شب بطریق طی الارض میروند که مراد از سیر کردن در روز ابر سحاب با آنکه سوار ابر می شوند تا آنکه در حال اعمال از
ایشان شامی اند که چون که سیر ایشان در روز است و مراد از نور بمعنی ظهر است و بیرون اند در مسجد مکه که مسجد الحرام است و نی نیند اهل مکه که اکثر
از اولاد ایشان اهل آن شهر اند و اولاد ایشان و از عرب نیستند بلکه تمام ایشان را اولاد عجم می باشند و همه جوان می باشند و پیرزن در میان ایشان نیست باشد
و مراد آنست که در میان جوانان باشند و اما در شب ترتیب ایشان پیر کهول و شیوخ است چونکه از احادیث شنیده است که ایشان از جمله اهل الله
و اولیاء الله و دیگر مومنین باشند که با غیبت حضرت غیبت بوده اند و بعضی از اینها از اهل زمان پیش از زمان پیغمبر ایضا می باشند و از قوم حضرت
موسی و اصحاب کهف می باشند و از باب مناسبت با آنجناب و باز مراد اوست که با آنجناب ظهور می نماید نه اینکه از برای نصرت آنجناب و زنده
شدن جنود آنحضرت که آمده باشند و احاطه می نمایند با آنها که آنحضرت با شهرها و تمام آنها اشیا ممتحن سباع الارض و سباع الطیر مطیع ایشان می باشند و طلب
می نمایند هر یکی را ایشان را اصحاب اولیاء و حکام خدا و بندگان و درو زمین بر خلق خدا و ... و زمین فخر و مباهات میکنند بایشان و می گویند
که امروز یکی از اصحاب علیهم صلوات الله علیه بر من عبور و مرور نموده و از این مرتبت استغاثی شود که ایشان همان ابدال و اوتادی هستند که اهل
کشف و عرفان قائل بایشانند و ... بخصوص قطب اشاره باین شده و لکن اهاعدا ایشان را سیصد و سیزده اند و مخفی نماند که در بودن ایشان
از اولاد عجم فخر عظیمی است از برای عجم مضاعف با احادیثی که در ایمان و فضیلت عجم رسیده است و مذمت ایضا در حق اهل عصر غیبت الحا
ذکر شده و ایمان اوردن ایشان بخدا و رسول بواسطه قرآن و کتاب و احادیثی که بزبان و لغت ایشان نبوده است کلا واست در سعات و علوم ... و استعدا
ایشان چنانکه سابقا ایضا اشاره بان شده و فرموده جناب اقدس الهی که و لو نزلناه علی بعض الاعجمین فقرأه علیهم ما کانوا به مومنین و فرموده
جناب پیغمبر که انا من العرب و العرب لیس منی ایضا کفایت و بیان شرافت و سعات ایشان و سعادت غیر ایشان میکند حاصل با بوستان شد وادی
نور و دیگر بلکه باغ ازان جنت صنعت کشت و زمین کرد وادی و اما اصحاب شیعیان آنجناب که غیر ازین سیصد و سیزده نفر میکنند که زیاده در وقت ظهور
از برای بیعت و نصرت اجتماع و ملحق شوند بلی عدد ایشان در اول الامر ده هزار است هر کدام که در وقت صبح از خوابگاه خود بر میخیزند که یا بند
در زیر سر خود صحیفه که بران نوشته اند طاعت معروف و با این علامت مطلع بر ظهور آنجناب می شوند و بطریق طی الارض از اطراف روی بمکه می آورند
و با آنجناب ملحق می شوند و آنجناب سبب مباد آنچه بر بهر همگی بر کنار نشد و دل اهانان را قوی و قول او می کرد اند و قوت و عقل هر یکی از اهانان
چهل نفر از اقویا و عقلا می کرده و خبر خروج و ظهور آنجناب با هل معمور می رسد و ملک کفار از دیار میکنند و هیبت و بیات بایهم میدهند و نمک که
خروج نموده مدبر بر منبر بالا میروند و مردمان را دعوت بنفس و بحق خود می نمایند و بیعت با ایشان بانطور می نمایند که سلوک نفرمایند در میان ایشان
در حق الناس و معامله با مردمان بمقتضای اسحقاق ایشان و بمقتضای علم خود و در مثل نماز و روزه و سایر حقوق الله را بمقتضای سیرت و سلوک
رسول الله ص پس اول کسیکه با آنجناب بیعت می نماید جبرئیل است در هیئت صورت مرغ سفید است بعد از آن بیکبای خود را بر بیت الله
الحرام می گذارد و بیکپای دیگر را بر بیت المقدس و باواز خوشی که تمام خلایق می شوند ندا می فرماید که اتی امر الله فلا تستعجلوه و بعد از آن سی
صد و سیزده نفر بیعت کنند و بعد از ایشان سایر شیعه و مومنین و بعد چند روز دیگر در مکه مکث می فرمایند و بعد از آن روانه می شوند بسوی مدینه
طیبه سه هزار و پنج هزار ملائکه که مددملائکه است که در جنگ حد با جناب پیغمبر بوده اند و جبرئیل از یمین و میکائیل از یسار و شیعیان و مومنان در
پیش روی و منادی ندا می کند که هیچ کس طعام و شراب بندار و قوت و نفقه بر ندارد و آنحضرت اورده با خود حجر موسی علی نبینا و آله و علیه السلام را و آن سنگی
است که حضرت موسی ع بفرموده خدا که ان اضرب بعصاک الحجر عصا بران زده و دوازده چشمه از برای دوازده فرقه بنی اسرائیل از آن بیرون
آمده و آن بار یک شتر است و در هر منزل که فرود می آیند از آن سنگ چشمها بیرون می آید که آب و نان و سایر اسباب و ما یحتاج مردمان از آنها می باشد تا بیرون
بحومی آیند تا بمدینه طیبه میرسند و در آنجا بیرون می آورند لات و عزی را که مراد اول و دوم است از قبر ایشان و کفن ایشان را باز میکنند
و اهانان ابر بخته چوبی می بندند و می و برند بر درخت خشکی و اند درخت سبز و زنده می شود و شاخ و برگ بر می آورد بر اهاکه محبان ایشانند که گویند

اینز

کار اینست بشرافت مقام او نیکی تحقیق که ما فائز شدیم بجنت و زود بینی ایشان و این علی است از برای حبر وزنا و ... نبوت شنا و موالیان ایشان بعد از آن بهار آمد
شور از مشکه و از انجا متوجه بیمنت کوفه و نجف اشرف شده و آنحضرت جنت و محافر ای است سکوی مذکور بعد از نزول در قرار گرفتن مالک امیر ما بر منبر و در کول آن حضرت شد
و سیصد و سیزده نفر که صاحبان الویه و حکام الله فی الارض هستند بشهرها و نواحی بر بر و بحر نمود و از فتح بلاد خود کتابی که در شهر است بشهری از طرف آن عهد
نامه ایست از رسول خدا که در شهر بر مردمان میخوانند در تمام مردمان شده از آنجناب و منبرها می شوند بسبب آنکه دعوت با مرحد و بکاست چنانکه بعد از
این ذکر خواهد شد و باقی می مانند با آنجناب مکرو سیزده و باز بکه نفر دیگر که مجموع عدد دوازده شما می باشند که باقی می مانند با حضرت علی نبینا و آله و
علیه السلام بعد از آن جولان تمامی عرصه زمین و ملجأ و مفر تمام با همکی رجوع با آنجناب میکنند و بعد جنود ابلاد و اطراف میفرستند بنای که کدار که
نجف اشرف مسجدی که مشتمل است بر هزار در و منصل بشود با اهانان کوفه و نجف بحرکند ... ابن که بر هر یک اند کسیکه شوا عمله شده فیبند
میفرمایند که بر هر که نماز جمعه در بیت المقدس بسبب کثرت و جمعیت تکیه عهود دوره و خیمه نهاده شود و معلمین قرآن بطوری که نازل شده است به پیغمبر تعلیم میفرمایند
میفرمایند خراب میفرمایند مسجد الحرام را و مقام حضرت ابراهیم ع و بنای که نارد که بر وضعی که در زمان حضرت رسول بوده است از بیت ابی حنیفه از اهل ملت و منع
نموده و قطع می فرمایند دستهای بنی شیبه را ... و می آویزند اهانان را بر خانه کعبه و می نویسند که اینها سارقین و دزدان خانه کعبه اند و سایر مساجد را نیز که در
کوفه بوده است و تغییر و تبدیل در اساس و بنیان کرده اند و سایر مساجدها که در روی زمین است و منبرها ... و مناره را سایر غیره وضع شریعت تعیینا
کرده شده است همه را خراب میفرمایند و بر وضع صفا که با یدند که بنا میکنند بنا میکنند و همه راه هر راه هایی که بدعتی شده از مرکز امام ... و منع میفرمایند و بمعذرا
سنت و ذاع می نمایند و هر چه بدعت در بنیان نهاده کاخها و کوچها و بازارها بنا کرده شده است همه را از هم میزنند بوضعی که مرضی خدا و رسول بنا
کرده اند و تو و نیز و سایر کتب سماویه را از غار انطاکیه بیرون میاورند و تمام اموال که در زمین و در زمین را جمع نموده بیرون میفرمایند که
بنا بشد بسوی آنجه بواسطه ان قطع رحم و خونریزی نمایند نموده اند و هر که مثل بخلی و خطا خدا و ند شده و انتقام از زنده و مرده ستمکاران خدا و رسول و اهل بیت و سایر
مومنین نکشد و ابتدا بطائفه قریش میفرمایند و معامله با ایشان بغیر از شمشیر نکشند و حتی اینکه مردمان می نمایند که این از آل محمد نیستند
بسبب وجهی که بالنسبه بدشمنان از آنجناب میبینند تا پانصد نفر از قریش را ابتدا کردن اهانان میزنند بعد از ان پانصد دیگر را و بعد از ان پانصد نفر دیگر را تا
شش مرتبه هر مرتبه پانصد نفر را گردن میزنند را وی عرض نمود که عدد قریش با ین عدد می رسد فرمود بلی از ایشان و از موالی و محبان ایشان و فرمودند که ابتدا و انا سلم
من فی السموات و الارض طوعا و کرها در شان آنجناب نازل شده است و جمع می فرمایند طایفه یهود و نصارا و مجوس و زنادقه و خوارج و اهل حرب تمام کفر بکیند
شرق و غرب عالم می باشند و اسلام را بر ایشان عرضه می نماید هر کسیکه از روی طوع و رغبت قبول نمود و امر را نماز و روزه و سایر حدود شرعیه فرمایند و هر
کسیکه از روی طوع و رغبت در نفس الامر و حقیقت و بمقتضای علم آنحضرت قبول نکرد گردن او را میزنند حتی اینکه باقی نماند در شرق و غرب عالم احدی مگر آنکه موحد
و مومن و درز وایت دیگر است که فرموده اند که عرضه میکنند ایمان را بر اهل ادیان دیگر و نصارا را قبول نمودن الاکه گردن او را میزنند تا آنکه جزیه بر آن قرار دهد
و بر گیرد و قبیلهای بنده و او را ازمتصابرون می نماید بسوی سواد و قریه ها و خلاصه آنکه آنجناب با هیچکس مداهنه و سازش ندارد و بعد از او با فعل بیعت و با
ایمان آوردن حقیقی و واقعی و دعوت نموده مرتبه اول است و توبه کردن و بسیاری و مبایعت تمامی فرمایند با بر جمیع کتاب جدید و بحکم جدید و قضائی که بر عرب شدید است در میان
کتاب خیر بر بیکلا د مهر کرده تا آنکه بر کرکه و برون که اما کتابت و ظاهر آنست که مضمون همان کتاب و عهدنامه ایست که از جانب رسول الله ص با آنجناب میباشد و
سابقا ذکر شد و بسبب آنکه مضمون امر جدید شده است بکرم تا نیست شنیدن آن را اعتماد در اول الامر بر مردم بد کنند و مستغرق می شوند چنانکه سابقا ذکر شد و
شد لفظ اهبین بسبب که در بهار دعوت و هدایت می فرمایند بار جدید بکرد و مخفی نماند که اعتماد ملت و میتی بهیکلی نموده اند و در روایت دیگر بطریق تو بشیر نمودن
بروز دادن آنجناب امور جدید و محقق را او موده که تمام کلام خوب ... و جمیع پیغمبران از آدم تا خاتم آورده و جرف و مرد مان تا
عصر آنحضرت بیش از دو حرف نشنا خته اند و تا آنحضرت بیا یم بیست و ... مردمان ... هر دو همه را بمردمان شنا سند و بهمند بدل نکند و صاع
زمین و آسمان در عصر آنجنابست چنانکه در مجلسیکه سابقا نموده شد لشاره با آن شده و ظاهر میگردد و گرم بواسطه نور آنجناب مستغنی از نور آفتاب
می کردند از اشرقت الارض بنور ربها در شان و بیان عصر است و رب الارض امام عصر است و فراوانی نعمتها از برای مردمان بمرتبه که مستحق
برای جوه جن و کوه و سایر بلاد و صحرا فراخی که ابر ان میرسد و زمین گنج و دفائن خود را بیرون میریزد و هر کس می بینند از جمع نمیکند و همه هست ... عمر
کند که هزار فرزند که همه پسر باشند از برای او زائیده شود و دختر زائیده نشود و بنا بر این نماید که تزویج پسرها بحور العین بشود و اسما فطرات و جبران خود را
می سازد و زمین نبات و گیاه خود را بیرون میدهد و عداوت و بغض و بخل و حسد و شیطان افات و عاهات از دلها و بدنهای مردمان بیرون میرود و مبدل بعش
و صفات حسنه و کمالات نفسانیه میگردد و گرگ و میش و شیر و آهو با یکدیگر مصاحبت کرده و عدل و قسط و امنیت در تمام کون و وجود داخل میشود
اینکه زنان از عراق بشام میروند و پای قدم خود را بسبزه و آب از زینت ایشان با ایشانست و خوف از هیچ نوع خود دارد و از شاخ آنها جبر
نداند و سباع اهانان را اذیت نمیکنند دورهٔ عهد نشاط سپید انکر نسازد ... پر مرده کل بلبل خوش الحان ای صبا گر بجوانان چمن باز رسی
خدمت ما برسان سرو کل و ریحان را. محققه بدانکه رجعت که عبارتست از رجوع نمودن اموات بسوی دار دنیا در زمان ظهور نمودن آنجناب خواهد بود
است از اعتقادات طائفه امامیه و از ضروریات مذهب ایشانست و آیات قرآن خدا و احادیث رسول و ائمه هدی سلام الله علیهم بان ناطق و گویا
آیات بیراجمله فرموده خدا و ند است که انا لننصر رسلنا و الذین آمنوا فی الحیوة الدنیا و یوم یقوم الاشهاد یعنی بدرستیکه ما هر آینه نصرت میدهیم در دنیا پیغمبرانم

بودن

رسولان خود را و آنهایی که ایمان آورده اند با ایشان هم در حیات دنیا و هم در روزی که [illegible]

[illegible]

وَاسْتَمِعْ يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ مِن مَّكَانٍ قَرِيبٍ يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذَٰلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي وَنُمِيتُ وَإِلَيْنَا الْمَصِيرُ يَوْمَ تَشَقَّقُ الْأَرْضُ عَنْهُمْ سِرَاعًا ذَٰلِكَ حَشْرٌ عَلَيْنَا يَسِيرٌ نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ وَمَا أَنتَ عَلَيْهِم بِجَبَّارٍ فَذَكِّرْ بِالْقُرْآنِ مَن يَخَافُ وَعِيدِ

[illegible]

إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُم بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا [illegible]

[illegible]

وَحَرَامٌ عَلَىٰ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ [illegible]

[illegible]

[illegible]

لَن نُّؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً [illegible]

فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ وَأَنتُمْ تَنظُرُونَ ثُمَّ بَعَثْنَاكُم مِّن بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ [illegible]

[illegible]

... ولقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان الارض یرثها ...

... رجوع ... [illegible]

... الی النار یعقلون ... [illegible]

[illegible]

حشر و درد و ابر دیگر است که مدین مکان خروج حضرت عیسی ع و دو رو ابر دیگر است که از آتش جمع و حشر می نماید خلایق را از مشرق بسوی مغرب و این حشر نه
حشر است که از برای حساب خلایق است چونکه آخر بعد از نفخه دوم و زنده شدن خلایق است چنانکه بعد از این مذکور خواهد شد و ظاهر آنست که بعضی
اولی و رضوی که از برای فنا کردن خلایق است بعد از این آتش و این حشر باشد چنانکه ظاهر آنست که در سوره کهف که بعد از آنکه ذو القرنین
واسطه بنا کرد در سد را یأجوج و مأجوج است فرمود چنانکه خداوند از آن حکایت فرموده است که هذا رحمة من ربي فاذا جاء وعد ربي جعله دكاء
وكان وعد ربي حقا وتركنا بعضهم يومئذ يموج في بعض ونفخ في الصور فجمعناهم جمعا یعنی گفت ذو القرنین که این سد نعمتی است از جانب پروردگار
من برای بندگان پس چون در روزی که آمد زمان وعده پروردگار من که مراد قیامت است گرداند خداوند آن سد را از هم پاشیده و بوده است وعده
ربم حق و صدق و تخلف نکرد و بعد خداوند می فرماید که وترکنا یعنی و سر دهیم و امیگذاریم در آن روز بعضی را از ایشان از ... خلایق که موج
بزنند و بعضی دیگر گویا اشاره بهرج و مرج است که ... بعد از آن فرموده است که ونفخ و دمیده میشود در صور پس جمع نماییم جمع
راجع نمودنی ... است و جمع و طی نمودن آنها در عالم اجمال و باطن عقل و جهل چنانکه ایضا ظاهر این آیه دیگر است که در سوره
انبیا است که فرموده اند که وحرام على قرية اهلكناها انهم لا يرجعون حتى اذا فتحت يأجوج ومأجوج وهم من كل حدب ينسلون واقترب الوعد
الحق فاذا هي شاخصة ابصار الذين كفروا يا ويلنا قد كنا في غفلة من هذا بل كنا ظالمين یعنی و حرام است بر قریه که هلاک کردیم ما اهل او را و
بوده بر اهل آن که دیگر ایام رجعت رجوع نمایند تا وقتی که گشوده شود و باز نموده شود راه یأجوج و مأجوج زمانی که ایشان از هر راهی و زمین مرتفعی
سرعت می نمایند و نزدیک می آید و نزدیک شود وعده خداوند که مراد نفخ صور و فنای دنیا است پس ناگاه در آنوقت دیدهای کافران خیره میماند
اعیان اشخاصی که کافر بوده اند و میگویند که ای وای بر ما بتحقیق که بودیم ما غافل از این روز و بودیم ما ظالم کننده گان بنفس خود بسبب غفلت نمودن از او
زرد و مشغول شدن بمشتهیات نفس و زخارف خاسره دنیا خوش عروسی است جهان از ره صورت لیکن هر کس پیوست بدو عمر خودش کابین داد
نفخ صور دو نفخه است که مابین آنها فاصله از زمانست که خداوند میخواهد و بسیار طولانی است یکی از برای فنای خلایق و یکی از برای بعث و زنده
نمودن آنها است چنانکه صریح آیات و اخبار است و از آنجمله این آیه است که ونفخ في الصور فصعق من في السموات ومن في الارض الا من شاء الله ثم
نفخ فيه اخرى فاذا هم قيام ينظرون یعنی دمیده میشود در صور پس مرده میشوند هر کسیکه در آسمانها و هر کسیکه در زمین است مگر کسیکه
خداوند خواسته باشد بقا و مرده نشدن او را بعد از آن دمیده شود در آن نفخه دیگری پس ایشان ناگاه و دفعة آنها که مرده بودند زنده میشوند
و از قبرهای خود بر میخیزند و نظر و نگاه میکنند مراد از آنکسیکه خداوند اراده فرموده است بقا و مرده نشدن او را عالم عقل مجرد است که در احادیث
تعبیر از آن بوجه الله و بروح و ذات وجه حضرت رسول الله و ائمه صلوات الله علیهم ایضا نموده شده است چنانکه فرموده اند در تفسیر کل شیء هالک
الا وجهه و این کل من علیها فان ویبقی وجه ربک ذو الجلال والاکرام که مراد از وجه الله چیزی که باقیست بعد از هلاک و فانی شدن خلایق و ما می نامیم مراد
روح مجرد است که عبارت از عالم و حضرت عقل مجردات و معنی این اول آنست که هر چیزی هالک و فانی شونده است مگر وجه خداوند یا وجه بخیر که
مراد اصل و منبع است و معنی این دوم آنستکه هر کسی که بر روی زمین و متعلق بزمین است حتی اهل آسمانها که تعلق و تدبیر بزمین ایضا دارند فانی
شونده است و باقی میماند وجه پروردگار تو ای پیغمبر که صاحب جلال و اکرام است و از جمله آیاتی که صریح در آن مذکور دو نفخه شده این آیه است ایضا که ویقولون
متى هذا الوعد ان كنتم صادقين ما ينظرون الا صيحة واحدة تأخذهم وهم يخصمون فلا يستطيعون توصية ولا الى اهلهم يرجعون ونفخ في الصور
فاذا هم من الاجداث الى ربهم ينسلون قالوا يا ويلنا من بعثنا من مرقدنا هذا ما وعد الرحمن وصدق المرسلون ان كانت الا صيحة واحدة فاذا هم جميع
لدينا محضرون یعنی و میگویند منکرین پیغمبران که کی میباشد وقت وعده فانی شدن موجودات و خلایق اگر بوده باشید شما صادق و راستگوی در خبر
دادن بآن بعد خداوند می فرماید که نمی بینند مگر صیحه واحده را که میگیرد ایشان را دفعة و ایشان در بازارها و در کارهای خود مشغول بمخاصمه و منازعه
نمودن با یکدیگر میباشند پس هلاک در همان موضع و مکان خود میگردند و نمیتوانند که وصیتی نمایند و نه بسوی اهل و عیال خود رجوع کنند این بیان نفخه اولی
است و بعد بیان نفخه ثانیه نموده اند که فرموده اند که دمیده میشود در صور مرتبه دوم پس ناگاه ایشان از قبرهای خود بسوی پروردگار خودشان شتاب
میکنند و میگویند ای وای بر ما که زنده کرد و برانگیخت ما را از مرقدها و خوابگاههای خودمان پس میگویند که این همان وعده ایست که خداوند بآن وعده داده بود و راست
گفتند پیغمبران بعد خداوند نقل می فرماید که نفخه نیست مگر صیحه واحده ایضا پس ناگاه ایشان جمیعا نزد ما حاضر شونده می باشند و از حضرت صادق
علیه السلم مرویست که روزی جبرئیل آمد و رسول خدا را همراه خود برد به بقیع رسید بقبر یکی و ندا نمود صاحب آن قبر را و گفت باذن الله
پس بیرون آمد مردی سفید سر و محاسن سفید و پاک میکرد خاک را از سر و صورت خود و میگفت الحمد لله والله اکبر پس جبرئیل بآن گفت که برگرد بموضع
خود بعد از آن رسید بقبر دیگری و ندا نمود صاحب آنرا و گفت باذن الله پس بیرون آمد مردی سیاه روی و میگفت یا حسرتاه و یا ثبوراه پس گفت بآن بر
گرد بموضع خود بعد از آن عرض نمود به پیغمبر که با این طور محشور میشوند مردم در روز قیامت و کفار این قول را و مؤمنین این قول را میگویند علی الصباح
[illegible] مجمعی تو خبر بگفتگوی بود پایتم و اما ظاهر بعد دو نفخه پس چنانکه مرویست از جناب امام زین العابدین ع در وقتیکه شخصی
سؤال نمود که یابن رسول الله چگونه دمیده میشود در صور پس آنحضرت فرمودند که اما نفخه اولی پس خداوند عالم امر فرماید اسرافیل را پس فرود آید بسوی دنیا
و با او صوریست که از برای او دو سر میباشد که محل و موضع دمیدن او است و یک طرف دیگر او که مسافت مابین آن دو طرف بقدر مسافت مابین آسمان و زمین است و یک

طرف آن

طرف آن بسمت اهل زمین و یک طرف دیگر آن بسمت اهل آسمان پس چون نگاه میکنند ملائکه و اهل آسمانها اسرافیل را که فرود آمد بسوی زمین و با او صور است گفتند که
[illegible] میگویند خداوند اذن داده است در فنای اهل زمین و اهل آسمان پس فرود می آید اسرافیل به حظیره بیت المقدس و استقبال مینماید کعبه را پس چونکه اهل
زمین ببینند نزول اسرافیل را می گویند ایضا که خداوند اذن داده است از برای فنای اهل زمین پس میدمد اسرافیل در صور یکدمیدن پس بیرون میرود
صدا از دو طرف آن که بسمت زمین و آسمان است پس باقی نمیماند در زمین صاحب روحی که مرده نشود و در آسمانها مگر خود اسرافیل پس میفرماید خداوند باسرافیل که بمیر پس
میمیرد پس میمانند با نحال تا اینکه مدتیکه خدا خواسته باشد بعد از آن امر می فرماید خداوند بآسمانها که موج بزنند و حرکت نمایند و بحرکت و
تزلزل و تبدیل در آیند امر میفرماید بزمین و کوهها را ایضا که بسیر و حرکت در آیند پس آنها ایضا بسیر و حرکت و تبدیل نمودن از موضع خود در آیند
و فرموده اند این است که خداوند فرموده است که یوم تمور السماء مورا وتسير الجبال سيرا یعنی روزیکه موج بزنند آسمانها موج زدنی را و حرکت و سیر
نمایند کوهها سیر نمودنی را بعد فرمودند که یعنی متبدل میشوند بوضع دیگری در زمین دیگری که گناه نکرده باشند و معصیتی در آن نشده باشد و زمین
منبسطه و منبسط و ساده می گردد بنوعیکه نه کوه و نه در آن نخواهد ماند و نه تپه و بلندی هم چنانکه در اول مرتبه بود که او را دحو و بسط فرمود
بود و بر میگرداند خداوند عرش خود را بر روی آب هم چنانکه در اول مرتبه بود ایضا و در آنوقت ندا مینماید خداوند بصدای جهوری که تمام اقطار سموات
و ارضین میرسد و میگوید که لمن الملک الیوم یعنی از برای کیست ملک امروز پس هیچ جواب دهنده جواب نمیدهد چونکه هیچکس نمیباشد پس خود جواب خود را
میدهد و میفرماید که لله الواحد القهار یعنی ملک از برای خداوندی است که یکتاست و شریک ندارد و غالب و قاهر بر همه اشیاست و بعد می فرماید که منم
غالب و قاهر شدم بر جمیع خلایق خود و فانی ساختم ایشان را و منم خداوندیکه نیست خدائی بجز من و یکتای تنهایم و شریک ندارم و منم خلق نمودم خلایق را بقدرت
خود و منم فانی ساختم ایشان را بمشیت خود و زنده میگردانم ایشان را دو مرتبه بقدرت خود بعد از آن حضرت فرمودند که خداوند میدمد در صور یکدمیدن که
صدا از آن طرفی که بسمت آسمانست پس باقی نمیماند احدی از اهل آسمانها مگر اینکه زنده میشوند بآن نحویکه اول بودند و عود مینمایند حمله عرش و حاضر
میگردد جنت و جهنم و محشور میگردند خلایق از برای حساب و معنی اینکه گفته شد این حشر غیر حشریست که سابقا ذکر شد معلوم شد که ... صور اول است و هم در دعا
وارد گردیده است تا اینکه حشر بیان نموده است و مؤید اینست که مرویست از حضرت صادق ع آنستکه بعد از فنای اهل زمین و اهل آسمان که گذشت بقدر زمان خلقت
موجودات فانی ساختن اهل زمین و آسمان را اول ملک مقرب را نماند بعد از آن اهل آسمان مرتبه سیم را فانی میگرداند بعد از آن بقدر زمان خلق و زمان خلقت اهل زمین و
آسمان دوم ملک مقرب را نماند بعد از آن اهل آسمان دوم را فانی میسازد و هم چنین بعد از فنای اهل آسمانها بعد زمان ما قبل آن ملکی بجز ... بماند تا
تا اینکه اهل جمیع سموات را فانی میسازد و بعد از آن میکائیل را فانی میسازد بعد از آن بقدر زمانهای سابقه ملکی بجز ... نماند بعد از آن جبرئیل را فانی
میسازد و بعد از آن و بعد از مکث نمودن بقدر زمانهای سابقه ایضا ملک الموت را فانی میسازد و بعد از آن بقدر ملکهای سابق بر آن ...
مینماید بعد از آن می فرماید که لمن الملک الیوم لله الواحد القهار و بعد از آن نفخ دوم در صور میشود و خلایق را زنده میفرماید و مراد که فانی شدن اهل
زمین و آسمانها عبارتست از منقطع شدن ارتباطات و علاقات روحیه و حیوانیه و مرتبه عقل از آنها و عود نمودن آن علاقات که عبارت از ارواح
و نفوس جزئیه خلایق بسوی عالم تجرد خود و تعلق داشتن بصور و هیاکل مقداریه صوریه عنصریه برزخیه اشباحیه باقی مانند عوالم عقل و روح و برزخ که
از تجرد باشند بحال اول باطن و تجرد خود چنانکه قبل از انقطاع ارتباطات و علاقات مذکوره ایضا باقی بر باطن و تجرد خود و عدم تغیر و تبدیل بودند
چونکه فی الحقیقه بسبب منقطع شدن این علاقات تغیر و تبدیلی در عالم عقول و ارواح و برازخ صوریه بهم نرسید چنانکه قبل از انقطاع نبود و فقط علاقه
بسبب علاقه داشتن آنها بعوالم ما تحت خود که عبارتست از اجسام سموم ملکیه و قوالب عنصریه ... تغیر و تبدیل را آنها راه نیافته بود بلکه
این انقطاع و وجود علاقه و عدم آن بالنسبه بحال اینها عارضات میباشد در تغیر و تبدیل و ... از برای عوالم ما تحت است که محل ...
و تبدیل میباشند نه بالنسبه بحال عقول و ارواح و برازخ چونکه عوالم و حضرات آنها عالم و حضرت بقا و تجرد است و از فعل و انفعال و تغیر و تبدیل ...
میباشند چنانکه سابقا محقق و معلوم شد و اکثر آیات و اخبار ایضا مفاد آنها بخصوص همین فانی شدن اهل سموات و اهل ارض است و در همین اخبار
مرکبات و تصریح باشاره بفانی شدن ما فوق السموات که عالم برزخ و عقول و نفوس است نشده است بلکه مفاد آنها تصریح به بقاء عوالم آنها شده
مکرر در حدیثی که از حضرت صادق ع ... بعد از سؤال نمودن زندیق که آیا متلاشی میشود روح بعد از بیرون آمدن از
قالب یا اینکه آن باقی است پس فرمودند بلکه آن باقی است تا وقت نفخ صور و در آنوقت فانی میگردد اشیا پس نه حسی و نه محسوسی میباشد بعد از آن اعاده نموده میشود
اشیا همچنانکه ابتدا فرموده است خلقت آنها را خداوندیکه مدبر آنها است و از جهت ... باشد ...
دو نفخه است و ... ایضا با آنکه نهایت اجمال و تشابه دارد تصریح بر فنای عقول و نفوس ندارد بلکه بسبب لفظ حس و محسوس ... که عالم برزخ در مابین نفختین ...
بتبدیل سموات و ارضین بر هم ریخته شود چونکه از جمله عالم تغیر و تبدیل و عالم حس و محسوس است و اما عقول و نفوس و ارواح پس بر حال خود باقی هستند تغیر و
تبدیل ... در آنها نمی باشد در وقتیکه بوده باشند ... انطوا و اندراج آنها در عالم و حضرت عقل شود و عقل که وجه الله باشد بقا ... از برای او میباشد ...
نفخ صور پس بودن ارواح جزئیه ... در قوالب و صور مثالیه ... مضامین صریحه احادیث است و شکی در آن نمی باشد بلکه مثال تغیر این عوالم ...
عقول و نفوس و برزخ در دو حالت وجود علاقه و عدم علاقه و تغیر نیافتن خود عوالم عقول و نفوس و برزخ در عالم حس و مشاهده مثال آفتاب است که در عالم
خود همیشه باقی و برقرار و بر یکحال و یکمنوال است پس در وقتیکه ... زمین و خانهها و درختها و زراعتها و امثال آنها موجود باشند اثر ...

مینماید یعنی انها مشرق باشراق هستند یعنی باذن او میگردند و در زمین که انها در کره زمین محجوب باشند مراتب اشراق بر انها نمیتابد یعنی تمام تصور باشراق
و مستفیض بافاضه آن میشوند بسبب عدم وجود انها و عدم استعداد و محل اشراق آفتاب پس در زمان عدم افراد اشراق و عدم افراد اشراق شمس
که تغییر و انقلاب و بیمانی در حالات آن هم نرسیده است بلکه تغییر در اندازه برزخ حالات موجودات از ضعیف بر نسبت بالا است از زمین هر کره و حالات آن
باقی و برقرار است و همین منوال است حال عالم [illegible] و نفوس و ارواح در مرتبه اهل آسمان و اهل زمین از اجساد و قوالب اجساد
هکذا انها از اشعه و اشراقات عالم عقل و روح و نفس کلی بودند که تا زمانی که اجساد انها و قوالب ضعیف موجود و مستعد بودند از اشعه اشراقات از عالم
عقل و روح کلی بانها متصل میشد بود و بعد از تمام شدن استعداد وجود خاص انها از اشعه اشراقات منقطع کردند یعنی آنکه اجساد و قوالب از انها
منقطع کردیدند نه انکه انها از اجساد و قوالب منقطع کردیدند بهمین منوال است اضافه نفوس و ارواح بانها خداوند با نسبت تمام موجودات که هر وقت که منقطع
میکردد انقطاع و بی استعدادی از طرف وجهه موجودات است نه از طرف وجهه خداوند انچه هست از ما است و ما ضایع نماییم و بر ترتیب که از ما
کن کوتاه نیست و مخفی نماند که همین مثل آوردن با آفتاب در حدیث ابی بصیر مخصوص منصوص است سؤال نمود از حضرت امام محمد باقر ع که مرد وقتی
در رؤیا که خواب می بیند مثلاً که در مکه یا شهری از شهرهای باشد آیا روح ایشان خارج است که انها ابی بصیر فرمودند که لا یا ابا بصیر فان الروح
اذا فارق البدن لم تعد الیه غیر انها بمنزلة عین الشمس هی مرکوزة فی السماء فی کبدها و شعاعها فی الدنیا یعنی نه ای ابا بصیر روح خارج از بدن نمی شود بجهه انکه
روح وقتی که مفارقت نمود از بدن عود و بازگشت نمیکند بسوی بدن غیر از انکه از روح در درون بمنزله قرص آفتاب است که مرکوز است در وسط آسمان و شعاع
ان در دنیا است مراد انجا است که تمام روح داخل بدن شده است تا انکه کسی بگوید که در وقت خواب با غیر از ان خارج می شود نباید بلکه تعلق و ...
ان بیک مثل تعلق و بدن آفتاب است ... زمین و مخفی نماند که همین طریق که اتصال و ارتباط و علاقه عالم عقل از موجودات و عوالم انحیث خود در وقت
نفخ صور که زمان فنا انها است منقطع کردد و همین طریق اتصال و ارتباط و علاقه جهل از موجودات و عوالم انحیث اجسام در زمان مذکور
منقطع میکردد و تمام مرتبه از عقل و جهل محض در دایره وجهیه نفوس و برزخیه صور و اشباح و عوالم مشکوة سموات و ارض عقل با اهل
انها و عوالم سجاد و ظلمات ارضیه جهل با اهل انها از هم گسیخته و پاشیده مضمحل و متلاشی کردد و قاع صفصف شود و چنانکه سابقاً ذکر
شد اجساد و قوالب انها رجوع بعناصر بسایط صلیه اولیه می کنند و تمام محل و موضع انها قاع صفصف می کردد تا وقت نفخ دوم در صور چنانکه مضمون
آیات و اخبار است و سابقاً قدری از آنها ذکر شد مضاعف بر این حدیث که مروی است از حضرت صادق ع در وقتی که سؤال نمودند یعنی از آنجناب که روح
هکذا ... [illegible] ... خورده است اعضا از هم پاشیده متفرق شده است عضوی را سباع و درندگان خورده است و عضوی را ... کرده بدل است
و بار خانه و عمارت ساخته شده است پس آنحضرت فرمودند که خداوندی که ایجاد فرموده است او را در اول مرتبه بدون ماده و مثال قادر است که
انکه اعاده نماید او را در مرتبه دوم پس گفت آن زندیق این مطلب از برای من واضح نما پس فرمودند ان الروح مقیمة فی مکانها روح المحسن
فی ضیاء و فسحة و روح المسیئ فی ضیق و ظلمة و البدن یصیر ترابا منه خلق و ما تقذف به السباع و الهوام من اجوافها مما اکلته و مزقته کل ذلک فی التراب محفوظ
عند من لا یعزب عنه مثقال ذرة فی ظلمات الارض و یعلم عدد الاشیاء و وزنها و ان تراب الروحانیین بمنزلة الذهب فی التراب فاذا کان حین
البعث مطرت الارض فتربو الارض ثم تمخض مخض السقاء فیصیر تراب البشر کمصیر الذهب من التراب اذا غسل بالماء و الزبد من اللبن اذا مخض
فیجتمع تراب کل قالب فینقل باذن الله الی حیث الروح فتعود الصور باذن المصور کهیئتها و تلج الروح فیها فاذا قد استوی لا ینکر من نفسه شیئا
یعنی انکه روح مقیم و برپا است در مکان خودش روح محسن و نیکوکار در روشنایی و وسعت است و روح بدی و گناه کار در تنگی و ظلمت است و بدن محول
و منقلب می کردد بخاک و بعضی از ان بدنها که ... درندها و جانورها از جوف و شکم خود از ان عضو بدن که خورده است
او را و در ... بیرون ان تمام انها در خاک محفوظ است در نزد علم خدا ... پنهان نمیماند از آن ... در ظلمات زمین و زاند عدد چیزها و وزن
انها را و بدرستیکه تراب خاک بدنها که روح با انها تعلقی داشته است بمنزله طلا می باشد در میان خاک پس زمانیکه خداوند خواهد که مردمان را زنده فرماید
مطر شدید از آسمان بر زمین بسیاری ... بر زمین ... مثل بدن و ... مانند ...
پس جدا میکردد خاک قالب ادم مثل جدا شدن طلا وقتی که بشویند او را با آب و از خاک جدا نمایند و مثل جدا شدن روغن از ماست وقتی که
زده شود پس ... مثلاً ... جمع میشود خاک قالب هر شخصی پس منتقل میشود بسوی مکان روح پس عود مینمایند صورتها
و شخصها باذن خداوندیکه مصور است مثل هیئتهای اولیه خودشان و داخل میشود روح در انها پس چونکه تمام و درست شد
نمیبیند خود را ... صورت خود ... زیاده و نقصان و در حدیث منسوب که سؤال کرده شد از حضرت که فرموده خداوند که
یوم تبدل الارض غیر الارض و السموات که معنی این است که روزیکه تبدیل کرده میشود زمین بغیر زمین اول و آسمانها بغیر
اسمانهای اول در کجا می باشند در آن روز خلایق پس فرمودند که در ظلمت می باشند که پیش از حشر است و مراد از ظلمت همان اضمحلال
و انعدام و متلاشی شدن ابدان و قوالب و اجسام است با انعدام و اضمحلالی که قبل از بعث و حشر است و صورت منقطع شدن هر یک از
عقل و جهل از عوالم اجسامیه سماویه و ارضیه نا محبیه خود و باقی ماندن سموات و ارضین ساده و کردیدن انها قاع صفصف
مدبر ... که ملاحظه میشود در ... المرقوم ... ابرام

و مدانکه وجه ... کردیدن و مثل اشیء شد ... که با ... و ارضین اکر عوالم اجسامیه می باشند
وقت نفخ صور اول انسان که وضع و خلقت سابق انها بر وجه حرکت و تبدل و تغیر و فنا که معنی عالم فنا و دنیا است شده بوده است و عالم آخرت عالم تعامل
است و از حرکت و تبدل و تغیر و ما بر نسبت پس منفعل ساختن موجودات از عالمی بعالم دیگر هیچ مناسبت و مشابهتی با بینها نباشد لازم دارد که وضع
سابق انها بر هم زده شود تا آنکه طرح وضع لاحق ریخته شود مثل عمارتی که خواسته باشند که اوضاع او را بالکلیه تغییر بدهند و با اوضاعی که هیچ
گونه مناسبت و مشابهت باوضاع اولیه آن نداشته باشد کذا رند پس اول از همه بر هم زنند و خراب کنند و محل و موضع و اصول و قاع صفصف بنمایند
و بنا طرح آن اوضاع جدید که در نظر می باشد اندازند که شود و فی الحقیقه خراب نمودن از برای ساختن مطلوب است بلکه بیکوع نصرتی است که نهد
ایجاد و ساختن وضع دوم است و فنا موجودات ابتداءً فانی نمودن انها بنسبت بلکه نیکوع از عدم است و بصرف خدا است بر انها بجهه منتقل
ساختن انها از عالم بقا و خلود و این نوع از نصرف را تحویل و انتقال گویند که متعارف در این که و در احادیث که و لفظ فنا از او نموده اند در انها
خالد و وضع سابق انها است پس فنا حقیقی و از اینجا است که در اکثر احادیث لفظ تبدیل و تحویل و امثال انها ذکر شده است و مدانکه همین سبب است که
عالم عقول و ارواح و برزخ در وقت فنا عوالم ما تحت انها فانی نمیشوند چونکه وضع انها سابق و لاحق و ندا اشته است و وضع اول انها مخالف با
وضع دوم انها بوده است و اول و آخر او وضع انها بر بقا و دوام و بر غیر حرکت و بر غیر تحول و تبدل بوده است بخلاف عوالم ما تحت انها از سموات و ارض
که وضع اول انها بر حرکت و تغیر و انتقال و فنا از حالی بحالی بوده است و وضع دوم انها بر ثبات و سکون و استقرار و عدم انتقال است و لهذا لازم
است که انهدام از اوضاع اولیه انها بیکبار بر هم زنند تا بنا انها را با اوضاع ثبات بقا و خلود بنهند و نور اصول ... و نفوس کلیه ... جمیع
عقل و جهل ... و بیچون بهشت و جهنم و اهل انها حاصل شود و هر بود در حالت ... و برقرار و همیشه مخلد خواهند بود ...

از ایشان نمود مذکور گردید که فقط بیان است شود جهنم هستها از اهل او اف اگر بنده بخشش منها از اهل است بر جمله ترنبا بعلة نمود که گوید اندکه
بندازد از ایشی شود انه استمهال و میسر داد از آن مسایل و بحقها است که بعید نسبت خوشه و آن از اخوت بادونا و توقیر ایمان کفار گردید
ختم نموده شود که در محضه و بیکو کرد که بدان یک و سیله نجات و بشارت باحوال طایفه شیعه که عمر عاشر و اهل عقل که باشد محمد و ائمه
عقیدهای مذکوره معلوم گردید که اهل بیت حضرت عمر منیعه علیهن بن نوح و اصل از حضرت خاتم الانبیا و سید المرسلین و حضرات ائمه طاهرین صلوات الله
علیهم اجمعین نجات بشکد و امید جهنم و حقیقت حصار منیع سعی کنند اهل و بدان خاتم الاوصیا و ائمه و ساير الغلط و منا و بر لعنة الله علیهم اجمعین
می باشند و وسیله که بان توسل نموده تبود و در سبیل نجات و خلاص اعتقادات است بحضرت بنی و الوثقی ... لا انفصام لها
است بیان ائمه چنانکه بر یعنی مفصل خبر آنان و اخبار است از آنجا است که مشهور است کل سبب و نسب منقطع یوم القیمة الا سببی
و نسبی یعنی هر سبب و نسبت و سیله و نسبت و سببها منقطع است بکار نیاید فانه نمی ... از برای نجات ایشان از جهنم ...
هست مگر سبب و نسبت من که بواسطه من و نسبت و سبب ما هستند ... از ایشان مرتبط بروی ...
و مناسبت ... معلوم است که از سنخ و اصل است در زمانه بحکم کل شیء یرجع الی اصله ملحق بایشان است و در عین حب و علیهن اسلام
وسجین بود و است بلیت که از این منزل غربت ... خلق کرده و منکر ایجاد گردیده غافل ... بوطن باز ... کرم ...
راه نجات نمودم بعد از این ... و در گور ... بکار ... و نیم ... که از شفاعت و شفاعت ... ائمه ...
نامید اند و از جود و ملحق خود در است ... چنانکه در نص ... و تفصیل الا ... اخبار مذکور و مسطور است ...
شده است مضاعف ... در اینجا ذکر می شود و هر ... ما لحقوهم ... شعیتنا من نور الله
والیه یعودون والله انکم الملحقون بنا یوم القیمة وانا لنشفع فنشفع ووالله انکم لتشفعون فتشفعون وما من رجل منکم الا وسیرفع له
نار عن شماله و جنة عن یمینه فیدخل احبائه الجنة و اعدائه النار یعنی شیعه ما از نور خدا ... خلق کرده شده اند ... عود و باز گشت می نمایند
بخدا قسم که یقینا و البته که شما ملحق شوند می باشید بما در روز قیامت و بتحقیق و یقین که ما شفاعت می نمائیم ... قبول کرده می شود بحق خدا
و ... و بتحقیق که شما ایضا شفاعت می نمائید ... شفاعت شما ایضا قبول کرده می شود ... از شما مگر اینکه روز ... باشد که بلند کرده شود
از برای او ... از طرف چپ و بهشتی از طرف راست ... داخل نماید ... بهشت و دشمنان خود را در جهنم ... که ... فرمود
ان الله ... شیعتنا یوم القیمة علی ما فیهم من ذنوب و غیره مبیضة وجوههم مستورة عوراتهم ... فقد سهلت لهم الموارد و ذهبت عنهم
الشدائد یرکبون نوقا من یاقوت فلا یزالون یدورون خلال الجنة علیهم شرط من نور یتلألأ توضع لهم الموائد فلا یزالون یطعمون والناس فی
الحساب و هو قول الله تبارک و تعالی ان الذین سبقت لهم منا الحسنی اولئک عنها مبعدون لا یسمعون حسیسها وهم فیما اشتهت انفسهم خالدون
یعنی بدستی و بتحقیق که خداوند مبعوث می فرماید شیعه ما را در روز قیامت با وجود ... گناه ... روی ایشان سفید
نورانی است ... پوشیده شده است ... و لغزشهای ایشان ... از برای ایشان ...
... سوار می شوند ... خلق کرده شده است ... می باشند ...
اطراف ... ایشان پوشیده شده است ... از نور که ... ایشان ...
بر ایشان مشغول ... خود ... باشند ... مشغول ... فرموده خداوند است که ان الذین سبقت
یعنی بتحقیق که ... از برای ایشان ... حسنی ... دور کرده شده اند ... نمی شنوند ...
... ایشان ... آنچه دل ایشان میخواهد ...
... از عالم عقل و علیین ... ایشان خواهد بود ...
... مذکور است ... خواهد بود و منقول است ... علیه الرحمة ... که ...
... حضرت صاحب العصر و الزمان ... اللهم ان شیعتنا خلقوا من
فاضل طینتنا و عجنوا بماء ولایتنا اللهم اغفر لهم من الذنوب ما فعلوا اتکالا علی حبنا و ولایتنا یوم القیمة امورهم ولا تواخذهم بما اقترفوا من
السیئات اکراما لنا ولا تقاصصهم یوم القیمة مقابل اعدائنا و ... یعنی بار خدایا بتحقیق که شیعه
خلق کرده شده اند از زیادتی طینت ما ... از برای ایشان ... گناهانی را که کرده اند ...
نمودن ایشان ... دوستی و محبت ما ... روز قیامت ... امور ایشان را ... کرده اند ...
... مقاصه ... با ایشان ... سیئات ... ایشان ...
این ... از ... معلوم شد که
... وسیله ... دخول جنت ... نجات ... توسل ... که کاشف است ...
از سنخ و شفاعت ایشان ... لکن ... است که توسل ... ایشان ... آثار ...

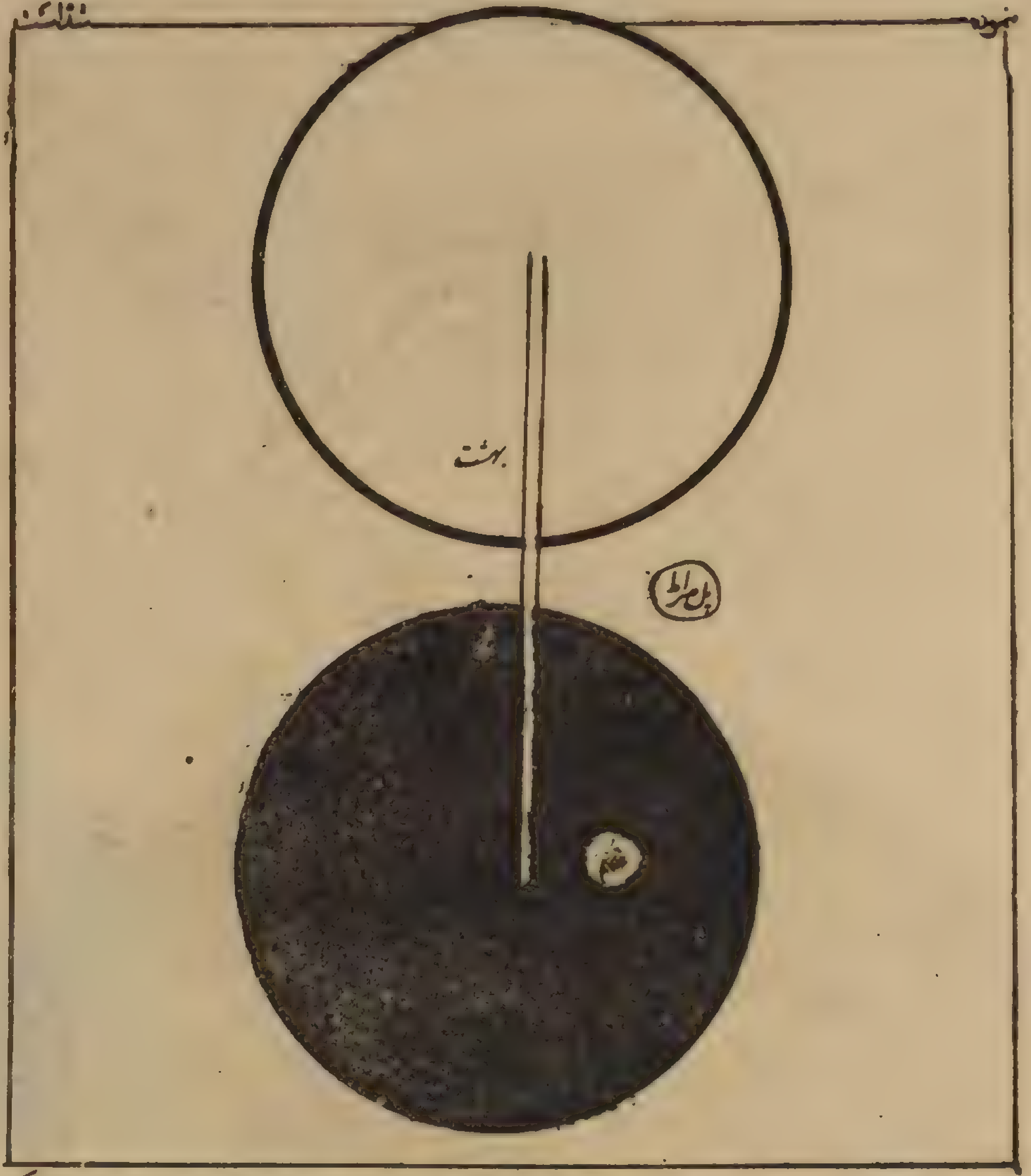

و دانستی هر یک از عالم عقل و جهل و علیین و سجین در نهایت ظهور و غلبه و کمال می باشند که ... از برای ایشان امکان نداشته باشد
اما علیین و اهل آن ... مخلد باشند ... و تنزل ... از برای ایشان ... نمی باشند ...
بسیار ... و بکمال ... غلبه ظهور هر یک از عقل و جهل و علیین و سجین ... اهل آنها ... فرموده است ... اذا دکت
الارض دکا دکا وجاء ربک والملک صفا صفا وجیء یومئذ بجهنم یومئذ یتذکر الانسان وانی له الذکری یقول یا لیتنی قدمت لحیاتی فیومئذ لا
یعذب عذابه احد ولا یوثق وثاقه احد یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی یعنی ... زمانی
... شود ... ملائکه ... صف ... باشند ... آورده شود ...
... که ... آورده می شود ... و جهنم ...
... جهنم ... می شود ... از برای ...
... که ... از برای ...
... روز ... عذاب ... مثل ...
... عمل و ... علیین ... نفس مطمئنه ... اعمال صالحات و ...
... رجوع ... است که ...
... داخل ...
... و جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله ...

در عالم جوارح و ظاهر بدن می باید که باشد تا آنکه بسبب آن آثار یقین بحقیقت و بودن آن در قلب و باطن حاصل شود و از غیر ممتاز گردد چونکه امتیاز حقیقت
امر باطنی بدون آثار و علامات معروف و غیر ممکن است و اصل و حقیقت ندارد چنانکه در همه عقاید قلبیه و کیفیات باطنیه چنین است و وجود حقایق باطنیه
بدون آثار و علامات ظاهریه در وقت قدرت و عدم مانع ممتنع و محال است بمقتضای عقل و بمضمون حدیث مشهور نبوی که ان علی کل حق حقیقة
وعلی کل صواب نورا یعنی بتحقیق که از برای هر علمی و اثر نیکی حق و صدق می باشد حقیقتی هست و از برای هر عملی که صواب است و از او اصلی و حقیقتی می
باشد پس بودن آثار موالات و نشانه محبت و مودت در ظاهر جوارح کاشف و دلیلست بر بودن موالات و مودت در باطن قلب و بودن مودت و
موالات در باطن قلب کاشف و دلیلست بر بودن اینکس از شیعه و شیعیان ایشان در روز وارد و این لازم دارد ملحق شدن با ایشان را در روز
و معاد و اینمعنی نجات و سعادت منکر است و چنانکه آثار جوارحیه ظاهریه کاشف و دلیلست بر بودن موالات قلبیه باطنیه همچنان موالات نمودن
با اقربا و ذریه و تبعه انجناب کاشف و دلیلست از موالات داشتن با ایشان و علامت کاشف و دلیل بر عکس است خصوصا در وقت بودن و تکبر
انجناب که در آن وقت محل تعلق آثار موالات منحصر در تبعه و ذریه و اقربا ایشانست چنانکه در امر ما نحن فیه است که مردمان ما از هی و دست رس با انجناب
بهیچوجه ندارند تا آنکه بالنسبه بخود ایشان آثار موالات را بعمل بیاورند مگر بالنسبه بتبعه و ذریه ایشان و چنین است دست ندهند که
بجهتی کلی نباشد پس بجهت ای کلی ایشان که باشد پس وسیله نجات و سبب فوز و سعادت اخروی امید به موالات نمودن و احسان بتبعه و ذراری
ایشان که کاشف است از موالات با ایشان و بودن اینکس از شیعه و شیعیان ایشان که لازم دارد ملحق شدن با ایشان را و غیر از این بگیرد است
و وسیله نبوده است و نیست و نخواهد بود و سایر اعمال و عقاید نیکو مربوط و بسته با آنست پس اگر موالات با ایشان می باشد سایر اعمال و
عقاید نیکو صحیح است و نفع می دهد و الا فلا چنانکه صریح عقل و نقلست و این میزان و معیار کلی است از برای شناختن و معلوم نمودن پاکی
و ناپاکی طینت و علامت سعید و شقی بودن و علیینی و سجینی و حلال زادگی و حرام زادگی و بهشتی و جهنمی بودن اینکس است و ازینجاست و سبب آنکه
خداوند به پیغمبر خود که اصل حب و معدن علیین و حقیقت خوبی و پاکی است مودت را که قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی معلوم
گردانید چونکه معنی آنست که بگو ای پیغمبر مر ایشان را که سؤال نمی نمایم و توقع ندارم من از شما در مقابل تبلیغ نمودن رسالت خداوند اجری و عوضی را مگر مودت و
دوستی نمودن شما ذوی القربی و ذریه من و ما حصل حقیقت این معنی اینست که اینکه و مقصد از این تبلیغ رسالت حق شما ندارم مگر اینکه معلوم
شود که کدام یک از شما ناجی و سعادتمند و از شیعه و شیعیان انجناب که اصل علیین و منبع سعادتست و از این سبب که در دوستی که این امر باشد منافق و راه
کدام شقی ایشان هستند گفتند که این نوع از کلمات از جهت اینست که اقارب و ذریه خود را بعد از خود وکیل و حمل بر مردم نماید لهذا
امر دیگر نازل شد که و ما سئلتکم من اجر فهو لکم یعنی و اجری که سؤال و توقع نمودم از شما پس آن از برای خیر و نفع خود شماست نه از برای من و ذریه من و از
اینجا ابهم وجه و سبب آنکه هیچ پیغمبری اجر و عوض بر رسالت نمودن خود از قوم خود نخواسته است مگر انحضرت که اجر و عوضی که مذکور شد از قوم
خود توقع نموده است چنانکه بخصوص منصوص است معلوم و واضح گردید چونکه موالات و دوستی نمودن با هیچ پیغمبری بطوریکه خالی از موالات انجناب
باشد کاشف و دلیل بر نجات و سعادتمند بودن اینکس نمی شود بجهت آنکه منبع همه سعادات جمیع مخلوق و تا جمیع ملئکه مقربین و انبیاء مرسلین انجناب است الا
غیر و انجناب اصل علیین و منبع حب سعادتست چنانکه سابقا در این کتاب مذکور و مشروح و غیر آن ایضا محقق نمودیم و از این سبب ایضا که در احادیث متواتره
محض و رغبت نمودن بر موالات و دوستی آن اقارب و ذراری انجناب که کاشف و دلیلست بر موالات داشتن با انجناب ایضا شده است از آنجمله احادیث
که روایت شده الا من مات علی حب آل محمد مات شهیدا الا و من مات علی حب آل محمد مات مغفورا الا و من مات علی حب آل محمد مات مؤمنا مستکمل الایمان الا و من
مات علی حب آل محمد بشره ملک الموت بالجنة ثم منکر و نکیر الا و من مات علی حب آل محمد فتح له بابان الی الجنة الا و من مات علی حب آل محمد جعل الله قبره مزار ملائکة
الرحمة الا و من مات علی حب آل محمد مات علی السنة والجماعة الا و من مات علی بغض آل محمد جاء یوم القیمة مکتوب بین عینیه آیس من رحمة الله الا و من مات علی بغض آل
۱۳ محمد مات کافرا الا و من مات علی بغض آل محمد لم یشم رائحة الجنة یعنی آگاه باشید و بدانید که هر کسیکه بمیرد بر دوستی آل محمد مرده است شهید آگاه باشید و هر کسیکه
بمیرد بر دوستی آل محمد مرده است در حالتیکه آمرزیده شده است از برای گناهان او هر کسیکه بمیرد بر دوستی آل محمد مرده است مؤمن و کامل الایمان
و هر کس که بمیرد بر دوستی آل محمد بشارت میدهد او را ملک الموت ببهشت و بعد از آن منکر و نکیر و هر کسیکه بمیرد بر دوستی آل محمد گشوده می شود
از برای او دو در بسوی بهشت و هر کسیکه بمیرد بر دوستی آل محمد گرداند خداوند قبر او را زیارتگاه ملئکه رحمت و هر کس که بمیرد بر دوستی آل محمد مرده است در
که صدق بهشت آگاه باشید و بدانید که هر کس که بمیرد بر بغض و دشمنی آل محمد می آید روز قیامت و نوشته شده است در میان دو چشم او که این شخص نا امید
و نا امید است از رحمت خداوند و هر کس که بمیرد بر بغض آل محمد مرده است در حالتی که کافر است و هر کس که بمیرد بر بغض آل محمد نبوئیده است و نخواهد
بوئید بوی بهشت را و مراد از مجموع این فقرات آنست که بودن دوستی آل محمد در وقت خاتمه امر انجام عمر کاشف و دلیلست بر آنکه صاحب آن
از اهل عقل و علیین و از شیعه و شیعیان انجناب و از اصل جنت و انصاف بوده و آنکه من لم یحب عترتی فهو لاحدی ثلث اما منافق و اما لزنیة و اما
امه حملت به فی غیر طهر یعنی کسیکه دوست ندارد عترت مرا پس او یکی از سه است یا منافقست و یا ولد الزنا است و یا ولد حیض است و ایضا مروی است که من احبنا اهل البیت فلیحمد
الله علی اول النعم قیل و ما اول النعم قال طیب الولادة و لا یحبنا الا من طابت ولادته یعنی هر کسیکه دوست بدارد ما اهل بیت را پس باید که حمد نماید
خداوند را بر اول نعمتها پرسیدند که کدام است اول نعمتها پس فرمودند که پاکی ولادت و زاییده شدن و دوست نمیدارد ما را مگر کسی که

پاک شد

پاک باشد ولادت او و انصاف نمودند حاصل معنی آنکه مضمون این است که هر کس که خدا تعالی انعام فرموده است نعمت دوستی اهل بیت من پس باید شکر نماید
بخیر دنیا و آخرت و شک نمایند در آنکه آن در بهشت است بدرستیکه دوستی اهل بیت من بیست خصلت است ده از آن در دنیا و ده از آن در
آخرت اما ده که در دنیا است پس زهد و حرص بر علم و ورع در دین و رغبت در عبادت و توبه نمودن قبل از مردن و نشاط در شب زنده داری و
و ناامید بودن از آنچه در دست مردم است و حفظ نمودن امر و نهی خداوند و بغض دنیا و اما ده در آخرت پس نصب نمیشود
از برای او میزان و نشر نمی شود نامه اعمال او بدست چپ و نوشته میشود از برای او برات از آتش و سفید و نورانی می باشد صورت او
می شود بهشت و قبول شفاعت او در حق هفتصد نفر از اهل بیت خود و نظر میفرماید بسوی او رحمت و تاجی از تاجهای
بهشت که داخل بهشت می شود بی حساب و انصار مودة
یعنی ثابت است شفاعت نمودن من از برای هر کسیکه اعانت نماید ذریه مرا بدست و زبان و مال خود و انصار مودت ایشان نمودند انا الشفیع یوم القیمة
و لو جاؤا بذنوب اهل الدنیا المکرم لذریتی والقاضی لهم حوائجهم والساعی لهم عند اضطرارهم والمحب لهم بقلبه ولسانه یعنی چهار فرقه
که من از برای ایشان شفیع باشم روز قیامت و هر چند که بیایند با گناهان اهل دنیا یکی گرامی دارنده ذریه مرا و یکی قضا کننده
ایشان را و در برای ایشان حوائج ایشان را و یکی دیگر آنستکه سعی نماید از برای ایشان در وقت اضطرار ایشان و یکی دیگر آنستکه
دوست بدارد ایشان را بدل و زبان خود مراد آنستکه اگر از قسم اول عاجز باشد لا اقل محبت قلبیه و لسانیه را که اصل و عمده است داشته باشد
و الا شفاعت محقق نشد که ادعای محبت قلبیه بدون آثار و علامات ظاهریه با وجود قدرت بر آن نیست که کذب و غرض است و انصار مودة
ایشان که اکرموا اولادی و حسنوا آدابی یعنی اکرام نمایید اولاد مرا و نیکو نگاه دارید آداب مرا مقصود آنستکه نگاه داشتن ادب با انجناب موقوف
و منوط است باکرام نمودن اولاد ان والا ادب و حرمت انجناب نگاه داشته نشده است و انصار مودة نداکرموا اولادی الصالحون لله و
الطالحون لی یعنی اکرام نمایید اولاد مرا خوبان ایشان را از برای رضای خدا و اولاد بد ایشان را از جهة رضای من مقصود آنستکه چونکه اکرام نمودن با ایشان در
حقیقت اکرام نمودن با انجناب است پس آنکسیکه اکرام نموده شده است در حقیقت بد یا نیک باشد محل اکرام است و روایت است از حضرت صادق ع که فرمودند
ببعضی از اصحاب خود که لا تخالطن احدا من العلویین فانک ان خالطتهم مقت الجمیع و لکن احبهم بقلبک ولکن محبتک من بعید یعنی مخالطه
منما با احدی از علویین و فاطمیین بجهة آنکه تو اگر مخالطه نمایی با ایشان مبغوض میداری جمیع ایشان را ولکن دوست بدار ایشان را بدل خود و باید
که بوده باشد دوستی تو مر ایشان را از دور مراد آنستکه شاید بسبب بدیها اینکس مخالطه نمودن با ایشان منجر بعداوت و بغض بگردد
و این قسم از کلام کنایه از آنست که هر نحو که باشد باید اینکس خود را از عداوت و دشمنی با ایشان دور دارد و خود را بدوستی ایشان نزدیک دارد و لا اقل
جهة و بنحوی خواهد بود یقینا و منقولست که در زمانیکه جلال و شرف علی بن موسی الرضا با انجناب
نمود که بکتابت برای من شفقت فرمایید انحضرت بدست مبارک خود این دو فقره را در پارچه کاغذی نوشتند و آن دو فقره این
است که کن محبا لآل محمد و ان کنت فاسقا و محبا لمحبیهم و ان کانوا فاسقین یعنی باش دوست از آل محمد و هر چند که تو باشی با اعمال نیکو خود
فاسق و دوست آل محمد و هر چند که ایشان در سایر اعمال نیکو فاسق باشند مقصود آنست که علامت و نشانه یقینی و قطعی
بودن اینکس ناجی و سعادتمند و از علیین و شیعه انجناب بودن موالات و دوستی آل محمد و دوستان ایشانست که کاشف از موالات
و دوستی انجنابست و سایر اعمال نیکو علامت و نشانه بودن با ایشان موالات با ایشان نمیباشد چنانکه صریح
آثار و احادیث متواتره است که کتب از آنها مشحونست و علاوه بر آنها ابیات و حکایات است که ذکر نموده اند و از جمله از علماء عامه
و خاصه و از جمله علماء خاصه علامه حلی است رحمه الله علیه ذکر نموده است این حکایت را در منهاج الیقین که در ذکر فضائل امیر المؤمنین ع
است حکایت اولی آنست که در بعضی از سالها جنگ و قتال شد اتفاق افتاد و باین سبب اهل آن متفرق و پراکنده شدند و از
جمله آنها ضعیفه علویه صالحه بود که شوهران بود کشته شده بود و چهار دختر کوچک از آن داشت پس از
دخترهای صغیره از بیرون رفت تا آنکه بعد از مدتی وارد بلخ گردید در ایام زمستان و متحیر و سرگردان بود و بعضی از اهل بلد او را
دلالت بشخصی نمودند که معروف بایمان و صلاح و متوجه احوال غربا و فقرا می بود پس قصد آن نمود و او را در در خانه خود نشسته یافت که
و در اطراف آن غلامها و خدمتکاران بودند پس اظهار نمود که من ضعیفه غریبه علویه می باشم و با چهار طفل خود وارد این بلد شده ام و کسی را نمی
شناسم پس گفت با آنکه شاهد بیاور که تو علویه می باشی پس آن علویه متحیر و سرگردان و گریان و ترسان برگشت و اطفال آن
انشخص گفت که چرا ایستاده در این برف پس گفت غریبم و جائی از راه گفت بیا با من تا ترا راه بکاروان سرائی که در آن
غربا می باشند پس چونکه براه افتاد شخص مجوسی که در مجلس امیر بود و قضیه و سؤال و جواب امیر را مشاهده و استماع نمود رحم بحال او نمود و
در خواست و از عقب آن زن رفت و او را با اطفال بخانه برد و جای خوبی از برای ایشان مهیا نمود و خود و اهل و عیال آن تا شام مشغول خدمت و احسان
نمودن با او و اطفال او بودند پس چونکه وقت تمام شام شد برخواست و مهیا نماز کردن گردیدند و گفت بزوجه مجوسی که ابا تو از برای نماز کردن برخیز
پس آن زن مجوسیه جواب گفت که من و شوهر من هر دو مجوسی می باشیم ولکن بسبب اسم جد تو دوستی تو در دل ما افتاده است

مشغول شد و دعا نیز نمود که خداوند [illegible] مجوسی را مشرف بدین اسلام فرماید [illegible]

[illegible] بر آمل [illegible] غلبه نموده است [illegible]

[illegible] کوثر ایستاده است و جامی [illegible] عرض کرد [illegible]

[illegible] مکان [illegible]

و ایشان [illegible] محافظت نموده است [illegible] اطعام کرده است [illegible] مکرم و محترم [illegible]

و آنحضرت جام [illegible] شد [illegible]

[illegible] عرض نمودکه [illegible]

[illegible]

حکایت ثانیه

[illegible]

فرموده است که و تمیّز و ما سوّیها معنی اعتدال است که اجتماع خدائی که خلق فرموده است پس تسویه نموده کمال است میان اجزا و اعضا و امزجه و [illegible]

دوم آنست که قسم بنفس و نحو خدائی که تسویه نموده است [illegible] است که مشکور است در

ادعیه نبویه که الحمد لله الذی خلقنی فسوّیتنی و کمالی است که از جمله شروط امامت و علامت سعادت است خلقت و [illegible]

[illegible]

استقامت باشند باری در وصف مؤمنین ایضا فرموده است که الذین آمنوا ثم استقاموا تتنزل علیهم الملئکة الا تخافوا ولا تحزنوا و
ابشروا بالجنة التی کنتم توعدون یعنی آنچنان اشخاصی که ایمان آوردند و بعد از آن در مرتبه استقامت باقی ماندند نازل میکردد بر ایشان
ملئکه و میکویند با ایشان که مترسید و محزون نشوید و بشارت بکیرید به بهشتی که بود بر شما که وعده داده میشدید با خلاصه کلام انسان
کامل انسانی در این عالم ناسوت خاکی بعد از ظفر یافتن باخلاق حمیده نفسانی و صادر شدن افعال محموده از او مستقیم بوده است در اعلی
و این همان مرتبه موجود شده او است بمقوم و معنوی انسانی که در حدیث سابق که در بعضی سابقه ذکر شد اشاره بآن نموده شده
بسبب این مرتبه متفاوته با هفت آسمان عرش اعظم یعنی آنکه در حدیث مثلا علی مذکور شد فلا بر جسم خاکی بر سر افرازی کاشانی برابر کرده
برای نشان دادن برتر باشد و ایضا از مضامین عقلیه سابقه معلوم کردید که چنانکه از برای خلق و صورت ظاهر انسان تناسب کیفیات و استوا
مزاجی تا باشد که از تناسب و توافق مزاج حاصل میشود و او را استوا خلقت و خلق حسن کویند چنانکه خداوند فرموده است که الذی احسن
کل شیء خلقه ثم هدی یعنی آنچنان خدائی که حسن و نیکو کردانید است خلق هر چیز را و بعد از آن هدایت فرموده است هر چیز را با امور که با آن
محتاج بوده باشد هم چنین از برای خلق که صورت باطن و نفس انسانست کیفیات متناسبه و هیآت متوسطه باشد که از تناسب و توافق مزاج
اعتدالی حاصل میشود و آنها را اخلاق حسنه کویند و معلوم میشود ایضا که چنانکه از برای جسد و بدن انسان صحت و عافیت و خیر و سعادتی باشد
هم چنان از برای نفس او که اصل عین او است صحت و عافیت و خیر و سعادتی باشد که آن کمال مرتبه و منتهای او است و عبارت از همین هیئات
مستویه و کیفیات معتدله نفس او که آنها را اخلاق حسنه کویند و مبادی و کیفیات متباینه غیر مستویه و غیر معتدله او را اخلاق سیئه و رذیله کویند
و جهت کمال و کرامت انسان و سبب شرافت و مفاخرت او بر سایر مخلوقات همین اخلاق حسنه و فضایل نفسانیه او است که از آثار و خواص عقل آن
عالم جلیل است و ضمنا بلاعقه و زینت انبیه و لاینه اولیا است و هر که را او متصف بدان شود و از اینجا است که خداوند توصیف پیغمبر خود را نموده
موقعه است پیغمبران و فرموده است که انک لعلی خلق عظیم یعنی بدرستی که تو مشتمل و متصف بخلق عظیمی یعنی بفضایل نفسانیه و کیفیات و هیات
باطنیه تو در سر حد استوا و کمال است و از اینجا معلوم شد که صناعت و علم تهذیب اخلاق که آن صناعت علمی است که مشتمل است بر تهذیب اخلاق و تزکیه
نفس یعنی بر کیفیت و چکونکی کسب نمودن انسان فضایل و اخلاق حسنه از برای نفس خود بطوری که افعال حمیده صادر شود از او بدون و بسهولت و آسانی از آن
صادر کردد اشرف علوم است بسبب آنکه شرافت هر علمی بقدر شرافت ثمره و مقصود از او است چنانکه معلوم و هویدا است که شرافت صنعت طبابت و فلاحت مثلا
بقدر شرافت بدن و غذای انسانست که ثمره و مقصود از این دو صنعت باشند و شرافت صنعت زراعت مثلا بقدر شرافت همان بوستان میوه ای است که ثمره
و مقصود از صنعت زراعت است و محقق است که اعز و اشرف موجودات نفس انسانست که در ما بین عنصریات از مرتبه معادن و نباتات و حیوانات برتر
نموده است و بخاصیت عقل و ادراک و استخراج علوم و صنایع مخصوص و ممتاز شده است و در ما بین فلکیات از مرتبه ملائکه و امثال سماوات
ایضا استعلا یافته است بخاصیت عقل و علم با وجود مزاحمه قوه شهوت و شرور و فعل و عمل صالح با وجود مزاحمه شهوت و غضب مخصوص و مکرم کردیده
و محقق است ایضا که مقصود از علم تهذیب اخلاق و صنعت تزکیه نفوس تکمیل نمودن و بعمل آوردن انسان کامل و آدم حقیقی است که بعد از تمام شدن از
معادن و نباتات و حیوانات مکرم شده و با استعداد علم و عمل نیکو پیش خداوند علم و عقل خود را از شائبه وهم و فضل و عمل خود را از شائبه شهوت
و غضب و بسبب و اراده خود منزه و ممتاز شده در بین نوع انسان بواسطه این علم و این صنعت از ماعدای خود که عنصریات و فلکیات باشد ممتاز کردیده
و رستکاری و سعادت ابدیه و کمال حقیقی دایمی بهم رسد چنانکه خداوند فرموده است که و نفس و ما سویها فالهمها فجورها و تقویها قد افلح
من زکیها و قد خاب من دسیها یعنی قسم بحق نفس و بحق خداوندی که او را خلق و تسویه نموده است پس الهام نموده است با و طریق فجور و تقوای
او را بتحقیق که رستکار شده است هر کس که تزکیه او را نموده است و او را متصف باخلاق حسنه و صفات حمیده نماید
بتحقیق که خایب و خاسر کردیده است کسیکه او را کم و پنهان داشته است و از ایضا که لایق او بوده است از آن اشتهار نکرده است و او را بکمال رسانیده است و در نقصان
نامی و اکذار ده است لیلی اد منزل طرفه معنوی است از علایق رسته و زخوان کرکند مثل این شود کم از این و ذکند بر این شود پس از آن
پس معلوم شد که اشرف انسان باخلاق حسنه و فضایل نفسانی او است و علم تهذیب اخلاق و صناعت تزکیه نفوس و متصف کردانیدن آنها را با آثار و علامات
عقل به علم و عمل که مقدمه و وسیله مرتبه انسانست بمرتبه شرافت خود اعز و اشرف سایر علوم است و وضع این باب نهم از این کتاب مجمع بیان
نمودن این علم و این صناعت شده است و لها فضایل بدنیه مثل صحت و جمال و قوت و متین بودن و امثال اینها و فضایل خارجیه از نفس و بدن از قبیل
مال و جاه و نسب و کثرت عشیره و قبیله و امثال اینها که از آثار و خواص عالم طبیعت و غیر عقل و غیر محل حقیقت انسان و کمال جوهر نفس نیستند و خارج از او
است و منافی است و از آن انسان زایل و منقطع میکردد پس هیچ کدام از اینها موجب کمال و عزت و سبب شرافت و مفاخرت انسان نمیشود بلکه شاید ابد که
حب نخواهی یافت کاذب کنایاد و کل کشت متصل را و همچنین اعمال بدنیه که ناشی از معرفت و عقل و از کمال نفس و اخلاق حسنه نشده باشد هر چند که
از جمله عبادات و حدود شریعت باشد از قبیل نماز و روزه و غیر از اینها موجب شرافت و عزت انسان نیست چنانکه سابقا در بیان و بعد از آن احادیثی که در احوال
آخر الزمان ذکر شد معلوم و محقق نموده شد مضافا با احادیث متواتره که در همین خصوص رسیده است از آن جمله روایت است از رسول الله که فرموده اند اذا رأیتم
الرجل کثیر الصلوة کثیر الصیام فلا تباهوا به حتی تنظروا کیف عقله یعنی هرگاه ببینید مردی را که بسیار نماز و روزه او بسیار است

با و مباهات ننمایید تا آنکه ببینید و معلوم نمایید که چکونه است عقل آن و ایضا فرموده اند که اذا بلغکم عن رجل حسن حال فانظروا فی حسن عقله فانما یجازی
بعقله یعنی هرگاه برسد بشما از جانب مردی خبر حسن حال او پس نظر نمایید در حسن عقل او بجهت آنکه مرد جزا داده میشود بقدر عقل او و نیز نقل شده
علی او و ایضا فرموده اند که ما قسم الله للعباد شیئا افضل من العقل فنوم العاقل افضل من سهر الجاهل و افطار العاقل افضل من صوم الجاهل
و لا بعث الله نبیا و لا رسولا حتی یستکمل العقل و یکون عقله افضل من جمیع امته و ما یضمر النبی فی نفسه افضل من اجتهاد المجتهدین
و ما ادی العبد فرائض الله حتی عقل عنه و لا بلغ جمیع العابدین فی فضل عبادتهم ما بلغ العاقل و العقلاء هم اولوا الالباب الذین قال
الله و ما یذکر الا اولوا الالباب یعنی قسمت ننموده است خداوند از برای بندکان چیزی را که بهتر از عقل باشد پس خواب نمودن عاقل بهتر
از بیدار بودن جاهل و اقامت نمودن و در خانه ماندن عاقل بهتر است از سفر کردن و بیرون رفتن جاهل و نفرستاده است خداوند پیغمبری
و رسولی را مکر وقتی که کامل شده باشد عقل او و می‌باید که بوده باشد عقل او بهتر و بیشتر از عقلهای تمام امت او و آنچه ضمانی دارد پیغمبر در نفس
خود و نیت می‌نماید بدل خود بهتر است از مشقت و سعی که بکشند کاران در عبادات خود و سعی مجاهده ایشان و بجا نیاورده است بنده
عاقل نشود و کسب ننماید عقل را از جانب خداوند و نمیرسند جمیع عبادت کنندکان در فضیلت عبادات ایشان بمرتبه که رسیده است عاقل
عاقل و عاقلان ایشان هستند که صاحبان لب و مغز میباشند عقل ایشان و اشخاصی هستند که خداوند در حق ایشان فرموده است که و ما یتذکر
الا اولوا الالباب یعنی و متذکر نمیشود و هوش و شعور نمی‌آید مکر اشخاصی که صاحبان لب و مغز باشند و ایضا مروی است از جناب امام جعفر صادق ع
که شخصی وصف حال کسی را در خدمت آنجناب نمود و مبالغه کرد که در عبادت و فضل و دین او خوب است پس آنحضرت فرمودند که چکونه
است عقل آن پس عرض نمود که نمیدانم پس آنحضرت فرمودند که ان الثواب علی قدر العقل یعنی بدرستی که ثواب اعمال صالحه بقدر عقل
آن کس است پس اکر عقل آن کس زیاد است ثواب آن زیاد است هر چند که فضل و عمل او قلیل و اندک باشد و اکر عقل او اندک است ثواب او
ایضا قلیل و اندک است هر چند که فضل و عمل او زیاد باشد بعد از آن فرمودند که مردی بود از بنی اسرائیل که در یکی از جزایر بحر بندکی خدا
می‌نمود و آن جزیره سبز و خرم و پر آب و پر علف و اشجار بود پس مرور نمود بآن مردی از جمله ملئکه پس با تعجب و مشفقی دار عبادت کردن آن مرد
نمود که خداوند ثواب این مرد را بمن بنما پس خداوند ثواب او را بآن نمود و آن ملک ثواب او را کم دید پس تعجب نمود پس خداوند وحی بآن فرستاد و فرمود با
ان شخص مصاحبت نما پس آن ملک آمد در نزد او بصورت آدمی پس آن مصاحبت کرد و یکشب در نزد او بود و چونکه صبح شد بآن کفت که مکان خوب
مکانی است و مخصوص است برای عبادت کردن پس آن مرد کفت که این مکان یک عیبی دارد آنکاه ملک کفت که چه چیز است عیب آن پس آن مرد کفت که
خداوند ما حیوانی ندارد و اکر خری میداشت هر آینه او را می چرانیدیم در این سبزه‌ها و این علفها ضایع نمیشد پس ملک کفت که خداوند تو خری ندارد
پس کفت که اکر خری داشت این علفها را اینجا ضایع نمیشد بعد از آن خداوند وحی نمود بملک که من جزای او را بقدر عقل و شعور او قرار داده ام
نرسید که عقل او و ایضا فرموده که ما خلق الله عز و جل شیئا ابغض الیه من الاحمق لانه سلبه احب الاشیاء الیه و هو عقله یعنی خلق
نفرموده است حکیم عز و جل چیزی را که مبغوض تر باشد بسوی او از شخص احمق بجهت آنکه سلب فرموده است از او محبوبترین چیزها را که بسوی خود
دار عقل او است و مروی است از ابن عباس که فرموده است که اساس دین بنا کذارده شده است بر عقل و واجب کردانیده شده است فرایض
و الجابر عقل شناخته میشود پروردکار ما بعقل و وسیله جسته میشود بسوی او بعقل و شخص عاقل اقرب بخداوند است از جمیع مجتهدین و
مشقت کشندکان در اعمال درونی که بغیر عقل باشد و بیک ذره از نیکی و عمل صالح شخص عاقل بهتر است از جهاد کردن شخص جاهل هزار
سال و ایضا امیر المؤمنین فرموده اند که فقد العقل فقد الحیوة و لا یقاس الا بالاموات یعنی نداشتن عقل نداشتن حیوة است و تشبیه کرده نمی
شود شخصی که فاقد العقل است مکر بمردکان خلاصه کلام اینکه خوبی و بدی و کمال و سعادت نفس انسان و شرف و فضیلت و مفاخرت بنی
نوع انسان بوجود عقل و بکمال عقل او است که دلیل بر بودن او و کمال او متحقق بآثار و علامات او است در باطن و ظاهر یعنی که عبارت
است از اخلاق حسنه نفسانی او که موجب صدور افعال حمیده پسندیده بجوارح او میشود ایضا چنانکه سابقا محقق شد که وجود
حقایق بدون وجود آثار و علامات ممتنع است و ادعای وجود حقیقی بدون وجود آثار و علامات آن غرور و فریب شیطانی است لا غیر
بعبادات و باعمال صالحاتی که بدون اخلاق و فضایل نفسانیه باشد و آنها موجب کمال و فضیلت و شرافت و قرب بخداوند نمیکردد اینکه شیطان
مشهور بهمه زمان بود و ملحد در کشتن که از زمان عمر زدلت بر می معابرد کسیکه عادر رفیعش و قبله انسان فرشته طاعت و ابلیس نام بود و هم چنین علوم
منقوله رسومیه که مقدمه و وسیله دانستن و فهمیدن کیفیت عبادات و اعمال صالحاتست ایضا فضیلت نیست و موجب شرافت اینکس نمی شود بلکه
معلوم است که نماز و روزه و سایر عبادات که بدون اخلاق حسنه نفسانیه باشد اعتنا با آنها نیست و موجب فضل و کمال و شرافت و کرامت و قرب بخداوند نمی
کردند پس علومی که مشتمل بر بیان آنها و مقدمه و وسیله فهمیدن و دانستن آنهاست بطریق اولی نخواهد بود علامت فضیلت و شرافت و سبب اغتشاش انها
بر و بسکه وجه از اغوائی کن مرد و بعضی که با مجالس کاز اسناد پس اشخاصی که بسبب اطلاع یافتن و مجتهد شدن در این علوم منقوله که اعظم و اشرف آنها
علم فقه و صنعت فقاهت است خود را از اهل علم و شرف دانند و بآن علوم تفاخر مینمایند و متصف با آیات و احادیثی که در فضیلت و جلالت قدر
علما است در شان خود دانند با آنکه از اخلاق حسنه نفسانیه و صدور افعال حمیده جوارحیه که آثار و علامات وجود عقل و کمال او است خالی

دعاوی مابکه از انها بر می ما بشند و متصف باضداد انها و صفات رذیله و فاعل فعل غیر جمیله می باشند از قبیل کبر و حرص و ریا و جهل و حسد و
حب شهرت و ریا و کذب و مکر و حیله و امثال انها بلکه انها را سبب کمال و عزت و شرافت خود افتخار میدانسته اند مزاهب و رنهها الحما و جهال
و کبرا ابجه و ضلالت و غرور و فریب و بطالت که جمیع انها خود ضال و کمراه هستند بسبب بند او جیا با باطل مضل کمراه کنند و منکران و سایر مردمان
ایضا بوده اند و باشند و همکی را بعز و فریب اینکه این صناعت موجب کمال و شرافت است مرتبه فنا بیه کالانعام نفسانی دو و جه عو و با این صناعت
بخصوصها حرص و مشغول داشته اند بهتر که هیچ کونه خبر از دنیا نشوند بهوش نیابند که اگر این صناعت بنفسها موجب کمال و شرافت بوده باشد
کرامات و اخبار متواتره در مذمت فقها و امثال اهل این صناعت هستند و خالی از سایر کمالات نفسانیه و اداب انسانیه می باشند از اوصاف کرم و امثالهم
نا بدکه مخالفین مذهب و مدعیان امامت و ریاست و الوهیت از قبیل ابوحنیفه و مالک و حنبل و تمام خلفا بنی امیه و بنی عباسیه و فرعون و شیطان و امثال
که همکی از این علم مطلع و صاحب این صناعت بوده اند حضا کمال و شرافت و مقربیت و منکر او در نزد خدا اند باشند و حال انکه بالبداهت و ما عنها اینان
ایضا مرحمین است و متضامین ایات و اخبار مذکوره که در مذمت فقها رسیده است و ریاست انها و امثال انها کار از کمالات نفسانیه و اثار و علامات
عقلانیه عاری بوده اند و می باشند بار او صاف کرده است و بهمین سبب مخالف حق امونه اند و اکبر و حماقت و حب جاه و ریا و
حرص و شهوت و حسد و حب شهرت و میل بدنیا و رغبت بان و امثال انها که از اثار و علامات جهلست از اینجا مخالفت نمودن مرحوم اکاد
است غیر انها و اینجا دیده و شنیده شده است که علمائی که صاحب این صناعت بوده اند تکبر و تحزم و صاحب عزت و شرافت بوده اند و احادیث در
مدح ایشان رسیده است و اینها بسبب مقارنه نمودن این صناعت با اخلاق حسنه نفسانیه و اثار و علامات عقلانیه ایشان بوده است نه بسبب محض
این صناعت و شک نیست که در اینحال نور علی نور است ایکه کوئی می شرحت نکند نک خیر لعل آن زمانت شود این است که کامل ما بینی
جنگ در بر دهمین که دهد پندی و عظت انکاه دهد سوی کرمایل باشی دفرچه نکنی طی بینا با فراق و صلت از زود دهد که سابا
من نکویم که کنون با که نشین و چه بنوش که تو خود دانی اکر زیرک و عاقل باشی و هم چنین اشخاصی که بفضائل مذهبیه با خارجیه از نفس و همکه ذکر انها شد
مغفل نمایند و لهذا را سبب عزت و شرافت انسان دانسته اند ایضا در کمراهی و ضلالت این هر دو طایفه کمراه و رغبار و کفار و افراد خوانند
است ایضا که هر کاه بر خورند بشخصی که صاحب اخلاق حسنه نفسانیه و اثار و علامات عقلانیه و اداب انسانیه باشد هر اینه بی اعتنائی و بطوع
و رغبت لها بر تعظیم و توقیر و خشوع و انقیاد و ذل و مسکنت و فروتنی ما لنسبه با بعملی اورند و موافقت فضایل و محاسن او اقرار می
نمایند بلکه از رذایل و سیئات خود ملامت اند و در رشک اخفا نمودن و پنهان داشتن اعمال خود را از او می اینه تمنا می نمایند و می نمودن را و و وصول
بمرتبه و درجه او می نمایند و اذعان و اعتراف میکنند که کمال و فضیلت و عزت و شرافت این است که و در این شخص است و می فهمند که فضایل این
اصل و بی اساس و فانی و هبا منثور است و لکن این اقرار و اعتراف و خشوع و انقیاد از ایشان بالنسبه بچنین شخصی بمقتضای فطرت اصلیه ایشان است
نه انکه از روی عقیده ایشان باشد و الا در کمراهی و ضلالت و جهل خالص و تفاخر نمودن بعوارض فانیه غیر باقیه می باشند مانند خلاصه شده که
و کرامت و عزت و شرافت انسان بعقل و باثار و علامات عقلست که عبارت از اخلاق حسنه و ملکات نفسانیه که موجب صدور افعال حمیده و صفات
و کیفیات پسندیده ایضا باشد و بعلوم و صنایعی که مقدمه و وسیله وصول و ظفر یافتن باینها باشند و کل انها از فضایل و اعمال بدنیه
و خارجیه و سایر علوم رسمیه و صناعات انها اعتنائی نیست مثل لعل خور و در جنب اینها این خلاف مذهب ایشان جمال انسان بین بر پرده
ملمع کنند هاذا نفد در از و شبی بنکو نرستیبان این بجز من دو جهان زره بی از تند دماغ و کبر کدا بان خوشتر چنان این محقق این صنا
مخفی سابقه ایضا معلوم می کردد که کیفیات و هیئات باطنیه و اخلاق و ملکات نفسانیه خواه جمیله و حسنه باشد خواه رذیله و قبیحه بسبب
وجود و عارض شدن انها مر نفس را بر دو قسم است قسمی است که طبیعی و تکوینی خدادادی است و علت و سبب انها همان طبیعت تکوین و مزاج خلقت
شخص می باشد و قسمی است که عادی و تکسبی است و علت و سبب ان مداومت و عادت و تکسب و ممارست نمودن انسان می باشد نه طبیعت خلقیه اولیه
اما دو قسم طبیعی تکوینی پس خلق حسن و جمیل است مثل خلق سخاوت کسی مثلا که جبلت طبیعت و مزاج و کبر اقتضا نمودن سخاوت و بخشش نمودن بنده
است و فیاضی و خیر رسانی خلق و ملکه جبلی طبیعی او است و بر وفق و صدور و فنا وفق اثار ان در خارج نفس و بصورت اعمال بدنیه که او را عطاء و عطیه
مانند موقوف باذنی سببی نیست مثل مدتی فقیر را مثلا تا سوال ننمود او را بغیر الحاح و بدون اضطراری پس چونکه سخاوت کیفیت راسخه و ملکات
که خلقت و جبلت اولیه اوست هر اینه بمحض دیدن شخص فقیر و غلبه رقت داشتن بر عطیه و عطا و بخشش بطریق سهولت و اسانی او از روی طوع و رغبت
اوصادر می شود و منکر حاجت بفکر و رویه و موعظه و مجاهده نفس و ممارست عمل ندارد و خلق و خیم و رذیل انست مثل خلق حسد شخصی که مزاج جبلی و
خلقی او مقتضی بخل و برابر اقتضا نمودن حسد و عجله بی اراد خلق شده است و حسد خلق و ملکه جبلی و طبیعی او است بر وفق اثار او در خارج نفس
و بصورت اعمال و حرکات جوارحیه او که از او طیش و حماقت و بی و قاری کویند موقوف نباید بسببی که او را بحرکت و غیظ در اورد و تکلم و جدال
را دو نباید نداد و اما دو قسم تکسبی و عادی آن پس بر عکس دو قسم طبیعی است که مذکور شد مثلا بخل و لئامت غیر جود و سخاوت اقتضا طبیعت شخص است
و سلوک و ملکه او است و سخاوت را باید که بطریق فکر و رویه و بمداومت و ممارست و بطور مجاهده و اکراه و مشقت کسب نمایند خلق و ملکه عادیه
ثانویه خود سازد مثلا انکه حلم اقتضای طبیعت و خلق و ملکه او است و حمد را باید که بمداومت و ممارست و مجالست نمودن با اشخاصی که خلق او باشد

حد دست کسب نماید و ملکه عادیه خود سازد و باید دانسته شود که قسم تکسبی عادی و نوع قابل بودن طبیعت مرتکب نمودن و عادی کردن را
یعنی انکه طبیعت باید که مایل می باشد بالنسبه بقبول کردن تکلف از رد و خلق نمیتوانچه هیچ یک از رد و خلق ما که طبیعی و باشد یا انکه با
وجود غلبه او بر یک سمت اقتضا نمودن اند خلق راه چونکه از خلق و ملکه طبیعیه او لیه او شده است باید که هنوز قابلیت فرتعیر
یافتن و قبول کردن خلق دیگر را چونکه ملکه عادیه ثانویه او بشود داشته باشد پس اگر اصل طبیعت قابل نباشد هر اینه تکسب کردن ممکن خواهد
بود و محال است بجهت انکه ایجاد نمودن اثار بدون وجود حقیقی بود و اصول ممتنع و غیر ممکن است که ایجاد نمودن اصل حقیقت بالنسبه بکسب نا
انکه بعد از انکه از این مرتب بارزند ایضا ممتنع و محال است و زمان اثبات مطلب که از ان فکر و خیال نماید رسما است و این معنی اشاره است
در ضمن ابحدیث که مروی است از جناب علی بن موسی الرضا که فرموده اند العقل حباء من الله و الادب کلفة فمن تکلف الادب قدر علیه
و من تکلف العقل لم یزد بذلک الا جهلا یعنی عقل عطیه ایست از جانب خداوند و تکسب و تکلف و مشقت کشیدن حاصل می شود و ادب
که عبارت از اثار عقل و بوجود اوردن علامات ان تکسبی و تکلفی می باشد پس هر کسیکه بخواهد که تکسب نماید بدرا و بمشقت و مجاهده تکسب و را
ساز د هر اینه قادر بر او می باشد و می تواند و کسیکه بخواهد که تکلف نماید ششم تکسب کند در تحصیل عقل پس زیاد نمی سازد برای خود بواسطه
این خواهش و اراده این تکسب مگر جهل او و عقل را نخواهد یافت او را و نخواهد رسید مراد او بجنا از عقل عقل طبیعی و استعدادی و الهی
است که او را اعقل هیولانی کویند و ازادب عقل ظاهری و اثار بیرون و تعلیم امر اینها الذا عقل بالفعل و بالملکه و عقل مستفاد نامند و چنانکه
بعد از این مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی و این ابیات که در این خصوص است نیز ایضا مروی است از جناب امیر المومنین که فرموده اند رایت العقل
عقلین مطبوع و مسموع و لا ینفع مسموع اذا لم یک مطبوع کما لا ینفع العین و ضوء الشمس ممنوع یعنی دیدم و دانستم انکه عقل
دو عقل است یکی عقلی است که مطبوع است و صاحب نجات و بر طبیعت و استعداد عقلانیست و نکعقل دیگر نیست که مسموع است
و شنیدنی و استفاده از غیر می شود و بطریق تکسب تحصیل انرا نمی شود نفع و فایده نمی بخشد عقل مسموع تکسب و ممکن نیست در وقتی که نبوده
باشد عقل مطبوع هم چنانکه فایده و نفع نمی بخشد نور چشم بینکر و ممکن نیست که در حالی که ضوء افتاب ممنوع و مفقود باشد پس امکان تکسب
نمودن عقل بالملکه و بالفعل و بظهور اوردن اثار ان و کسب نمودن اینکر اخلاق و عادت را نوبه زائد در وقتی که حقیقت طبیعت عقل مبدء که محل
بوده و استعداد انست در او نهفته ملا بشد یعنی من حیث الذات از ابنا عقل و اهل علیین باشد نه از افراد جهل و اهل سجین و در این نکتب
نمودن اثار عقل و تغییر دادن اخلاق ممکن و واقعست چنانکه مذهب اکثر از حکما و اهل عقلست و بنای شریعت و اوامر و نواهی و سیاست
و سایر تکلیفات و باید بر اثر عبیه و عقلیه بر این است و احادیث و اخبار نقلیه که قدری از انها در بحث سابقه ذکر شد ایضا در این مطلب
صریح و واضحست و انچه محسوس و مشاهده می شود در عالم حس و شهادت ایضا چنین است که بسیاری از اشخاص که جبلت و خلقت ایشان بر یک
خلقی و ملکه می باشند هر اینه باسبا تکسبی و مجاهده مثل مداومت و ممارست و مجادله و موعظه و سیاست و تادیب دیکران خلق تغیر داده از انجا
بخلق دیکر متخلق و متصف می کردند خصوصا اطفال و اشخاصی که اسیر و تبعه دیکری اند و استقلال و خود رای اندارند لکن اگر کسی باشد که مزاج طبیعت
خلقی که در و شد بتحصیل و تکسب ان خلق مناسب و موافق باشد هر اینه تحصیل تکسب نمودن ان خلق را بر او سهل و اسان است و اگر مخالف و مباین باشد
پس تحصیل و تکسب نمودن بر او متعسر و دشوار است نه اینکه ممتنع و متعذر باشد پس بنابر این بعضی از حکما که حکم نموده اند بامتناع تغیر خلق و بجهة
دلیل انکه خلق طبیعی است و تغیر طبیعت ممکن نیست و بعضی دیکر انها که کفته اند که خلق طبیعی نیست و از طبیعت نا می شود بجهة بدلیل انکه
خلق بالمشاهده و بالحس قابل تغییر است و هیچ طبیعتی یقینا و بالمشاهده و بالحس ایضا قابل تغیر نیست مثل اتش و اب مثلا که انها را از طبیعت انها بیرون
اوردن ممکن نیست پس اخلاق و طبایع ناشی نمی باشد هر دو طایفه از راه صواب بر کنار افتاده اند و اشتباه نموده رمقدمه ثانویه شده است که کمر کرد
از دلیل اولست و عبارت است از انکه طبیعت قابل تغیر نیست و تحقیق انست که طبیعت دو طبیعت است یکی طبیعت بسیط است که ناشی از ذات بسیط
عنصر بسیط است و یکی دیگر طبیعت مرکبه است که ناشی از اصول و عناصر متعدده شده است پس مسلم و قابل تغیر نیست یقینا بجهة انکه از عنصر بسیط خاص
ذات واحد است و ماهیت بلا شرط و مطلقه است و قلب حقایق و ذوات و تغیر ماهیات در وقتی که بسیط و مطلقه باشند ممتنع و محال است
عن قریب و همین عنقریب بیان ان خواهد شد ان شاء الله تعالی و اما قسم دوم که طبیعت و مزاجی است که ناشی شده است از التیام و فعل و انفعال طبایع مزجه
مختلفه الطبیعة و المزاج پس ان قابل تغییر است بانواع تغیرات که بعدد اصول و طبایع و انست تا یکنوع تغیر دیکری که مزاید بر انها است و از تغیر
حاصل از کلست چونکه دخل و تصرف در زیاد کردن و کم نمودن و مساوی کردن اینکه هر یک از اصول و اجزا ان ممکن و واقعست و نظر اینکه طایفه در
کردن اینکه طبیعت قابل تغیر نیست مقصود اولست و حال انکه ما نحن فیه از قسم دوم است که طبیعت انسان است و ناشی است از اصول و عناصر اربعه مختلفه
و بر یادتی و نقصان یافتن یکی از این عناصر تغیر در مزاج و در طبیعتی که از انها حاصل شده همان زیاده و نقصان را می یابد تبدیل و توافق و تخالف
مزاج و طبیعت حاصل می شود اقتضاکه او در مزاج و طبیعت معتدل می نامند حاصل می شود چنانکه مثلا محسوس است و صریح عبارت نوشته که سابقا ذکر شد تغیر
اثاث و احوال دیکر است و مثالی مخصوصه که باب و اتش را وارد اند که مراد اب و اتش بسیط که مرئی و محسوس نیستند این حکم تغیر در انها مسلم و از قسم اول است
نه فیه نیست و کر اب و اتش مرکب است که عبارت است از اب و اتش محسوس و مرئی که مذکره اسمی است که مادر ان باشیم انها الف و اب السعاد

خود مبتلا نیز بر اعتقاد بعد تغییر آنها و ادعا حسن و مشاهده بودن در آن اشیا عظیم است چونکه معلوم است که آنها بعد [illegible] نقصان [illegible]
آنها تغییر می یابد پس [illegible] نظر [illegible] تامل کن و ببین که چه اشیا و چه غلوها عظیم کرده اند حال آنکه خود را از اهل نظر و استدلال و حکمه و دانش
اند این حکمت از جمله حکمتها است که [illegible] ابن حکما [illegible] نقش [illegible] مشتبه [illegible]
[illegible] نظر [illegible] طرف [illegible] بلی در [illegible] می باشد [illegible] است [illegible]
[illegible] و لکن [illegible] که [illegible] ازین [illegible] است [illegible]
و مستحسن کرده است هر چند که [illegible] لطف [illegible]
[illegible] مصلحت [illegible] اخلاق و نفسانی [illegible] کمال و نقصان آنها تابع صفات
و کدورت مزاج است که تابع [illegible] آنها تابع غذا [illegible] طبیعت است و در این وقت اخلاق از خصائص نفس حیوانی است [illegible]
بعضی از قدما از حکما است و غالب اخلاق اکثر [illegible] بنی نوع انسان از این مقوله و از این قسم است [illegible]
که از توریه نقل کرده شده در تحفه [illegible] احادیث [illegible] این قسم و قسم دیگر اعم است [illegible]
[illegible] و لکن [illegible] این قسم است [illegible] مزاج [illegible] معالجات طبیعی [illegible]
[illegible] آنها آنکه تغییر اخلاق ممکن باشد [illegible] مزاجی که خاصیت [illegible]
[illegible] نیست [illegible] که نظر آنها که گفته اند که تغییر اخلاق ممکن نیست [illegible] خطا ایشان [illegible]
مزاج ایضا قابل تغییر نباشد [illegible] مزاج عنصر بسیط و مزاج [illegible] بسیط کرده اند [illegible]
[illegible] کمال و نقصان آنها تابع صفا مزاجی است که تابع [illegible] الطبایع است [illegible] عقل و محل ظهور [illegible] مزاج طبیعت
و [illegible] مزاج و طبیعت ممکن نیست و لکن [illegible] الطبایع و تصفیه مزاج [illegible] قوه خود عقل است و [illegible] معالجات طبیه [illegible]
[illegible] اغذیه [illegible] اخلاق از خصائص نفس ناطقه است [illegible]
[illegible] بنی نوع انسان مثل حضرات انبیا و رسل [illegible] صلوات الله علیهم [illegible] کمل [illegible] است [illegible]
ایشان همگی [illegible] کمال بوده است [illegible] طبیعی ایشان [illegible] قوه عقل [illegible] اخلاق [illegible]
[illegible] سودا [illegible] غلبه سودا [illegible]
[illegible] مزاج [illegible] است که [illegible]
حال آنکه محقق است [illegible] شجاعت [illegible] کمال بوده است [illegible]
و مزاج ایشان عقل است و از برای [illegible] مزاج [illegible] مثلا هر گاه کسی خواهد [illegible]
[illegible] آنکه [illegible]
[illegible] حرارت [illegible] آنکه [illegible]
[illegible] مکان [illegible]
[illegible] خود [illegible] مکان [illegible]
[illegible] عقل [illegible] طبایع [illegible] مزاج ایشان [illegible]
و المزاج [illegible] عقل [illegible] است [illegible] بسیط کامل [illegible]
الوجوه [illegible] ائمه [illegible] صلوات الله علیهم [illegible] کمال [illegible]
است با آنکه اغذیه ایشان [illegible]
ایشان [illegible] نجوم و کواکب [illegible] عقل [illegible]
[illegible] کواکب [illegible] مقصود [illegible]
و مثال [illegible] سلاطین [illegible] بالنسبه [illegible]
[illegible] غرض [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خطابات [illegible] آنکه غذا ابدانی

لطالبان جواب است [illegible] کم [illegible] کلام [illegible]
[illegible] کلام خود [illegible]
کدام و [illegible] امیر المؤمنین [illegible]
عنصر [illegible]
[illegible] ظهور [illegible]
[illegible]
[illegible] عقلا [illegible] چنین نکنند [illegible]
و لکن باید دانسته شود که [illegible] تعدیل و تصفیه نمودن عقل طبیعت و مزاج [illegible] مزاج ناشی از عناصر و طبایع مرکبه باشد
که در [illegible] بسیط و مع ذلک [illegible] عقل [illegible]
سابقا محقق شد [illegible] عالم کون و فساد [illegible] عناصر و معادن و نباتات و حیوانات [illegible] بسیط [illegible]
[illegible] عقل [illegible]
و الملازم جهل [illegible] عالم عقل و علیین [illegible]
جهل و سجین [illegible] عقل [illegible] و مع ذلک [illegible] طبایع [illegible]
و حقیقه و ماهیه واحده می باشند که همان ماهیه بسیطه مطلقه [illegible] ماهیه [illegible] بسیطه و مطلقه باشند [illegible]
است چونکه معنی ماهیه همان اصل شی است و اصل شی همان امکان شی است پس اگر حقیقه و ماهیه بسیطه مطلقه که فرض شده است [illegible]
منقلب شود بحقیقت و ماهیه دیگر [illegible] فرض نموده شده است ماهیه و امکان [illegible] ماهیه و امکان [illegible]
بلکه [illegible] فرض شده است ماهیه و امکان [illegible] خلاف مفروض لازم می آید [illegible] ماهیه [illegible]
[illegible] چونکه مفروض ماهیه بسیطه است [illegible] وجود [illegible] چونکه مفروض ماهیه مطلقه است [illegible]
فرض شود که ماهیه [illegible] امکان [illegible] منقلب [illegible] ماهیه [illegible]
چگونه منقلب [illegible] ممتنع [illegible] امکان [illegible] امتناع [illegible]
شود از تغیرات [illegible] ماهیات [illegible] ماهیات مشروطه مطلقه [illegible]
صور [illegible] ماهیات مطلقه باشد [illegible] ماهیه مشروطه [illegible] ماهیه [illegible]
[illegible] شرط آن ماهیه [illegible] ماهیه مشروطه [illegible] شرط [illegible]
ماهیه است بلکه [illegible] شرط [illegible] ماهیه [illegible]
[illegible] شرط [illegible] ماهیه [illegible]
[illegible] طبیعت و مزاج ایشان از عالم عقل و علیین محض است [illegible] جهل و سجین [illegible]
و [illegible] مزاج ایشان [illegible] عالم الطبیعت [illegible] عقل [illegible]
کمالات نفسانیه [illegible] مزاج ایشان [illegible] اعتدال [illegible]
مطلب [illegible] جام باده [illegible] ساقی [illegible] باده [illegible]
[illegible] ارباب عقل [illegible] کمالات نفسانیه انسان [illegible] عقلا [illegible]
اصل و [illegible] کمال [illegible] فضیلت [illegible] اعتدال [illegible] علمیه و فکریه [illegible] از خصائص
نفس ناطقه [illegible] کمال و اعتدال قوه عاقله علمیه است که از خصائص نفس حیوانیه [illegible]
[illegible] فضیلت حکمت است که از توابع علم است که ناشی [illegible] اعتدال و کمال قوه نظریه [illegible] از خصائص نفس ناطقه است [illegible]
دیگر فضیلت شجاعت است که [illegible] از خصائص نفس حیوانیه [illegible]
فضیلت عفت است که ناشی است از کمال و اعتدال [illegible] از خصائص نفس حیوانیه [illegible]
اصل [illegible] فضیلت مذکوره است [illegible] فضیلت عدالت [illegible] فضیلت مذکوره [illegible]
شود از کمال و اعتدال قوه عاقله عملیه و کمال [illegible] فضیلت [illegible] کمالات [illegible]
کمال عدالت و لکن قدما و متاخرین از حکما اتفاق نموده اند [illegible] فضایل و کمالات [illegible] قوه نظریه است و عدالت
که [illegible] تکمیل قوه عملیه است و شجاعت که [illegible] تکمیل قوه غضبیه و عفت که [illegible] تکمیل قوه شهویه است [illegible] اختلافات [illegible]
[illegible] مطلب مختلف [illegible] است و لکن [illegible]

منبا نیم و در این تحفه اقتصار کرده شد بیشتر که ایراد نمودن یکی از آن دو در این تحفه با این تحفه نیز ابیضا نمودکرنبا بنا و علامات عقل است و دیگر را
بجهة مبتنی شدن مضامین تحفه‌ها و مسائل این باب و این طوق است بر آن اما حدیث اول این حدیثی است که در بیان زجناب امام جعفر صادق ع
و بسبب طویل بودن آن اکتفا بنقل مضمون و معنی آن میشود با آنکه فیما بین الفاظ و معانی از جهة تفاوت بسبب نقل در لغة عرب و عجم در اکثر الفاظ
ان فرموده اند بجالسین و مصاحبین خود که بشناسید عقل و جنود او را و جهل و جنود او را تا آنکه از اهل هدایت و سعادت باشید یعنی بسبب
اکتنا نمودن آثار و جنود عقل او اجتناب نمودن از علامات و جنود جهل پس سماعه بن مهران که از صدور رواة این حدیث است عرض نمود که ما نمیشناسیم
چیزی را مگر آنچه تو با ما شناسانی پس آنحضرت فرمودند که بدرستیکه خداوند عز و جل خلق فرموده است عقل را و آن اول خلقی است جمله روحانیین
و او را خلق فرموده است از یمین عرش از نور خود مراد از عرش در اینجا تمام موجودات است که یکی از جمله معانی کانه او است در احادیث بیانات و مراد
از یمین او قسم اشرف و اهل سعادات از آنها است که اصحاب الیمین می باشند و بنا بر این طایفه مقربین قسم اشرف و اقرب اند که از اصحاب یمین می باشند ایضا
پس مراد از یمین عرش همان خود عقل است چنانکه مراد از نور ایضا همان خود او است و این همان نظیر است که سابق بود با اول این کتاب محقق شد
که خداوند عقل را از سابقه و ماده و سببی غیر از خود آن خلق نفرموده است و از ماده المواد و سبب جمیع مبادی است و بعد از آن فرمودند که
فرمود خداوند مر او را که پشت نما پس پشت نمود بعد از آن فرمودند مر او را که رو بیاور پس رو آورد پس فرمود خداوند تبارک و تعالی که خلق نمودم
تو را خلق عظیمی و مکرم ساختم تو را بر جمیع خلق خود و بعد از آن خلق فرمود جهل را از دریای شور که ظلمانی است و این فقره ایضا اشاره بما
ذاتیه او است چونکه او را ایضا بدون سابقه و بلا ماده خلق فرموده است پس فرمود مر او را که ادبار نما پس ادبار نمود پس فرمود مر او را که اقبال
نما پس اقبال ننمود پس فرمود مر او را که استکبار نمودی و او را لعن فرمود بعد از آن قرار داد و فرمود از برای عقل هفتاد و پنج جند که همگی آثار و خواص او بند
پس چونکه دید اکرام را که خداوند بعقل فرموده است و آنچه را که بآن عطا نموده بود ماسبق اضمار نمود در نفس خود عداوت را با عقل و عرض نمود که بار الها   جهل
این عقل خلقی بود است مثل من و خلق فرمودی او را و مکرم نمودی و تقویت دادی او را با این همه آثار و خواص و من ضد او بیم و قوتی از برای من نیست که با او
مقاومت نمایم پس عطا فرما بمن ایضا از قبیل جنود و آثاری که باو عطا فرمودی پس فرمود خداوند که تو ایضا جنود بعد جنود او میدهم پس اگر معصیت نمودی
بعد از این مرا بیرون می نمایم ترا و جنود ترا از رحمت خود آنگاه جهل گفت که راضی شدم پس عطا فرمود خداوند باو ایضا هفتاد و پنج جند که همگی
آثار و خواص و لشکر او می باشند پس از جمله هفتاد و پنج اثری که بعقل عطا فرموده است خیر است و آن وزیر عقل است و گردانید ضد او را
شر و آن وزیر جهل است و ایمان است و ضد آن کفر است و تصدیق است و ضد آن جحود است و انکار و رجا است و ضد آن قنوط و نا امیدی است و عدل است
و ضد آن جور است و رضا است و ضد آن سخط است و شکر است و ضد آن کفران است و طمع در رحمت خداوند و ضد آن یاس است و توکل و ضد آن
حرص است و رافت و ضد آن قسوت است و رحمت و ضد آن غضب است و علم و ضد آن جهل است و فهم و ضد آن حمق است و عفت و ضد آن هتک است و
زهد در دنیا و ضد آن رغبت است و رفق و ضد آن خرق است و رهبت و ضد آن جرات بر خداوند است و تواضع و ضد آن کبر است و تودد که عبارت
از تانی و ضد آن تسرع است و حلم و ضد آن سفاهت است و صمت و ضد آن هذر و پرگوئی است و استسلام و ضد آن استکبار است و تسلیم و
ضد آن شک است و صبر و ضد آن جزع است و صفح و ضد آن انتقام است و غنا از مردم و ضد آن فقر است و تذکر و ضد آن سهو است و حفظ و ضد
آن نسیان است و تعطف و ضد آن قطیعت است و قناعت و ضد آن حرص است و مواسات و ضد آن منع است و مودت و ضد آن عداوت است و وفا و ضد آن
غدر است و طاعت و ضد آن معصیت است و خضوع و ضد آن تطاول است و سلامت از بلیات و ضد آن بلا است
و حب الله و ضد آن بغض است و صدق و ضد آن کذب است و حق و ضد آن باطل است و امانت و ضد آن خیانت است و اخلاص و ضد آن شوب و غرض
نفسانی است و شهامت و ضد آن بلادت است و فهم و ضد آن غباوت است و معرفت و ضد آن انکار است و مدارات و ضد آن مکاشفه است و سلامت
غیب و ضد آن مماکرت است و کتمان و ضد آن افشا است و صلوة و ضد آن اضاعت است و صوم و ضد آن افطار است و جهاد و ضد آن نکول است و حج
و ضد آن نبذ میثاق و عهد شکستن است و صون حدیث و ضد آن نمیمت است و بر والدین و ضد آن عقوق است و حقیقت و ضد آن ریا است و معروف
و ضد آن منکر است و ستر و عفاف و ضد آن تبرج و زینت نمایی است و تقیه و ضد آن اذاعت و فاش نمودن است و انصاف و ضد آن حمیت و تهیه و ضد آن
بغی است و نظافت و ضد آن قذر و کثافت است و حیا و ضد آن خلع است و قصد و ضد آن عدوان است و راحت و ضد آن تعب است مراد همان بلیها
نبودن است که انسان برای خود مهیا نماید و سهولت و ضد آن صعوبت است و برکت و ضد آن محق است و عافیت و ضد آن ابتلا است مراد همان ابتلا که خود
است و قوام و ضد آن مکاثرت است و حکمت و ضد آن هوی و خواهش نفس است و وقار و ضد آن خفت و سبکی است و سعادت و ضد آن شقاوت است و توبه و
ضد آن اصرار است و استغفار و ضد آن اغترار است و محافظت و ضد آن تهاون است و دعا و ضد آن استنکاف است و نشاط و ضد آن کسالت است و
فرح و ضد آن حزن است مراد محزون شدن بلاها مذکوره است و الفت و ضد آن فرقت است و سخاوت و ضد آن بخل است و بعد فرمودند که جمع نمی شود این خصلتها و این
آثار و علامتها بعقل مگر در نبی یا وصی نبی یا مؤمنی که خداوند خالص کرده باشد دل او را از برای ایمان و اما غیر این طایفه سایر مردمان از دوستان
و محبان ما پس حقیقت حال ایشان نیست که در آن بعضی از این خصلتها و آثار نباشد و بتدریج قبول می نماید تا آنکه استکمال نماید جنود او را از اثر
از جنود و آثار جهل پس در این وقت می باشد در درجه علیا با انبیا و اوصیا و این است و جز این نیست که ادراک می شود این مرتبه و شناخته می شود بوجود

۱۲

[illegible]

برانشا موجود اگر از عالم حروف و الفاظ است و هیچ لغتی در زبانی معروف نیست و معنی نداد در پس مغز معنی نماند که مکرر شد نظر از مغز کن تا مغز بینی
کنند از پوست کن تا مغز بینی بار دیگر چونکه اجمع و اشتمل صفات کمالیست اند صفة مذکوره که وان لازم دارد مصنفه و معنی عنا و بنیاد بود از غیر اگر اسم
که تغییر این منتفی بود او از کل در کل و محتاج بودن کل در کل باو است اشاره باست و بتمثیل این صفت لازم می آمد معنی و مفهوم او لازم داشتن و مضطر
شدن و چرا او را پیچ و حرکت در زبان آوردن او را بمعنی صفت علمست برای علم و اشتمل تمام صفات خدا اند بحسب معنی موصفه حلم است و اقدام و اشتمل صفات
عقل که محل آثار صفات خدا اند است ایضا صفة حلم می باشد و اقدام و اشتمل صفات و فضایل و خصایل هر نفس ناطقه انسانی که عقل را ازین سبب [illegible] نامند
است ایضا باید که فضیلت و صفة حلم باشد چونکه نفس ناطقه انسانیه همان بود مرتبه برزخ انی که برزخیت و توسط ثابت است در ما بین عقل و
نفس حیوانی و عقل باطن او و نفس حیوانی ظاهر او است و برزخ و واسطه است در ما بین آن و حسب بوظائف انبیا و تفصیل آن از دلایل [illegible]
فرمایند و از اینجا است که در حدیثی که مضمون آن بصور [illegible] حلم را اول آثار و اشتمل [illegible] عقل فرا داد [illegible]
دیگر را از این مبتنی و از آن منشعب نمودند هر کسی که خصلت و فضیلت حلم را از جمیع خصایل و فضایل دیگر را اهم می داند و اعتماد و اعتبار
بداشتن خصایل دیگر ننماید در خصلت حلم نمی باشد و از اینجا است که در لغات تعبیر از عقل بحلم نموده شده است و اولوا الاحلام را گویند مراد ایشان
صاحبان عقول است و از اینجا است که ضد او را سفه نیز فرا داده اند که بمعنی جهل یا خفت عقل است چنانکه در حدیث طویل است که سابقا ذکر شد
از اینجا است ایضا که در حدیث شده است که من ملک نفسه اذا غضب و اذا رغب و اذا رهب فقد نجی یعنی هر کسی که مالک شود نفس خود را در وقتی که
غضب نماید یا رغبت و رهبت نماید بر هاند بتحقیق که نجات یافته است حاصل معنی آنکه هر کس که خصلت حلم آن کامل و بمرتبه ملکه شده باشد
بجهت آنکه قوت غضبیه که از نفس سبعی گویند و باعث و محرک قوه فاعله است از برای حصول غلبه و انتقام و از برای دفع نمودن امر مخوف
مرهوب و قوه شهویه که او را نفس بهیمی گویند باعث و محرک قوه فاعله است ایضا از برای طلب نمودن نفع و جلب امر محبوب و مرغوب قوه ناطقه
او را نفس ناطقه و نفس ملکی گویند او را از جای خود بر در منتظر نسازد هر آینه نجات یافته است چونکه در علم نفس مقرر شده است که قوای نفس انسانی
منحصر در همین سه قوه مذکوره است که آنها مصدر آثار و افعال مختلفه می باشند و قوه ناطقه مبدء فکر و تمیز و شوق و نظر کردن در حقایق امور است
و قوه غضبیه مبدء دلیری و اقدام نمودن بر اهوال و شوق بر رفع تسلط و جاه و ریاست است و قوه شهویه مبدء طلب نمودن غذا و شوق بلذت
مأکل و مشارب و مناکح و ملابس است و قوه ناطقه فی نفسها کامل محض است و دو قوه دیگر در وقتی که مزاحم قوه ناطقه نشوند بلکه مطیع و منقاد
حکم و اشاره آن باشند تا آنکه خصلت حلم بعقل ایشان ایضا کامل محض می باشند پس بودن فضیلت و خصلت حلم لازم دارد و کاشف است از بودن سایر خصایل
و فضایل دیگر و در این صورت کالذهب نفس خاصه لیکن پس فضیلت حلم در بنی آدم عبارت است از ملکه اطمینان نفس ناطقه انسانیه و فضیلت او است از
او مطیع اینکه قوه غضبیه و شهویه بحرکت او را بجوش خود و با سایر تواند نمود لکن بجهت بودن ما بعی و حوف و از تحرک مذکور ملکه بجهت آنکه اعتدال
در حرکت نمودن خود داشته باشند و مطیع و منقاد نفس ناطقه و قوه عاقله باشند تا مانع نیابند با نفعه از حرکت که قوه عاقله و نفس ناطقه
سهم و نصیب آنها قرار داده است و هیجان وقت و تجاوز از حد خود و مخالفت نفس ناطقه ننمایند و حرکات آنها بجوش خود نباشد مگر باشاره نفس
ناطقه و بحکم عقل ایضا که آن در حالت که مقابله و اقدام نمودن بر چیزی و بر انتقام کشیدن تا آنکه در غضب و تمیل نمودن بچیزی در رغبت و فرار نمودن
از آن در نظر عقل جمیل و محمود و بحکم عقل باشد این آنکسی که عاجز است از انفاذ غضب و اظهار شهوت خود بسبب خوف یا مانع دیگری او را
حلیم و صاحب حلم نگویند و از اینجا معلوم شد که حلم کرامت و عقلست او را وصف باشد که هر دو از آثار جهل اند چنانکه محقق شده است ایضا که جو
فضیلت نفس عبارت است از وقوف اثر حد وسط و جاده اعتدال مر فضیلتی را دو ضد باشد یکی ضد طرف افراط او و دیگری ضد طرف تفریط هر چند
که غالب ضد طرف افراط در نهایت خفا است و مثل ضد طرف تفریط ظهور ندارد مثل آنکه بخل و لئامت که ضد طرف تفریط سخاوت است هم کو ظاهر و
هویدا است و تبذیر و اسراف که ضد طرف افراط او است اکثر مردم مخفی و نایاب الناس هم چنین خوف و جبن که ضد طرف تفریط شجاعت است و تهور
کم ظهور دارد و تهور که ضد طرف افراطی او است اکثر بر مخفی و مشتبه شده است خلاصه ضد طرف افراط فضیلت حلم عبارت است از خارج شدن قوه غضبیه
و شهویه در حرکات خود شان از اطاعت نفس ناطقه و از حکم عقل او را اغبط و غضب و سفاهت گویند و غیظ و غضب عبارت است از غلیان خون در دل کو
خارج بسبب هجوم نمودن بجز از نفس مکروه و ناخوشی بر دارد از غایت شور و خود از جهت طلب نمودن انتقام از آن چنانکه حزن غلیان و حرکت او را
بجز داخل بسبب هجوم امر مکروه از جانب غیر دون نفس و از این سبب است که حزن مورث سقم و مرض میشود و غضب مورث نشاط و سطوت گردد و
سفاهت عبارت است از خفت و منقلب شدن قوه عاقله در دو قوه غضبیه و شهویه و اما ضد طرف تفریط او عبارت است از نبودن و حرکت نکردن
آن دو قوه در وقت امر نمودن نفس ناطقه و حکم کردن عقل بر تحریک ایشان که قوه فاعله را از برای اظهار نمودن آثار و افعال مختلفه او و خود
عدم مانع و اوراق عیب و جبنی گویند پس فضیلت حلم عبارت است از ایستادن نفس ناطقه بر صراط مستقیم و وقوف بر جاده اعتدال که حد وسط
ما بین افراط و تفریط است و بودن آن در تحت حکم عقل و هر نحو که عقل او را امر و حکم فرماید و اینجا است که اعتدال این سه قوه مذکوره را عدالت
نامیده اند که عدالت عبارت از حد وسط ما بین افراط و تفریط ذات است چنانکه در اول تحفه مذکوره سابق بر این تحفه اشاره باشد از اینجا
که سابقا محقق شد که فضیلت حلم از فروع و لوازم قدرت و استغنا و غنا است که از خصایص عقلست و هر یک از دو ضد افراط و تفریط او از فروع

ولوازم

ولوازم عجز و افتقار و ذلت است که از خصایص جهلست پس مراد از استعمال کردن حلم و عفو نمودن از ایشان نفرات یکی حال تدبر و قوت باجاه و
استغنا و عزت خارج است بجهت عجز و افتقار و ذلت مثلا هر گاه شخصی باشد که هر چند استعمال حلم بالنسبه باو نبود و عفو و گذشت از
قبایح او نموده نشود و در نسازد استیصال کسی که از او بر انگیخته شود هر آینه مرید جلب استیصال او گردد در دیگر همه که متانت و رحمت و انتقام بوده
و حلم و گذشت اینکس را او از نهایت قدرت و صفت استغنا بوده است نه عجز و افتقار او هر چند که خلق و فهم او بعد از مدتی باشد و در آن حال
نباشد این استعمال بودن حلم را در آن انتقام و صفت کالذهب مکرمی و از آثار عقلست نه غضب و سبعیت و انتقام کشیدن که حصر بتعریف نموده از آثار جهل
چونکه غضب نمودن بالنسبه بچنین شخصی کاشف از عجز و افتقار و غایت خوف و اضطراب بود نه از غضب و انتقام است و از اینجا است که
مقتدر او و ملوک و سلاطین بحسب ظاهر و فقرا و صاحب قدرت و غیر خایف بد بود و اضطراب باشد و فی نفسه است اگر تو رحمت کند و عفو
ابا است و اشاره باین معنی است ایضا مضمون حدیثی که در خصوص فضیلت حلم و عاقبت آن رسیده است از آنجمله فرموده اند که ما من
عبد کظم غیظا الا زاده الله عز و جل عزا فی الدنیا و الآخره یعنی نیست هیچ بنده که فرو برد غیظ و غضب خود را مگر آنکه زیاد کرد ما بندد او را خدای
عز و جل عزت در دنیا و آخرت و از آنجمله فرموده اند که ما اعز الله بجهل قط و لا اذل بحلم قط یعنی عزیز نفرموده است حق تعالی کسی را بجهل هرگز و ذلیل
نفرموده است کسی را بسبب حلم هرگز و از آنجمله فرموده اند که ما احب ان لی بذل نفسی حمر النعم و ما تجرعت جرعة احب الی من جرعة غیظ لا اکافی
بها صاحبها یعنی دوست نمی دارم آنکه از برای من باشد بدل و عوض ذل نفس من شتر های سرخ خوب و تجرع ننمودم جرعه که محبوب تر باشد بسوی من از جرعه
نمودن غیظی که مکافات ننمایم با و صاحب او را و اما اگر شخصی باشد که استعمال نمودن حلم و عفو و گذشت از او موجب خجلت و انفعال او نگردد و از عاقبت
فعل قبیح خود متنبه نشود بلکه بر زیادتی غلبه و جرأت و گستاخی او گردد و اینکس را مغلوب و عاجز بداند و خود را غالب و قاهر بیند در این استعمال حلم در مثل
این مقام و بالنسبه باین شخص جاهل و مذموم و بحکم عقل نیست بلکه بحکم جهل و از آثار او است چونکه کاشف از بی غیرتی و بی حمیتی و علامت عجز
و خوف و اضطراب اینکس است که از آثار جهل است و عقل و از اینجا است که خداوند وصف خود را بغیور فرموده است و غیرت را از احب خود و انسته
و بغیرت اهل عوض نکشند و شاه را خود را با مؤمنین که غیرت مقرر و عزت نسبت بحضرت خوی باشند و عفو و گذشت خدا و ندا از زاده فاسق را سیگم تا
و عزت او می داند و مطریقه صفت حلم و عفو و گذشت قرار داده است با کافرین که اقرار و اعتراف بتقصیر نمایند از نداد انکار و تعدی و عزت
و نعمت خداوند را می کنند و نسبت عجز و غفلت را با و می دهند و بطریقه غضب و تسلط او نوا اخذه کرد داده است مگر بعد از که اتمام حجت و تبلیغ بعد از
بالنسبه با ایشان نشود و از اینجا است که وصف اهل عقل را با ایشان حلم را ظاهر دو صفت در شان عمر و موقع مذکور نموده است و فرموده است که اشداء علی
الکفار رحماء بینهم یعنی شدید و صاحب قدرت و غلبه و سخت باشند بر کافرین و صاحب رحم و مهربان و حلم و گذشت باشند بر همراه
خود شان و فرموده است که اذلة علی المؤمنین اعزة علی الکافرین یعنی بالنسبه مؤمنین متذلل و متواضع و حلیم و گذشت و بالنسبه بکافرین
صاحب عزت و رفعت و قهر و غلبه می باشند و در باب حد زنا کار فرموده است که الزانیة و الزانی فاجلدوا کل واحد منهما مائة جلدة و لا تأخذکم
بهما رأفة فی دین الله ان کنتم تؤمنون بالله و الیوم الآخر یعنی زن زنا کار و مرد زنا کار را بزنید هر یک از آنها یک صد تازیانه و باید که عارض نشود شما را در حق
ایشان رحم و رقت قلبی در جاری نمودن حکم خدا و بر پا داشتن حد او اگر که بوده باشید که ایمان آورده باشید بخدا او روز معاد و از اینجا است ایضا که در حدیث
رسیده است که سه چیز است که ضایع و بیموقع است چراغ برافروختن در نور ماه و احسان نمودن بکسیکه اهلیت نداشته باشد احسان او عفو نمودن از کسی که
مستحق عفو و اغماض نباشد و در حدیث دیگر رسیده است که ثلثة ان لم تظلموهم ظلموک السفلة و النساء و العبید یعنی آنکه سه طایفه اند که اگر ظلم نکنی بر ایشان هر آینه بر تو
ظلم می کنند طایفه سفله و اراذل و طایفه زنان و طایفه غلامان و زر خرید مراد اینست که این سه طایفه قابل حلم و عفو و احسان نیستند تا اینکه
مراد آن باشد که باید با آنها ظلم نمود و مرموده خدا اند که و الکاظمین الغیظ و العافین عن الناس و الله یحب المحسنین ایضا اشاره باین معنی است چونکه
معنی اینست که اشخاصی که فرو برنده اند غیظ خود را و عفو کننده اند از تقصیر مردمان و خدا دوست می دارد احسان کنندگان را مفهوم موید آن را باین جهت است
باشد که حلم نمودن و عفو کردن احسانست و [illegible] دیگر که احسان اینکس شناخته شود و ضایع نگردد و از اینجا است ایضا که استعمال حلم بالنسبه بجماد
و حیوانات و اشرار و سفله که غالبا حلم و عفو از ایشان متحیر بدتر و عجز اینکس متنبه بجهت بد شدن و تنبیه و اهانت در حق ایشان ممدوح بوده است
نباشد و از این باب است نقل و گفتار ابو محجن ثقفی [illegible] از جمله صحابه رسول الله و موصوف بصفت شجاعت و کرم او لکن بنهایت شرب خمر می بوده
و در ایام عمر او را هشتاد بار حد شرب خمر زده اند و در روز جنگ [illegible] شجاعت عظیم نموده از آن ظاهر شد که آن اعتبار را او گفت که دیگر بعد از
آن شرب خمر نمی کنم که من هم بخدا قسم که دیگر هرگز شرب خمر نمی نمایم و قبل از اینکه شرب خمر می کردم بجهت این بود که بمن حد می رسید فرار می نمود
از اینکه مرا از شرب خمر تطهیر نماید و حد زدن شما و دیگر شرب خمر نمودم بر عهده من نیست و قصه هذه کیسی است که شما ساقط الطهارت تحفة
و اما آثار و خصلتها که نتایج و منشعب از فضیلت و خصلت حلم می گردد و از آثار و علامات او است مجموع چند چیز است مذکور و جدال المستور بر چند چیز
است اول مرتکب شدن امر جمیل است و آن عبارت است از خالت و ملکه که عارض می شود مر صاحب حلم را بجهت آنکه در طلب نمودن امر نیکو و مرتکب شدن امر جمیل
بعینها و سوای اینها این عالم فانی حتی از شدت بلا پس اگر با شد بر او ندا و لذتها نعمتهای این دار فانی ایضا مانع طلب کردن و صاف توجه نمودن بسوی
امر نیکو و جمیل نمی گردد و عزم و همت خود را در طلب امر جمیل و نیکو از لذات و خوبیها و آلام و تعب این عالم منصرف ساخته و این حالت را استعمال حرمت و

[illegible]

[illegible]

دعم

۲

[illegible]

مفرح

و محل است و اعتدال آن مثل شوق بودن بعلوم که ثمره معرفت و یقین و موجب کمال نفس باشد مثل اصول دین و معارف الهیه که متعلق بمبدء و معاد است
و دفعا [illegible] و حدود شرعیه که متعلق بمعیشت و مربوط بمبدء و معاد است ایضا و مثل تفکر و تعمق کردن و اغراض نمودن از امور یکه قابل [illegible]
[illegible]
من ذاتع حسن [illegible]
[illegible]

[illegible]

و جاه و قبیله و عشیره و نسب و خواه از کمالات نفسانیه و جز آنها باشد که داخل نفس اینکس است از قبیل مناقب و مکارم و حسب و افتخار بمجرد تفضل [illegible] و از اتیان
خلقت و مغالطه آن تامل نمودن در فانی شدن و زوال یافتن کمالات خارجیه است و در آنکه اکثر اهل آن اشیا فاقد بوده اند از کمالات و فضایل انسانی
بوده مر این نیز با نبی که جمیع پیغمبران نیز از ایشان [illegible] بوده اند خصوصاً خاتم النبیین که جامع جمیع کمالات است و حال آنکه همگی ایشان از [illegible]
و عاری و اعراض از آن نمودند و انصاف نابست که کفره و فسقه که هیچ در [illegible] خدا و ملحوظ نمانده اند و در ایشان فضیلتی و قابلیتی که بواسطه آن مستحق
شوند مر این نوع از کمالات [illegible] و حال آنکه اکثر اهل مال و منال [illegible] ایشان باشند و تامل نمودن در اینکه نازیدن
بشرافت پدران و کرم عشیره و اقربا [illegible] فی الحقیقه نازیدن بغیری است که مطلقاً در [illegible] و تصرف اینکس نیست و کمالی است که با آنکه در
معرض فنا است از غیر ذات است و غفلت و غروری بدتر از این نیست که اینکس بکمال غیر خود بنازد و مباهات نماید و دیگر آنکه حسب و مناقب و مکارم اگر حقیقه
[illegible] از کمالات نفسانیه [illegible] است پس از جانب خدا دانسته باید که موجب شکر نمودن و تواضع کردن مر خداوند باشد نه مفاخرت و مباهات
نمودن بر بندگان او و از اینجاست که در حدیث نبوی [illegible] است که آفت حسب افتخار و عجب است و در حقیقه و بالاخره بازگشت این رذیله [illegible]
بعجب و تکبر است [illegible] فرق آنست که عجب و تکبر نازیدن بصفاتی است که [illegible] در اینکس [illegible] و افتخار نازیدن بچیزی است که [illegible]
و اما [illegible] و علاج [illegible] از اصرار نمودن بر قول یا فعلی که مقصود از آنها محض نقض و
ابطال نمودن قول یا فعل دیگری باشد [illegible] آن قول و فعل دیگری حق باشد یا باطل و علاج و ازاله این رذیله تامل نمودن در قبح و رذالت
و عظیم بودن مفسده آنهاست چونکه موجب رفع الفت و زوال محبت و حصول بغض و عداوت میشود که منافی قوام و نظام عالم
و موجب [illegible] زندگانی و تنگی معیشت اینکس است و اما مزاح و آن عبارتست از ظرافت نمودن [illegible] ملیح باشد خواه از مقوله افعال
و خواه از مقوله اقوال باشد [illegible] حق باشد یا باطل حسن باشد یا قبیح موجب ایذا و [illegible] کسی بشود یا نشود و لکن باطل و مذموم آن قسمی است
که مشتمل بر باطل یا قبیح یا موجب نفرت و ایذا باشد و این قسم [illegible] از اسباب و موجبات غضب است و مقصود از احادیث [illegible] که در مذمت آن وارد شده
از آنجمله فرموده جناب امیرالمؤمنین صلوات الله علیه است که ایاکم والمزاح فانه یجر السخیمة و یورث الضغینة و هو السب الاصغر یعنی دوری نمایید
خود را از مزاح نمودن بجهت آنکه مزاح سبب و موجب [illegible] و آن دشنام کوچک است و فرمودند که ما مزح رجل مزحة الا و
مج من عقله مجة یعنی مزاح نمیکند مردی مزاح کردنی مگر آنکه دور [illegible] از عقل خود [illegible] و اما قسمی که مشتمل بر حق و حسن باشد و غرض
ایذا نباشد بلکه موجب سرور [illegible] باشد پس آن مذموم نیست [illegible] از آثار و خواص عقل و ایمان است و از خواص انبیا و اولیا است و [illegible] که مراد و مقصود از آنها
[illegible] که در مدح فضیلت آن [illegible] وارد شده است از آنجمله جناب پیغمبر فرمودند که انی لامزح و لا اقول الا الحق یعنی بدرستی که
من مزاح میکنم و لکن نمیگویم مگر حق را و از آنجمله امام جعفر علیه السلام فرمودند [illegible] مداعبه و مزاح [illegible]
بعضی [illegible] و اندکست [illegible] مزاح میکنند [illegible] مزاح نمودن از اخلاق حسنه است و بواسطه آن [illegible]
خوش و خوشحالی برادر ایمانی خود و بتحقیق که بود رسول الله صلی الله علیه و آله که مداعبه و مزاح می نمود با کسی و مقصود [illegible] سرور [illegible]
آن و فرمودند که خدا دوست میدارد [illegible] مزاح کننده [illegible] که مشتمل بر فحشی نباشد و فرمود که هیچ مومنی نمی باشد مگر آنکه
در او دعابه [illegible] و فرمودند که کثرت مزاح نمودن [illegible] از جمله مروت و تمام [illegible] است و سیره جناب پیغمبر و ائمه صلوات
الله علیهم خصوصاً جناب امیر و تمام علما و فضلا و مومنین با اهل عیال خود مزاح نمودن و ظرافت کردن مشهور و غیر مخفی است حتی آنکه [illegible]
جهه بسیار مزاح فرمودن جناب امیر بعضی از اشقیا [illegible] نقص و عیب بآن جناب دادند و گفتند که اگر آنکه دعابه و مزاح کردن در آن نبود [illegible]
بود و سلمان فارسی [illegible] مزاح [illegible] آنجناب [illegible] و سبب [illegible]
از سایر خلق [illegible] از آنجمله اشارات شیخ ابوعلی است [illegible] در کتاب اشارات خود که گفته است العارف
هش بش بسام و کیف لا یهش و هو فرحان بالحق و بکل شیء فانه یری فیه الحق و کیف لا یستوی و الجمیع عنده سواسیه یعنی شخص عارف [illegible]
خندان است و چگونه چنین نباشد و حال آنکه فرحناک و خوشحال است بحق و بهر چیزی بجهت آنکه می بیند در هر چیزی [illegible] و چگونه مساوی نباشد همه چیزها
این معنی [illegible] و حال آنکه همگی [illegible] می باشند و باین معنی [illegible] اشاره نموده است [illegible] گفته است [illegible]
دیگر [illegible] خلاصه معالجه و ازاله نمودن قسم باطل و ناحق از مزاح تامل نمودن در رذالت و باطل بودن او است و در آنکه اکثر
مزاح [illegible] موجب رفع هیبت و [illegible] و وقار [illegible] و اگر [illegible]
صور و موجب رفع الفت و زوال محبت است که عمده قوام عالم و اساس نظام سلسله [illegible] است [illegible] اغلب نفوس [illegible]
و کلال [illegible] که مواقع و حدود و اندازه قسم حق و ممدوح [illegible] و از قسم باطل و مذموم [illegible]
و مذموم [illegible]
[illegible] و اما استهزا [illegible] عبارتست از [illegible] و در غایت [illegible] و ازاله نمودن آن تامل
در رذالت [illegible] موجب [illegible]

خواری و ذلیلی و حقارت [illegible] از غایت [illegible] یعنی تمام نفوس [illegible] و امثال [illegible] و مکر و حیله
کردن در [illegible] و در جاه و در عرض و [illegible] ایمان کسی و علاج و ازاله آن تامل نمودن [illegible] از انسانیه خارج [illegible] مثل
شغال و امثال [illegible] و داخل در سلسله شیاطین میشود و اینکس را بالاخره در [illegible] خوار و ذلیل [illegible]
بر عباد است [illegible] متحمل شدن ضرر از ظلم و از قهر و ستمکری [illegible] تامل نمودن [illegible]
دنیا و مکافات [illegible] خود [illegible] ظالمی [illegible] غضب [illegible]
و ستمکری [illegible]
[illegible] رسول خدا است [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] غضب [illegible]
[illegible] ظلم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] قوه غضبیه و شهویه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] لا محاله قوه غضبیه [illegible]
[illegible] قوه غضبیه [illegible]
که بواسطه آن دفع موانع [illegible] قوه غضبیه عبارتست از قوه که بواسطه آن دفع مضار و مفاسد
[illegible] چنانکه قوه شهویه قوه ایست که بواسطه آن جلب منافع و مصالح [illegible]
[illegible] عقل حکم میکند [illegible]
[illegible] غضب [illegible]
[illegible] غضب

کرده نداند و نه بتماشای فایده است و مستعد شدن اینکس است از برای مجازات و مکافات از دنیا و در آخرت از جانب خالق و از جانب مخلوق و دشمن شدن و دشمنان
و شماتت نمودن دشمنان و اشتهار نمودن در میان مردمان در خوار و ذلیل شدن و نظر و قلوب خاص و عام و ترک نمودن حقوق از قبیل عدم قضاء حوائج و صلهٔ رحم
او طرفین و بهم رسیدن حقد و کینه و لوازم آن از اعراض نمودن و اهانت رسانیدن و غیبت نمودن و امثال آنها و تغیر یافتن مزاج تا الم یافتن روح و کاهیدن و ضعف
شدن و کراهت منظر و برگشتن و مسخ شدن صورت او در حال غضب و صادر شدن حرکات و افعال و اقوال ناشایسته و ضد آنها و نعم ما قیل ... الحوانات و
المواد مجانین ولهذا است که جناب امیر صلوات الله علیه فرموده اند که الحدة نوع من الجنون لان صاحبه یندم فان لم یندم فجنونه مستحکم یعنی تندی
و غیظ و غضب نمودن نوعی از دیوانگی و بیرون رفتن از طور عقل است بجهة آنکه صاحب آن نادم و پشیمان می گردد و اگر پشیمان و نادم نگردد پس
دیوانگی و جنون او مستحکم است و چه پشیمانی شود که سبب عدم قدرت بر انفاذ غیظ لغو و خصوصاً ... از آن و نار غیظ و حرارت آن مثل ...
و اندرون می نماید که موجب حزن طویل و ورود مرض های عظیمه مزمنه که مورث هلاکت و تلف نفس اینکس است می شود پس تأمل نمودن در ضد این قبایح و
تأمل نمودن در ثواب حلم و فضیلت تحمل و استماع نمودن آیات و احادیث و قصص که در فضیلت حلم و رد ملامت غضب شده است از قبیل من کف غضبه
کف الله عنه عذابه و مبادرت در بندیت غضب و عدم حدت و مدح و ثنا و مضحکه در اجرت و تشبه بجالس حکما و انبیا و اولیا و عفو و بسیع و بندها فلیع
و هیئت صورت خود و عاجز بودن از غالب شدن و ظفر یافتن بر خلاف ارادهٔ قضا و قدر خداوند و حادث شدن گناهها از قبیل فحش و سب و جرح و قدح و
حقد و کینه و امثال اینها و مجالست ننمودن با حلیمان و اجتناب نمودن از غضوبان و غیظ داران که بمنزلهٔ غذا داد و او بر هر است و بباید که خود را از آثار ردیه
و استعانا یافتن شعله و لهیب غضب نگاه دارد تا آنکه غضب عارض و واقع نشود علاج واقعه پیش از وقوع نباید کرد و الا بعد از عروض و وقوع
و در حال غضب علاج بلیغ بسیار از انجا که دانسته شد که غضب حرکتی بود مر نفس را که از شهوت و میل نمودن بانتقام کشیده تا آنکه جوش و خون بسته
نماید آتش خشم افروخته گردد و چون ذال در جوش و غلیان آید دماغ و سر با آتش از دود و دخان آن ممتلی و مظلم گردد و نور عقل در حجاب افتد و حکم و امر
آن ضعیف گردد و چنانکه اهل عقل و ارباب حکمت و معرفت گفته اند تشبیه آن نمود در این حالت مانند غار کوهی کرده اند که مملو بجز آتش و مختنق و لهیب دخان
باشد بنوعی که از انفار بغیر از بانگ و غلغله و آواز و شعله غلبه آتش مشتعله چیزی دیگر معلوم نشود که در این حال معالجه این قسم تعب و اطفا و خاموش نمودن
چنین نائره در غایت تعب و نهایت تعذر بود و چونکه هر چیزی را که در اطفاء آن استعمال نمایند ماده قوت و سبب زیادتی شد اشتعال آن گردد و مقصد افعال و
اقوال قبیحه بالنسبه بخود و یاران و دوستان او خصوصاً الترو شعر که شر قبیل بسوط عذاب و معذب و بقبایح او گرفتار شود نبود مگر تا الم عراف
ایشان انتما نماید و مزیج عجز و اضطرار ایشان رحم و رقت را حد و نهی تقصیر و بر آثار ایشان امتثال نماید و تکبر بسبی زبان از اعراض و دست از احسان ایشان
کوتاه دارد و هر چند که ایشان بگناه ناکرده اعتراف کنند و تذلل و خشوع زیاده نمایند نباید که اطفاء نائره و تسکین سورش آن او را کنند مر اراده او
شد بلیه شود و در حرکات ناموزون و اندر ایشان مبالغه بیشتر نماید چونکه خضوع و ذلت ایشان ماهرو را بمنزلهٔ ریختن هیمه خشک است در
زیر آتش غضب این پس ازان لا محاله موجب زیادتی اشتعال و لهیب آن می گردد و اگر نعوذ بالله کیفیت معاشرت با کلیه افراط و شدت غضب و مقاربت ذکر در آن
اول نیز بنیکند و با لهام زبان بسته و جمادات چون کاسه و کوزه و هیمه قماش را بهتر گردد و بر زدن و شکستن آنها مشغول گردد و تشفی نفس را طلبد
یعنی بالشد که با او با دو باران و دواب و قلم و سایر اشیاء و آلات که بر وقوع مدام بالنسبه کج خلقی و شطط را استعمال کند و الفاظ ما بد بکار برد
بشکند و فحش و ثنا دهند و بنا باشد که از آن مرتبه تضاعف نکند و بنای مخاصمت گشاد و کفر و زندقه با خالق خداوند خود کند از آن نعوذ بالله
ذلک و غالب اآن است که زیادی غضب از زیادی شره و افراط شهوت ناشی و منبعث می گردد و از اینجا است که مردمان و کودکان و پیران و بیماران که در ایشان
افراط شهوت باشد که قصد و اقتحام حرکات بیشتر است از غیر ایشان خلاصهٔ ثمرهٔ این حرکات غیر از منافرت حکما و شماتت اعدا و ندامت و ملامت و حزن
و کابت و دوری از خلق و خدا و خیبت و قرب بحیوانات و اخیر و شبه المبین و ملازمت دیگر ثمره نداد و چون بنگرد تفکر و تامل قوهٔ غضبیه خود را
عدد رسط حلم و تابع قوهٔ عاقله و نفس ناطقه و مطیع و منقاد حکم عقل نماید و از این عوارض ساو و معاها ماند و بمرتبه که اضدادها اهل بسیار و جنبیت چند
که دانسته شد که علاج غضب در حال ظهور و سورت ان مشکل لکن و سیله جستن در اطفاء آن بوصول ساختن و دو دور داشتن فستر کار آن است
است و تکیه کردن و پهلو خوابیدن اگر نشسته است و دو کوزه آب خالص دادن و تجدید الحیدتن که زبان غضب کرده است شاید خصوصاً آنکه خویش
و صاحب رحم او باشد چونکه موجب بهم رسیدن رحم و رقت می شود و استغفار و استعاذه و التجا بخداوند و بحضرت ائمه و مفوض و تفویض نمودن و ذکر کردن
و صلوات فرستادن و سکوت نمودن و از امکان هجرت کردن نافع خواهد بود و اقوی چیزی که سورش آن را دراین حال تسکین نماید و رهیبت غضب
نمودن او است با شیوعیت و ترغیب اخبار نمودن با او است بواسطهٔ اخبار نمودن مشتهیات و اسباب شهوت او و دور داشتن و چونکه دافع غضب شهوت
و غضب است ایضاً که بمنزلهٔ دواء است از برای ازاله و علاج این **تحفه** و اما علاج ضد تفریط حلم که عبارت است از جبن و بدولی و ضد غضب
و غضب می باشد ایضاً پس همان منوال العلاج نمودن غضب است و اجتناب از آنکه اولاً تأمل و تفکر نماید در اغراض و امراض و مفاسد و عیوبی که بر
آن مترتب می شود از قبیل مهانت و خواری نفس و اجتناب نفس که خداوند او را عزیز داشته و امر بنگاه داشتن عزت او فرموده و نهی از ذلت و خواری او
در غیر طاعت و فرمان برداری خود فرموده و قد آمده بار آن در کتاب خود شرف پاکی فرموده است که العزة لله و لرسوله و للمؤمنین و از قبیل تلخی و
تلخی معیشت و زندگانی او که عین حیوة ما ینکر است و با وجود تلخی آن حیوة و راحتی از برای اینکس نمی باشد بلیه بمنزلهٔ مصیبتی ناگوار تر از

دشواری معیشت او و بای زندگانی تعب و ممنوع او از قبیل ایمن رسیدن طمع حکام و غلبهٔ اقربا و احبا و اهل معامله و هر کس که از او غرض و مرض
بود باشد و معاون بودن خواری و ذلت و نیا آمیختن خیلی ذات و غیر شرور و حاصل عترت من تعجیل ظلم ممتوا ترویشتر آن
از قبیل قلت صبر و ثبات در کارها و بازماندن از تمام کمالات بنیه دیویه و رضا بنقسانیه و خوار چیزهای جبن و غارض شد کسالت و دوست
داشتن راحت که مقتضی ذلیل و مفاسد بسیاری باشد تمکین یافتن ظالمان و ... که هر کس را کنعیف و جبان دید نیایت در زیبی مال و جاه
و بسیار امور از کند و بیکدو شنیده ضعف و قضا بحکم که بالنسبه با او باهل و عیال او و عرض و مال او زنی و ثبات از نفس در می گذرد و فنون تزلزل و تغافل بیدا
و ملامت و اهمال الامراز خواص افسانه و خیر از همه برهه زدن و بکذر و بعضی فایده رفتن و حسن الدنیا و الاخره شد و تا با تجسس از مناو موجبات آن
نماید و بعد از ادراک و اطلاع یافتن بر الهاد رفع ازاله آن با نواع تدابیر و تفکر است که عمده معالجات و سبب کامل تکمیل نفوس است سعی و کوشش نماید
جمیع اسباب و موجبات آن راجع بخوف و منحصر در شکوک است که عبارت است از انتظار کسیکه در توقع داشتن رسیدن مکروهی و حادثه و غیر ملایم در زمان
مستقبل و آینده و حال آنکه نفس را قدرتی و حیلهٔ برد فع آن نباشد پس باید که در علاج از ان تامل نه بتوان نماید بیاید که اتخاذ آن که تفرای ای امر
و برحذر بودن از آنها یقینی و ضرور الوقوع نبود است و یا احتمالی و ممکن الوقوع در صنته بر اینجا که یقینی و ضروری الوقوع بوده است علاج دفع
نمودن آن در تحت قدرت و اختیار خود نمی باشد معلوم است که هر کدام از فنان و ثبوت بکار ایند از برای خود بالفعل حاضر بکند و تمام عمر را با آن نمودن
و فکه آن امر مخوف و محذور گردد با اضطراب و جزع و خوف و جزع کند که آینده و از اعمال بنیه و دنیویه و خیر و سعادت با زماند کند دفع علاج او و انهی کند
بلکه اینکس را خسر الدنیا و الاخره می شود و این مقتضا عقل و طریقهٔ عاقلانه نیست و حال آنکه ایمن لازم و ضروری الوقوع شده است و تخلف نمی کند
تحت قدرت و اختیار اینکس نمی باشد معلوم است که از قضا و قدر خداوندی است که نمی کند مگر خیر را و آخر فیها دفع محقق و مشهور را و ابعد را
که احتمالی و ممکن الوقوع بوده است پس چونکه او را ممکن الوقوع و احتمالی فرض نموده است می شود که واقع شود و ظهور بنا او می شود
که وقوع نیابد و ظهور نرسد چونکه هر ممکن محتمل وقوع و عدم وقوع آن هر دو در نزد عقل مساوی است پس چگونه آنرا که حکم بامکان آن
نموده است او را بمنزلهٔ ضروری و یقینی دانسته و عیش و زندگانی خود را با آن سبب تلخ نموده و این ایضاً خلاف مقتضای عقل و سیر عقلا
باشد و ایضاً اگر سبب وقوع آن منوط بفعل و کردار خود اینکس است پس مرتکب شد فعل و کردار بکه ممکن است که موجب امری شود که خوف و حذر
آن لازم است ایضاً خلاف حکم عقل و رای عاقلان می باشد بلکه حکم عقل این است که فعل و کرداری که موجب آن می باشد با پرهیز کند و برای ندانستماید
با آنکه آن امر که احتمالی و ممکن الوقوع است اگر واقع شود و سفر خوردنی محقق و هویدا است که آخر الامر بباید کسیکه از این قالب مستعار خود را بجلد گردد
ستیفت و لحوق آن در نزد عاقل تفاوت ندارد و اگر بحال سایر امور که نباید ایکه در هر روز بمجبوری مرگ است بجز خود نظر نماید که هم چنین که وجود
مقاومت و بقای بناشده است و مخالفت حوادث با اظهار شده است هیچ چیز قرار و زوال اظهار ابقا و بقای نمی کند و تا بخواهد خداوند تعالی نفس در این جا
است اسباب معیشت از مال و منال و غیره بالکلیه قطع نمی شود بلکه در تغیر و تبدل است و هر روز بمجبوری است در تجارت و اسراف اینها ایضاً از ضرور
الوقوع است رجوع به قسم اول می کند پس بایست بخود با ملاحت و تفکرات علاج خوف که سبب جبن و بددلی و سستی طبع است نماید تا آنکه دفع
رذیله جبن شود و ایضاً بمجالست نمودن حلیمان و شجاعان و قوی دلان و مجانبت نمودن از جبانان و ضعیف قلبان و باستماع نمودن ثواب و فضیلتهای
حلم و شجاعت و غیرت و حمیت و عقاب و مصیبتهای بددلی و بی غیرتی و بی حمیتی و بمشتبه ساختن خود را بحلیمان و شجاعان و تهور و اقدام نمودن بر مجادله
مهالک که ضد جبن و بددلی است و از برای ازاله نمودن آن بمنزلهٔ معالجه بمثل است و امثال اینها معالجه نماید و عمده در این باب تفویض و توکل نمودن
بخداوند و حسن ظن با او است چونکه منبع و مصدر تمام خوفها و اضطرابها سوء ظن بخداوند و داشتن خود را اضافه قدرت و اختیار و مدخلیت بندگی بدن
است لا غیر و باید دانسته شود ایضاً که عمده در باب اکتساب نمودن فضایل و معالجه نمودن امراض و رذایل بعد از تعدیل نمودن طبیعت و تصفیه نمودن مزاج
و دوری نمودن از مجالست اراذل و اجتناب نمودن از مصاحبت صاحبان امراض و رذایل تفکر نمودن در اسباب و موجبات و مفاسد امراض و رذایل و تأمل نمودن
در عواقب و عوارض و لواحق و ثمرات آنها است چونکه در کار نمودن حقایق و دقایق امور و اندیشه نمودن در عواقب و عوارض و لواحق آنها بر سبیل
تفکر نمودن است که بمنزلهٔ مدد و روغن دادن است مر نور و چراغ عقل را و تأثیر و فایده تفکر مر همه جا خصوصاً در تکمیل نفوس و تهذیب اخلاق بخیر
و بیشتر و معتبر است از تمام وسایل و اعمال و تفکر و از اینجا است که فرموده اند که تفکر ساعة خیر من عبادة سنة و در روایتی دیگر من عبادة سبعین سنة و
در روایتی دیگر من عبادة سبعین سنة رسیده است یعنی فکر نمودن در یک ساعت در معاد و مآل و در لواحق و عواقب امور دهر و فواید حسن است در تهذیب
شدن انسان و تکمیل یافتن نفس او از تاثیر و فایده دادن اعمال خوارجیه و عبادات نمودن در یک سال با عبث ما نفسانی الا باز اختلاف و روایات که اختلاف
آنها که بسبب اختلاف یافتن مراتب فکرها و درجات امور است که در آنها فکر نموده می شود خلاصه مقصود از طول دادن کلام در این مقام که مفاد کرد معالجه
نمودن امراض نفسانیه است این است که خوض در ذکر معالجه نمودن غضب یا جبن شود تا آنکه دانسته شود که علاج غضب و جبن منحصر کرد آن چیزی نیست که
ذکر شد بلکه مقصود نشان دادن و ارشاد کردن بطریقهٔ تفکر نمودن در امور و بنا کردن دستور او است که معین و سبب کلی است از برای تمام معالجات و
از اینجا است که اصحاب ما رضوان الله علیهم فرموده اند که علم تهذیب اخلاق و صناعت اکتساب فضایل و معالجه نمودن امراض نفسانیه و طلب رد کمالات بمثل
سایر علوم دیگر محتاج باعلام نمودن شارع و موقوف بر بیان فرمودن او نیست بلکه بقوهٔ عاقله و بسبب تفکر تحصیل آن برای رای توان نمود هر چند که از جهة

تاکید نمودن مراعات ادا تمام فرمودن حج وامداد ده تمام جزئیات کلیات از حضرت ... مصرح باشارت ... اعلام وبنا انبیا از عز رسیده است وتکرار کرد

جهت یکه نبند کان مکلف با باشند و باید که بطور عقل و تحقیق تفکر و مدرک ان بنمایند نموده است هر چند که عقل ایضا نفس شرع و باطن اوست

ومع ذلک نظر دمدم امام خلایق و قطب فطرت موجود خصوصا از منی نوع انسان اعنی حضرت صاحب العصر والزمان صلوات الله علیه ... از

ایشان کوتاه و منفک نشد است می شود و نخواهد شد چنانکه ... بلی از برای توجه و نظر فرمود و مذکر ...

و انتظار و استمداد از جانب بندگان و عبارات ایضا ... ان المشایخ عن حضیض الخطوط البشریة الی اوج الذروة العبودیة

الجوهرة النازلة عن الربوبیة و یا صاحب الانوار القدسیة والاسرار الالهیة و یا طبیب النفوس الناقصة البشریة ...

المواهب السنیة فانظر الینا بنظرة مدینة ... چه شود ... که اگر ... نظاره ... ملک جهان تو را

تو شهی و کشور جان تو را چه شود اگر ... نظری بحال کند ... تحفه ... دوم ... ذات ... خواص ... علم و دانش و فهم ...

[illegible]

[illegible]

صلوات الله علیهم بیرون رفتند در طریقه معهوده معامله و تعبیه خواهشهای نفسانیه را ابینه کرفتند در مقام حیوانی همه صحبت کنند که کوئی بوده
خودشناسی بیاموزند کیمیا سعادت زهر صحبت با خلایق **محققه** وان ملکه علمیه کیفیتی است نورانیه و حیوان است عقلانیه
که ساده در باد و طبق اول اشاره بان نموده شد با بعضی از آیات و احادیث که متعلق بان می بود وان نوریست که ... [illegible]
بخواهد از بند کان و منشرح کردد بواسطه ان صدر انسان و ازان منور و متجلی کردد بفضایل نفسانیه و مبرا و خالی شود از اخلاق ذمیمه و عبور نماید ...
شریعت و طریقت و وصول می یابد بعالم حقیقت و مطلع می کردد بر حدود شرایع و اوامر و نواهی و می بیند خفایای اسرار الهی و ... از اهل عالم
ملکوت بالا و قدم کذارد در عالم جبروت اعلا و منقلب می شود ... و سفلیه و علویه و جوهر ظلمانی ... عقلی و ... جاهل
بانسان عاقل و هادی و مهتدی ... بجهت ... و ملحوظ ... و صاحب ... از انبیا و اولیا ... اصل
خیر و سعادت ... تمام علم و طاعتها است ... جانا ...
که ... دولت صحبت ... از ... که ...
و در روایت از حضرت امام جعفر صادق ع که فرمودند دعامة الانسان العقل والعقل منه الفطنة والفهم والحفظ والعلم وبالعقل یکمل وهو دلیله و
مبصره ومفتاح امره فاذا کان تأیید عقله من النور کان عالما حافظا ذاکرا فطنا فهما فعلم بذلک کیف ولم وحیث وعرف من نصحه ومن غشه فاذا عرف
ذلک عرف مجراه وموصوله ومفصوله واخلص الوحدانیة لله والاقرار بالطاعة فاذا فعل ذلک کان مستدرکا لما فات وواردا علی ما هو آت یعرف
ما هو فیه ولای شیء هو ههنا ومن این یأتیه والی ما هو صائر وذلک کله من تأیید العقل یعنی ستون انسان ... عقل است ...
می شود از عقل ... و فهم و حفظ و علم و بواسطه عقل کامل ... عقل ... امر او ...
و کمال عقل او از نور ... حافظ و ذاکر و فطن و فهیم ...
... [illegible]

[illegible]

… می‌باشند که در عالم ظاهر جوارح حرکات و سکنات … ابناء عقل و اهل نور و ایمان … [illegible]

… با ابناء جهل اهل ظلمت و کفر … [illegible]

… ایمان … ابناء عقل … [illegible]

[illegible]

[illegible]

و از اینجا و از این سبب حاصل می شود مر نفس را کیفیتی راسخه که او را ملکه گویند از برای متعقل شدن و در یافتن مر کلیات و معقولات را و حکما این مرتبه را عقل
بالملکه گویند بجهت آنکه بسبب این حالت مر حاصل شد ملکه را مرتبه سیم آنست که حاصل می شود مر نفس را قوت و قدرتی که بر کسب نمودن و فهمیدن [illegible]
مجهولات از کلیات و معقولات را و این مرتبه را عقل بالفعل گویند بجهت حصول قوه و قدرت قریبه بر فعلیت فهمیدن و دانستن پس گویا که بالفعل
فهمیده و دانسته و در نزد شرع و در آیات و احادیث تعبیر از این مرتبه با ایمان و بروح ایمان و بسکینه و کلمة التقوی و نور و نکته و امثال اینها شده است مرتبه
چهارم آنست که حاصل می شود نفس را قوه و قدرتی بسبب اعراض نمودن از شواغل جزئیات و صوارف محسوسات بر فهمیدن و استخراج نمودن [illegible]
معقولات بطوری که غفلت و نسیان از هیچکدام از آنها از برای او نباشد و جمیع آنها بر توجهی بداند و این مرتبه را عقل مستفاد گویند بجهت استفاده نمودن
نفس جمیع کمالات از مبادی عالیه و عقول فعاله و این آخر مرتبه حصول و وجود علم است که مخصوص است با نبیا و اولیا و تعبیر از آن در نزد شرع بروح القدس و روح
عصمت و بکلمه الهیه شده است و آثار [illegible] وجود و تعلق آن بنفس مختلف می شود بحسب اختلاف اوقات حصول قابلیت و استعداد [illegible]
در یکی در عالم صلب پدر بآن تعلق گرفته و می گیرد چونکه پدر عالم و از اهل علم بوده است و نطفه که از آن حصول یافته و بهم رسیده در صلب [illegible]
دیگر [illegible] حصول و استقرار مستعد با استعداد فیض عقل و قابل بقابلیت تعلق نور علم بوده است و در یکی دیگر در عالم رحم مادر بآن تعلق گیرد
چونکه مادر آن عالم و از اهل علم بوده است و در دیگری در رحم در عالم بآن تعلق گرفته و از اینجا است که در احادیث شده است که نصف علم [illegible]
و نصف دیگر بتکسب بوده است و در کلمات حکما و غیر وارد شده است که ولد العالم نصف العالم و ولد الطبیب نصف الطبیب و در خبر [illegible]
که نبات قلب اینه و اخلاق نفسانیه و مادر [illegible] نطفه [illegible] تاثیر عظیم [illegible] و بدینها ایشان و از اینجا است که ذکر نموده اند
نیات قلبانیه پدر و مادر خالص و اخلاق نفسانیه ایشان حسنه باشد لامحاله فرزند با از انبیا و یا از اولیا می باشد و در دیگری در عالم
طفولیت و در اوقات رضاع و شیر خوردن تعلق می گیرد بجهت عالم بودن دایه و شیر دهنده او چونکه شیر را تاثیر شدید است در نفس و از اینجا است که در
احادیث تحریص شده بر توصیه و تاکید بر انتخاب نمودن دایگان و زنان شیر دهنده [illegible] شده است و در دیگری بعد از آن و بواسطه تاثیر صحبت
مجالسین و مخالطین آن که از اهل علم و فطانت می باشند تعلق می گیرد و از اینجا است ایضا که تاکید شده بر انتخاب نمودن مجالسین و مخالطین از [illegible]
اهل عقل و اهل شرع [illegible] و در دیگری در ایام بلوغ [illegible] بحسب اقتضا طبیعت و اوقات نابرده [illegible] تعلق یافته [illegible]
طبیعت مر حصول استعداد را از برای آن در آن وقت بحسب اصل جبلت و فطرت و اساس حکمت خداوندی و جل [illegible] از کتاب جابر المصطفی [illegible]
دیگری بعد از ایام بلوغ از طریق ممارست و مدامت و تکسب و تحصیل تعلق می گیرد و اشاره با اختلاف [illegible]
نموده است او را اسحق بن عمار از جناب امام جعفر صادق که عرض و سوال نموده از آنحضرت که مردی [illegible]
پس شناسد تمام [illegible] و بعضی دیگری می باشد [illegible] تکلم می نماید [illegible] کلام [illegible]
[illegible] تکلم نموده ام و بعضی دیگر از مردمان می باشند که تکلم می نمایم با او لیکن می گویند که اعاده نما [illegible] آنحضرت فرمودند که [illegible]
که بجهت سبب این اختلاف [illegible] مادر و فطانت ایشان عرض نمود که [illegible] آنحضرت فرمودند که الذی تکلمه ببعض کلامک فیعرف کله فذاک من
عجنت نطفته بعقله و اما الذی تکلمه فیستوفی کلامک ثم یجیبک علی کلامک فذاک الذی رکب عقله فی بطن امه و اما الذی تکلمه بالکلام
فیقول اعد علی فذاک الذی رکب عقله فیه بعد ما کبر فهو یقول لک اعد علی یعنی آن شخصی که تکلم می نمائی با او ببعضی از کلام خود پس شناسد تمام کلام
نور این شخصی است که سرشته شده است نطفه او با عقل او و اما آن شخصی که تکلم می نمائی با او پس استیفا می نماید تمام کلام ترا و بعد از آن جواب کلام
تو را بر همان نهج کلام تو این شخصی است که ترکیب نموده شده است عقل او در او در شکم مادر او و اما آن شخصی که تکلم می نمائی با او بکلام خود پس می گوید
بتو که اعاده نما [illegible] این شخصی است که ترکیب نموده شده است عقل او در او بعد از آنکه بزرگ شده است [illegible] می گوید که اعاده نما [illegible]
[illegible] انوار [illegible] در حکمت [illegible] کلک تو بار الله [illegible] انوار
اسم اعظم ملک از تو است [illegible] در حشمت سلیمان [illegible] و اما مراتب [illegible]
[illegible] مختلف می باشد ایضا بحسب اختلاف استعدادات عالی و قابلیات اشخاص و اوان [illegible]
[illegible] بسبب [illegible] و طینت و عوارض عالم الطبیعت [illegible] جوهر عقل و اعلی علیین است طبیعت و مزاج [illegible] باشد ایضا
از قبیل انبیا و اولیا و سایر علما و مومنین و عباد الله الصالحین و در دیگری [illegible] و باشد و خواهد بود [illegible]
طینت و عوارض عالم طبیعت [illegible] جوهر [illegible] در عالم سجین و اسفل السافلین است [illegible] جوهر عقل [illegible]
[illegible] از قبیل کفار و منافقین و [illegible] طبیعت و مزاج عالم طبیعت از اعتدال و صفا [illegible] انحراف [illegible] از قبیل مجانین و مجنون
[illegible] و مجنون تحت الطبیعه [illegible] عقلیه و شعوریه باشد بخوبیکه حرکات [illegible]
[illegible] شعور [illegible] اما مجانین و مجنون فوق الطبیعه [illegible] علم و وصول بعلم الیقین و حق الیقین باشند هر چند که [illegible]
[illegible] عادت و طبیعت غالبیه [illegible] خود [illegible] مجنون فوق الطبیعه [illegible] عقل [illegible]
[illegible] صاحب آن حاصل می شود و اینکه [illegible] عالم عقل طبیعی [illegible] غافل [illegible] و مشغول [illegible] عشق [illegible]

ومجنون

جنون الهی گویند می نماید و در فقرات مناجات [illegible] الفاظی که [illegible] تا ملیح [illegible] انداز انجمله
فقرات [illegible] است که [illegible] الهی [illegible] و ملحی [illegible] بعضی [illegible] خود [illegible] و اینحالت
و انبعا المستکد در کلمات شعرا [illegible] است که علم عقل [illegible] عقل [illegible] عشق گویند [illegible]
و گفته اند [illegible] عقل [illegible] در غالب افراد [illegible]
انسانست و عبارتست از یک نوع از اشراق و تدبیر عقل [illegible] عنصر [illegible] و طبیعت [illegible] از غلبه [illegible]
گویند عقل کلی است که عبارتست از اشراق و تدبیر نمودن عقل [illegible] و مزاج [illegible]
طرفی و ظاهر طبیعت و مزاج باشد [illegible] در انبیا و اولیا است [illegible] طبیعت و مزاج غالب [illegible]
از اشراق کلی [illegible] عشق و جنون [illegible] امثال اینها [illegible] است که ذکر شده
گفته اند که عقل [illegible] و گفته اند [illegible] دیگر [illegible]
و گفته اند که [illegible] و گفته اند که [illegible] خاصل [illegible]
و مرادی [illegible] اینها [illegible] چونکه [illegible] اصحاب [illegible]
انجا که مع [illegible] و بدانکه اول مرتبه عشق [illegible] بعد از آن [illegible] بعد از آن [illegible]
بعد از آن هوا است بعد از آن [illegible] بعد از آن [illegible] اعلی مرتبه است [illegible] غارض
شده و از جمله مقصود [illegible] مقصود [illegible] و [illegible] دیگری [illegible] از اوقات [illegible]
زایل کرده و این ایضا با سبب اختلاف [illegible] طینت و عوارض عالم طبیعت [illegible] علیین و سجین از قبیل آنکه [illegible] کافر بوده است و بعد مومن
شده است یا آنکه [illegible] مومن بوده است و بعد کافر شده است [illegible] حالت [illegible]
است و حالت دیگر از عوارض عالم طبیعت بوده است [illegible] طبیعت و مزاج [illegible] طبیعت [illegible]
عقل و نور علم در صاحبان [illegible] و در [illegible] طبیعت [illegible] در غفلت [illegible]
باشد [illegible] در غفلت و معصیت [illegible] بعضی از زنان و اما [illegible] عقل [illegible] غافله [illegible]
دانایان [illegible] این مضامین مذکوره [illegible] است انجمله فرموده حضرت موسی بن جعفر [illegible]
که مشغول [illegible] بنده [illegible] اصحاب [illegible]
فرمایند [illegible] تولی نمایم [illegible] نموده است [illegible]
با نکد [illegible] فرمودند که ان الله خلق خلقا للایمان لا زوال له و خلق خلقا للکفر لا زوال له و خلق خلقا بین ذلک
اعاره الایمان یسمونه المعارین اذا شاء سلبهم و کان ابو الخطاب ممن اعیر الایمان یعنی بدرستی که خدا خلق فرموده است خلقی را از برای ایمان [illegible]
از برای ایمان ایشان نمی باشد و خلق فرموده است خلقی را از برای کفر [illegible] از برای کفر ایشان ایضا [illegible] خلق فرموده است خلقی را در مابین ایمان
و کفر [illegible] است با ایشان [illegible] و نامیده [illegible] معارین [illegible] و ابو الخطاب [illegible]
جمله کسانی است که [illegible] شده است ایمان [illegible] السلام علیک یا بن رسول الله و یا معدن النبوه در گاه تکلم [illegible]
[illegible] و بعد از آن ضمن شخصی که عارض و سائل بوده [illegible] سوال و جواب و مکالمه نمود با انجناب [illegible] امام جعفر صادق عرض نمود با آنحضرت
فرمودند که انه معدن النبوه یعنی [illegible] امام موسی [illegible] فرمودند که ان العبد یصبح مومنا
و یمسی کافرا و یصبح کافرا و یمسی مومنا و قوم یعارون الایمان ثم یسلبون و یسمون المعارین یعنی [illegible] صبح مومن می باشد
و در شام کافر [illegible] و در وقت صبح کافر می باشد و در وقت شام مومن می شود و قومی [illegible] ایمان را و بعد
از آن سلب نموده می شود از ایشان و نامیده شده اند بنام معارین [illegible] طلب شده است عقیب [illegible]
که [illegible] خصوص معارین ذکر شده [illegible] فرموده [illegible] که ابن قیس [illegible] حکم [illegible]
[illegible] ایمان بسبب [illegible] ایشان [illegible] آنحضرت [illegible] رسول الله صلی الله علیه و آله فقد قال لا یزنی الزانی
و هو مومن و لا یسرق السارق و هو مومن [illegible] ایمان [illegible] مومن [illegible]
زانی [illegible] نکه [illegible] باشد [illegible] مومن باشد [illegible] سوال نمود که
اذا زنا [illegible] مومن باشد [illegible] فرمودند که لا اذا کان علی بطنها سلب الایمان منه فاذا قام رد علیه یعنی [illegible] که
مومن باشد [illegible] سلب نموده می شود از او ایمان [illegible]
[illegible] ایمان او [illegible]
[illegible] شده بوده است و از انجمله آنکه فرمودند یا ابی بصیر [illegible] ان القلب لیکون الساعه من اللیل و النهار ما فیه کفر و لا ایمان کالثوب الخلق [illegible]

[illegible] ایمان و کفر یعنی بدرستی که دل انسان [illegible] باشد [illegible]

[illegible] ان الله خلق قلوب المؤمنین مطویة مبهمة علی الایمان فاذا اراد استنارة ما فیها نضحها بالحکمة وزرعها [illegible] والقیم علیها رب العالمین یعنی بدرستی که [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۴

حکم عقل و مضمون حدیث و نقل است و یهدی الله لنوره من یشاء [illegible]

و معلوم شد که دل [illegible] مایل افسانه گشت باده لعل [illegible]

[illegible]

نمیشود و معین بر بهتر اوست و مانع نیست پس چونکه مقید است که خداوند باقی و ابدیست و زوال و فنا ندارد و به همه جا و در جمیع حالات با اوکر
است و همچنین اینکه مرتبط باشد بحکم تابعیت انصابا فی است و دیگر معرفت مقام و بلباس عزت و فرح باشد حقیقت از پس خواستن زمان نهار و ملا
و حاجب شتن سبب انهاء عین عطا اوست انصا چونکه مربوط و متعلق بچیزیست که فنا و زوال از برای آن نیست و فقر بکنه رحمت الفقر فخری و به افتخر
رسیده است شاده باین معنی از فقر است و از اینجاست که با خدا و بیخدا بودن مستلزم آرام نفس و اطمینان قلب است و بلا غیر او بودن مستلزم اضطراب
نفوس و تزلزل قلوب و تمام بلاها و دردها ابنا دنیا اهل دنیا جمع و اما شفاهای ابنا الحزن و اهل الله از اینجاست چنانکه فرموده است که الذین
آمنوا و تطمئن قلوبهم بذکر الله الا بذکر الله تطمئن القلوب یعنی آنچنان اشخاصیکه ایمان آوردند و آرام و اطمینان کرده است دلهای ایشان بیاد خدا و ندانکه بیاد
خدا باید که بسبب فکر و شغل مشغول بود کی نمیشد کار هر چند مقید منبسط بود ایشان با آنچه مربوط بخدا است آرام نیکو و اطمینان هر جا در نظر ایشان بلکه سیاه
افتاد مگر غیر آن مضطرب مشغول باشد امان از لهو ای که داری دل زار ندهد و کرچه تمام عالم را فرزند پس معلوم شد که آنکه عالم و از اهل بصیرت همه همتش عین
بی نیاز است هر چند که در نظام مهتر و بی چیز باشد بلکه همان عنا و فقر باو بودن او است که از رای چیز کرد ایشان است و موجب اعراض بودن او از چیز هاست و آن
و اما آنکه جاهل و از اهل دنیا است پس همیشه فقیر و بینوا است و محتاج است هر چند که در نظام غنی و چیز دار باشد بلکه عین فقر او است که او را چیز دار و
غلام بودار بوده است و موجب اشتغال و ابتلا بایشان است و طلب نمودن و جمع و حفظ کردن چیزها و بندها است و از اینجاست که در احادیث
رسیده است که لا مال انفع من العقل و لا فقر اشد من الجهل یعنی هیچ مالی که نافع تر از عقل باشد نیست و فقری که شدید تر از جهل باشد نیست و بعضی …
اینها منکر را عالی فرموده اند باین مضمون که خداوند عطا نیفزاید مر بجمد الحمد و یک نکته دوستی از محمد و ال محمد کند ایشد یکفاف و عطا نفرماید که
نعیض … محمد و ال محمد را مال و اولاد و وی فرموده اند که ما قل و کفی خیر مما کثر و الهی یعنی آنچه قلیل باشد و کفایت نماید بهتر است از آنچه کثیر باشد
و غفلت بیارد و از اینجا معلوم شد که ملوک و سلاطین در حقیقت فقیر ترین مردمانند چونکه میل و رغبت نفوس ایشان بهمه چیز از همه کس بیشتر است
و میل و رغبتهای ایشان بیشتر است و اکر فی المثل تمامی بها از تحصیل نمایند هر آینه طالب و راغب بسیار دیگری خواهند بود چونکه معه ذالک تحصیل …
مطلوب و مرغوب خود و انس گرفتن با او دید چند روز او را از سایر مشاغل دیگر امور طبیعیه محتوی میدارند و دیگر لذتی از آن نمیبرند و مصاحبت و انیس با
آن ندارند و طالب و راغب غیر آن که منظور است و بسی میل ایشان بیشتر میشوند و هم چنین و بهمه حالت هستند و غیر و عند اخود از ابنا و او را با
نباد می نمایند تا آخر العمر دوست مرزند و در حلت بود خداوند انها را از آن فقر و از اینکه اشجود بنماید و آنها را انجا آورد کم فرما مفرغ و لذت مانی نظر بی
نمایند بی مراد آنکه ما یشاء مهما ترکها و هوی و اگر کسی از اهل صورت و بی معنی باشد معنی را نفهمید بی دیند که مراد از نظر تمام … همین نحو است با
نور علم است خصلت … مر جود است هر چند که بخیل باشد یعنی آنکه صاحب علم در واقع و نفس الامر بخشنده و فیض رساننده است هر چند که در
نظام بخیل و بی بخشش و بی فیض باشد بجهة آنکه شخص عالم بوجود شخص و نور علم خودش بخشیده او فیض ها باقی و غیر فانیه میرساند بالنسبة بعلم امور دنیوی
و دینیه ایشان در زمان حیوه و بعد از ممات مر … چنانکه قبل از این دانسته شد منطوق ماند و لجبا است جود و کرم حقیقی عبارت از همین که
بخشش و فیض اینکس از امور ابا و منقطع باشد نه از اموال فانیه و فعله و از اینجاست که در حدیث رسیده است که نیست چیزی بزرگتر که مکر برای تو
مثل عالم مطاع و مستمع واعی یعنی شنونده و رسیده است که عالمیکه منتفع شود مردمان بعلم آن افضل است از هفتاد هزار عابد … نسبت دونه …
با همه عیب آن جود و … که ائمه علما اسکه در غلبه لعنائی باشد چونکه علم بکیفیت عمل را لا اقل باید دانسته باشد و الا هیچ نسبتی ما بین علم و عمل
نمیباشد و از اینجاست که نظر مرتبه با اموال و امتعه دنیا فانیه است و آن نصد و بی نمیباید چونکه … مثال الست هذا او را بخیل بخیل اند و ایشان چونکه
بسبب نور علم و اطاعت فرمودن خداوند و امداد … او بداغ الی بود مستمع عطا او را اهل الحجار و محل بخشش و عطا را می بینند و در بعضی از مواقع
… تکلیف نیست زاید و در هر جا که مامور … زاید عطیه و بخشش خود را بهتای و ارکی چونکه غیر از رضای خدا اند بکوششی و در نظر او نیست و از در دنیا
و سمعه … و منزه است و از این جهت مر بیان مطلع بر باطن امر او بخشیدند هذا او را عطیه میبینند چنانکه معلوم و مشهور از سیرت رسول الله و ائمه اطهار صلوات الله
علیهم و علما و صالحین است و مشهور است که جناب پیغمبر … مر بیماز امر … از خمس و زکوة نمود و خود هرگز خمس و زکوة ندادند چونکه هرگز مال النصاب و انفاذ
مالی که خمس و زکوة بآن تعلق بگیرد نشد و جناب علی بن الحسین صلوات الله علیهما در مناجه خود متکفل از زاد و حبه اهل خانه از خانهای مدینه بودند و خود …
اشخاص مطلع بر کفالت و عطیه بجناب ایشان نشدند تا آنکه آن جناب وفات یافتند و دیدند که آنچه در شبها نان و بلخانه ایشانی آمد منقطع شد پس دانستند که کفیل
ایشان … علیها بجناب بوده است و مکرر از ائمه اشخاص در زمانه حیوة آنجناب و بعد با خبر نمیباشند … نسبت بخل و لئامت و کم شفقتی با بعضی …
نمایند عطیه خود را با پنهان اظهار نمیفرمودند و فرموده است که ان تبدوا الصدقات فنعما هی و ان تخفوها و تؤتوها الفقراء فهو خیر لکم یعنی اگر ظاهر
نمائید صدقات و عطیه های خود را پس خوبست آن و اگر مخفی بدارید آنها را و بدهید آنها را بفقرا و مستحقین در عوض خیر است که بسبب ریا و مدح بودن مرتبها
منصرف نکنید … افشای … برای شما و موجب غفران ذنوب و کفاره گناهان شما میشود و در احادیث بسیار اهتمام … اخفا و ستر آنها رسیده
است حتی آنکه فرموده اند که عطیه را باید چنین داد شود که دست چپ مطلع نشود از آنچه از عطیه که بدست راست داده است و بخل ظاهر … و این خصلت که
مستلزم بخل ظاهر است از خصایص علما و اهل علم است غیر از آن … پنجمی خصلت نهایی است هر چند که بهتر باشد یعنی آنکه صاحب علم در
واقع و نفس الامر صاحب هیبت و جلال است هر چند که بنظام ضعیف و حقیر و بی جلال باشد چونکه هیبت و جلال الهی را که بعقل شده است همان نوع هیبت عارض …

شده است بواسطه اشراق نور … عقل بر اثر شعاع علم و نور ایمان و در حقیقت این هیبت و جلال از آن نور علم و ایمان است و هیبت الهیست و از اینجاست که
در حدیث رسیده است که الایمان مهیوب هم چنانکه رسیده است که المؤمن مهیوب و هیبت جناب امیر صلوات الله علیه مشهور و معروف است با آنکه عظمت و مزاح
موجب تکلف هیبت است نسبت با سایر مردمان و هم چنین با حضرات ائمه صلوات الله علیهم و هیبت انبیا حقیقی در نظر فقرا و دنیا این ابنا می بوده است
خصوصا در نظر … ابنا دنیا و نادانی که صاحب فیض از علم نیستند و لکن بشرط آنکه از … و ابنا عقل بوده باشند تا آنکه با نفس باطنیت و بحسب ظاهر …
اصلیه عارف بمرتبه علما و اهل علم باشند نه غیر ایشان که از بیچاره ابنا جهال محض باشند و ما بلیه قبول کردن و اثر نمودن هیبت است تهی که هیبت
و جلال ایشان هیبت واقعیه و الهیه است و یکنوع از نمودن آن است بجهت آنکه اثر نمودن هیبت شاهی که هیبت ایشان الهیه نمی باشد که
هیبت و جلال الظاهری دنیائی است در نظر و قلوب اشخاص است که طالب و معتقد باین نوع هیبت می باشند نه غیر ایشان از صلحا و نور علم و اهالی عقل
عقل و اولوا الالباب که عارف بحقیقت و بطلان و بیحاصلی آنها باشند و طالب و معتقد آن نوع از هیبت و جلال نیستند و گویند که … و
کر طعنه می زنی ما نمیترسیم معتقد … خصلت … سالم است هر چند که سقیم باشد یعنی آنکه صاحب علم و نور بصیرت در واقع و نفس الامر عالم قلب خود
صحیح و سالم و بری از علت و سقم است هر چند که در ظاهر بدن و جوارح علیل و صاحب سقم طویل باشد بجهة آنکه آنچیزیکه صحت و سلامت آن موجب کمال و سقم و
علت آن موجب نقصان انسان می باشد و میشود آن نفس و قلب انسانست و صحت و سلامتی آن از نور علم و ایمان ناشی میشود و سقم و علت آن از جهل و
کفر و ضلالت ناشی میگردد و سلامتی اکمل و انفع از علم و ایمان نمیباشد و مرض و علتی اشد و سخت تر از جهل نمیباشد و اما صحت و سلامتی بدن و …
بی اعتنائی ایشان نیست و او را اعتنای نمیباشد بلکه او را از جمیع انواع بلاها و محنتها … و محل بودن ساختهها خلق کرده اند و بلا و علت و سقم
از او موجب کفاره گناهان و رفع درجات و موجب اعمالی که نکرده است بلکه بمحض نیت سابقه … علت و سقم بوده است … قرار داده اند بسبب
نمودن و بر خداوند و مناجات نمودن با او کرد ایشان اند و اینرو آن اله او را در حال سقم و مرض بجای تسبیح و تهلیل قبول فرموده اند عمل او بر آنکه سقم و
مرض موجب نکردن معاصی و اعراض نمودن و فارغ شدن دل از ما سوای خداوند میگردد و باین سبب … و عروج از درجات … نمایند و قدم که …
ملکوت اعلی میشود و بهمین سبب … اشراق عقل و قائم … نور علم که معنی صحت و سلامت و کمال انسانیت گردد و از اینجاست که در احادیث رسیده
است که خداوند بر کزیده است انبیا و اولیا و اولاد انبیا را … خصلت با سقم طویل … ایشان و با فقر و ضعیفی بدن و بعضی ایشان و با خوف و …
از جانب سلطان با غیر ان در دل ایشان و انصار رسیده است که عظمت اجر با عظم بودن بلا است و خداوند دوست ندارد … قوی مگر آنکه
مبتلا فرموده است ایشان را ببلا و حدیث اشد الناس بلاء الانبیاء ثم الاوصیاء ثم الامثل فالامثل مشهور است و قصه بلا … و امثال
غیر مشهور است و عبدالله بن ابی یعفور که … شکوه نموده بود نزد امام جعفر صادق علیه السلام از کثرت امراض و اوجاع و از علیل بودن دائمی خود …
حضرت فرموده … ای عبدالله اگر بداند بنده مومن … از اجر که از برای او در مرضا و بلایائی بود هر آینه تمنای نمود آنکه … بشود مقراض
و فرموده اند که هر کس … باشد ایمان او … بعمل او … باشد بلایای او … که … ایمان او … بعمل او قلیل
می باشد بلای او و از اینجاست که جناب امام زین العابدین علیه السلام در صحیفه خود که معروف است در دعائی که در حال مرض انشا فرموده اند و خوانده اند … فرموده اند
در ما بین نعمت عافیت و نعمه مرض و فرموده اند که خدایا نمیدانم که کدام یک از حالت عافیت و حالت مرض لایق … و سزاوار تر می باشد شکر و بعد خصائص …
فضایل حالت مرض را بعد از … بیان فرموده اند و انصار در احادیث قدسیه رسیده است که خداوند فرموده است که … اگر نمیخواهم رحم … او از …
دنیا بیرون … مگر آنکه تمام سیئات او را … و با بعضی … است در معیشت او و با خوف و ترس …
است در … و اگر هنوز قدری از گناهان او باقی مانده باشد تا وقت مرد … تا گناهان او را … کرده و پاکیزه … بیا
من و او بیاید و بر عکس این فرموده است در حق بنده که میخواهد او را رحم نماید پس معلوم شد که صحت و سقم بدن … در صحت و سقم نفس و قلب که
اصل جوهر انسانست نمیباشد بلکه سقم بدن موجب صحت و سلامتی قلب است لطف مستور در قهر است چون شوم خاک در … اندر من
و … دل … عارض … نماندهم چه کل … و باز … خصلت … هر چند که
بعید باشد یعنی آنکه صاحب علم در واقع و نفس الامر و در عالم قلب خود … قریب و نزدیک بخدای خود است هر چند که در ظاهر و در عالم اعمال …
بعید و دور باشد چونکه معنی قرب بنده بخداوند متصف شدن او است بصفات خداوند و هر کسیکه صفات الوهیه در آن بیشتر است قرب او بخداوند
بیشتر است و از اینجاست که خاتم النبیین و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین مقربترین تمام موجودات و مخلوقات بودند و از همه … و اشرف و اجمع …
و اشمل جمیع صفات خداوند بحسب مفهوم علم است پس هر کسیکه متصف بصفت علم باشد قریب است بخداوند … و اجمعی است و از اینجاست که در
تمام مردمان … فرموده اند عالم و متعلم … و فرموده اند که ما علمائیم و شیعیان ما متعلمانند و سایر مردم غثاء اند یعنی راذل و اصاغر و …
و اصل معنی غثا کف و زباله و … و خار و خس است که در بالای سیل … می ماند و بی قدر و بی منفعت است و در حدیث دیگر فرموده اند که سه قسم اند
… و شیعیان ما … و باقی مردم … و از اینجاست … که امام زین العابدین علیه السلام فرموده اند …
که مردمان … قرب و فضیلت را که در طلب نمودن علم می باشد هر آینه طلب مینمایند علم را او هر چند بواسطه ریختن خونها و …
باشد و بعد از آن فرموده اند که وحی فرستاد خداوند بسوی دانیال اینکه مبغوض ترین بندگان من … جاهلی است که استخفاف نماید بحق اهل علم و ترک کند …

بلند

بایشان و محبوب‌تر بندگان من بسوی من نزد اینست که متقی و پرهیزکار است طالب دنیا نبود و ابن جبل باشد ملازم باشد مر علما را و قائل مانند اذکار و حبا
لئام حضر صناعه زهد منبدنا بی حجره بمالی کمثل عالم بانی و یا متعلم و یا دوست باید اما عالم را و مباش خضاری که هلاک می شوی بسبب بغض ایشان زیر معلوم
شد که نشر علم وسیله قرب بلکه صرف قرب خداوند است پس شخص عالم بعد از واقع و نفس الامر قریب بخداوند است هر چند که در ظاهر متوسل نبود سابق
مثل شخص عابد نشده باشد چنانکه در حدیث سابق که مشتمل بر فضل عالم بر عابد مراد عابد بود دانسته شد بلی تسبیح و قدر لذت متی بخشد
هست زانبعل الملک دمی فرورش کن وایضا شخصی که عالم باشد بعلمی که کیفیت ان مثل از این دانسته شد محال است که قلب آن غفلت از خداوند بهم رساند
هست ذکر او و نیا اوست چنانکه جناب امیر صلوات الله علیه چنانکه از این مخالفه نموده اند که لا یکون الشقه و الغرة فی قلب العالم یعنی انکه شقه و غفلة
در دل عالم نمی‌باشد پس جمله اعمال عبادت هر چند که در صورت و بالنسبه باشخاص دیگر مثل اعمال ایشان و بطالت باشد چونکه اعمال مبنیا اند نیز
بصورت و حدیث انما الاعمال بالنیات مشهور است پس شخص عالم همیشه در عین قرب و طاعت و معیت با خداوند و مشایر باو است هر چند بواسطه اکثر
عبادت متعارف باشد و از این است که مستوحش از دنیا و ابنای دنیا شد است نو خانقاه خرابات و مصاحبین خوش گو است که هر جا هست ناوم
وایضا شخص عالم بسبب علم و معرفت مواقع اعمال و اوقات انها را می داند و چه بسا اوقات و احوال می باشد که مشغول شدن بعبادات راجح مباح
بلکه بعد انها مرجوح و ترک انها مطلوب و راجح می باشد و جاهل را از اینها جمله خبری نیست و چه بسا شود که مشغول بحالتی است که انحالت عین معصیت
و موجب بعد و دوری از خداوند است و بحال انکه او را طاعت و عبادت و موجب قرب داند که ابد بر [illegible] نمودن عالم عبادات صوریه را در
اوقات و احوال عین عبادت و وسیله قرب او است بخداوند و حدیث نوم العالم افضل من عبادة العابد مشهور است و مخفی نماند که چونکه لفظ قرب در
حدیثی که ناخذ [illegible] مسطور است که است این بحر را است مقید بقرب بخداوند نیست لهذا احتمال میرود که مراد انحضرت همه انواع قرب شخص عالم
و بالنسبه بهمه کس باشد هر چند که اظهر معانیها قرب بخداوند است چنانکه ذکر شد ولکن چون احتمال انکنوع دیگر از قرب میرود و حقیقه ایهم نادر دنیا
انوع دیگر رای نمائیم و می گوئیم که شخص عالم در واقع و نفس الامر قریب به بندگان و بمردمان است هر چند که در ظاهر بعید و معزل از ابنای دنیا باشد چونکه
و رحمت و عطوفت و شفقت بالنسبه ببندگان خداوند هر چند که پست‌تر باشند لازم و واجب بر شخص عالم می باشد و در حقیقت تمامی دوزا او رعیت
اولاد و رعایای ابنای باشند و از اینجا است که از بعض امام از است که بحال شیعیان خود و بندگان خدا مشفق و مهربان باشد از پدر و مادر ایشان بیش
پس شخص عالم در واقع همیشه ناصح و خیرخواه و دعاگو و استغفار کننده از برای تمام بندگان خداوند هست و نفس الامر و اسطه تمام امور ایشان و قرب
بایشان است هر چند که در ظاهر از ایشان دور و منعزل و مهجور باشد مثل قریب بودن جناب ائمه علیهم السلام بایشان هر چند که در ظاهر دور و مهجور اند و
مثل قریب بودن خداوند به بندگان هر چند که در ظاهر بعید باشد بلکه در حقیقت نهایت قرب او است که موجب بعد او شده است چنانکه شاعر در تحقیق معنی
قطب دانسته شد حرف نصفا است تفته مکونی ز افلاک ابنیه بین طلعت ابر نکبان هذا خصلت [illegible] است هر چند که صلف [illegible] باینکه صاحب
علم در واقع و نفس الامر حیادار و مجتنب از قبیح است هر چند که در ظاهر درشت و سخت چشم و بی حیا باشد چونکه مقتضای علم و بصیرت حیا اجتناب
از انچه در واقع و در نزد خدا و رسول و در حکم عقل قبیح است می نماید نه از انچه در نظر مردمان و ابنای دنیا قبیح است زیرا که منصف بصفه خداوند
است و خداوند حیادار است و لکن فرموده است که ان الله لا یستحیی من الحق پس در تحصیل و تحقیق نمودن مسائل و اجرا داشتن انها و عمل نمودن با
او را حیا نمی باشد بلکه بی حیائی عین حیا داشتن از او است هر چند که کثرت سؤال در حال تحصیل بر فرزند از دور و نطق نمودن او بعضی از امور در حال تحقیق
و مشغول بی حیا نمودن او در حال اجرا داشتن و عمل نمودن بمقتضای علم در ظاهر و در نظر جاهلین و مشغولین بشعائر دنیا و بر وفق نفسانی و امرها با طلاقبیح خدا
حیا باشد و از اینجا است که در حدیث شد است که من رق وجهه رق علمه یعنی کسیکه رقیق و نازک رو و حیادار باشد رقیق و نازک و ضعیف می باشد
علم آن چونکه بسبب خجلت ظاهر نمی تواند که علم خود را در حال سؤال یا حال تحقیق یا حال اجرا داشتن و عمل نمودن قوی و شدید و سخت بنماید شده است که
الحیاء حیاءان حیاء عقل و حیاء حمق فحیاء العقل هو العلم و حیاء الحمق هو الجهل یعنی حیا دو گونه باشد حیائی است که از بعض اقتضای عقل است و حیائی است که
از مقتضای حمق است پس حیاء عقلی عین علم می باشد و حیاء حمق عین جهل است و در حدیث شد است که لا طاعة لمخلوق فی معصیة الخالق یعنی طاعت و فرمان بردار
از برای هیچ مخلوقی در معصیت خالق نباشد و نباید که کسی از جهت حیا و شرم یا از جهت غرض و داعی دیگری فرمان مخلوقی را ببرد با انکه فرمان او خلاف حکم و فرمان
خدا باشد و در حدیث شده است که من طلب رضا الناس بما یسخط الله کان حامده من الناس ذاما و من آثر طاعة الله بغضب الناس کفاه الله عداوة کل عدو
و حسد کل حاسد و بغی کل باغ و کان الله عز و جل له ناصرا و ظهیرا یعنی هر کسیکه طلب نماید خشنودی مردم را بعملی که موجب سخط و ناخوشی خدا باشد هر اینه
کسی که حمد کننده و ثنا گوینده اوست از مردمان ذم کننده و بدگوینده او و هر کسیکه اختیار نماید طاعت و فرمانبرداری خدا را با وجود غضب و ناخوشی مردمان هر اینه کفایت و حفظ
می نماید خداوند او را از عداوت هر عدو و حسد هر حاسد و ظلم هر ظالم و می باشد خدای عز و جل مر او را یار و نصرت دهنده و ظهیر و در حدیث شده است که من ارضی سلطانا
بسخط الله خرج من دین الله یعنی هر کسیکه راضی نماید سلطانی را بواسطه متعرض و مرتکب شدن انکه سخط خداوند و عملی را که خداوند ناخوش نباشد گر
اینه خارج شده است از دین خدا پس شخص عالم در متعرض شدن کثرت سؤال و تنطق نمودن با موری که ظاهرا قبیح است در حال تحقیق مسئله و اثبات نمودن با نجه
خلاف مدعا و رضا و خواهش و سلیقه مردمان است بلکه در نظر ایشان قبیح است در حال اجرا داشتن و عمل نمودن بمقتضای علم خود در واقع و در حقیقت حیا از
خداوند و از عقل نموده است هر چند که در ظاهر مخالف و بی حیا شد است دامن در [illegible] ز دشمن بکسل مرد بر دار شو و فارغ گذر از اهر منا

خصلت هشتم بعد است هر چند که وضیع باشد یعنی انکه صاحب علم در واقع و نفس الامر در نزد خداوند رفیع القدر و صاحب منزلت باشد هر چند که در ظاهر و در
نزد مردمان و اهل دنیا حقیر و بی قدر باشد چونکه مقتضای علم و بصیرت بخود انچه را که باقی و اخروی است عمل کند و حقیقت و بنیان شناخت که عبادت است اگر
محمود و مقرب بودن در نزد خداوند و رسول و ائمه و سائر اهل الله طالب شد و منتسبا نموده است و از این سبب در نزد دنیا و ظاهر بینان حقیر [illegible]
قدر شده است و مانند فنا و نیستی ها فانیه دنیویه که عبارت است از محبوب بودن نزد مردم دنیا و عوام الناس بلکه خواص الناس نیز انچنانکه محمود در نزد خدا اند
باشد پس در حقیقت بی قدر و بی تنگی است خود را از محتاج بودن و بیچارگی نزد اهل دنیا مشغول و خوشحال ساختن است چونکه معلوم است که اگر از
کسی در نزد خداوند محمود و مقرب در زمره انبیا و اولیا و از اهل جنت باشد پس ملوم بودن او در نزد مردمان ضرری باو نمی نماید و اگر در نزد خدا اند ملوم و در زمره اشقیا
و از اهل جهنم باشد پس محمود بودن او در نزد مردمان نفعی باو ندارد چنانکه در حدیث نبوی وارد شده است [illegible]
الا بی ذریه یعنی [illegible] مکرر در مدح نمودن منکر خدا از او [illegible]
است که رب اشعث اغبر ذی طمرین لا یوبه له لو اقسم علی الله لابره یعنی [illegible] که صاحب [illegible] پارچه کهنه از لباس است در نزد
مردمان اعتنائی بشان او نمی باشد و اگر قسم بدهد خدا را هر اینه بجای آورد قسم او را [illegible] خصلت نهم غنی است
هر چند که در ذل باشد یعنی انکه صاحب علم در واقع و در نفس الامر غنی و صاحب علوم شریفه است و کمال ذاتی و جوهر [illegible] هر چند که در ظاهر تنگ و بی
جوهر باشد چونکه دانسته شد که جوهر تیر و کمال ذاتی در حقیقت بعلم و معرفت است که کمال ذاتی نفس است و شرف ذاتی و صفات خداوند است بعلاوه از
مال و منال و جاه و عزت و سایر دنیویه عارضیه که از کمالات خارج نفس است که چونکه یکی از صحابه جناب امام جعفر صادق عرض نمود بانحضرت [illegible]
بیان واقع منظور شکایه نمودن و ناراضی بودن که مردمان را بسبب علوم و معانی که دارم تکفیر می نمایند پس انحضرت فرمودند که اگر جوهری در دست تو
باشد و مردمان نگویند که این جوهر مهره است ایا از گفتن ایشان جوهر تو مبدل بمهره می گردد با انکه در قیمت جوهر تو نقصی خواهد رسید عرض نمود که خیر بعد
ان فرمودند که اگر مهره در دست تو باشد و مردمان نگویند که این مهره جوهر است ایا از گفتن ایشان مهره تو مبدل بجوهر می گردد و بقیمت ان می افزاید عرض نمود که
خیر بعد از ان فرمودند که بعد از انکه تو صاحب جوهر علم و نور معرفت باشی دیگر چه باک داری از تکفیر نمودن مردمان تو را [illegible] و علو مرتبه در کمال و جوهر نیز
قلب و نفس است نه در قضای ظاهریه بدن و قالب و انچه خارج از نفس است [illegible] چنانکه [illegible] از جوهر خود بر عاقل که جاهل ابجد
نکو ما از من بکذا زهی فکر باطل زهی جهل کامل و بدانکه معنی و مضمون این دو خصلت قریب بیکدیگر می باشند چنانکه هر دو معنی با معنی مثبت و دو
که ذکر شد متقارب باشند و ایضا بدانکه سر جمع فرمودن انحضرت این هشت خصلت را با اضداد انها از است که صاحب این خصلتها که عبارت است از شخص عالم
در دو جهت و صاحب قلب و قالب است و قلب و باطن او از عالم تدبیر و علو و متوجه و مشغول بخداوند و بدار اخرت است و قالب و ظاهر او از عالم زجر و
سفل و متوجه و مشغول بخلق و بدار دنیا است پس هر وقتیکه باطن او که مشغول بخداوند و بدار اخرت است متصف بصفات الهیه و اخرویه گردید لا محاله ظاهر
او که مشغول بخلق و بدار دنیا است متصف بصفاتی که اضداد انها است می گردد پس در حال بلا متنعم و در حال قرب بعید و در حال شرف و ذل و
همچنین و در باقیها و در جمیع صفاتی باشد و از این مقوله احادیث و مثل این مقوله مقام نسبتا است انجمله کلام جناب امیر علیه السلام با کمیل و بعد از مودن
دنیا بعض نفس قدسیه کلیه الهیه که فرمودند انکه از بعض خصائص این نفس بقا است در فنا و نعیم است در شقا و عز است در ذل و غنا و صبر است در بلا و عز است در ذل
و از اینجا است که جناب امیر صلوات الله علیه در کلمات خود مثل دنیا و اخرت را بکفه میزان تشبیه فرموده اند و فرمودند که زیاد نمی شود یکی از کفتین مگر نقصان
دیگری و هر و مغرب [illegible] و فرمودند که انکس هر قدر که قرب بیکی از انها می گردد همان قدر بعید از دیگری می شود و بعد ضره و بدهم تو رنده و
فرمودند که هر قدر که راضی نمائی یکی از انها را همان قدر سخط او دیگری را [illegible] و از اینجا است ایضا که هر کسیکه در [illegible] نامی باشد و در امر دنیا ابله
و نادان می باشد و در امر آخرت و یا بالعکس و در حدیث است اکثر اهل الجنة البلهاء و حدیث العقل ما عبد به الرحمن و اکتسب به الجنان و حدیث انما العاقل
من وحد الله و عمل بطاعته که در خواص [illegible] سند است که وصف می نمود شخص نصرانی را بعقل و امثال انها و از اینجا معلوم می شود و از اینجا است ایضا
که اهل دنیا چونکه اهل آخرت را می بینند انها را از اشباه مجانین می پندارند و اهل آخرت چونکه اهل دنیا را می بینند انها را از اشباه مجانین می پندارند و از اینجا معلوم می
شود ایضا که علومی که متعلق بآخرت است خواه انکه غریزی و فطری باشد یا انکه کسبی باشد با علومی که متعلق بدنیا می باشد خواه انکه غریزی
و فطری باشد و خواه مقتضای کسبی ایضا باشد متنافی و متضادی باشند و طریقه تحصیل و وسیله وصول هر یک از انها ایضا متنافی و متضادی
باشند چنانکه سابقا و مکررا اشاره باین مطلب شد خلاصه باده و مطرب که کل جمله مهیا است ولی عیش بی یار مهیا نشود یار کجا است دلم از صومعه و
صحبت شیخ است ملول یار ترسا بچه و خانه خمار کجا است **تحفه** خصلت نهم و دهم حکمت و حظوه است یعنی انکه شخص عالم چونکه مالک ملکه
علم و منور بانوار ان گردید هر اینه حاصل می شود مر او را قوه و حالتی که بواسطه ان عالم می گردد بحقایق اشیا و باوضاع و خواص و احکام انها و باسرار
اسباب و مسببات و باسرار انضباط نظام موجودات بهمان نحو و نهجی که در نفس الامر و واقع و حقایق انها بر این نهج می باشد و این قوه و حالت را حکمت گویند پس نسبت حکمت
بعلم نسبت باطن است بظاهر و نسبت حقیقت است بصورت و مرتبه حکمت مرتبه عین الیقین و حق الیقین از مراتب علم است و مرتبه علم مرتبه علم الیقین از مراتب
او است و از اینجا است که بعضی از حکما گفته اند که علم معرفت بظواهر اشیا است و حکمت معرفت ببواطن انها و عارف بظواهر را عالم میخوانند و ببواطن را
حکیم دانند و بسبب اطلاع یافتن شخص عالم بواسطه حصول قوه مذکوره بر بواطن و حقایق اشیا و منشرح شدن سینه او بنور علم و اشراق یافتن سر القلب

دنواد او نیضا عقل لازم افتاده لست ورا از حصول قوه دنکوی که باعث شود و واداردا ورا بر عمل نمودن بمقتضیات قوه اولیه مذکوره از دو شوق
و رغبت بر ملحی ایضاً که نفس الامر و واقع اعمال ابرار می باشد باید که باشد و نبوت انسان کامل و حکیم فاضل پیدا می شود و از جهة اکراه داشتن بر عمل
که از لوازم بی اطلاعی بر حقایق است خارج می گردد و داخل در حد طوع و رغبت نمودن بر عمل که از لوازم اطلاع یافتن بر حقایق است می گردد و در
مضمون آیه لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی که معنی است که نیست اکراهی در دین بجهة آنکه ظاهر شد است طریق رشد و صواب از طریق
گمراهی و ضلال ...
است که و من یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا و ما یذکر الا اولوا الالباب یعنی و هر کسی که داده و عطا کرده شود باو حکمه ...

...

این است آخر جلد اول از تحفة الملوک و در تلو آن جلد دوم از تحفه مذکور است که حکما بجای علم حکمت
ذکر کرده اند و در تحت آن هفت خصلت را فهمیده اند
والحمد لله رب العالمین

المجلد الثانی من کتاب تحفة الملوك [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لمن خلق العقل بنور وجوده واتم الفضل على الانسان بکمال جوده وتجلیه الکریم خلق الممکنات وتجلیه العظیم من على الموجودات والصلوة على من خصه بالقرآن واوضح له الهدى والایمان وعلى نفسه وروحه وجسده علی امیر المؤمنین وعلى آله وذریته واهل بیته الطیبین الطاهرین صلوات الله علیهم اجمعین ولعنة الله على اعدائهم من الان الى یوم الدین **اما بعد** این مجلد ثانی از تحفة الملوك مشتمل بر [illegible] منه مجموعه است [illegible] **تحفه** بدانکه حکما واهل عقل جامعین علم حکمت را ذکر کرده اند [illegible] حکمت هفت نوع [illegible] [illegible] علم وحسن تعقل وتحفظ وتذکر [illegible] مطالب [illegible] [illegible] [illegible] حاصل [illegible] [illegible] محتاج [illegible] عبادات [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] عقل [illegible] [illegible] فهم وحفظ [illegible] [illegible] علم [illegible] **فطر** [illegible] [illegible] [illegible] **تحفه** [illegible] [illegible] ماخذان [illegible] [illegible] عبادات ومعاملات [illegible] از جمله [illegible] علمیه [illegible] ماخذ علم [illegible] [illegible] [illegible] شارع وعمل [illegible] [illegible]

علم وحکمت علمیه که متعلق بعقاید ومعارفست سه قسمست

علم ادنی [illegible]	علم اوسط [illegible]	علم اعلى الهی
نظر صاحب این علم [illegible] [illegible]	نظر صاحب این علم در امور [illegible] [illegible]	نظر صاحب این علم با امور است که در وجود وتعقل [illegible] [illegible]

اصول علم اعلى والهی چهار است چنانکه مذکور شد

قسم چهارم	قسم سیم	قسم دویم	قسم اول
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

فروع علم اعلى وحکمت الهیه دو قسمست چنانکه مذکور شود

قسم دویم	قسم اول
[illegible]	[illegible]

اصول علم ریاضی ایضا چهار قسمست

چهارم علم تالیف موسیقی	سیم علم هیئت	دویم علم عدد	اول علم هندسه
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

فروع علم ریاضی ایضا چهار قسمست

قسم چهارم	قسم سیم	قسم دویم	قسم اول
[illegible]	[illegible]	[illegible]	علم مساحه وعلم [illegible] [illegible]

اصول علم طبیعی هشت قسم است چنانکه مذکور شود

قسم چهارم	قسم سیم	قسم دویم	قسم اول
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]

تتمه ثالث قسم طبیعی که به چهار قسم [illegible]

قسم چهارم	قسم سیم	قسم دوم	قسم اول
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

فروع علم طبیعی به هفت قسم است چنانکه معلوم می شود

قسم هفتم	قسم ششم	قسم پنجم	قسم چهارم	قسم سیم	قسم دوم	قسم اول
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

علم حکمت عملیه که متعلق باعمال جوارح است و ماخذ دلیل عقلی [illegible]

علم سیاست مدن و بنی نوع انسان	علم تدبیر و سیاست منزل	علم اخلاق و سیاست نفس
باین علم شناخته شود که پادشاهان و سلاطین [illegible] و اهل بلاد و اقالیم چگونه باید سلوک نمایند که موجب حصول سعادات دنیویه و دینویه هم ایشان باشد	[illegible]	باین علم شناخته شود که اخلاق نفسانیه و افعال جوارحیه که تابع آنها است چگونه باید باشد تا این کس در دنیا و آخرت سعادتمند و نیکبخت و نیکنام گردد

علم حکمت عملیه که متعلق باعمال جوارح است و ماخذ دلیل آن شرع است نه عقل

اقسام آن ایضا سه است

قسم حدود و سیاسات	قسم معاملات	قسم عبادات
[illegible]	[illegible]	[illegible]

حکمت عملیه که مختص [illegible] است [illegible] چهار قسم [illegible]

مرتبه چهارم	مرتبه سیم	مرتبه دوم	مرتبه اول
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

تحفه و اما طریقه تکسب نمودن خصلت علم و معارف و ازاله نمودن [illegible] و تصفیه نمودن طبع و مزاج [illegible] و مجالست نمودن با اهل علم و مجانبت نمودن از اهل جهل است [illegible] نمودن اضداد [illegible] باشد

زینت می‌کند که او خود را و بند سعی دارد آنکه تو در کردار مثل او با نبی و غایت بنمایند تو را بر مبلغ ملک از دین و معانی تو و مصاحبت از نیکی نمودن با او ...
قلب است و دخول و خروج ... و ما تحصی که لحوا است ... بنمایند ... [illegible]
از برای صرف نمودن او از تو مبلغ ... [illegible]
از جوا و سکون نمودن ... [illegible]
با وجود مصاحبت نمودن او با تو ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... انما الجاهل ... [illegible]
حین واخاه ولکل شیء من الشیء مقاییس واشباه وللقلب علی القلب دلیل حین یلقاه یعنی آنکه مصاحبت با شخص جاهل ... [illegible]

[illegible]

نمودند و باز داشتن نفس است از محرمات و لکن استعمال نموده شود در کف نمودن نفس از شبهات و مکروهات و مباحات از جهت خوف وقوع در آنها و احتیاط نمودن از وقوع در
محرمات چنانکه در حدیث نبوی است که فرموده اند که لا یکون الرجل من المتقین حتی یدع ما لا بأس به مخافة ان یکون فیه بأس یعنی نمی باشد مرد از جمله متقین
تا وقتی که ترک نماید چیزی را که مباح است و عیبی در آن نیست از جهت ترسیدن از آنکه شاید در آن عیبی و باکی باشد و اگر چیزی باشد که در شرع حکم بکراهت آن شده
از این باب و از این جهت که شاید وسیله داخل شدن او شود در حرام چنانکه فرموده اند که من رتع حول الحمی اوشك ان یقع فیه یعنی کسی که بچراند [illegible] و نگردد
[illegible] که قرق [illegible] و این خصلت ورع و تقوی است [illegible] مثل خصلت [illegible] و عدالت
و بعضی [illegible] در آیات و اخبار [illegible] و کتاب الله و احادیث [illegible] ذکر آن [illegible] تقوی
لاغیر چنانکه فرموده است که ان اکرمکم عند الله اتقیکم و امام محمد باقر علیه السلام فرموده اند [illegible] که کفایت می نماید از برای شیعه
[illegible] که تقوی را پیشه خود نماید و اطاعت خدا [illegible]
[illegible] تواضع و خشوع و امانت [illegible] و صوم و صلوة و بر الوالدین [illegible]
[illegible] رسول الله [illegible]
[illegible]
حال آنکه کننده اعمال [illegible] رسول الله [illegible]
[illegible] رسول الله [illegible]
[illegible] خدا [illegible]
[illegible]
[illegible] ورع و تقوی [illegible]
و ایضا فرموده اند که قلیل العمل مع التقوی خیر من کثیر العمل بلا تقوی یعنی اندکی از عمل صالح با وجود تقوی و ورع از محرمات بهتر است [illegible]
تقوی [illegible] انما یتقبل الله من المتقین [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرموده اند که لا یقل عمل مع تقوی و کیف یقل ما یتقبل یعنی [illegible]
[illegible] که ما نقل الله عز و جل عبدا من ذل المعاصی الی عز التقوی الا
[illegible] اغناه الله من غیر مال و اعزه من غیر عشیرة و آنسه من غیر بشر یعنی [illegible]
[illegible]
[illegible] فرموده اند که علیکم بالورع فانه لا ینال ما عند الله الا بالورع یعنی [illegible] تقوی و ورع [illegible]
[illegible] و ایضا فرموده اند که اوصیک بتقوی الله و الورع و الاجتهاد و اعلم انه لا ینفع
اجتهاد لا ورع فیه یعنی [illegible] تقوی و ورع [illegible]
فرموده اند که لا تعد الرجل مؤمنا حتی یکون بجمیع امرنا متبعا مریدا الا و ان من اتباع امرنا و ارادته الورع [illegible] رحمکم الله [illegible]
[illegible]
تابع [illegible] ورع و تقوی داشتن است [illegible]
[illegible] لیس منا و لا کرامة من کان فی مصر فیه مائة الف او یزیدون و کان فی ذلك المصر احد اورع منه یعنی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
و ایضا فرموده اند که لیس من شیعتنا من لا تتحدث المخدرات بورعه فی خدورهن یعنی [illegible]
[illegible]
[illegible] الناس بغیر السنتکم لیروا منکم الورع
و الاجتهاد و الصلوة و الخیر فان ذلك داعیة یعنی [illegible]
[illegible]
[illegible] ورع و تقوی [illegible]
اول تقوای عوام است [illegible]
[illegible] ان الله لا یغفر ان یشرك به و یغفر ما دون ذلك [illegible]

بیباشد [illegible] نمود [illegible] خداوند که و الزمهم کلمة التقوی یعنی [illegible] خداوند [illegible]
تقوی [illegible] کلمه لا اله الا الله است که معنی آن توحید [illegible] مخصوص [illegible] دوم تقوای خواص است [illegible]
[illegible] تقوای پرهیزکاران [illegible]
اجتناب کنند [illegible] از تمام محرمات و مکروهات [illegible]
که و لو ان اهل القری آمنوا و اتقوا لفتحنا علیهم برکات من السماء و الارض یعنی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] تقوای اخص الخواص است [illegible]
[illegible] تقوای پرهیزکاران [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اتقوا الله حق تقاته یعنی [illegible]
جناب امام جعفر صادق [illegible]
[illegible]
[illegible] لا ان اولیاء الله لا خوف علیهم و لا هم یحزنون [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] تحفة [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
و جناب رسول خدا است [illegible] امیر المؤمنین صلوات الله علیهما که یا علی ان هذا الدین متین فاوغل فیه برفق و لا تبغض نفسك عبادة [illegible]
ربك ان المنبت لا ظهرا ابقی و لا ارضا قطع فاعمل عمل من یرجو ان یموت هرما و احذر حذر من یتخوف ان یموت غدا یعنی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
و اعمل لاخرتك کانك تموت غدا [illegible]
[illegible] امام محمد باقر [illegible]
دون ما [illegible] فان الله عز و جل اذا احب عبدا رضی منه بالیسیر یعنی [illegible]
[illegible] ان الله عز و جل اذا احب عبدا
عمل قلیلا جزاه بالقلیل الکثیر و لم یتعاظمه ان یجزی بالقلیل الکثیر له [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

و خادم او بادی نکنند که نبود تنهائی بهتر باشد از اجتماع نمودن با مردمان و اگر با مردمان نشستی هر آینه از ... بود پس در جواب فرمود که
طول الوحدة اَفهَم للفکرة وطول الفکرة دلیل علی طریق الجنة یعنی طول دادن وحدت و تنها نشستن ...

[illegible]

جهه کمال نفس و رضای خداوند نباید رخصت داده شده است که رزق کسب نماید و وارد شده است که هر کس باید که از کد یمین و عرق جبین معاش و زندگانی را بکند

مگر طالب علم بلی گدای کوی تو از خلد مثمن مستغنی است ... و اما ازاله و معالجه شره و حرص و طمع که منشأ افراط است ...

[illegible]

انواع فضائلی که تحت شجاعت مندرج است که از اعتدال قوه غضبیه حاصل می‌شود و هر یک را فضیلتی است

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

انواع فضائلی که حاصل شود از قوه شهویه بعد از اعتدال آن بواسطه حصول فضیلت عفت و هر یک فضیلتی است

حیا	رفق	حسن هدی	مسالمه	دعه	صبر	قناعت	وقار	ورع	انتظام	حریت	سخا
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

انواع فضائلی که در تحت فضیلت سخا است هشت فضیلت است

کرم	ایثار	عفو	مروت	نبل	مواسات	سماحت	مسامحه
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

انواع فضائلی که حاصل گردد از هر سه قوه بعد از اعتدال آنها بحصول فضیلت عدالت و آن دوازده فضیلت است

صداقت	الفت	وفا	شفقت	صله رحم	مکافات	حسن شرکت	حسن قضا	تودد	تسلیم	توکل	عبادت
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

داشته باشد چنانکه از بار زفت و مروت از غادر به کرد [illegible] و ... که مجالست و مصاحبت را
مدخلی عظیم در تأثیر دادن و کسب اخلاق نیکو باشد پس مجالست و مصاحبت نمودن با صاحبان کفایت و متمکنان [illegible]
نمودن و از ارباب فضول و [illegible] ... باید که [illegible] ... باشد تا
انکه رغبت او در امور ... و بفضیلت صفا و قناعت ... و [illegible] از زمره عقلا و اولوا
الالباب ... بنا کرده ... غلام همت آنم که زیر چرخ کبود
ز هر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد است ... تو را ز کنگره عرش می‌زنند صفیر
ندانمت که درین دامگه چه افتاده است ... مجموع عهد از جهات [illegible] که
این مجموعه عزیز ... است تحفه و چون که در این ... از خلق و علم ... عقل و الجمله بتوافق
میان کلام حکما و شرع ... حکما امهات فضائل ... اخلاق حسنه ... حکمت و شجاعت و عدالت و عفت
و در حدیث سابق که ... علم و حکمت ... عدالت ... شجاعت
و در ... علم و حکمت ... کلام حکمای ...
تا آنکه جمع این فضائل ... باشد ...
باشد ایضا که رجوع بانچه فضیلت که امهات و اصول ... است ... نفوس و قوای انسانی که آن
علم و عمل او است نفس و سه قوه است باین نهج که نموده می‌شود

	آلت علم و عمل ذات انسان نفس و سه قوه است	
قوه عاقله و نفس ملکی [illegible]	قوه فاعله غضبیه و نفس سبعی [illegible]	قوه فاعله شهویه و نفس بهیمی [illegible]
موضع تعلق او دماغ است	موضع تعلق او قلب است	موضع تعلق او جگر است
حد وسط و اعتدال آن سبب حدوث عقل و حسن فکر و تمیز و حکمت است	حد وسط و اعتدال آن سبب عزت و هیبت و وقار و قوت قلب و شجاعت است	حد وسط و اعتدال آن سبب حصول قناعت و رضا و عفت است
اگر از اعتدال خارج شد	اگر از اعتدال خارج شد	اگر از اعتدال خارج شد

بزیادت [illegible]	بنقصان [illegible]	بزیادت [illegible]	بنقصان [illegible]	بزیادت [illegible]	بنقصان [illegible]

پس حصول چهار فضیلت که از امهات تمام فضائل است از این سه نفس و قوه است

از اعتدال قوه عاقله حکمت	از اعتدال قوه غضبیه شجاعت	از اعتدال قوه شهویه عفت	از اعتدال هر سه عدالت
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

انواع فضائلی که ناشی می‌گردد از قوه عاقله بعد از اعتدال آن در حصول فضیلت حکمت و هفت فضیلت

ذکا	سرعت فهم	صفای ذهن	سهولت تعلم	حسن تعقل	تحفظ	تذکر
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

انواع رذائلیکه باعث سستی قوه عاقله میگردد قبل از رسیدن باقصی حد وصول بحکمت است

بلادت	تعطیل قوه عاقله است بی آنکه قصوری در خلق باشد	
مکر وخبث	بدی کردن در دل داشتن و حیله انگیختن است	
جهل	زایل نمودن اشتغال بحق و صواب را بسبب عدم معرفت	
کذب	اخبار نمودن بخلاف نفس الامر و واقع	
حمق	اعتقاد داشتن بخلاف واقع و ممتنع را ممکن داشتن	
خرق	با مردم درشتی نمودن و ترک رفق و مدارا و اتفاق نمودن	
غدر	بی وفایی نمودن	
بذالت	همت از خود برداشتن و هزل بسیار کردن و گرفتن	
نمیمه	سخن چینی و فتنه انگیزی نمودن	
ریا	اشتغال بعبادات از جهت رضا و اعتقاد داشتن مردم	
سفه	اشتغال فکر در اموریکه بکار نیاید و نفع نداشته باشد	

انواع رذائلی که حاصل میگردد از قوه غضبیه قبل از رسیدن باقصی حد وصول ملکه شجاعت است

کسل	ضعف	جبن	صغر همت	تشادد	عجب	تهور غلو	[illegible]	دلهره	بغض	حقد	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

والسلام خیر ختام

انواع رذائلی که حاصل میگردد از قوه شهویه قبل از رسیدن باقصی حد وصول بفضیلت عفت است

فجور	شره	بخل	خیانت	افشاء سر	جمود	مجون	نمامت	حرص
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

ذکر بعضی از انواع صفات رذائل که ماخوذ است از کلام جناب امیر المؤمنین علیه السلام

سبب علم	نفع مرضی	سبب عزّ	فنا غضب	سبب ...	عفاف	سبب ...	[illegible]
عقل	فقر	سبب ...	موطن ...	[illegible]	[illegible]	حسب	تضییع ...
سبب محبت	[illegible]	سبب ...	[illegible]	سبب عقل	[illegible]	سبب ...	[illegible]
فضل	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
سبب ...	[illegible]	[illegible]	[illegible]	سبب ...	[illegible]	سبب ...	[illegible]

اینجا انفع است در معالجه امراض نفسانیه دو جزء است

مصاحبت	ومداومت
[illegible]	[illegible]

بعضی ذکر کرده اند که احوالیکه عارض انسان میشود بر سبب و نتیجه و محبت است

نتیجه تحیر	نتیجه عجب	نتیجه تجسس غایر	نتیجه تحسب	نتیجه تجربه
حیا	غفلت	[illegible]	سخاوت	فطانت
ملکه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
مال	فلاح	جماع	تواضع	حسب
توفیق	نعاس	منی	حدس	رد
فنا	گناه	نعمت	محبت	شجاعت

تحقیق باید دانسته شود که ... [illegible]

حد وسط فیما بین عنایة نمودن است با آنچه ضبط آن بلا فایده باشد و غفلت نمودن از آنچه ضبط و حفظ آن مهم باشد و بندکه حد وسط فیما بین [illegible] غرض
و توجهی است که موجب تضییع وقت و کلال و ملالت باشد و نسیانی که از اهمال نمودن آنچه مراعات آن واجبست لازم آید و همچنین ظاهر است که فضایلی که در
سایر فضیلتها است و منشعب از آنها باشند از برای بعضی از آنها نامی مشهور هست از قبیل خوف و وقاحت که دو طرف افراط و تفریط فضیلت حیائی باشند
و [illegible] است از جهت خوف و حیا و از قبیل اسراف و بخل که دو طرف سخاوت است و تکبر و تذلل که دو طرف فضیلت تواضع است و تجبر و تملق که
دو طرف فضیلت عبادت است و از برای اکثر آنها نامی وضع نشده است و لکن متعارف به انها فیما بین حد وسط نموده ممتاز و معلوم شود و گاه باشد که
فضیلتی مشتبه گردد بطرفین افراط و تفریط خود در نزد غیر صاحب فضیلت بسبب آنکه [illegible] آثار و فضیلت باغیر آن مثل آنکه فضیلت سخاوت
مشتبه ببخل گردد در جائی که صرف مال در موضعی لائق نباشد پس اینکس صرف نکند بجهت دوری از رذیله اسراف و [illegible] گمان بخل با وی برند با آنکه
باسراف گردد چنانکه صرف مال در موضعی غیر لائق باشد و در رذیله اسراف باشد و [illegible] از آن سخاوت [illegible] باشند هم چنین در فضیلت شجاعت که گاه
باشد که اقدام ننماید و نکند و بر رذیله جبن مشتبه شود مثلا آنکه نکند و رذیله تهور باشد و بفضیلت شجاعت مشتبه شود و در هر جا که مفهوم و آثار
فضیلت وجودی باشد در آنجا اشتباه طرف افراط با اصل فضیلت زودتر باشد و بر [illegible] ناقص نظران بیشتر مشتبه شود بجهة آنکه در اینصورت طرف افراط
مثل اصل فضیلت ابتدا وجودی باشد و اشتباه وجودی بوجودی دیگری که هر دو از یکجنس باشند زود و بسیار شود مثل آنکه سخاوت و شجاعت چونکه
مفهوم و آثار وجودی باشند پس مرتبه از اسراف و تهور که طرف افراط آنهاست و مثل آنها وجودی باشند زود با آنها مشتبه شوند بخلاف آنکه [illegible]
و امور را بیشتر پسندیدگان نکنند که در فضیلت شجاعت و سخاوت کاملتر شده است بخلاف بخل و جبن که چونکه عدمی باشند و مباینت و مغایرت آنها با آنها
فضیلت ظاهر و هویدا می باشند مشتبه با اصل فضیلت می شوند اما اگر بعکس باشد که مفهوم و آثار فضیلت عدمی باشد پس اشتباه از طرف تفریط
که عدمی است بیشتر و زودتر می شود و با طرف افراط که وجودی است و مغایرت و مباینت آن با اصل فضیلت ظاهر و بین است بر [illegible] که اصلا
واقع نمیشود مثلا فضیلت عفت بر رذیله خمود که طرف تفریط اوست و مفهوم آن عدمی است ابتدا زود و بسیار مشتبه شود و بر رذیله شره که طرف افراط
اوست و مفهوم آن وجودی است دیرتر و کمتر می شود و از اینجا معلوم می گردد که در بسیار از مواضع تشابه صور و آثار و در ظاهر امور که در حقیقت غیر
اوست و مفهوم آن وجودی است [illegible] صور و آثار [illegible] امور [illegible] چنانکه
فضایل مشتبه بفضایل می شوند چونکه از برای حقایق متعدده صور متحده باشد چون حقیقت اخلاص و ریا که صورت عمل هر دو یکی است [illegible] فضایل با غیر فضایل
از برای حقیقت واحده صور متعدده باشد چون حقیقت اخلاص که نماز و روزه و سایر عبادات همگی صور آن می باشند پس [illegible]
بسیار مشتبه شود مثلا در فضیلت حکمت جمعی باشند که مسایل علوم را از طریق تقلید و تلقین فرا گیرند و در اثنای محاوره و مناظره بر وجهی ادا کنند
که مستمعان بحیرت آیند و بوفور علم و کمال فضل اینکس گواهی دهند لیکن در حقیقت و در باطن خود و خدا وثوق بنفس و نه یقین که ثمره و آثار حکمت
است در ضمایر و بواطن نفوس ایشان مفقود است و حاصل [illegible] باشد و خلاصه عقاید و حاصل معارف ایشان تشکیک و حیرت است نه یقین و بصیرت و مثل
ایشان در تقریر علوم مثل بعضی از جوانان است و حکایت نمودن افعال و اقوال [illegible] و مثل کودکان است و [illegible] الفاظ و هم چنین
[illegible] عمل اعتقاد صادق شود از جاهلی که در واقع و در باطن نفس عفیف النفس نباشد مانند کسانی که ترک لذات حسیه بسبب طمع لذات وهمیه مثل جاه
می نمایند چونکه لذات وهمیه لطیف است از لذات حسیه و نا [illegible] لذات دنیویه را بتوقع لذات اخرویه که از جنس لذات دنیویه است [illegible] می نمایند چونکه الطف
[illegible] لذات [illegible] بسبب [illegible] باشند و ذوق [illegible] انند و از [illegible]
[illegible] بعضی [illegible] لذت [illegible] بسبب خوف که [illegible]
[illegible] بسبب [illegible] حقیقت معنی عفت [illegible]
[illegible] حقیقت عفت آنست که قوه شهویه تابع قوه عاقله و نفس ناطقه باشد و [illegible]
[illegible] باشد و [illegible] فضیلت [illegible] باشد [illegible] و هم چنین عمل
[illegible] که حقیقت سخاوت [illegible] چونکه حقیقت سخاوت آنست که [illegible]
[illegible] و [illegible] سلاطین و [illegible] و ظلم و ضرر از نفس و مال و عرض
[illegible] لذات [illegible] و امثال [illegible]
[illegible] بالطبیعه [illegible] و امثال آنها است [illegible]
[illegible] مال [illegible]
[illegible] مال [illegible]
چونکه [illegible] معاش و [illegible] و سعادت [illegible] مکاسب جمیله [illegible]
و نادر است و سلوک [illegible] مشکل است [illegible]
سنگی گران [illegible] بلند و عالی [illegible] بپایین [illegible] مال [illegible] سنگ
[illegible] از کوه [illegible] بپایین [illegible] که [illegible] باشند

وجوب [illegible] باشند [illegible] از [illegible] باشند [illegible] مصادر [illegible] و [illegible]
[illegible] باشند از وجوه غیر جمیله می نمایند فراخ روزی [illegible] و معنویات [illegible] باشند لکن غافل از آنکه [illegible] و جمع مال را
شده است و هم چنین عمل [illegible] شجاعت صادر می شود از جمعی که فضیلت شجاعت در ایشان موجود نیست و بنو [illegible] مانند کسانی که اقدام بر
مباشرت [illegible] و [illegible] اموال و خطرهای عظیمه می نمایند لکن [illegible] مالی یا غرضی از اغراض دنیویه و با عثیب [illegible] اقدام ایشان [illegible]
شده است نه فضیلت شجاعت بجهة آنکه نفس شریف [illegible] خطر نهادن در [illegible] مالی یا جاهی یا غرضی دیگر از اغراض [illegible]
طبع [illegible] خواهد بود [illegible] فضیلت چونکه حقیقت شجاعت [illegible] غضبیه [illegible] قوه عاقله و نفس ناطقه و حرکت نمودن با آن
و [illegible] بسبب [illegible] از جمله [illegible] باشد
[illegible] از [illegible] عمر و انقطاع [illegible] که [illegible] اختیار می کنند و [illegible]
فضیلت شجاعت [illegible] چنانکه شأن کاملین و مجاهدین فی سبیل الله بود و اشاره [illegible]
فرموده است بجهة آنکه شجاع حقیقی و واقعی یعنی امیر المؤمنین علیه السلام با اصحاب خود می فرمود که ایها الناس انکم ان لم تقتلوا تموتوا والذی
نفس ابن ابی طالب بیده لالف ضربة بالسیف علی الراس اهون من میتة علی الفراش یعنی ای مردمان بدرستی که اگر کشته نشوید [illegible]
در راه خدا [illegible] خدا [illegible] چه [illegible] که آخر با اجل [illegible] که جان ابن ابی طالب [illegible]
است که هزار ضربت شمشیر [illegible] از مردن در بستر [illegible] حصول و وصول [illegible] که در وقت کشته شدن [illegible] و رب الکعبه
یعنی بحق رب کعبه که فیروز و سعادتمند [illegible] شجاعت [illegible] فضیلت شجاعت [illegible] نفس [illegible]
[illegible] متاع و لذات فانیه دنیا [illegible] مالک [illegible] و هم چنین [illegible]
[illegible] ملکه عدالت [illegible] سبب اظهار [illegible] اعمال [illegible] منکر است [illegible] اعمال
[illegible] اعمال عدالت [illegible] چونکه عادل [illegible] ملکه عدالت [illegible] تعدیل قوتها [illegible] افعال [illegible] احوال [illegible]
[illegible] باشد [illegible] باشد و بعد از آن در آنچه خارج از ذات [illegible] باشد [illegible]
[illegible] باشد و [illegible] ملکه [illegible]
[illegible] افعال [illegible] اقوال و معاملات [illegible] سایر فضایل [illegible]
[illegible] و از این جمله که گفتیم معلوم شد که عفت و سخاوت و شجاعت و عدالت و سایر فضایل [illegible]
[illegible] حکیم [illegible] حکمت [illegible] عفیف و شجاع [illegible] حکیم باشد [illegible]
عفیف و سخی و شجاع [illegible] چنین [illegible] حکمت [illegible] باشد بجهة آنکه حقیقت حکمت [illegible]
از علمی مطابق و عملی موافق [illegible] گفته اند که معنی حکیم [illegible] اشاره بعلم مطابق واقع است و [illegible]
[illegible] اشاره بعمل موافق علم است [illegible] حکیم [illegible] معلوم است [illegible] مطابق واقع [illegible]
و سلوک راه ظاهر [illegible] و از راه باطن [illegible] علم [illegible] راه باطن کمال نفس است [illegible]
اعمال و متصف شدن بصفات الله و متخلق شدن باخلاق الله که ممکن نیست مگر مجرد شدن بالفعل و وارستن بالکلیه [illegible]
نفس [illegible] بالکلیه [illegible] باقی [illegible] ممکن [illegible]
[illegible] اخلاق [illegible] تهذیب نفس [illegible] تهذیب اخلاق [illegible]
[illegible] حکیم غیر مهذب الاخلاق بکمال [illegible] تهذیب [illegible] معنی مقصود
فرموده خداوند است که فرموده است الیه یصعد الکلم الطیب والعمل الصالح یرفعه یعنی بسوی خداوند [illegible] طیب و عمل صالح [illegible]
[illegible] و مراد از کلم [illegible] روح و نفس انسانی است چنانکه عرف [illegible] علم او و [illegible] عمل
مراد از اشاره [illegible] علم خود و چنین نفسی را نفس مطمئنه گویند [illegible] یا ایتها
النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی و از [illegible] معلوم شد که سعادت و کمال و فوز نفس
[illegible] قوای ثلثه عاقله و غضبیه و شهویه [illegible] از تعدیل و تکمیل [illegible] فضیلت عدالت
و بعد از آن [illegible] بتمامها [illegible] عدالت ظل وحدة الله است [illegible]
است [illegible] عبادات [illegible] قرب الی الله [illegible] حصول [illegible] قرب [illegible] کمال نفس [illegible]
تعدیل قوای ثلثه مذکوره و حصول ملکه عدالت [illegible] عبادات و معاملات [illegible]
[illegible] حضرت پیغمبر ما که خاتم النبیین و اشرف الانبیاء والمرسلین است [illegible] جمیع موجودات [illegible] انبیاء و مرسلین و ملائکه [illegible]
قوای ثلثه [illegible] ملکه و فضیلت عدالت [illegible] احوال [illegible]

... از حقیقت که عبارتست از قرب از تکمیل و تعدیل قوای ثلثه نفوس انسانی و حصول ملکه

... تمامیت و بدون نقصانی باشد و از اینجاست که آنحضرت فرموده است که بعثت لاتمم مکارم الاخلاق یعنی ...

[illegible]

از نحو [illegible] او عذرات غفلت و آنات و آداب الصفا در تحریص و ترغیب بران و فضیلت آن رسیده است حتی اینکه پیغمبر صلعم فرمودند که التودد
الی الناس نصف العقل یعنی طلب مودت از مردمان نمودن و خود را محبوب ایشان کردانیدن نصف عقلست و یکی از لطائف [illegible] با مختصر شرح
نمود که بیان [illegible] و نصیحت [illegible] این حضرت بیان نمودند این است که فرمودند بیان که تحبب الی الناس یحبوک
یعنی دوستی [illegible] باشد با مردمان تا آنکه ایشان ترا دوست بدارند و جناب امام جعفر صادق ع فرمودند که من کف یده عن الناس فانما
یکف عنهم یدا واحدة و یکفون عنه ایادی کثیرة یعنی کسیکه باز بدارد دست خود را از مردمان بدرستیکه باز داشته است از ایشان یک دست
ایشان [illegible] و ایشان باز داشته اند از او دستهای بسیار و فرمودند که القریب من قربته المودة وان بعد نسبه والبعید من بعدته المودة
وان قربت نسبه لا شیء اقرب الی شیء من ید الی جسد فان الید تغل فتقطع یعنی قریب و خویش آنکسی است که مودت و محبت او را قریب کرده باشد
باشد و هر چند که بعید باشد نسب او و بعید و بیگانه کسی است که ترک مودت و محبت او را بعید و بیگانه کرده باشد و هر چند که قریب باشد نسب او بجد
ان [illegible] طلب فرمودند که هیچ چیزی بسوی چیزی اقرب از دست بجسد انسان نمیباشد و بدرستیکه دست [illegible]
خیانه [illegible] میشود و مخفی نماند که مفاد این حدیث هر چند که تودد و تحبب نمودن با مطلق و عموم مردمانست و لکن مراد از آن مومنان و اهل
دین و عقل و کمال است هر چند که کمال مالی ایشان باشد چونکه تودد ایضا بجهة مطلوب و مستحسن است چنانکه در حدیث [illegible] تصریح بان شده است و
از نحو [illegible] فرموده آنکه مردمان [illegible] بسیار ایضا [illegible] میشود و اما تودد نمودن با جهله و فساق و بخیلان [illegible]
نیست چنانکه واضح و هویدا است و پیغمبر صلعم فرمودند که ثلث یصفین ود المرء لاخیه المسلم یلقیه بالبشر اذا لقیه و یوسع له فی المجلس اذا جلس
الیه و یدعوه باحب الاسماء الیه یعنی سه چیز است که صافی مینماید دوستی مرد برادر اسلامی او یکی آنکه ملاقات نماید او را و [illegible]
خوش رویی در هر وقتیکه او را ملاقات می نماید و یکی دیگر آنکه وسعت دهد از برای او در مجلس در هر وقتیکه با او می نشیند و یکی دیگر آنکه
بخواند او را بمحبوب ترین اسمها بسوی او و از اینجا ایضا معلوم میشود که مراد مودت و محبت با اخوان ایمانی و با صلحا و اتقیا است نه با غیر ایشان مصاحبت
با [illegible] بعضی از ان جمله [illegible] که جناب امیر المومنین ع فرمودند که علیک ان تصحب ذا العقل وان لم
تجد کرمه و لکن انتفع بعقله و احترس من سیئ اخلاقه و لا تدعن صحبة الکریم وان لم تنتفع بعقله و لکن انتفع بکرمه بعقلک و افرر کل الفرار
من اللئیم الاحمق یعنی [illegible] اینکه مصاحبت نمائی با صاحب عقل او هر چند که نیابی کرم او را لکن انتفاع ببر از عقل او و خود را نگاهدار از اخلاق
بد او و البته ترک منما صحبت صاحب کرم را و هر چند که منتفع بعقل او نشوی و لکن منتفع شو بکرم او و بواسطه عقل خود [illegible] فرار نما از هر شخصی که
لئیم و بی کرم و هم احمق و بی عقل باشد چونکه [illegible] و رسول الله ص فرموده است که انظروا من تحادثون فانه
لیس من احد ینزل به الموت الا مثل له اصحابه الی الله ان کانوا اخیارا فاخیارا وان کانوا اشرارا فاشرارا و لیس احد یموت الا تمثلت له عند موته
یعنی نظر و تامل نمائید که با که هم صحبت میباشید [illegible] مگر آنکه نمایانده شود از برای او اصحاب و رفقاء
او پس اگر خوبان بوده اند ممثل بصورت خوبی میشوند و اگر بدان بوده اند ممثل بصورت بد میشوند هیچ کس نمیمیرد مگر اینکه ممثل میشود از برای او [illegible]
او و از تمامی این احادیث معلوم میشود که تحبب [illegible] از آثار و علامات عقل [illegible] باشد که صلحا و مومنین و اخیار [illegible] باشند
غالب اهل دنیا از عصاة و فجره و فسقه میباشند [illegible] و بطور تقیه و مداراة بجهة امر معیشت اقتصار [illegible]
و [illegible] خصلت خیر و اجتناب از شر [illegible] لازم و ملزوم یکدیگرند هر کس که خصلت خیر باشد لا محاله اجتناب
از شر ایضا دارد و بالعکس چنانکه [illegible] صاحب ملکه و خصلت [illegible] باشند البته صاحب ملکه و خصلت
خیر و اجتناب از شر میباشد اینست تمام ده خصلتی که در بحث خصلت [illegible] و طریقه تحصیل آنها [illegible]
[illegible] که بعد از این ذکر میشود [illegible] تحصیل خصلت عقل و معدل قوه شهویه [illegible] امراض است چونکه [illegible]
منشعبات خصلت عقل میباشند [illegible] رسول و ائمه اطهار صلوات الله علیهم التجا و تضرع و انابه و توسل نمود [illegible]
دستور [illegible] باید که [illegible] از [illegible] و از افعال [illegible] و غیر ایشان [illegible] کردند [illegible] جاهل
[illegible] از قول ایشان کردیم توبه و از فعل ایشان استغفر الله **تحفه** ششم از آثار عقل [illegible] است که منشعب و ناشی از خصلت [illegible]
می کردد و [illegible] از ملکه [illegible] و از [illegible] بجهة خوف [illegible]
حد وسط فیما بین افراط [illegible] و تفریط [illegible] و در حقیقت قوه ایست که نفس بواسطه آن حسن و قبح اشیا را ادراک می نماید [illegible]
نمود حق و باطل و تمیز دادن حسن و قبح معقولات [illegible] چشم ظاهر است [illegible] و تمیز دادن حق و باطل و حسن و قبح محسوسات ظاهره [illegible]
و این همان قوه ایست که او را قوه ممیزه نامند و خاصیت آن علاوه بر آنکه تمیز فیما بین حسن و قبح [illegible]
مرتکب شدن فواحش و قبایح [illegible] بسبب غلبه [illegible] و ظاهر [illegible] قوه شهویه و [illegible]
قوه و ملکه [illegible] غفلت چونکه عقل جوهری است که [illegible] حق و باطل و حسن و قبح امور [illegible] قوه [illegible]
بواسطه قوه فاعله [illegible] اعضاء و جوارح ظاهره [illegible] اشیاء [illegible] اثار [illegible]

و نسبت نور حیا بنور عقل نسبت نور ماه است بنور آفتاب و از اینجا است که [illegible] معنی و اینجا [illegible] کلام [illegible]
نمودن حیا [illegible] با آثار و بواطن [illegible] است [illegible] فرموده اند که جبرئیل [illegible] و حضرت [illegible] که من [illegible]
[illegible] یکی از سه خصلت [illegible] را و اختیار [illegible] آدم فرمود که کدام است آن سه خصلت [illegible] فرمود که
عقل و حیا و دین [illegible] آدم ع فرمود که من خصلت عقل را اختیار کردم پس گفت جبرئیل بحیا و دین که برگردید [illegible] و اگذارید عقل را پس
گفتند ای جبرئیل ما [illegible] مامور شده ایم اینکه بوده باشیم با عقل در هر جا که او بوده باشد پس [illegible] مشغول باشید و
فرموده اند که الحیاء من الایمان والایمان فی الجنة یعنی حیا از ایمان است و ایمان در بهشت است [illegible] معلوم است که هر کس که حیا دارد
در بهشت است و ایضا فرموده اند که الحیاء والایمان مقرونان فی قرن فاذا ذهب احدهما تبعه صاحبه یعنی حیا و ایمان [illegible] بسته شده اند در یک
ریسمان [illegible] که رفت یکی از آنها تابع میشود او را دیگری [illegible] و فرمودند که لا ایمان لمن لا حیاء له یعنی هیچ ایمان
نمیباشد از برای کسیکه هیچ حیا نمیباشد [illegible] عقل است [illegible] با ایمان [illegible] و از اینجا معلوم شد که [illegible]
[illegible] احادیث [illegible] که حیا نصف ایمانست [illegible] ایمان مرکب است از علم و عمل [illegible] که علم [illegible] معلوم
میشود که قوه [illegible] و احتمال [illegible] ایضا که [illegible] اجتناب نمودن از معاصی و [illegible]
که اجتناب از معاصی و [illegible] ایضا که اذا لم تستحی فاصنع ما شئت یعنی هرگاه
که حیا نکنی [illegible] قبایح [illegible] و فواحش [illegible]
نفس از امر حسن [illegible] مذموم است و از آثار [illegible] خصایص [illegible] باطن است [illegible]
کج و خلاف واقع [illegible] و از اینجا است که خداوند [illegible] فرموده است که ان الله لا یستحیی من الحق [illegible]
و درک نمودن فواحش و قبایح [illegible] معلوم میشود که مراد از حیا [illegible] نفس [illegible]
از مذمت و عتاب خداوند و از اینجا است که در احادیث رسیده است که الاستحیاء من الله هو الحیاء یعنی حیا نمودن از خداوند حق [illegible]
و مخفی نماند که این قوه حیا [illegible] از اعظم ادله و اظهر علامات است [illegible] که قلب و باطن [illegible] چشم ظاهر [illegible]
[illegible] و قطع می نماید [illegible]
ان [illegible] و از اینجا ایضا معلوم میشود که حسن و قبح اشیا چنانکه مذهب امامیه و محققین [illegible] عقلی باشد [illegible]
[illegible] کشف و الهام [illegible]
و آنکه [illegible] عوام [illegible] مسئله همان مسئله [illegible] که مشهور است
غیر [illegible] که [illegible]
مااست و از خصلتها [illegible] خصلت ناشی و منشعب [illegible] و سلامت [illegible]
و خشنها اما خصلت لین که بمعنی نرمی است و ضد خشونت است که [illegible] نرمی [illegible]
شکستن نخوت و کبر و تعظیم [illegible] در محاورات و معاملات با مومنین و اهل فضل و کمال بلکه با غیر ایشان [illegible]
و منقاد و قلیل الخلاف و قلیل النفور [illegible] و مشهور [illegible] و این خصلت ایضا از علامات
عقلست و از خاصه انبیاء و اولیاء و اهل فضل و کمالست و در حدیث است که المومن لین العریکة یعنی مومن آنست که نرم باشد طبیعت او
والمومنون هینون لینون یعنی مومنین نرم و متواضع [illegible] باشند و سلاح العالم لین الکلمة یعنی سلاح [illegible] تحصیل و تعلم علم [illegible]
کلام است و من تلین حاشیته [illegible] من قومه المحبة یعنی کسیکه نرم باشد جوارح و زبان او [illegible] خود محبت [illegible]
[illegible] یعنی کسیکه [illegible] ساق او نرم باشد [illegible] که هر کسیکه طبیعت او [illegible] اصل و ساق [illegible]
باشد [illegible] با اطراف [illegible] مردمان [illegible] جمع میشوند [illegible]
که ساق او نرم باشد [illegible] چند که [illegible] و الوذکی [illegible] از جوهر خود [illegible]
فهم کلام از کلمات حکمیه است که مقصود [illegible] کنایه [illegible] لفظ [illegible]
خود دارد و خداوند ایضا در وصف مومنین فرموده است که اذلة علی المومنین اعزة علی الکافرین یعنی با مومنین و اهل طاعت الله متواضع
و نرم [illegible] با کافران و اهل سخط الله [illegible] غالب باشند و فرموده است که اشداء علی الکفار رحماء بینهم یعنی
شدید [illegible] با کافرین و نرم [illegible] با خود و با [illegible]
در وقت غلبه عقل و ظهور نور ایمانست و اما در زمان غلبه جهل و ظهور ظلمت کفر و عصیان با کافرین و اهل سخط الله ایضا باید که
نرم و متواضع باشند چنانکه [illegible] التقیه معلوم شد و چنانکه در حدیث است [illegible] امام جعفر صادق ع [illegible] اصحاب خود را
ایضا که فرمودند که لا تبتم الامر حتی تسمعوا من اعداء الله اذی کثیرا فتصبروا و تغیر کوا [illegible] یعنی [illegible] امر ظهور دولت ما با تمام [illegible]

بمیرسد مگر بعد از آنکه بشنوند از دشمنان خدا اذیتهای نسبت بایشان صبر نمایند و جواب جوارح و زبان خود را از ایشان نگاه دارند و این اشاره
نمودهٔ خداوند است که ولتسمعن من الذین اشرکوا اذی کثیرا و ان تصبروا و تتقوا فان ذلک من عزم الامور و اما رافت پس عبارت از حقیقة
و شدت رحمت که با کراهة باطن هرگز جمع نمیشود بخلاف مطلق رحمت که در ظاهر و با کراهة باطن لاجل المصلحه میشود و از اینجا است که [illegible]
بولد غالبا وصف برافت مینمایند و خداوند در وصف پیغمبر بالنسبه بمؤمنین که والد حقیقی ایشان است انصاف نموده است که حریص علیکم بالمؤمنین
رؤف رحیم و اما رقت که بمعنی نازکی و ضد قسوت و غلظت است پس چنانکه سابقا در حصائل که در بحث خلق شجاعت است ذکر شد عبارت است از آنکه نفس
از مشاهدهٔ نمودن تالم ابنای جنس خود متاثر و متالم گردد بدون آنکه تزلزل و اضطرابی در افعال او ظاهر گردد و اما مراقبة الله پس عبارت است از
محافظت نمودن و کشیک داشتن مرتبه و حضور و اطلاع خداوند بر حرکات و سکنات و خطرات نفس یعنی محافظت نمودن و کشیک کشیدن
نفس را از آنکه هیچ لمحه و هیچ عضو و هیچ بلد از ظاهر و باطن و قلب و جوارح خود از جادهٔ شرع بیرون رود و خلاف رضای خداوند از ان سر
زند و در حقیقت حافظ و کشیک دارجه خداوند شده است و همین خصلت که مکرر در زبان عارفین و محققین تعبیر از آن بریاضت شود
و مصداق که مشروعیت و امنیکو را نزود و باید از تجارتی [illegible] غالبه رساند همین است لا غیر چونکه هر وقتیکه این حالت ملکه
اینکس شد لا محاله صفت شاعر و خبردار از خود و خداوند باشد و از غفلت و سهو دور شود و با وجود شعور و تذکر [illegible] لغو و لهو و معاصی [illegible]
از ان نیست ابعد بلکه ممنوع و محال است همه [illegible] این نفس ظاهر و باطن و حرکات و سکنات و خطرات همگی مستغرق در بحر طاعت و تقوی
می‌گردد و بحالت اخلاص ظاهر میباشد و بسبب اخلاص خلاصی از برای او حاصل گردد و از اینجا است که فرموده اند که من اخلص لله اربعین صباحا
ینابیع الحکمة من قلبه علی لسانه چونکه اخلاص و ابدال اعمال بکار بردن موقوفست بر اینکه مودن تعالات نفس خود خداوند باراده و [illegible]
و مضمون حدیث ان العبد لیتقرب الی بالنوافل حتی احبه که سابقا ذکر آن شد ایضا از اینجا است چونکه تقرب ما فوق و محبوب خداوند شدن [illegible]
بمراقبه است و در [illegible] بسیار وصیت شده است خلاصه اگر کسی طالب قرب و وصول بدرجه غالیه و فوز بجوایز و عطایای خداوند خود باشد — خصلت
مراقبه را اصول در ریاضت و سلوک همین است لا غیر و بغیر خود را باعمال و امور دیگر منحرف و معطل نکند لکن باید دانسته شود که مراقبه نمودن محاسبه را
اقتضا می‌نماید یعنی آنکه هر روزه یکوقتی از برای خود قرار دهد و وقت عصر که آخر روز است بهتر است و محاسبهٔ نفس خود را در تمام حرکات و سکنات و خطرات
ظاهر و باطن آن نماید پس اگر همه را طاعت و موافق رضای خداوند بوده است شکر نماید و از خداوند توفیق بخواهد و عوض عجب و فخر و از خود دیدن
و از خود رضا شدن تواضع و شکر و از خداوند بخواهد رضا شدن عمل از او و تضرع نماید که خداوند ان حالت [illegible] توفیق هدایت را از او سلب ننماید
و اگر بعضی از انها معصیت و بر خلاف رضای خداوند است پس نفس را موعظه بلیغی نماید و بعوض انها الزام بطاعت و کفارات نماید تا آنکه تمام
منجبر گردد و معلوم نماید که سبب صدور این معصیت چه بوده است و بعد از یافتن سبب آن در صدد قلع و قمع آن بر آید و متذکر باشد که فردا روز حساب
نابود و هر روز باید بقول الله که از صبح تا شام بمراقبه و در عصر بمحاسبه مشغول باشد عمل نماید بحدیث حاسبوا انفسکم قبل ان تحاسبوا و زنوا انفسکم
قبل ان توزنوا و علامت آنکه مؤمن باشد یکی شب و روز خود را پنج قسمت نماید یک قسمت را بتحصیل علم و یکی را صرف عبادات و یکی را صرف معیشت و یکی
را صرف خوابیدن و یکی را صرف محاسبه نمودن نفس خود نماید و سایر احادیث دیگر که در موضع خود مذکور و مسطور است همگی اشاره باین طریقت
تا از آن [illegible] غفلت که همی کنند کاری نیابت گر بشمر و ز هر طرف بکاری چشم جهان نبیند زین خوبتر جمالی در دوست کن [illegible] زین خوبتر شعاری
بی [illegible] است شباب و مخمور است [illegible] سالک گر که دارد امید نوبهاری و اما سلامت پس عبارت است از سالم ماندن نفس از محنت و بلیه حیرت و نجات یافتن
از اضطرابات و وسوسات شیطان و هواجس نفس و رسیدن بمرتبهٔ یقین خود بعالم امن و اطمینان و یافتن روح و راحت و متعین باخداوند و العزه چنانکه فرموده است که فی
مقعد صدق عند ملیک مقتدر و اما اخبات از پس بمعنی آن ظاهر و هویدا است و سابقا ایضا در بحث خصلت صبا ذکر شد بعد از این هم
ذکر میشود و هیچ کدام تکراری نیست چونکه می‌تواند شد که یک فضیلتی در تحت فضایل متعدده باشد و یک خصلتی از دو سه خصلت منشعب گردد و اما
بشاشت و از او احسن بشر و طلاقت وجه ایضا گویند پس عبارت است از گشادگی صورت و خوش رویی و خوش برخوردی با مؤمنین و اکثر از اهل فضل و
کمال و سابقا دانسته شد که این خصلت از لوازم عقل و ایمان است و فرموده [illegible] حدیث المؤمن هشاش بشاش مشهور است یعنی
مؤمن خوب و نرم و گشاده روی و خنده روی میباشد و جناب پیغمبر وصیت فرموده بر او از جملهٔ وصایای الجنان این بود که فرموده که الق اخاک بوجه منبسط یعنی
ملاقات نما برادر دینی خود را برویی گشاده و بعضی عرض نمود بجناب امام جعفر صادق که حد حسن خلق چه چیز است پس فرمودند که نرمی زبان و خوشی کلام
و ملاقات نمودن برادر دینی را بگشادگی رویی و فرمودند که سه خصلت است که هر یک از انها را که خداوند بکسی بدهد واجب گردانید از برای او
بهشت را یکی انفاق نمودن با وجود فقیری و یکی گشودگی روی بجمیع عالم و یکی انصاف دادن از نفس خود خلاصه حسن خلقی که در احادیث بسیار وارد
شده است و فضیلت آن از حد گذشته است حتی اینکه فرمودند که در میزان چیزی سنگین تر از خلق حسن نمیشود و فرمودند که چه بسا
بنده باداء فرایض عبودیت نمیرسد بآنچه از حسن خلق میرسد و فرمودند که از برای صاحب حسن خلق مثل اجر روزه دار و شب زنده دار و موجب معموری دیار
و زیادی اعمار و موجب قرب خداوند و خلق و بعید از جهنم است غرض اینست که همین بشاشت و گشودگی روی و خوش کلامی و خوش برخوردی با مردمان از
اوصاف پیغمبر و تبعیت با جمیع خلق خود چونکه خلق حسن جنس است از برای هر یک از صور حسنه نفسانیه چنانکه سابقا دانسته شد اما سماحت پس معنی خود

وکرم و

و کرم و مسامحه نمودن در عطایا است و سابقا ایضا در بحث فضیلت سخاوت ذکر شد انسب انتبه که سماحت بذل نمودن چیزی است بطیب
از چیزهائی که واجب نباشد و از اینجا است که در احادیث وارد شده است که السماحة البذل فی العسر و الیسر یعنی سماحت است که انسان در تنگی و فراخی
احسان و بذل و عطا نماید و هم چنین فرمودند که السماحة اجابة السائل و بذل النائل یعنی سماحت اجابت نمودن سائل و بذل کردن عطیه و جایزه است
و در حدیث دیگر فرموده که رسول خدا امر کرده فرمود الا اخبرکم بخیارکم یعنی آیا شما را از بهترین مردمان شما خبر کنم گفتند که بلی یا رسول الله فرمودند که ان من خیارکم
التقی النقی السمح الکفین النقی الطرفین البر بالوالدین و لا یلجأ عیاله الی غیره یعنی بدرستیکه از جملهٔ بهترین مردمان شما آن کس است که متقی و پاک
باشد و دو دست او صاحب عطیه باشد و دو طرف او که عبارت است از گلو و فرج او از حرام پاک باشد و نیکی کننده بوالدین خود باشد و ملجأ نسازد عیال
خود را بسوی غیر خود یعنی کل بر دیگران ننماید اما ظفر پس عبارت است از [illegible] بر نفس و شیطان و اما
حسن ثنا پس عبارت است از ذکر و یاد کردن بخوبی و بکلام حسن و جمیل و ظاهر است که مراد ثنا گفتن و شکر کردن این کس باشد در مقابل احسان و نعمت او
بکلام حسن و ذکر جمیل و یاد کردن بخیر چونکه این معنی انسب بتشبیهات است خصلت است ایضا از تشبیهات ما بعد از اینجا است که در حدیث
رسیده است که من اتی الیه معروف فلیکافه علیه فان عجز فلیثن فان لم یفعل فقد کفر النعمة یعنی کسیکه احسان نموده بشود باو باید جزا و مکافات آن احسان
را بدهد پس باید که مکافات و مجازات نماید او را و عوض او را ایضا بدهد و اگر عاجز باشد از مکافات و عوض دادن پس باید که ثنا و مدح و ذکر جمیل
و یاد بخیر نماید و اگر ثنا نکند پس حقیقة که کفران نعمت کرده است و ایضا جناب امام زین العابدین فرموده اند که در روز قیامت خداوند
فرماید بر بنده از بندگان که آیا شکر نمودی فلان کس را پس گوید بلکه شکر تو نمودم ای پروردگار پس خداوند فرماید که چون شکر او ننمودی مرا نیز
شکر نکردی بعد از آن حضرت فرمودند که اشکرکم لله اشکرکم للناس یعنی شکر کننده ترین شما از برای خدا شکر کننده ترین شما است از برای مردمان اما
معنی آنکه دیگر از حسن ثنا و ذکر جمیل و یاد بخیر اینکس نماید پس معنی صحیح لکن انسب با تقسیمات نیست [illegible] و الله العالم الحق
اعلم این است جمیع خصلتها که در تحت خصلت و فضیلت حیا منشعب **عفت** و منظور [illegible] عقل و فضیلت [illegible] است که تابع و منشعب از فضیلت
حیا کرده و آن عبارت است از ثقل و سنگینی و عظمت و آرام و وقار در [illegible] نفس بجونیکه [illegible]
اضطرابی در آنها ورود و حرکاتی که موجب خفت و سبکی و بی سامانی آن باشد مثل کثرت کلام و ضحک و کثرت حرکات جوارح و امثال اینها که از آثار تملا
خفت عقل و مهانت نفس و بی حیائی و بی غیرتی است و در ترکیبیکه [illegible] جناب وقار است [illegible] معلوم است [illegible] از ضد
نباید فرق آن با کبر آنست که کبر رفع نمودن نفس است بر غیر و غالبا بالنسبه بادنی از اینکس بظهور میرسد و وقار عظمت نفس است فی نفسه و قطع
نظر از غیر نموده ولکن غالبا ایضا بالنسبه باعلی منبر بظهور میرسد نه بادنی بلکه بادنی چونکه معاملهٔ تواضع کسیر میباشد بجای حمیدی آن
بالنسبه بامثال است که چونکه نه مقام تکبر و نه مقام تواضع است صبر معلوم میگردد و از اینجا است که در احادیث رسیده است که هر چند با کسی
والفت بهم رسانید وقار و حشمت خود را از دست مدهید و [illegible] ایضا در خصلت تابعی و منشعب گردد لطف و حزم و اما اناة
در لغت بمعنی وقار و صبر [illegible] و تحصین [illegible] و استعجال و اشتغال امر [illegible] از منکر [illegible] اما لطف پس عبارت است از دقت نمودن در امور و مبالغه
نمودن در مراعات [illegible] آنکه مراد از آن [illegible] و باریک شدن در فهم امور باشد [illegible] و معنی لطف [illegible]
و وقار که اصل او است و اما حزم که بعد از آن و هم نوع آن است [illegible] عبارت است از محکم نمودن و ضبط کردن
امری از طریق وصول بمطالب خود و [illegible] رسیده است که [illegible]
امکنک یعنی [illegible] ظفر یافتن بمطلوب [illegible] مطلوب [illegible] ممکن نبود [illegible]
بیانی و از اینجا است که در حدیث [illegible] لا خیر فی عزم بغیر حزم [illegible]
است که الظفر بالحزم و الحزم باجالة الرأی و الرأی بتحصین الاسرار یعنی ظفر یافتن بمطالب بواسطهٔ حزم است و حزم [illegible]
فکر است و [illegible] فکر [illegible] ظفر [illegible] اراده خود [illegible]
بمطلوب [illegible] اتصاف باین خصلت [illegible]
انبیا و اولیا و کمل و اهل عقل و ضد [illegible] و از اینجا است که در حدیث رسیده است که سوء الظن من الحزم [illegible] المؤمن یعنی [illegible]
در باب امور و مطالب خود از آثار حزم [illegible] در حدیث دیگر رسیده است که الحزم مساءة الظن یعنی حزم [illegible]
و اعتماد نمودن بایشان چونکه حزم [illegible] مطالب است لهذا در حدیث دیگر ایضا رسیده است که الحزم بضاعة [illegible]
اینکس است از برای تحصیل مطالب [illegible] نمودن و [illegible] مطالب است [illegible]
که در مطالب خود غافل [illegible] وقوع حوادث و موانع ممکنه در فکر [illegible] مطالب خود باشد که از جمیع جوانب احتیاط [illegible]
کرد [illegible] حصول مطلوب خود نماید [illegible] فرصت و ظفر یافتن [illegible]
و [illegible] و از اینجا است که حضرت امام رضا علیه السلام فرمودند که [illegible] مؤمن [illegible] تا وقتی که بود [illegible] خصلت [illegible]
[illegible] و از پس [illegible] و یکی [illegible] پیغمبر [illegible] و اما [illegible] است [illegible] فرموده است که [illegible]

العیب فلا یظهر علی غیبه احدا و اما طریقه از رسول پس مدارات نمودن با مردمانست که خداوند رسول خود را بان امر نموده پس فرموده خذ العفو و امر بالعرف
و اما طریقه از ولی پس صبر نمودن در شدتها و بلاها است و مخفی نماند که این خصلت منافات با خصلت لطف که بمعنی رفق و مدارا نمودن و تحمل
مطالب است ندارد زیرا که ضد این خصلت خرق و عجله است که ضد رفق است و از اثار جهل و مذموم است چونکه خرق و عجله عبارتست از بی صبری نمودن در اراده
خود و تعجیل نمودن در تحصیل مطلوب پیش از وقت فرصت و مهیا شدن اسباب ان و مخفی نماند ایضا که در حدیث وارد شده است که جای حزم در زمان
رحمت و غلظت در کینه ... در بحر باشد و اما اداء امانت و ترک خیانت پس این دو خصلت لازم و ملزوم یکدیگر اند و مراد از امانت لازم دارد
ترک خیانت را و بالعکس و هر دو عبارتند از اینکه هر چیزیکه حق کسی باشد و اینکس حفظ ان امر را نموده و بان سپرده شود ان را بصاحب حق رد کند و فی
ما بین ان و منافی ان تصلیه ننماید و غاصب حق او نگردد و الاخبار ان ... بخدا و رسول نموده است خوا انکه از مقوله مالی باشد خوا از مقوله
کلام و سخن باشد که باینکس سپرده شود از قبیل شهادت و فتاوی و قضایا و سایر اینها دیگر و خوا از مقوله حقوق دیگر باشد از قبیل حوایج و مقتدی
و افضل و رئیس بودن و امثال اینها چنانکه در تفسیر این ایه ان الله یامرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها و ایه انا عرضنا الامانة بهمه منصوص است
و اما صدق و راستی در سخن عبارتست از راستی و درستی در بیان اینکس خبر از اینکس راست و دوری نمودن از کذب و بدانکه این خصلت و خصلت امانت از
اثار و علامات بقیه عقلست و از خاصه انبیاء و اولیاء است چنانکه فرموده امام جعفر صادق ع است که ان الله عز و جل لم یبعث نبیا الا بصدق
الحدیث و اداء الامانة الی البر و الفاجر یعنی انکه خداوند عز و جل مبعوث نکرده است هیچ پیغمبری را مگر بخصلت صدق حدیث و اداء امانت بسوی هر کس
یعنی نیک و بد و ایضا فرموده اند که لا تغتروا بصلوتهم و لا بصیامهم و لکن اختبروهم عند صدق الحدیث و اداء الامانة و در روایت دیگر فرموده اند
که لا تنظروا الی طول رکوع الرجل و سجوده فان ذلک شیء اعتاده فلو ترکه استوحش لذلک و لکن انظروا الی صدق حدیثه و اداء امانته یعنی
فریب مخورید بنماز و روزه مردمان و نظر بطول رکوع و سجود ایشان ننمایید بجهت انکه این اعمال چیزهائی است که عادت بانها نموده اند و اگر ترک اینها نمایند
هر اینه مستوحش می شوند پس شاید که علت و سبب این اعمال محض عادت باشد نه نور عقل و اثار ایمان و لکن اختبار نمایید ایشان را بصدق حدیث و راست
گوئی و اداء امانت و ترک خیانت و نظر نمایید در شناختن اینکه شخص صاحب عقل و ایمانست یا نه و خصلت و علامت باشد که علت و سبب این دو غیر از عقل
و ایمان نمیتواند چیزی باشد ... و صحبت ... ایضا فرموده اند که اول راستی را ... خصلت خود قرار بده ... انگاه ... بحدیث نمایید و فرموده اند
که جناب امیرالمؤمنین ع ... رسول خدا ص ... بصدق حدیث و اداء امانت و ایضا فرموده اند که من صدق لسانه زکی عمله
و من حسنت نیته زید فی رزقه و من حسن بره باهل بیته مد له فی عمره یعنی کسیکه پاک باشد زبان او پاکیزه باشد عمل او و کسیکه نیکو باشد نیت
او زیاده نموده می شود در روزی او و کسیکه نیکو باشد احسان او با اهل خانه و عیال او مدد داده می شود در عمر او و ایضا فرموده اند که هر کسیکه چهار خصلت در
او باشد کامل باشد ایمان او و اگر از سر تا قدم او گناه باشد نقصی باو نمیرساند یکی راستی زبان و یکی اداء امانت و یکی حیا و یکی حسن خلق و مراد از امثال
... این مقامات انستکه با وجود این خصال ... گناه منصور نمی شود و ایضا حضرت امام جعفر صادق ع فرموده است که ...
کسیکه بوده باشد عاقل و فهیم و فقیه و حلیم و مدارا و صبور و صدوق و وفی ... خداوند عز و جل مخصوص گردانیده است پیغمبران را بمکارم اخلاق
پس هر کسیکه از اخلاق حسنه در او بوده باشد پس حمد و شکر خداوند نماید و هر کسیکه نبوده باشد در او پس تضرع نماید بسوی خداوند عز و جل و
سؤال نماید مکارم اخلاق را انگاه این شخص عرض نمود که مکارم اخلاق کدام است پس جواب فرمودند که انها ورع و قناعت و صبر و شکر و حلم
و حیا و سخا و شجاعت و غیرت و بر و صدق حدیث و اداء امانت است و مراد انستکه اینها اثار عقل و اصول صفات و اخلاق حسنه اند چونکه دانسته
شد که اثار عقل و اخلاق حسنه صور ... اینست خلاصه شرافت و فضیلت این دو خصلت یعنی صدق حدیث و اداء امانت اظهر از انست
که ذکر کرده و تکرار نموده شود ... و حقیقت انسانیت و قوام نظام موجودات باین دو خصلت است چنانکه فساد نظام کل بخیانت و کذب است که ضد این دو
است و چون اینها از لوازم خواص خرد انسان نیست نه از خواص جزو حیوانی و نه از خواص جزو ملکی او است بلکه هر دو از خواص شیطانی
است و از اینجا است که در احادیث تجویز صدور گناهان دیگر مثل زنا و غیره که از خواص جزو حیوانی او است از برای مؤمن نموده اند و تجویز
کذب و خیانت نکرده اند و فرموده اند که المؤمن یزنی و لکن لا یکذب یعنی مؤمن زنا میکند و لکن دروغ نمیگوید و دروغ ایضا ... ۶
... خاطر مجموع ... ندارد ... دولت ... ندارد ... عقلست ... اسباب
که جان ... و اما تحصین فرج پس عبارتست از نگاه داشتن فرج خود از فعل حرام و از نظر بنامحرم و از استعمال نمودن ان ... هر چند
... باشد و احادیث در این باب ... فرموده خداوند که قل للمؤمنین یغضوا من ابصارهم و یحفظوا فروجهم ذلک
ازکی لهم یعنی بگو ای پیغمبر بمؤمنین که بپوشند چشم خود را و حفظ نمایند فرج خود را از حرام که این عمل بهتر و پاکیزه تر است از برای ایشان و اما
استصلاح مال پس عبارتست از ... نمودن ... حلال ... کسب نمودن ان ... و صرف نمودن در مصارف جمیله و حفظ نمودن او را
از اسراف و تلف ... از استعمال نمودن او در مفاسد ... و طلب نمودن صلاح دین و دنیا خود را از او چنانکه خداوند فرموده است که
وابتغ فیما اتیک الله الدار الاخرة یعنی و طلب نما ... و اما ... پس عبارتست از ...
از دشمن ... بلکه ... و اهل

کفرو

کفر و نفاق و یا انکه ایشان از اهل فساد و مذهب نباشد و اجتناب از ایشان نماید خود را مهیا و مستعد از محاربه و مخاصمه نمودن با ایشان نماید یا بجا بخواهد
رسید و بجان بخواهد یافت و از اینجا است که خداوند نهی نموده است باین خصلت ... بقوله و اذا رایت الذین یخوضون فی ایاتنا
فاعرض عنهم حتی یخوضوا فی حدیث غیره و اما ینسینک الشیطان فلا تقعد بعد الذکری مع القوم الظالمین یعنی و هر وقتیکه ببینی جماعت
اشخاصی که خوض می نمایند در ابطال ایات ما و افساد نمودن ... پس اعراض نما از ایشان و با ایشان مجالست منما تا انکه مشغول
شوند در کاری و مطلب دیگری و اگر شیطان بخواهد که ... از عالم ... و بیداری ... ایشان
مجالس ... و مجالست منما بعد از تذکر و بیداری با گروه ظالمین و انانکه از دایره طاعت خداوند بیرونند
... فرموده اند که از جمله این ایاتست که ان الشیطان لکم عدو فاتخذوه عدوا
یعنی بدرستی که شیطان از برای شما عدو و دشمن است پس ... دشمن ... و از عداوت او ... و مهیا ... محاربه او بوده
باشید و اما نهی از منکر پس عبارتست از انکار نمودن منکر ... نفس خود را ... غیر را ...
که او را امر بمعروف و نهی از منکر می باشد ... منکر و معروف باشد ... امر بمنکر و نهی از معروف ننماید ...
غیر او را ... منکر ... موجب تفضیح ... نمودن ... خود
باشد و الا لغو و بی فایده ... میشود ... ایضا ... باشد و الا اصلاح ننمود موجب
میگردد و مع ذلک مطاع و مسموع الکلام باشند ... عظیم میگردد ... انکه
ان بعد ... شرط باید که ... نهی و منع غیر ... منکرات ... شرط صمت و سکوت و غیرت را
... ایشان ... ننماید ... محقق است که ...
دیگری ... و از این انکار ... است که در سنت مطهره و احادیث متواتره ممدوح ... شده است و
فرموده اند که ادنی الانکار ان تلقی اهل المعاصی بوجوه مکفهرة یعنی ادنی مرتبه انکار و نهی از منکر انستکه ملاقات نموده شود با اهل معاصی
... حسب المؤمن غیرا اذا رای منکرا ان یعلم الله من قلبه انکاره یعنی کافی است از برای غیرت مؤمن وقتیکه ببیند
منکر را انکه بداند خداوند از دل او انکار او منکر را و مخفی نماند که خصلت امر بمعروف با این خصلت لازم و ملزوم اند و باهم اتحاد دارند چنانکه
... و حکم نمودن ... و اقامه حدود و تعزیرات ... و سایر ... علی البر و
التقوی ... این دو خصلت لازم و ملزوم و متحد می باشند ... خصلت که ... غایت ... ارسال رسل و انزال الکتب
نمودن انبیاء و مرسلین است ... و اهمال ... موجب تعطیل امر نبوت و اضمحلال دیانت و عموم فترت و شمول ضلالت و غلبه جهل و شیوع
... بلاد و هلاک خلایق ... نعوذ بالله من ذلک و از اینجا است که در ایات کتاب الله و احادیث ابواب الله تحریص و ترغیب ...
اقامت این دو خصلت ... از جمله ایات خداوند فرموده است که و لتکن منکم امة یدعون الی الخیر و یامرون بالمعروف
و ینهون عن المنکر و اولئک هم المفلحون یعنی و باید بوده باشد از جمله طایفه که همیشه بخوانند مردمان را بسوی خیر و امر نمایند بمعروف و نهی
کنند از منکر و ایشانند رستگاران و ... از جمله اخبار و احادیث پیغمبر ص فرموده است که مردمان همیشه بخیر می باشند مادام که امر بمعروف و
نهی از منکر و معاونت بر نیکوئی نمایند ... این خصلت را ترک ... نموده می شود از ایشان برکتها و مسلط نموده بس
می شوند بعضی از ایشان بر بعضی ... از برای ایشان ناصری ... و ایضا فرموده است که اقامه نمودن یک حد از حدود الله بهتر است
از باریدن باران در چهل روز و امام محمد باقر ع فرموده است که امر بمعروف راه انبیاء و طریقه صالحین است و فریضه عظیمه ایست که برپا داشته
شود بواسطه ان سایر فرایض و ایمن شود مذاهب و حلال ... شود مکاسب و رد نموده می شود مظالم و معمور می گردد زمین و انتصاف کشیده
میشود از دشمن و مستقیم میگردد امر عالم و فرموده است ایضا که خداوند وحی فرستاد بسوی حضرت شعیب که من عذاب مینمایم از قوم تو صد
۷ هزار نفر را چهل هزار از شرار اهل ان و شصت هزار از اخیار اهل ان عرض نمود که ای پروردگار اینها که شرار و بدکارند و خیار چه تقصیر دارند
پس خداوند وحی فرستاد بسوی او که خیار مداهنه نمودند با اهل معاصی و غضب ننمودند بجهت غضب من ...
فرموده است که وای بر قومی که دین داری ننمایند بامر کردن بمعروف و نهی کردن از منکر و حضرت امام جعفر ع فرموده است که ... شود امتی که
گرفته نشود حق ضعفا ایشان از اقویا ایشان و فرموده است ایضا که خداوند مبغوض میدارد مؤمن ضعیفی را که دینی از برای او نمی باشد
پس عرض نمودند که کدام است مؤمنی که دین ندارد پس فرمودند انکه نهی از منکر نمیکند و ایضا فرموده است که واجب شده است بر من
که بگیرم بی گناه شما را بعوض گناه کار شما و چگونه واجب نیست از برای من و حال انکه میرسد بشما از جانب یکی از شما امر قبیحی پس از
ان انکار نمیکنید و از او کناره و هجرت نمی نمایید ... تا انکه ترک ان قبیح را بکند و حضرت امام موسی ع فرموده است که
هر اینه امر بمعروف و نهی از منکر میکنید یا اینکه مسلط نموده می شود بر شما شرار شما پس دعا می نمایند خیار شما و از برای ایشان مستجاب نمی
شود و امام جعفر ع فرموده است که امر بمعروف و نهی از منکر بر کسی واجب است که قوی و مطاع و عالم بمعروف باشد و در حدیث دیگر که از ان

[illegible]

حدیث نبوی که فرموده است افضل اعمالکم عند الله انتظار الفرج ... فرموده اند ...

... حدیث فرموده اند که انما یؤمر بالمعروف وینهی عن المنکر مؤمن فیتعظ او جاهل فیتعلم ...

... که امر نموده شود بمعروف ونهی کرده می شود از منکر مؤمنی که متعظ شود یا جاهلی که تعلم بکند ...

... اللهم عجل فرج امامنا وولینا وصاحبنا ...

[illegible]

مر حضرت آدم برایشان شاق نباشد چونکه سجده نمودن مر آدم را ایشان را در باطن و واقع طاعت خدا و ملک بوده هرچند که در ظاهر تعظیم آدم بوده است و همچنین
معتقد بودن بعضی از امم مر رسولی را که بعد از رسول ایشان می آمد کاشف از معتقد بودن ایشان بوده است مر رسول خود را از جهة طاعة خدا اند
نه آلوده شدن و اثر کردن تعصب و معاشرت رسول خود و مرحقیت منکر و انکار نمودن بعضی کاشف از معتقد بودن ایشان بوده است مر رسول خود را
از روی شهوت نفس و بجهة عادت نفس و آلوده شدن بصورت و معاشرت رسول خود نه از روی الطاعة و بجهة فرمان برداری خدا اند و الا انکار رسول دیگر را
بعد از رسول خود نمیکردند و تمام مخالفات مردم با او بعضی از امور و مرتکب شدن ایشان بعضی از عبادات را مطلوب که هرگز انها را نمیدانند
و ادراک آن مشوش میباشند با ترک نمودن ایشان بعضی منکر را بدون خوف و تشویش و حسبی از اینجا است کاشف از عدم الطاعة ایشان و آلوده
شدن و عادت کردن ایشان است بصورت چنانکه مضمون احادیث است که تابع عادت باد اداء امانت و کرامت شدن و در حقیقت آنکه مطیع است و مطلق
او الطاعة است آلوده بهیچ وضعی و کردار بهیچ صورتی نمیباشد و هر وقت هرچیز که امر و حکم خدا او مقتضای آن نماید او را تابع می باشد و با هیچ کس و
بهیچ چیز علاقه ندارد مگر بجهة اطاعت نمودن خداوند خود ازین مادر لیلی عکس رخ یار دیده ایم ای بی خبر ز لذت شرب مدام ما و اما تعظیم برکات
پس عبارت است از انقیاد و تسلیم نمودن مر دلیل و سبیل وصول بحق باد و رد نمودن از باطل و تابع شدن مر نور او و عمل نمودن بمقتضای او و بیان
بیان و اماره آن چونکه معنی برهان حجت و بینه است و اصل او از برهان است که بمعنی نجات و روشنی است پس مراد آنست که تابع نور عقل و
صباشرع بود و حق و حرمة عقل و شرع را نگاه دارد و استخفاف و مکابره و مخاصمه با نور عقل خود از جهة حمیة و عصبیة و محبت و عداوت و
امثال اینها ننماید و نور عقل خود را باغراض نفسانیه خاموش نسازد تا آنکه شعاع و نور او ظاهر باید و نور او نهفته نبود و حق و باطل امور را
در کشتا بدو از یکدیگر تمیز دهد و این خصلت نصا از اقوی و اعظم آثار و علامات نور عقل و ضیا شعاع است و کاشف از بی غرضی و بی مرضی
دور بودن از عجب و بودن از اینکه از علیین باشد و اما اجتناب از شیطان پس دوری نمودن از شیطان و مهیب بودن از اضلال و تفتیش و تقلید ایام و
جمله اوست و مستعد شدن مر عداوت و محاربه او و در حقیقت او را درست شناختن و دانستن آنکه هرچیزی و حبا و نطقی و کلامی و اشاره و ارشادی
که مخالف حکمه و رضا خدا و ندانست پس از شیطان و رسالت است هرچند که از انبیا جنس خود و خویش و اقربا و فرزند و دوستان ظاهر باشد چونکه
حکمی شیاطین انس باشند که اقرب الیه و اعظم زینت و سایل و اسباب است از برای اغوا نمودن شیطان و مردم را بسبب مجانس و مخالطه صوری ظاهری
پس غیر از خدا و غیر از اهل خدا و اشخاصی که سخن و اراده ایشان سخن و اراده خدا و دعوت ایشان دعوت خدا و مطلب ایشان خدا است دیگر تابع مخنود تا
کسی نشود و سخن کسی گوش ندهد و اجتناب از همه ایشان لازم شمرد و اما اجابت دعوت الهی عبارت است از ایمان آوردن و اطاعت و فرمان برداری نمودن و تابع
شدن مر اشخاصی که غرض و مطلوب غیر از خدا و ندارند و در گفتن و کردن جز خواندن مردم را بغیر از خدا و ندا ایشان را مقصدی دیگر نمیباشد و این
اشاره نموده خداوند است که یا قومنا اجیبوا داعی الله و امنوا به یعنی ای قوم ما اجابت و فرمان برداری نمایید مر کسی را که خواننده است شما را
بسوی خدا مر سوی خود و ایمان بیاورید بوی پس مراد از داعی الله مر شخص است و درستی است که مقصد او اراده غیر از مقصد و اراده خداوند نداشته و ازین قبیل
این نوع رسل و انبیا و ائمه اند و از اینجا است که در اکثر از احادیث تعبیر از امام بلفظ داعی شده است و خداوند ایضا اخبار از تابعین و ایمان آورندگان به
ایشان داده است نقل نموده خود که ربنا اننا سمعنا منادیا ینادی للایمان ان امنوا بربکم فامنا ربنا یعنی ای پروردگار ما بدرستی که ما شنیدیم آواز
دعوت منادی را که ندا میکرد مردم را از برای ایمان و میگفت که ایمان بیاورید به پروردگار خود پس ما ایمان آوردیم ما ای پروردگار ما و اما قول حق عبارت است
از ملکه حق گویی و التزام نمودن او را بنحوی که از مخالطه حق با باطل یا از عداوت و محبت یا اهتمام از راه حمیت و عصبیت و قرابت و سایر اغراض دیگر حق را بصورت
صورت باطل یا باطل را بلباس حق بگوید و از حق گویی خود بجا و نماید بلکه حق را بگوید هرچند که موجب ملامت و ملاحت باشد و ضرر به سوی او باشد و
عداوت یا محبت یا قرابت کسی او را از حق گویی او باز ندارد چنانکه خداوند فرموده است که و لا یجرمنکم شنان قوم ان صدوکم عن المسجد الحرام ان تعتدوا
یعنی سبب نشود و وا ندارد شما را بغض و عداوت شما با قومی که باز داشتند شما را از داخل شدن در مسجد الحرام بر اینکه تعدی نمایید و خلاف حق بکنید یا بگویید
بلکه التزام طریقه حق کرداری و حق گویی را بنمایید هرچند که موجب نفع دشمن و ضرر شما باشد این است تمام ده خصلتی که در تحت خصلت ملک و مرخبر است
تحفه هم از جمله آثار و علامات عقل مجانبه شرارت است و از عبادات از دوری نمودن نفس از شرور و قبایح که لازم خصلت مداومه نمودن او است بر 10
خیر و نفس که طالب مداوم بر خیر و مجتنب و متنفر از شر که بعد لا محاله خیرات ابصروی با وی او رنگ شرور و قبایح از او دور گرددند چونکه مضمون الخبیثات
للخبیثین و الخبیثون للخبیثات و الطیبات للطیبین و الطیبون للطیبات هر یک از عمل خیر و شر طالب نفس خوب و بدی باشند چنانکه هر یک از نفس
طیب و خبیث طالب عمل طیب و خبیث میباشند و دور خوبی و بدی فیما بین نفس و عمل از طرفین ملازم است و از این خصلت این ده خصلت ناشی و منشعب
گردد و قار و نصر و استقامت و مداومه رشاد و ایمان بالله و نور و اخلاص و ترک ما لا یعنی و محافظت بر ما ینفع و نظر در عاقبت امور و قار پس چنانکه سابقا
دانسته شد عبارت است از آرام و اطمینان و سکون ظاهر جوارح که ناشی و تابع آرام و اطمینان و سکینه باطن نفس و قلب باشد که مضمون هو الذی انزل السکینة
فی قلوب المؤمنین و ایدهم بروح منه از سکینه عین نور دل و ایمان است و تعلق است بباطن مخصوص مؤمن و غافل و اما صبر پس عبارت است از ظفر یافتن بکمال و
شجاعت خود و غالب شدن بر شیطان و عدو خود که لازم هر متقی است که مداوم بر خیر و مجتنب از شر است و اما استقامت پس عبارت است از قرار گرفتن و ثابت
ماندن سالک بر جاده حق و طریقه هدایت و منحرف نشدن او از امواج فتنها و محنتها که در این دنیا که ابتلاء محل است پس کرامت یا بلوی خود چنانکه خداوند فرموده است که و لنبلونکم

[illegible]

حتی نعلم المجاهدین منکم و الصابرین و نبلوا اخبارکم یعنی و البته امتحان میکنیم شما را تا آنکه بدانیم و ممیز نماییم مجاهدان شما و صابران و نیز
امتحان میکنیم اخبار شما را یعنی ظاهر نماییم حقیقت اخبار شما را و اعمال شما را که در باطن خبرهات مدلسات شما است و هو الذی خلق الموت و الحیوة لیبلوکم ایکم احسن عملا یعنی
آن خدایی است که خلق نموده است مرگ و زندگانی را یعنی حقیقت حیات دنیا و تکلیف است که غرض آنکه امتحان نماید و ظاهر و پیدا نماید که
کدام یک از شما بهتر و خالص تر و صواب کننده تر می باشید عمل خود را چنانکه سابقا دانسته شد این مرتبه استقامت آخر مرتبه و اعلی درجه
انسانیت که بعد از مرتبه ملکه و حال و خطرات می باشد و اما مداومه رشاد پس عبارت است از دائمی بودن نفس بر حال حق و صواب و صلاح و مهلا
نکردن بسوی غی و ضلالت و اما ایمان بالله پس معنی ایمان تصدیق ایمان داشتن بخداوند است علی الدوام و بودن با او و غافل نشدن از او در هیچ
حالی از حالات و ساعتی از ساعات چونکه غفلت از خدا کحال بی است و ما بین کفر و ایمان و حق تعالی بنده کافر و مؤمن گویند چنانکه سابقا الاه
ان محقق شد پس غافل از خدا در حال غفلت از ایمان بخداوند عاری است مؤمن با او و همیشه و اما نور پس عبارت است از اینکه نفس در خیرات و سعادات اخروی
صاحب بصیرت و حظ وافر از آن گردد و بخشیدنی که هیچ خیری و سعادتی از او فوت نشود و بجهة اشتغال او در آن زمان از خیرات و سعادات تکلیفیه چونکه
از برای رسیدن به خیر و سعادت اخروی سببی و عملی از خیرات و سعادات تکلیفیه علیه در این دار می باشد باید و از اینجا است که در احادیث تعبیر
تمام اعمال نموده اند و فرموده اند که دوست دارم بنده را که بمیرد مگر اینکه تمام شهر بعید و نتیجه غیر خود عمل نموده باشد و از اینجا است که سعید
بودن در مدت العمر هرچند که بکثرت بسیار باشد ممدوح و مطلوب بنده است چونکه از سنت و طریقه معتبره امام التبیین است و اما اخلاص پس عبارت
است از پاک شدن و خلاص شدن نفس در عبادات و الطاعة و فرمان برداری خداوند از مقصدی که غیر از او است و از شایبه هوای نفس و مزاحمت غیره
قوه غضبیه و شهویه که از خصایص نفس حیوانی او است و خالص شدن و منحصر گردیدن خطرات و حرکات و سکنات خود را از اراده و رضا خداوند و امر و
حکم قوه عاقله و اشاره و ارشاد و نور عقل و خواهش و اراده نفس ناطقه که نفس ملکوتی است و سابقا دانسته شد که ما بجز غیر خداوند است و
لکن مرتبط بخداوند است و محل رضا او است از قبیل طمع در جنت و ثواب و خوف از جهنم و عقاب و امثال اینها از عبادات منفصل عابد عبادت
خود قرار دادن منافات با اصل اخلاص ندارد و دانسته شد که عبادات آنکسی که بجهة طمع در بهشت خدا است عبادت اجیر و آنکه بجهة خوف از عذاب او
عبادت عبید و آنکه بجهة محض رضا خدا و اهل بودن او است مر پرستش عبادت احرار است و لکن مکرر دانسته شد ایضا که اعلی مرتبه اخلاص
الطاعة نمودن خداوند است بجهة لذت الطاعة و از جهة آنکه خداوند اهل الطاعة است نه بجهة طمع در جنت و ثواب او یا بجهة خوف از جهنم و عذاب او و
همین خصلت اخلاص است که بسبب تفاوت درجات او چنانکه بمرتبه تصاوا دانسته شد رجا بند کان از غلو و ما و هما و فجا و غارفین متفاوت شده
و صاحبان او از مراتب او مراتب نامیده اند چونکه هیچ ربطی بخداوند ندارند و او مرتبط بخداوند و ندو و از برای خداوند است عبادت و در خالص اشته
که فرموده است که الا لله الدین الخالص یعنی آگاه باشید و بدانید که از برای خدا است دین و عبادتی که خالص شد از برای خدا و از شایبه غیر خدا
دور و مبرا باشد و فرموده است که و ما امروا الا لیعبدوا الله مخلصین له الدین حنفاء و یقیموا الصلوة و یؤتوا الزکوة و ذلک دین القیمة یعنی
و امر نموده نشده اند بندگان مگر اینکه عبادت و بندگی نمایند خداوند را در حالتی که خالص نماینده باشند از برای او دین و عبادات ایشان را و میل
نماینده باشند از باطل و از انچه غیر از خدا است بسوی حق و خدا و بر پا دارند نماز را و بدهند زکوة را و این طور که مذکور شد همین دین درست و طریقه
و معتدل و راه حق و صواب است و غیر از آن منحرف و باطل و فاسد است و حضرت امیر المؤمنین و زینت المخلصین مکرر از امی فرموده اند که طوبی لمن اخلص لله
العبادة و الدعاء و لم یشغل قلبه بما تری عیناه و لم ینس ذکر الله بما تسمع اذناه و لم یحزن صدره بما اعطی غیره یعنی خوشی و راحت از برای کسی است که
خالص نماید عبادت و دعا کردن و خداوند را و مشغول نسازد دل خود را بانچه می بیند چشم او و از یاد نبرد ذکر و یاد خدا را بانچه میشنود گوش او و غم ندارد
نماید و کرو یاد خدا را بسبب انچه می شنود دو گوش او و از احوال مستقبله و لیست و لعل انتظار روز و محرون نسازد سینه و خاطر خود را بسبب انچه داده شده
است بغیر او از اموال و جاه و عزت و سایر امتعه و اسباب دنیویه این کون پر شور و شر و جناب امام جعفر علیه السلام در تفسیر آیه یوم لا ینفع مال و لا بنون الا من 11
اتی الله بقلب سلیم که معنی آن است که در روزی که نفع نمی بخشد بانسان نه مال و نه اولاد مگر کسی که آمده باشد در نزد خداوند با دل سالم فرموده اند که القلب السلیم
الذی یلقی ربه و لیس فیه احد سواه و کل قلب فیه شرک او شک فهو ساقط و انما ارادوا بالزهد فی الدنیا لتفرغ قلوبهم فی الاخرة یعنی قلب 10
سلیم ایمان قلبیست که ملاقات نماید پروردگار خود را و حال آنکه نباشد در آن احدی سوای خداوند و هر قلبی که در او اندکی شرکی یا ادنی شکی است پس از درجه اعتبار
ساقط است و این است و جز این نیست که اراده نموده اند متقدمان از زهد نمودن مردمان در دنیا آنکه فارغ شود قلوب ایشان در آخرت و ایضا فرموده اند که الابقاء
علی العمل حتی یخلص اشد من العمل و العمل الخالص الذی لا ترید ان یحمدک علیه احد الا الله عز و جل و النیة افضل من العمل الا و ان النیة هی العمل
یعنی باقی ماندن بر عمل تا آنکه خالص بشود و پیدا و نمونه فاسد نگردد سخت تر است از عمل کردن و عمل خالص آن عملی است که نخواهی که حمد و مدح نماید
ترا بر آن احدی مگر خداوند عز و جل و نیت بهتر است از عمل آگاه باشید آنکه نیت همان عمل است و بعد از آن تلاوت فرموده اند آنکه اصل عمل نیت است
فرموده خداوند که قل کل یعمل علی شاکلته یعنی هر کس عمل نماید بر نیت خود و حدیث انما الاعمال بالنیات ایضا مشهور است و جناب امام محمد باقر علیه السلام
فرموده اند که ما اخلص عبد الایمان بالله اربعین یوما الا زهده الله فی الدنیا و بصره داءها و دواءها و اثبت الحکمة فی
قلبه و انطق بها لسانه یعنی خالص نمی نماید هیچ بنده ایمان بخدا را تا آنکه بگو نمی نماید هیچ بنده ذکر و یاد خدا را از جهل و مکر اینکه زاهد و بی رغبت مینماید

[illegible]

[illegible]

إِنَّ الَّذِينَ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ سَيَنَالُهُمْ غَضَبٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَذِلَّةٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَكَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُفْتَرِينَ [illegible]

[illegible]

شب بصفای نابند و آماده این مقام بی‌معنی این عبارت از رهائی باطن نفس از جنبه هوا و مستقل گردیدن او در جهت سیر نمودن در عالم ملکوت
ارضین و سموات بنصیر نمانده و معرفت محیطه شود و مانع شد ظلمات عالم طبیعه او را از سیر نمودن الی الله و سیر نمودن و سفر کردن او بسوی عالم کمال معاد
و از بقا تا آنکه از جنبه ظاهر و ... العود محبوس در سجن سجین عالم ظلمانی طبیعت است چنانکه خداوند اشاره باین معنی نموده است فرموده است که
أومن جعلنا له نورا یمشی به فی الناس کمن مثله فی الظلمات لیس بخارج منها یعنی تا کسیکه گردانیدیم ما از برای او نوری که بواسطه او را میسر در میان

[illegible]

است هر چه عمل از برای او توقع [illegible] نیست [illegible] نمی شود [illegible] غائله و ملالی که هر عمل و سعی خالص را هست و زهد را از علم و سعی خود بس [illegible]
[illegible] صالح را هست و زهد را از نفس خود بس عالم است بسبب غور مشغول شدن بخود [illegible] خود قرب است بخدا و جهد [illegible] است از مردم [illegible]
برای دین خود مجرد است از علائق و شواغل و دوستی کند [illegible] خدا و مجاهده نماید بر طاعت خدا و تابع باشد رضای خدا را و انعام نمی کند از برای
خود بواسطه خود بلکه [illegible] دوستی نماید در حفظ و خلاف رضای خدا [illegible] اهل فقر را [illegible] اهل [illegible]
را اهل [illegible] و بلد است [illegible] و شوهر است [illegible] شوهران [illegible] فقر و [illegible]
و از برای [illegible] و دیگر [illegible] است [illegible] است [illegible] خدا [illegible] خود [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

وبود در اکثر اوقات خود ساکت و صابر هر گاه که متکلم می شود غالب آمد بر همه گویندگان [illegible] بود که داخل هیچ مجادله نمی شد [illegible]
وابراز حجت می نمود مکر و قتی که می دید قاضی و حکم کننده را و بود که غافل از برادران نبی خود [illegible] مخصوص منکر [illegible]
منع کند و بود ضعیف و مستضعف [illegible]
بود عذر در مثل او تا آنکه می شنید عذر او را و بود که می کرد [illegible]
کدام ملک از اینها افضل و بهتر است نظر می نمود [illegible]
در نزد او می است [illegible]
خود منکرم [illegible]
و سعت [illegible]

[illegible]

[illegible]

و کوهی و از رو حیثی و کوبچی و قصر قامه و قصر ذراع و شوز زرد و چشم تنگ و امثال اینها که مخصوص مند من و بکی انها در احادیث منصوص است و اکر این ملکوت

بهر رسیده است و در مبنی ازمواد که تخلف نموده است هر اینه بواسطه سببی از اسباب ما فوق از عالم ما فوق و عالم غیب خفا بوده است بادی هر کس که

مستوی الخلقه است بکوید چنانکه مستوی الخلقه گفته‌اند که الحمد لله الذی خلقنی فسوانی و رزقنی و هر کس که نقصی در خلقت خود می بیند بگوید

[illegible]

خاتمه در بیان بعضی از آثار عقل که متعلق با امور معیشت است [illegible]

[illegible]

تحفه [illegible]

[illegible]

از برای معیشت و سعی و حرکت او مفصله و غایتی غیر از نفس معیشت نباشد و آن آثار عقل نمی باشد بلکه چنانکه اشاره شد اکر این آثار قبل از بلوغ و رسیدن
بر آثار مخصوصه بجهل است و عقل را در آن مدخلی نمی باشد بجهت آنکه مدرسان عقل ما عبد به الرحمن واکتسب به الجنان و سبب آن است و [illegible]
که خداوند تبارک و تعالی اشاره به دو قسم از امر معیشت و زندگی و لهذا اهل آن دو قسم با آنکه مکرر در قرآن فرموده است سوره سبح اسم که مضمون آن مع
جمیع موردین در دنیا و آخرت انحصار فرموده است که سبح اسم ربک الاعلی الذی خلق فسوی والذی قدر فهدی والذی اخرج المرعی فجعله غثاء
احوی یعنی تنزیه نما ای پیغمبر پروردگار خود را که اعلی و اجل و اقدر است از تمام نقایص و عیوب منزه و مبرا بدان او را از هر نقص و عیبی بجهت آنکه
که خلق فرموده و ایجاد نموده است خلایق را بنحوی که تسویه و تعدیل فرموده است در میان اخلاط و عناصر اربعه و انها را متناسب المزاج نموده بعد از آن
مزاج تا آنکه را ابتدا نموده و بواسطه این بنی نوع انسان را ایجاد کرده است و آن پروردگاری که تقدیر و اندازه کرد جمیع مخلوق را و نمود را بواسطه علم خود [illegible]
و بعد از آن هر یک را [illegible] راه نمائی بطرق معیشت و زندگانی آن نموده است و آن پروردگاری که بیرون آورده است از زمین گیاه و چراگاه خود را
و انبات ارزاق و معیشت بنی نوع انسان را [illegible] است او را خشک و متفرق و [illegible] شوند و در این [illegible] صفات خود و کیفیة خلقه
دنیا قسم اول از معیشت و وضع عالم دنیا و تغیر و فنا آن و [illegible] کیفیت حالات معیشت فرموده است و بعد فرموده است که سنقرئک فلا تنسی الا ما شاء
الله انه یعلم الجهر وما یخفی ونیسرک للیسری یعنی [illegible] تو وحی فرستیم بسوی تو وحی و خواندنی را که فراموش [illegible] آنرا مکر [illegible]
در امر تبلیغ [illegible] و خدا خواسته است که او را [illegible] فراموشی تو باشد و مستور است از [illegible] علم جهر و اشکار
که دنیا است که علم خفا و پنهان را که آخرت [illegible] آنچه را که دخل در [illegible] امر نبوی و آخرت [illegible] ارشاد و آنچه را که [illegible] مستور و مخفی [illegible]
امور دنیا و دین آخرت ایشان [illegible] است و از برای تو ارشاد و سهل کردانیم طریقه ارشاد و سهل [illegible] امر نبوت و حفظ شریعت تو [illegible]
بوجود امام و خلیفه تمام و این فقرات اشاره بمرتبه نبوت و طریقه وحی و وجوب عصمت و نصب امام و مرتبه امامت است بعد امر تبلیغ فرموده
منفعت او را نموده و فرموده است فذکر ان نفعت الذکری سیذکر من یخشی ویتجنبها الاشقی الذی یصلی النار الکبری ثم لا یموت فیها ولا یحیی یعنی
که متذکر کن و خبر دار بنما مر ایشان [illegible] که تذکر و اخبار نمودن نفع می‌بخشد و نفع [illegible] است که متذکر و خبردار می‌شود [illegible] عمل نماید کسیکه از اهل عقل
و سعادت و اهل خوف و خشیت باشد و با النسبه با ارشاد و هدایت است [illegible] از متذکر [illegible] و عمل نمودن [illegible] کسی که از اهل جهل و شقاوت باشد
و بالنسبه با اتمام حجت و ابلاغ معذرت است و از کسی است که در آخرت داخل می‌شود در آتش عظمی و بعد از آن نمیمیرد تا آنکه خلاص شود و نه زنده می‌ماند
که خوشی ببیند بلکه در الم و محنت و عذاب و نقمت می‌باشد بعد از آن دو قسم از معیشت دنیا احوال اهل آن دو قسم نموده و فرموده است که قد افلح من تزکی
وذکر اسم ربه فصلی بل تؤثرون الحیوة الدنیا والآخرة خیر وابقی یعنی بتحقیق که رستکار و فوز یابنده است کسیکه [illegible] معیشت [illegible] است و
معیشت نمودن او از جهه نفس معیشت نموده است بلکه از جهه تزکیه نمودن نفس و تهذیب اخلاق و اشتغال بعبادات و با خدا و با مسلمانان [illegible]
بصورت عبادت و یاد کردن خداوند است و جمیع اینها مقصد و غایت آخرت است و غیر از نفس معیشت است بوده است و این اشاره بقسم دوم از معیشت و حال اهل آن
بعد فرموده است که بلکه غالب شما ها اختیار می‌نماید [illegible] دنیا را و معیشت را بجهة نفس معیشت می‌خواهید بغیر غایت آخرت و حال آنکه آخرت و
زندگانی آن بهتر و پاینده تر است از معیشت و زندگانی دنیا و این اشاره بقسم اول از معیشت و با اهل آن و با اوضاع و احوال آن دو معا است و این سوره
بنا بتوحید و عدل و رسالت و معاد و ذکر انبیا و نبوت و وحی و عصمت و امامت و معاد و احوال دنیا و آخرت و احوال اهل آن از سعدا و اشقیا و اهل عقل و جهل و نفع و معیشت
و طریقه آن [illegible] است و بعد فرموده است که ان هذا لفی الصحف الاولی صحف ابرهیم وموسی یعنی بدرستیکه این مضمون اینها در صحف و کتابهای
سابقه بوده است مثل صحف ابرهیم و تورات موسی مراد آنستکه اینها را که در کتابهای آسمانی که بر انبیا و رسل نازل شده است بیان نموده اند همکی عبارت
از همین مضمون است که در این سوره مندرج شده است و همگی از برای بیان همین امور و همین مطالب که مذکور شد بوده است غیر از هر چند که در آن کتابها
بطریق تفصیل و شرح بوده است و در این سوره بطریق اجمال و مجمع می‌باشد و مخفی نماند که سبب جامعیت این سوره است که خاتم او در نماز در شب جمعه
سنت می‌باشد [illegible] معلوم و محقق شد که مراد از معنی تدبیر منزل و سیاست مدن آنها فرمودند تا آثار عقل و بکار بردن انوار آنست در منزل
و در مدن و آن بر دو وجه است که موجب صلاح امر دین و معاد و آخرت بشود و از این سبب است که ما و اصحاب ما متعرض ذکر آن شده ایم و الا امر دنیا و بنی نوع
انسان از کثرت تجربه و عمر نمودن ایشان و مشاهده نمودن فاسد و مصالح معجله امور معیشت قطع نظر از امور و غایه مؤجله آخرت نموده همگی عارف
و بصیر بامر منزل و مدینه خود هستند و میدانند که چه باید کرد و دیگر احتیاج ندارند و به تعلیم نمودن علوم تدابیر مقصود بیان آثار عقل است که
مؤدی بصلاح دین و آخرت و بیان امر از آثار جهل که مؤدی بفساد دین و آخرت است بیان اخلاف معرفت و نیت و تفاوت مقصود و غایه بنی نوع انسان
است از معیشت و منزل داری و مدینه داری اینها است هر کس که مقصود و غایه معیشت خود و منزل داری و مملکت داری او در آخرت باشد است طالب صلاح
ابدی و بقاء آخرت البته حرکات و سکنات او در معیشت و تدبیر و سیاست بنحوی و بوجهی خواهد بود که انجام امر منجر باصلاح می‌شود چونکه عمل نمودن
با آثار عقل حالت که منجر بافساد اختلال نشود و هر کس که مقصود و غایه معیشت و نفس معیشت و نفس منزل داری و مملکت داری و تعیشات و شهوت دنیا است
ولا محاله حرکات و سکنات و تدبیر و سیاست او بنحوی و بوجهی خواهد بود که بالاخره منجر بفساد و افساد می‌شود هر چند که بحسب ظاهر و در ابتدا اثر صلاح نمایان باشد
چونکه سلوک او از مقتضای آثار جهل است که غالب است که منجر باصلاح نشود بلکه البته منجر بافساد می‌کردد پس در حقیقت معنی تدبیر منزل و سیاست مدن جهان بکار بردن

آثار عقل است و اخلاق نفسانیه و صفات انسانیه است در خصوص اهل منزل و اهل بلد و مدینه و ضبط مدن و غایت الیوم نظام بدنیه است شیئا فشیئا
علمی تدبیر منزل غالب علم تهذیب اخلاق بمثل و تعرض شده است بما ها تمام ما سبقت از این و بعد از این تا بیان قبول غایت علم است از جهه بیان مطالب که اکثر آن کذشته
و بنا بر این تکرار مانده در ضمن تکرار نمودن آثار عقل و اخلاق نفس که مفصلا در هر یک از مطالب این کتاب تحریر نمود بیان [illegible] مکرر تطویل بلکه مطول
نیست بلکه بجهة طول کشیدن کلام و حجم شدن کتاب غایه اختصار بلکه ترک و سکوت از آن مطلوب است لکن [illegible] از تدبیر منزل و سیاست مدن و غایت آن
و نمونه ذکر نموده شود بطوری که منافی اختصار و موجب تکرار نباشد و بسبب ملال کوش نشود اکرچه در ذکر [illegible] اما تمام اینکه از این مقدمه مطالب
مطالب این علم است شود با آنکه اکثر از آنها در باب این مذکور شده است و با آنکه ساید از آنکه در مهمات شده باشد علم و علم [illegible] اخلاق
عمل و شعاع آن کلی است و اکتفا ناید [illegible] نمودن و غالب سنت نقل بر مبادیم و مسائل علما اکتفا نمودن و قاعده علم و مسائل این را در
ارائه نمودن [illegible] و هر کجا که تبع [illegible] خود فرائض بلی و سلم از تتبع که اکثر بعضی معلوم نمود زیرا که مساعدت شان باشد سابقین

تحفه استشهد که جمیع اجتماعیه منزل ابتلاف نافه و حصول بدیع فته است از نفس و بدین و مسکن و اقوات و از اقدم اینها آلیات زرت
زن و فرزند و پدر و مادر و خویش و اقارب و تبعه ما [illegible] و تعیشی از حیوانات و آنچه مذکور شد که تدبیر و نظر در منزل باید که بر وجهی باشد که معین من توجه
صلاح آخرت باشد بدان که تدبیر منزل از برای تحصیل سرور و فائده آنستکه بر حصول منزل لازم است که هر یک عبادت است از صلاح امور آخرت یعنی
صلاح و کمال نفس ناطقه انسانی است از اصل و غایه و مقصد از منزل داری و معیشت خود بداند و فرا بعد و نفس را از جهه من بجهة امور آن
حصول آن بداند و غایه احوال آنرا بجهه زعاد و تحصیل آن نماید و در آن تدبیر و مصروف نماید و از جهه تعاون و مشاوره آنست در اباز و در مال
و بدین از جهه حفظ نفس و حفظ دین بخواهد و مراعات احوال آنرا در ابدو و مقصد که یکی مقصود بالذات و دیگری مقصود بالغیر است نماید از جهه
ثنا و مباین اند و مقصد و او را اغراض دیگر فرمایند و مسکن و قوت و رزق و سایر امور آنرا بجهه حفظ بدن و نفس و دین که یکی مقصود بالذات و دیگری
دیگر مقصود بالغیر است ایضا بخواهد و حفظ و تدبیر انها را در مقاصد مذکوره نماید و زیرا که بجهه آنها غایت خود حفظ و تحصیل امور مذکوره که
یکی مقصود بالذات و با یکی مقصود بالغیر است ایضا بخواهد و بداند و مراعات احوال آنرا بجهه مقاصد مذکوره و تعلیم جمیع تبعه خدمه و
بعضی از حیوانات امر او مراعات احوال و تدبیر امور ایشان بجهه مقاصد مذکوره بداند نماید و اینها را در غیر اینها و در امر یکی از اینها با مقدمه
بداند و فرزند و پدر و مادر و خویشان را که از معیشت و زندگی آن لازم است اینها را اتم و در حفظ امور مذکوره و در امر تکمیل نفس ایشان
غذا و ترویت و حرمت و شفقت و امثال اینها بخصوص در کار زندگی اما بر تحصیل تکالیف و امور آن مرتبه یعنی در ای نفس که ذکر اعظم و تعقبه
اهم از رعیت داری منزل است که صاحب نفس بداند که نفس از جوهر نفیس و عزیز است که مضمون ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم بان لهم
الجنة و مضمون کلام امیر المؤمنین ع که لا ثمن لانفسکم الا الجنة فلا تبیعوها الا بالجنة بها و قیمت خود بداند از خدا و ند است بلکه مضمون
حدیث قدسی که من قتلته فعلی دیته و انا دیته و حدیث الصوم لی و انا اجزی به او قیمت او ایضا خود خدا است هر از اصابع دلیل ذلک
و در کاملی شد جوهر آن یعنی در تحصیل کمالات که عبادت است از آثار عقلیه معارف و عقاید و اخلاق حسنه و اعمال صالحات جواهر که لزوم نمودن
اوامر و نواهی و مناهی و سایر شرعیه باشد با عقلیه و او را متوجه و مشغول دارد او را از مخالف نمودن شرع و عقل و متابعت نفس و هوا
هوا نفس کو بند و از لهو و لعب و کسالت و شغل و بیکاری باز دارد و منع فرماید کلام خدا را که افحسبتم انما خلقناکم عبثا از تفکر و فراموش نماید
و از وزر و خرام و تهمت و مراخلاص و عبودیت از رسا زند و نیز از ملازم سازد و نفس خود بشود و مراقبه و کشیک ملازم او را بنماید تا اینکه ظاهر
قلب و ظاهر جوارح و قالب از خطره و حرکتی و سکونی که مخالف رضای صلاح آخرت و کمال آن باشد از سر بزند و صادر نماید و محرر و مراقبه و عصر و مجاهده
خطرات و عقاید و نیات و اعمال و حرکات و سکنات او مشغول بود تا معلوم کردد که اعمال مقتضای صالح و کمال او بوده است تا بر ایکه نموده است او را
از عجب و فخر و غرور و معزول و بجهت شکر خداوند مشغول او زد و اکر بنوده است و از جهه منع و موعظه او و تادیب نمود و تنبیه او نماید و تعزیر بکند و
چنین نکند و او را و بقر موده خداوند که یاد کن خداوند را و ما فلی بدانکه خداوند که مرا یاد کنید تا اوست که خود را از یاد او فراموش عقلات
بر و کار خود و و منتزه دارد و بقر موده و اذکروا الله کثیرا لعلکم تفلحون و فرموده و اذکروا الله کذکرکم آباءکم او اشد ذکرا بهمنت و در جمیع حالات
و جمیع نعمات بیاد کردن و یاد خالق و مدبر خود و با او مع مصاحبت او و ادای حقوق او یعنی فرایض و واجبات او محافظت نماید و نبی محرمات و منکرات و غیره
نمایند و جنابت و شیطان بر شیطان تا بر باشد و مستمر تا صوات او را در او بر طاعت و عبادت او حرص و عزیمت نماید تا اینکه لذت مناجات و عبادت
وجهی و سر که از ابنماید و تمام احکام او را و اطریق عیب تقبلا و تسلیم قبول نماید و در تذکر عزت و عظمت و جلال او استکا و تضرع نمایند و در بلا و امتحان
مابوس نشود و امید و او در روح و رحمت او بلیک و در زم تقمه و کثرت خیر از استدراج و مکر او ایمن نشود و مقصد او زوال نعمت و حلول نقمت باشد و بر نعمت او شاکر و در
بلای او صابر و تسلیم و راضی و قانع باشد و بعد از اینها ملاحظه نموده است بار نعمت و الاء او بنماید بهر یک شکر نماید باز زوال اینها بجای استغاثه نماید از
مقربان حضرت او مثل ملائکه و انبیا و رسل خصوصا خاتم النبیین و اهل بیت عترت و عقلت که مقربیان اولیا باشد حقوق ایشان را ادا و صلوات
و سلام و زیارت بر ایشان از امور ترک نکند و حوایج خود را از خدا بطلبد و امید اجابت داشته باشد و سوم و تعجیل در اجابت آن ترک نماید و هم و غم خود را
باو شکایت نماید و در جمیع امور از مخلوق و نا امید نباشد و قطع طمع از اسباب نماید و تنها مسبب الاسباب خداوند بداند و او را وکیل و ولی خود بداند و توکل و تفویض

باو نماید و استغفار از او بجوید و در عرض حاجات و حال مناجات توسل و استشفاع بمعصومین و از انبیا و رسل کند خصوصاً حضرت پیغمبر و ائمه هدی و قرار دو
خصوصاً حضرت صاحب العصر و الزمان صلوات الله علیه نماید که طالب خود را با جماعت عرض [illegible] دیده اند که [illegible] خود در کمال زاری در حین
و شفقت و در کاه و دلسوزی باشد و از ایشان بهیچ وجه من الوجوه غافل و در امور ایشان سهل انکار نباشد و از عیوب خود غفلت ننماید که چنانکه خدا
فرموده است که لیس من فی السموات و الارض الا آتی الرحمن عبداً امکن عبد مملوک و بنده یعنی آنکه روح ایشان در قبضه او و جمیع افعال بندگان او و روزی جمیع
از نزد او و حساب همگی با او و مرجع همه ایشان بسوی او است و با حدی سوای آن ما لک ضرر و شر و نفع و ضرر و موت و حیوه و نشو کسی نمی شود و نباید از سر خط
بداند و تکبر بر او و مناع و زینت و زخارف و حیوان ننماید و در باب او را طالب شده باید از امانات و موتهای او غافل نشود و باوضاع و تغیر او سلالات عبرت
بگیرد و بقلیل از آن قانع و رضا باشد و موجود آنرا [illegible] ننماید و مفتون اظهار آن باشد تا اخر [illegible] حضر و مقر خود باید او را [illegible] برای آن اهل
و تکاهل ننماید و از شیطان و عداوت آن غافل نشود و وسواس [illegible] و حیلهای او را باور نکند و مومن را همیشه [illegible] و مقابل چشم خود دارد چونکه
فرمایشه خواهد آمد و در امر رزق و معیشت غم را همموم و مغموم ندارد و بداند که خداوند ضامن و کافل جمیع امور او است و محترم از کتاب الله تلاوت
آنکه عهد نامه است ما بین خداوند و بندگان نماید بلکه آنرا انیس وحشت خود و مونس وحدت خود و شفیع خود و متکفل نور تو خود و وسیله کامله
خدا [illegible] باو و باخداوند بکر [illegible] طریق تامل و تفکر که در تیل القرآن ترتیلا اشاره بانست تلاوت نماید مومن را امر و نهی و زاجر و معظ
مقصص و مواعظ و رواضح محکم و قصا و معظم [illegible] و حقوق آن باشد و او [illegible] کلام و قصص متکدر [illegible] نماید و با وجود استغفار باین امور
خوشنود از تقصیر و قصور بری ندانند و همیشه توبه و انابه و استغفار الادم دانند اینها موثر اینکه از برای همگی اوقات است و اختصاص بوقتی از
اوقات ندارد و اما موثرات اوراد روز و شب آن بخصوصه پس آنستکه بعد از طلوع فجر و نافله نماز صبح با آداب حضور کماینبغی بجا آورد و بعد
از فراغ از آن تا طلوع آفتاب ملازم مصلی خود بشود و از جای نماز خود برنخیزد و مشغول بتعقیبات و ذکر خداوند و خواندن قرآن و ادعیه ماثوره و مبادر
اینها باشد و چون زوال کرد خود را با حضور و خشوع تمام ایضاً مشغول بنماز ظهر و عصر و نافلهای آن نماید بدانکه نماز وسطی که خداوند در
خود که حافظوا علی الصلوات و الصلوة الوسطی و صیت بحفظ آن نموده است نماز ظهر است و در وقت عصر که نمیشاد و مشاغل از غرب آن
اشتهاما شوال بعد از نماز صبح و بین الطلوعین بذکر و ادعیه ماثوره خود را مشغول دارد و از انجائی که خداوند وصیت بمحافظت آن بکند و [illegible] خصوص
نموده و فرموده است که و اذکر اسم ربک بکرة و اصیلا یعنی یاد نما ای پیغمبر اسم پروردگار خود را در اول روز و آخر روز و فرموده است ایضاً که و سبح
بحمد ربک بالعشی و الابکار یعنی تسبیح و تنزیه نما بواسطه حمد و ثنا نمودن تنزیه پروردگار خود را در آخر روز و اول روز چونکه قرار عشی ایضاً آخر روز
متشاعر و ایضاً فرموده که فسبح بحمد ربک قبل طلوع الشمس و قبل غروبها یعنی تسبیح و تنزیه نما بواسطه حمد نمودن پروردگار را پیش از طلوع آفتاب و
پیش از غروب آن و در حدیث قدسی فرموده است که یابن آدم اذکرنی بعد الفجر ساعة و بعد العصر ساعة اکفک ما اهمک یعنی ای پسر آدم یاد نما مرا بعد
از فجر یکساعت و بعد از عصر ایضاً یکساعت تا اینکه کفایت امور ترا در ما بین این دو وقت نمایم و حضرت پیغمبر فرموده است که ایما امرء مسلم جلس فی مصلاه الذی
صلی فیه الفجر یذکر الله حتی تطلع الشمس کان له من الاجر کحاج بیت الله یعنی هر مرد مسلمانی که بنشیند در مصلی و موضع نماز خود بعد از اینکه نماز صبح
که بجا آورده است در آن نماز صبح را و در حالتیکه ذکر نماید خداوند را تا وقتی که طلوع نماید آفتاب هر آینه ثابت می شود از برای او اجر یکه مثل اجر شخصی که
حج بیت الله نموده است و در حدیث دیگر فرموده اند که خداوند را ازالت هم مستور و محفوظ می [illegible] این دو وقت مذکور بسبب اینکه
فضیلت خواندن و بسبب غفلت بودن مردمان از فضیلت آن دو ساعت عقیله نا [illegible] و بخصوص نشستن در مصلی بعد از نماز صبح تا طلوع آفتاب
که وقت تقسیم نمودن ارزاق است مدخلی عظیم در وسعت رزق دارد حتی اینکه در حدیث است که از برای طلب رزق و انتفاع بتقلبات و تجارت نمودن در
شهرهای ناشد بار و در دو وقت مذکور خود را [illegible] شمول نفحات وهبه صاحب خداوند نمودند که مخصوص این دو وقت است مگر آنکه محروم نسازد و در اوقات
شریفه مثل شب و روز جمعه و ایام عید ها و لیالی متبرکه و شهر رمضان و محرم و امثال این اوقات که شرافت و فضیلت آنها محقق و ثابت است خود را از فیوضات آنها
محروم ننماید و بسبب کرامت ندهد بسبب مسامحه نسازد و بادای اوراد و اعمال و ادعیه ماثوره آنها ایضاً اهتمام نماید و بعد از فراغ از تعقیبات نماز صبح و طلوع آفتاب
هرکسی و صاحب شغلی بشغل خود مشغول شود پس اگر آنکس عالم یا متعلم باشد باید که مشغول بتعلیم و تعلم خود باشد یعنی بافاده و استفاده علوم
که نافع و بکار آخرت باشد از معارف یقینیه و اخلاق نفسانیه و حدود شرعیه مشغول بتمامها که سابقاً ذکر آنها نموده شد و در احادیث رسیده است که
طلب العلم فریضة علی کل مسلم یعنی طلب علم واجب حتمی است بر هر مسلمان و رسیده است که ان الله یحب بغاة العلم یعنی خداوند دوست می دارد طالبان
علم را و رسیده است که ترجیح می دارد مداد اهل علم بر دماء شهدا و رسیده است که ملائکه فرشها می نمایند بالهای خود را از برای طالب علم و رسیده است که اشتغال
بعلم افضل از هزار رکعت نماز و از حاضر شدن هزار جنازه و از عیادت هزار مریض و از هزار قرائت و اگر آنکس از مشغولین بامور عامه مردمان است مثل قاضی
و مفتی و حاکم و سلطان و والی و نایب و اتباع ایشان از کاتب و حافظ و محتسب و محاسب و امثال این ها پس مشغول بامور ایشان باشد و اگر از غیر اینها است و از
اهل کسب و صنعت و حرفت است پس مشغول بشغل و کسب خود باشد و اگر از اهل کسب و صنعت نمیباشد و او را شغل مخصوصی نیست پس مشغول بمجالس اوقات
و محامد اعمال مثل عیادت بیماران و تشییع جنازها و اعانت مردمان و قضاء حوائج ایشان و حضور مجلس علم و قرائت قرآن و زیارت صلحا و اتقیا و مقابله
و مزار ایشان و امثال اینها بشود و باید که همگی اینها را بقصد اشتغال خود با اخلاص و با نیت طاعت و فرمانبرداری خداوند کند تا عبادت و احبا کفایه [illegible]

بمش

باشند و افتتاب [illegible] حاجت و ضرورت و غایت از آن مشروع که در شریعت و طریقت رسیده است بنماید و در آنچه [illegible] کمال نفس و قرب [illegible]
را که غایت و مقصود اصلی از معیشت است در نظر داشته باشد مشغول باغراض دنیویه فانیه نکند چونکه خداوند فرموده است که لا الله الذی [illegible]
و ازوم ام [illegible] باشد که خداوند مدح نمازی نموده است و فرموده است که رجال لا تلهیهم تجارة و لا بیع عن ذکر الله و اقام الصلوة و ایتاء الزکوة یخافون
یوما تتقلب فیه القلوب و الابصار لیجزیهم الله احسن ما عملوا و یزیدهم من فضله یعنی مردمانی هستند که غافل نمی سازد ایشانرا تجارت و نه معامله بسبب مشغولی از ذکر
و یاد خدا و اقامه نماز و دادن زکوة و می ترسند از احوال روزی که برگردیده در آن روز چشمها و دلها که مراد روز قیامت است تا عاقبت کار ایشان این است که
می دهد خداوند ایشانرا بهتر از آنچه عمل نموده اند و از برای ایشان از فضل خود پس خود را از لهو و لعب و تضییع عمر و اشتغال بدنیا از حیث نفس باکه
غایت اهل ایمان است خصوصاً اینکه شب و عوام منهم بابو نکاه دارد و بداند که اشتغال بدنیا که خداوند مباح نموده است آنهم کار نمازی است
که معین بر نماز و سبب کمال نفس و موجب بار آخرت باشد اما اگر مانع و منافی از آنها باشد پس اشتغال بدنیا خواهد بود چنانکه بخصوص وارد شده و
منصوص است که اگر معیشت و حرکت ایشان مانع و منافی از امور دینیه باشد هر آینه از برای اهل آن حرام است از گوشت خنزیر و حضرت امیر علیه السلام
مکرر امی فرموده اند که للدنیا بنون و للآخرة بنون فکونوا من ابناء الآخرة و لا تکونوا من ابناء الدنیا فان کل ولد یلحق بامه یعنی از برای دنیا اولادی
و از برای آخرت ایضاً اولادی میباشد پس باشید از اولاد آخرت و مباشید از اولاد دنیا بجهت که هر ولدی زود باشد که ملحق باید بامر خود پس نشود و معلوم است که
دنیا و آنچه مربوط بخداوند و بنده او نیست از آخرت بندهاکه وقت ملحق شدن اولاد است بامهای خود بعضور جهنم که حقیقت آنست که مصوّر خواهد
کردید و اولاد آن ملحق باو که اصل و مادر ایشانست خواهند شد نعوذ بالله اینکه از جمله اشتغالی باشد که حفظ نفس خود را از لهو و لعب دنیا
برستی نتواند که نماید و حرکات و سکنات او هر و خسران باشد پس راه سلامت را طالب شود و خود را بعفلت خوابیدن مشغول نه از دل کار بجز جلد او است
چونکه وارد شده است که مردمان سه نوع عند غانم و سالم و خاسر پس کسیکه غانم نیست لا اقل سالم باشد و خاسر نباشد و کسیکه عاجز از غنیمت باید که از
سلامت را بهر نبرد و از اوقات شب آنچه بمشاغل و مطالعه کتب تواریخ و امثال اینها مشغول کرد مثلا آنکه لا اقل مشغول بکذب و غیبت و نمیمه و مباح و مکروه
ابراز اب اورا در روز و شب او است و چون شب داید و اعراض آنکه باید بخوابی که شاید بجا آورد و بر محافظه بر نوافل و اعمال و نوافل ما بین مغرب و عشا و بعد از عشا
و در ما بین مغرب و عشا خود را از غفلت و لهو و لعب دور دارد و بداند که آن وقتی است که صاحب [illegible] فضیلت بسیار است و آن را ایضاً ساعت غفلت کویند
خود را متعرض فیوضات آن نماید و محروم نسازد و چون شب نصف شود [illegible] شب بپا ایستاده [illegible] نماید و ادعیه و اوراد
که در شریعت رسیده است بر آن بنماید و بداند که خداوند که بفرموده خداوند که آنکه ان ناشئة اللیل هی اشد وطأ و اقوم قیلا و در کتاب و تعریف نماز
نفس نماز در شب بسیار است و از این جهت که خداوند امر فرموده که و من اللیل فتهجد به نافلة لک عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا پیغمبر خود را
کرده است و فضیلت و مدح آن در آیات و اخبار رسیده است و شعار تمام انبیا و اولیا و عباد الله الصالحین است و وارد شده است که کسی که
ایمان بخداوند و بروز معاد دارد پس باید که شب تا صبح بخوابد مگر اینکه نماز شب را بکذارد و مراد از آن سرکعتی است که در زبان فقهاء و از اثر شفع و کلی آن
اثر او در کویند و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایتست که خانهائی که نماز کذارده شود در آنها در شب با تلاوت قرآن روشنائی می دهد از برای اهل
آسمان هم چنانکه روشنائی می دهد کواکب از برای اهل زمین و ایضاً در فضیلت و ثمرات آن فرموده اند که صورت را سفید و نورانی می نماید و بوی را خوش کند
و روزی را زیاد می کند و قرض را ادا می کند و غم و اندوه را زائل می نماید و چشم را نور می دهد و بنده را صحیح دارد و خداوند را خشنود
کند و در اشتغال بان تمسک باخلاق پیغمبران و متعرض شدن برحمت و از استغفار نمودن از برای گناهان خود در وقت سحر غفلت ننماید که آن
وقت بخصوص وقت فضیلت و تاثیر و موسم استغفار است و با بوانه از خوف خداوند کریه نماید چنانکه در حدیث پیغمبر صلی الله علیه و آله
که حرام کرده شده است آتش جهنم بر سه چشم و بدرو داوند مگر هر چشمی در روز قیامت گریان است مگر سه چشم یکی آنکه بیخوابی کشیده باشد در راه خدا
و یکی چشمی که پوشیده شده باشد از محرمات و یکی چشمیکه گریان شده باشد از خوف خداوند و از امام جعفر صادق علیه السلام روایتست که ما من شیء
الا و له کیل و وزن الا الدموع فان القطرة منها تطفی بحارا من النار یعنی نیست چیزی مگر اینکه از برای آن کیل و وزنی باشد مگر اشک چشم بدرستی
که یک قطره از آن خاموش می کند دریاهائی از آتش را و ایضاً فرموده اند که اگر گریه نیاید خود را بگریه بدارد اگر بقدر سر مگسی آبی از چشم تو بیاید پس مکس
مبارک و شادی باد ترا و بایدکه دانسته شود که عزلت که عبارت از منقطع ساختن نفس را از ناس و توجه دادن آن برب الناس و صفد و مقابل
معاشرت نمودن با جهال و با عامه ناس راجح و ممدوح است خصوصاً در این زمانها که جهل و ابناء جهل غالب عقل و ابناء عقل مغلوب باشند و
خصوصاً در خواص اشخاصی که از تعلیم و تعلم امر دینی و دنیوی خود فارغ می باشند و مع ذلک خداوند کفایت امور ضروری ایشانرا از محالطه نمودن
با مردمان بر وجهی از وجوه فرموده است و اما عزلت نمودن از مردمان و مشغول شدن بما سوای خداوند ایضاً از زینت و زخارف دنیا مثل آنکه در تنها
خود مشغول باکل و شرب و لهو و لعب و عشقبازی با زنان و پاره نامزدی بنا و عمارت و امثال اینها که اشتغال باینها بمراتب بدتر است از
اشتغال بمردمان تا آنکه بسبب صفات ذمیمه از قبیل کبر و بخل و لئامت و امثال اینها که در حقیقت اشتغال بهوای نفس است نه بخداوند ایضاً
عزلت را اختیار نموده باشد پس این عزلت است و ممدوح نیست و شیطنت و در غایت مذموم است و مثل عزلت نمودن مومن است از
مردمان و مشغول شدن او در اندرون خانه بخیانت و غداری و حیله و دزدی و بداند که از برای عزلت فوائد و منافع بسیار است از آن جمله

ظفر یابی نفس نیست بصحبت صلحا و خیراتی که با وجود معاشرت با عامهٔ ناس ممکن نیست بلکه موقوف است بر عزلت و انقطاع از ایشان مثل فراغت
یافتن از برای عبادت و انس یافتن با خداوند و استیناس بمناجات او و تفکر نمودن در اسرار ملکوت سموات و ارضین و ادراک عجایب صنعت او را احوال
و اخرت و برزخ و عاقبت احوال و اعمال خود و در حیلهای نفس و مکر شیطان و تدبیر در رفع و ازالهٔ آنها و در طب خانه و بجویند تکمیل نفس

رزق است و شیطان را ابتدا بدان راه نکند بلکه نزدیک آرد که مادام که بر آن باقی است یکی در طعام آن می باشد و افتتاح و اختتام را هر دو به نمک نماید
نیز که با افتتاح را به نمک و اختتام را به سرکه چنانکه طریقه ائمه اطهار صلوات الله علیهم بوده است و موجب دفع هفتاد نوع از بلاها است که از جمله جنون
و جذام و برص است نماید و عکس قسم اخری را که افتتاح به سرکه و اختتام به نمک است و سنت و طریقه مبتدعه است نکند و سفره را بر زمین بیندازد
نه اینکه بر کرسی و امثال آن بگذارد و کفش خود را بیرون کند و بنوا منع بر نشیند مثل نشستن عبید بدو زانو یا اینکه بر زانوی چپ و راست
راست بدارد و تکیه بر طرفی بر پشت خود نکند و بر دست چپ تکیه ندهد و ایستاده و در حال راه رفتن نخورد مگر در حال ضرورت و بسیار خوردن
محض تلذذ نباشد بلکه قوت یافتن بر طاعت و دفع اذیت نمودن از بدن باشد که علامتش آنست که تا گرسنه نشود نخورد و هنوز سیر نشده دست را
بکشد و هرگاه که غذا در وقت نماز حاضر کرده و وقت نماز تنگ نباشد پس خوردن را از جهت تعظیم نعمت و دوری از اغتشاش خاطر و سر رشته نعمت
اینچنین که موجب قلت رغبت و در حقیقت معنی اهانت است بر نماز مقدم دارد و هر چیز که میسر و مقدور شود رضا باشد و اظهار یاد وسعت نمودن
نشود و بسیار سیر نخورد که دردی است که دوا ندارد و شکم چون سیر شود طغیان نماید و مبغوض ترین چیزی به سوی خدا اند شکم سیر است که از حلال پر شود و تنها
چیز نخورد بلکه اجتماع نماید با غیر خود بر ظرف واحد نه اینکه بر سفره واحد باشد و هر کدام از ظرفی مخصوص بخورند چون که هر کسی مخصوص بنکوع از خیر
و برکت می باشد و باید که همگی از برکت یکدیگر فیض یاب بهره مند کرده شوند و از اینجا است که در حدیث نبوی رسیده است که اجتمعوا علی طعامکم یبارک
لکم فیه یعنی اجتماع نمایید همگی بر طعام خود تا اینکه برکت داده شود از برای شما در آن و مقصود اجتماع جمعی بر طعام واحد که برکت آن بیشتر است و
محسوس است اگر چه نیکه کفایت پنج نفر را مثلا می نماید که در سفره هفت نفر را اضافه کنند بر ظرف واحد بزرگ نمایند تا اینکه اجتماع نمودن بهتر است
باشد و نتوانند در ظرف مستقل مثل اینکه چنگال خورد لیس چیز بخورند و رعایت خوشی طبیعت مفوض فقرا نمایند و بعلی و بکرم چند مثل بادار تا
انهارا انتظار نکنند و هم خوراکی با اشراف و فقرا و منعمه نماید بلکه با اغنیا و علما که موثر حکمت و برکت است نماید نیز از برای اینان نماید که
مردن و حرکتی و لست و کارد ابتدا بسم الله را بگویند تا اینکه شیطان با او شریک نماید و ادبیرا از آن نعمت نیاید چنانکه جناب امیر صلوات الله علیه فرموده اند
که من ضامنم باشم از برای کسیکه بسم الله را بر طعامی بگوید اینکه اذیت از آن نکشد پس ابن الکوا گفت که من دیشب طعامی خوردم و بسم الله گفتم و مرا اذیت داد
پس آنحضرت فرمودند که شاید چند رنگ طعام خوردی و بر بعضی بسم الله را گفتی و بر بعضی دیگر نگفتی پس گفت بلی پس فرمودند که از این سبب اذیت شد
ای لکع یعنی ای لکاته و بنابراین باید که بر هر لونی بسم الله را بگوید و ضمانت آنجناب را جزو ثابت داند و هر جا که خلاف دید بشود بر ما ادراک نمودن بسم الله است
هر چند که در بعضی باشد تا از عدم اعتقاد بنابر بسم الله و ضمانت آنجناب است چنانکه هر دو از حال ابن الکوا معلوم است بلکه بهتر آنست که بسم الله را در سر
هر لقمه بگوید تا اینکه به سبب اکل و سیر بطر از خدا غافل نشود و بیاد آنچه مثلا نکرده چنانکه در حدیث نبوی است از آنجناب است که فرمودند که من
هر گز تخمه نشده ام بجهه آنکه بلند نمودم هیچ لقمه را بسوی دهن خود مگر اینکه بسم الله را گفتم و اگر در وسط تکلم نماید پس بسم الله را اعاده نماید چنانکه
منصوص است ایضا و اگر ابتدا بسم الله بنماید از جهت فضیلت مستور شدن شیطان بر هر دو خوب است و اگر بسم الله را
در ابتدا فراموش نماید پس وقت تذکر بگوید که بسم الله علی اوله و آخره و در حدیث وارد شده است که اگر یکنفر از جماعت بسم الله را بگوید هر آینه از جمیع
ایشان مجزی باشد و در اول غذا خوردن نعمت و منعم را که خداوند است شناسد و تعظیم و اجلال آن نماید و اقرار و اعتراف باینکه از خداوند و از فضل عطا
او است بکند و طلب برکت و کوارا کردن بکند و عوض دادن و امثال اینها از خداوند بنماید هر زبانی که خواهد و بهتر که وارد شده است اینست که اللهم
هذا منک ومن فضلک وعطائک فبارک لنا فیه وسوغناه وارزقنا خلفا اذا اکلناه ورب محتاج الیه رزقت فاحسنت اللهم اجعلنا من الشاکرین
یعنی خداوندا این نعمت از جانب تو و از فضل و عطای تو است پس برکت بده از برای ما در آن و کوارا بگردان آن را از برای ما و بما عطا فرما عوض آنرا زود تا
که آنرا خوردیم و چه بسا اشخاصی که محتاج به آن بوده اند که از آن بایشان رزق داده پس احسان فرموده با ما خدایا بگردان ما را از جمله شکر کنندگان و هر گز
ما کول را نکوهش نکند بلکه اگر خوش آمد بخورد و الا ترک نماید و از ظرف طلا و نقره چیز نخورد که حرام است و حرام کرده اند آن غذا اجماعی است و هم چنین
مذهب و مفضض بطریق برکت ایضا نخورد که حرام است و در نزد حقیر اقوی است بلکه در هیچ جا آنها را استعمال نکند چونکه در حدیث نبوی عبارت رسیده
که آنیة الذهب والفضة متاع الذین لا یوقنون یعنی ظرفهای طلا و نقره متاع اشخاصی است که یقین بخداوند و روز قیامت و حشر ندارند یعنی
اهالی کافر نمی باشند و اما اینکه در صحیحه عبدالله بن سنان رسیده است که لا بأس ان یشرب الرجل فی القدح المفضض واعزل فمک عن موضع الفضة که
معنی آنست که باکی نیست که بیاشامد شخص در قدح مفضض و عزل نماید دهن خود را از موضع نقره پس چنانکه ظاهر و هویدا است مراد از ظرف است که پاره‌های
نقره را بان کوبیده اند و وصل نموده اند و منزله حلقه و امثال آن می باشد و این نیز مفضض است که در این نیز اشاره است بتمام ظرف را و دیگر کند
با آنکه مضمون آن در فتاوی اصحاب ایضا اثر نمودن نظر کردن در غیر است از موضعی که نقره دارد و لفظ کراهتی که در بعضی از روایات رسیده است چونکه
مجمل و متشابه است باید که حمل بر حرمت که مضمون محکم سایر روایات است بشود و حکم خوردن و آشامیدن از مفضض و مذهب هر دو حرمت است شود و
هم چنین حرام است خوردن از هر ظرفی که از آن مسکر آشامیده شود و جایز نیست نشستن با آن جماعتی که مسکر آشامیده شود و دست آنها بخورد چیزی نیز هر دو
مکروه است و انگور و انار که بیرون خوب است و آن ... انکشتان بلند و وسطی بخورد بزرگ و انگشت که وضع چیز خوردن شیطان و متکبر است بلکه تمام
انگشتان که از او امر است که بخورند و وضع چیز خوردن جناب امیر المؤمنین علیه السلام بوده سنت ایشان خوب است و از آن موضع تواضع هر چند که بعید از غرب ایثار و نماز است

نزد خود بخورد مگر در مثل میوه که آن وقت می توان که خواهد بهر جا دست برد و بخورد و در حال الجنابه نخورد مگر به موفقیت تراب است از میان و بالای ظرف و اطعام بخورد که برکت
است و سبزی را در سفره حاضر کند که موجب حضور ملائکه و طرد شیاطین و زینت خانه است و سر که را ایضا حاضر کند که عقل را تقویت و حکم کند و قدر بیا
کند عقل را و شاکر کند معده را و سود او مورد و منفعت لثه و محبوب ترین نان نخورید نان جو است رسول الله صلی الله علیه بوده است طعام انبیای کرام را و ادان کرده نان جو را
شود که برکت آن بیشتر و لذت آن کمتر و هضم آن اسلم وقت آنکه مرتبت ضوء شاید فضیلت نان تا دو روز آن بیشتر ... از انبیای کرام نماید و ظرف را
روی آن نگذارد و چیز بر روی آن نیز نهد و دست بر آن نماید و با وجود آن انتظار چیز دیگر نکشد بلکه اگر چیز دیگر از آن پیدا شود حاضر نماید و نکند
بشکند و نکارد و امثال از نیز و فاره نکند خمیر را بگذارد و تا خوب مخمر شود و قرص نان را کوچک کند چونکه با مر فرموده و پیغمبر گوشت را سنگ است
اول بخورد و بعد ابتدا با ما صحیح زائل نکند که برکت را زایل می شود و در لقمه خوردن و لقمه اطراف نماید تا بخورد نان چون نبوت ناقص اطعام ابراریست
و مروی است از جناب امام رضا علیه السلام که فرمودند که هیچ پیغمبری نبوده است مگر آنکه ملح خوردن را دوست داشته است که از برای خوردن شعیر و طلب برکت از برای آن نبوده
است و داخل نشود در هیچ شکمی مگر اینکه بیرون نماید از آن مرض را و اعضا فرموده اند که فضل جو بر گندم مثل فضل ماست بر سایر مردم ابدان
زاید و جو در قدر نه و سعت خوب بنکو و با کرو نباشد که عیب ندارد و موجب ابراز فی می شود و در مرویست که جناب امام جعفر صادق علیه السلام که سه چیز است که محال
با مؤمن بر آن نمی شود طعامی که می خورد و جامه که می پوشد و زن صالحه که او را معاونت نماید و تحصین فرج خود نماید او را پس که گوشت را که خورد دست مقدم
بر غیر آن بدارد بجهه لطافت و سرعت استحاله از آن اگر بعد از غذا غلیظه بخورد و بهترین موجب فساد خورد و در آن که نمی کنند و هر بود غذا که و فاکهه مما یتخیرون
و لحم طیر مما یشتهون که فاکهه را مقدم بر لحم طیر ذکر فرموده است اشاره بان ایضا باشد میوه را اول بخورد و چونکه فرموده اند که از برای هر میوه سمیی
می باشد خصوصا در غبار انگور و پوست میوه را بیرون نکند چونکه اقرب بتواضع و ابعد از اسراف و اسراف است مگر اینکه تناول متعذر نشود و بهره
بخورد تا اینکه بعید از غیر خورده اند و ننشیند از وردی مثل انگور و خرما و مویز طاق طاق بخورد یعنی بجهه اکه خورده است طاق باشد نه جفت و نیز امثال
چیز خوردن سکوتی که مکروه و بحیر و علامه تکبر است نماید بلکه حمد و ثنا خدا و تکلم بمعروف و حکایات صالحین و تلطف و ذکر الطعمه و ملاطفه با مهمان و امثال
اینها باید و نرمی و تلطف با رفیق خود نماید نیز نگاه کردن اینکه در آن است از آن در عیب نمودن او در خوردن تا سیر نشده و با ما الحاح نکند و را
مثل لقمه دادن و متعهد خوردن نکند چیز ها باید نوشد نیز و بیاد دو وقتی که بعد از آن خاضر مجلس خواهد شد نخورد تا اینکه اهل مجلس از او نیز نگیرند و
معرض غیبت دیگر باید خصوصا در مسجد امام عبد الماکن شریفه که محل عبور و نزول ملائکه است و از امثال اینها نفرت دارند و لقمه را کوچک بردارد
و نیک بجاید و در خاییدن افراط نکند و حمد و شکر خداوند در اثنای خوردن بسیار بجا آورد شده است که اکلی و حمد که اکل و صمت و ستاره ... نمودن
استخوان نکند چونکه جنیان را از آن نصیب است ننهد در روی که ناسزا است از رسول غذا نمودند جناب آنجا که اندیشه اطعام فرمود و اگر مبتلا
بمرض چنانکه مرویست البته از خانه او بیرون آمد بهتر آنست خواهد کرد و در حال صحت پرهیز از انواع مطعومات مثل حال مرض نماید که موجب لاغری در کمال
بدن می شود و جناب پیغمبر صلی الله علیه فرمودند که دو چیز است که صحیح نیست صحیح که پرهیزی کند و مریض که پرهیز نکند و هرگاه که کمی در نظر او ماند بالوزا
و روزانه نیز در بیرون نیاورد بجهه آنکه در حدیث که در نیکی از دو با انداو در دو مکروه و اولست معلق می دارد آنکه را مداومت است و اینهم مروی است
که اگر پنکس بر در ظرف بیفتاد هر آینه جمیع برهان جذام نام نیز شاید خود آن را در بر او رده و آنکه در دست چرب نماید باید دست را اجتناب
نکند که موجب جلب موش و مجتنب او از آنچه مکروه طبع حاضرین است از قول بافعل مثل نظر کردن بسوی ایشان خصوصا در وقتی که ایشان بخورند و
نکاه بکند در دست و ظرف و نزدیک نمودن سر بظرف و چیزی از دهن بیرون کردن بچیزی که ایشان بفهمند و تکلم بسخنهای مستهجنه و مکروه و امثال اینها
اجتناب نماید و از اشامیدن آب در اثنای غذا و از تنفس در آن مطلقا اجتناب نماید چونکه موجب سوء هضم و مشاهده است مگر در حال ضرورت و آشامیدن و
صاف و هر گاه که کسی نیز راه چیز بخورد و خود صاحب سفره و خانه باشد از طول دادن نشستن بر خانه و سفره بسیار ممدوح است زیرا اینکس محسوب
شود بلکه مطلقا مهمان موحشت و بعد از فراغ حمد و ثنا و شکر خداوند را و شکر صاحب نعمت را بسیار نماید و اگر بخورد مطابق شهوت مضطر و مبتلی
کرد پس جهو و معمول نبود و استغفار نماید و استعاذه بخداوند از شر آن بنماید انگشتان خود را لیس که خداوند تبارک و تعالی می فرماید بارک الله فیک و
در نیکی از آنها برکت و مخفی است و ظرف را ایضا بلیسد که ثواب آن مثل ثواب تصدق نمودن مثل او یا مثل ثواب عتق بنده آزاد کردن شده است و آنچه
را که از سفره یا از ظرف ریخته است بر چیند و بخورد که چنانکه در حدیث است که خوردن آن ... و شفا مردی که بخورد آن را دور نماید فقر و موجب کثرت
اولاد است مگر اینکه در صحرا باشد که آن را از برای مرغان و درندگان بگذارد و هر چند که زیر آن گوسفند باشد چنانکه در نبوی مختصر امام محمد
علیه السلام است و دندانهای خود را خلال نماید بغیر چوب انار و شاخ ریحان که موجب عرق جذام باشند و بغیر چوب آس که موذی است و موجب عرق اکله است
و بغیر شاخ نخل و چوب نی چونکه رسول الله صلی الله علیه از این دو هر گز خلال نکرده اند ثمره خلال نمودن پاکیزه دندانها و گوشت است خوشبوی دهن و دعا
نمودن روزی و سری همه ملائکه موکل است و آنچه را که بخلال در آورد بیندازد و آنچه را از زبان و دهن در آورد است ببلعد و دست و دهن را پاک بشوید
اگر جمعی باشند همگی در ظرف واحد بشویند که موجب اجتماع تفرق و شستن آنها است و از اینجا است که وقت کسب ناپاک است و آن ضرر و ثمر آن
در یک ظرف می شویند و اگر همگی هیئت اجتماعیه باهم در یک طشت بشویند بهتر خواهد بود و سوره دو وا برو و دو چشم خود را بدان دو دست مسح
کند و بگوید که الحمد لله المنعم المحسن المجمل که مزیل کلفت و جالب رزق و سلامتی از رمد و درد چشم است و قبل از برداشتن سفره نیز چیزی مکروه بجهه

عذری و بعد از آن بهشت بخواهد و نابی ذات زابرهای جیب خود بکند چنانکه از قول دیگر حبا اما در شام روشنست و بنام خوردن نخواهد و خند
که بیر قلیلی باشد که باعث بیری و اول غرابی بدنست خصوصا اینکه اینکس بیر باشد و اما آداب خوردن که از معروفات بدنست ابتدا و بد
رسانیدن غذا است بجاری ضیقه بر آنست که ظرف آن را بدست راست بگیرد و بیک نفس بیاشامد هر چند که لذت در آنست بلکه بیک نفس بیاشامد
دلیه نفس افضل است و سنت و طریقه آشامیدن رسول خداست و در هر نفس مرتبه بزبان راند بسم الله و در آنها الحمد لله را بگوید چنانکه در حدیث
است واجب کرده از برای آن نهیست و تسبیح نماید آن ابتدا برای او ماده که در شکم او است اگر آب هنگام خوردن آزاد باشد مملول و اجرا و بیاشامد
نفس بیاشامد بجهة حرام او و معطل ننمودن و ابرا کند مثل طور بلعدکه موریث رود کبد کرد چنانکه در حدیث نبوی است
در فصل زمستان و از ظروف طلا و نقره و مطلا و مفضض بیاشامد که حرام است چنانکه سابقا ذکر شده است و از بیا خوردن آب اجتناب نماید چونکه
مرویست که آن ماده همه دردیست و آنکه مردمان اکر تقلیل را شامیدن آب کنند هر آینه صحیح و مستقیم می گردید ابدان ایشان در جناب پیغمبر
فرموده اند که هر گز جبرئیل نزول ننمود بر من مکر اینکه وصیت نمود مرا بکم خوردن آب و بهترین ظروف ظرف چوبی و سفالی است و در حدیث نبوی رسیده
است که در وقتی که در غزوه تبوک مردم فرمودند بقومی که ... فرمودند که با دستها آب خورده بیاشامید که آن بهترین ظروفست
و در روز ایستاده بیاشامند که اقوی و اصح مرتبه و در وقت بغیر وقت پس طعام را باین کس کوارا می کند و در شب نشسته بیاشامد تا آنکه از عروض
زرد سامانند و قبل از آشامیدن نظر در ظرف نماید تا اگر چیزی که خلاف طبعست در آن باشد ببیند و نفس در آن در حال آشامیدن نکشد که شاید
ابی در برده که برود هر حلقوم کشته شده است و در حال تنفس آن بی سود داخل کرده و طبیعه مشغول بدفع آن گردد و ابرا او ناکوار گرداند شاید که
منجر بهلاکت شود و در حال طعام خوردن چونکه دفع از عسر است و در وقت ... حفظ اسفل ظرف را بنماید تا آنکه ترشح بر رخت او نکند و موجب
تلوث آن نکردد و از پهلوی گوشه کوزه و موضع شکسته آن بیاشامد که محل کثافت و آشامیدن شیطانست و بعد از فراغ حمد و ثنای خداوند
مثل الحمد لله الذی سقانا عذبا فراتا و لم یجعله ملحا اجاجا و لم یؤاخذنا بذنوبنا و ذکر و یاد جناب امام حسین را بنماید و لعن بر قاتلین آن جناب بنماید
کند که خداوند می نویسد از برای او صد هزار حسنه و برطرف سازد از او صد هزار سیئه و بلند نماید از برای او صد هزار درجه و کویا که آزاد نموده است صد
هزار بنده و خداوند او را محشور نماید در روز قیامت با خنکی دل او و طلب برکت و شفا از سؤر مؤمنین و صلحا خصوصا ...
نماید چونکه در حدیث است که سؤر مؤمن شفاست و در حدیث دیگر شفا از هفتاد درد است و هر گاه که آب را عرض نموده شود رد نکند که کرامت
ملکه بیاشامد و هر چند که قلیل باشد و هر گاه که ... در آن بود و نبود پس از طرف پهلو بکرداند و هم چنین ...
و اکل و شرب است و چونکه در هنگام غذا خوردن در حالات ... عقل بود و از جمله کمال است که خاص بجانب انسانست در باب الرابع نظر
می آید که آثار عقل را در آن مدخلی نباشد ... طول و بسط آن شایم تا آنکه معلوم شود که هر کس از اهل عقل و نور خدا است
عقل و نور خدا از دیگر حالات می تواند که بکار برد و در جمیع حالات می تواند که کسب ... کمال نفس ... خداوند ...
هر چند که عنصر خاکی و اسفل السافلین و خرابست لکن مدبر و ناظر آن عقل و نور خدا و اعلی علیین است که بجمیع کمالات معمور و آبادان است
در خرابات مغان نور خدا میبینم این عجب بین که چه نوری ز کجا میبینم کیست دردی کش این میکده یارب که درش قبله حاجت و محراب دعا میبینم
ملو من معدن اینک ... که تو خانه می بینی و من خانه خدا می بینم **تحفه** بدانکه جوع و کرسنگی که در حد افراط و مجرب است ...
و سیری که در حد اسراف و افراط باشد اضافه مذموم است ... اکل و شرب ... حد وسط و صراط مستقیم ما بین افراط و تفریط ...
در فرموده خود که کلوا و اشربوا و لا تسرفوا اشاره باین فرموده است و لکن جوع و کرسنگی که در حد افراط و مجرب نباشد بهتر ... باشد که اسکن
و شرح جواب ... بلکه ... اوصاف طبیعیه ... باشد ... ابنیا و اولیا و اهل عقل و اهل تقوی
صلاحیت و از فواید و منافع بسیاری باشد از جمله قلیل ... و کذا ... و صفا ...
و خالی از زنگ و غبار کردیده ... نور عقل ... حقیقه هر چیز ... حضرت عیسی علی
نبینا علیه السلام که دین ... تکمیل ... مضمون ... الحکمة ...
و ... پیغمبر ... اجابة المضطر ...

که فرموده جناب پیغمبر ما که للصائم فرحتان فرحة الافطار و فرحة عند لقاء الملک الجبار اشاره باین معنی باشد معنی حدیث آنستکه از برای صائم
دو خوشحالی و دو سرور و خوشوقتی یکی در نزد افطار نمودن او و یکی در نزد ملاقات نمودن او خداوند ملک جبار او را ...
طاعات و مناجات خداوند خود و این لذت بغیر حضور قلب است بلکه لذتی است ... و قرة العینی است ... که خداوند در فرموده که ما اخفی
لهم من قرة اعین اشاره باین فرموده است و ... از اینجا است که در کلمات ... است که ...
و ... از طعام ... که ... نفس اماره است که مانع از معصیت و غفلت او
و معین بر معرفت بعجز خود و قدرت مالک و خداوند است و ... ابواب جنت ... ابواب جهنم و از جمله تذکر ...
او نفس است جوع و کرسنگی ... موجب رحم نمودن و صله و ... کرسنگی ... داعی ... است ... نمودن ...

از خدا و ندو اجتناب نمودن از معاصی و مناخطوات ... موجب ... نفس و ... از اکثر مفاسد ... الکسل و
مبحان و ... باب المفاسد ... بواسطه شبع و سیری ... باشد چونکه کثرت غذا موجب تکرار ... موجب ...
و دفع و ... کردن ... شهوت ... از جوع ... اصحاب خود را
که ... نمودن ... روزه ... الصوم یعنی ... روزه است
از جمله ... موجب کلال ... و قلت عقل و ...
و تضییع ... و از اینجاست که ... لا تأکلوا کثیرا ... کثیرا ...
بعنی ... خواب ... بیاشامید ...
و جوارح ... سنگینی بدن و فراغت ... از ...
امراض ... بلکه جمیع ... خاصیل ...
محسوس و معقول و منقولست و از اینجا است که پیغمبر فرموده است که صوموا تصحوا یعنی روزه بگیرید که صحیح می شوید و جناب امیر علیه السلام فرموده
است که المعدة بیت کل داء و الحمیة رأس کل دواء و اعط کل بدن ما عودته یعنی معده و شکم انسان خانه و منبع ... پرهیز نمودن
و کم خوردن ...
و شبهه ... خوردن ... خفت و قلت ...
تصدق و ایثار نمودن ... انا المصدقین ... ظلال الصدقة ...
... جناب امام جعفر صادق ع فرموده ... الاکل ...
و صحة الشهوة و الجوع ادام للمؤمن و غذاء للروح و طعام للقلب و صحة للبدن ...
بسیار ...
...
... علاج ...
...
تحفه ...
...
...
...
کمال ...
... ولقد من حرم زینة الله التی اخرج لعباده و الطیبات من الرزق ...
للذین آمنوا فی الحیوة الدنیا خالصة یوم القیمة ...
...
...
...
...
...
...
...

...
...
...
...
و زینة لباس ...

و ابتلاء اولیاء او بهم پوشیده اند مگر از جهت ضرورت و نبودن غیر آن باشد سرها دامنها [illegible] و هم چنین از اینجاست انتفاء کردن رنگی که در لباس [illegible]
است و لا رنگ سفید است که صورت نور و عقل و فعالیت بدایه نفس انسانی و اهل عقل است و بعد از آن رنگ زرد که قریب بمعنا نور است و بعد از این
رنگ سبز که مایل بسیاهی باشد چونکه رنگ سبز صورت احاطه سیاهی بنور است یا سیاهی ظلمت و صورت حالت [illegible] نفس نورانی انسانی است [illegible]
ظلمانی او و رنگ سیاه و سبز که شبیه به صورت عالم رجس و ظلمه جهل است [illegible] مذموم شده است و وارد شده است که لباس [illegible] لباس اهل جهنم است مکروه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

نماید و اخبار فی الجمله از برای آن مطلوبست اند و در عقبات و در اعمال و در مرکات متضاد بسیار دیده می‌شود تا آنکه بالاخره منجر ... [illegible]

که بدتر کیف نفرانست و بباید که منازل و مراتب بسیار از آن طی نماید ... [illegible] مطلوب از او است ... [illegible]

... [illegible]

که طعام ملح و اهضام ... [illegible]

... [illegible] که وَجَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتًا وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ لِبَاسًا و ...

[illegible]

نتوانند بود چونکه مفروض این است که روح را از بهشت صورت مثالیه اوضاع عالم ارواح در عالم اشباح نشده است تا اینکه در اینجا او که عالم مولم است تذکر
و تصور آن اوضاع را بتواند نمود و اگر فی الجمله فرصتی یابد آن اوضاع را در عالم اشباح در ضمن صور در آورد و لکن فرصت آن را که اینجا مستقل بتوده اینکه
خیالیه بدن عنصری خود نماید نیافته است پس ربما لحظه متذکر و تصور آن نماید چونکه قریب العهد است به عالم برزخ که در اینجا صور و اوضاع عالم ارواح
دیده است و اما اگر در جای خود حرکت کرده و لحظه بر آن گذشته پس فراموش کند و متذکر آن نتواند بود چونکه مدتی قوه خیالیه بدن عنصری که آلت تذکر
اوست در اینجا نبوده است و اگر فرصت تمامی یافت و اوضاع عالم ارواح را در عالم اشباح در ضمن صور و مثل در آورد و نیک آن صور
مثل را در قوه خیالیه بدن عنصری خود سپرده نسبت بود در بند است پس متذکر آنها می باشد و تصور آنها می تواند بود و بر همه دیگر آن را فراموش نخواهد کرد
این قسم از خواب که از اشخاص مذکوره است یعنی از سعدا عالی همتان و بالا منتهان است البته حق و صدق است و حقیقت دارد و خوابی است که در اخبار است
است که رؤیای مؤمن یک جزو از هفتاد جزو از اجزای نبوت است و شاید که اینها را که دیده است از صور و اوضاع آن عالم موافق با صور و اوضاع آن عالم
باشد و شاید که نباشد و باید که تعبیر از آن اوضاع به اوضاع دیگر بکند که در اینها مخالف و مناسب آنها است در صور و موافق آنها است در حقیقت بوده
شود و شاید که در تعبیر بسبب کمال عقل موافق عقل آید و شاید که بسبب نقصان او مخالف شود و این مخالف است بسبب کثیف و مکدر حقیقت بوده با
وانچه را لست دیده است بلکه بسبب نفهمیدن معنی و تعبیر است چونکه از بساط تمامی فهم عالم ظاهر و باطن قلب و نفس باشد ...
ملاحظه همه و تکرار است چنانکه مکرر را در فهم شد پس اگر رؤیا با اعتدال البال باشد و آداب خواب ابدا اینکه صور و مانعی بوده است
نرسیده بود و روح او به عالم ارواح می شود هر چند که روح او از ارواح سعدا باشد و قصد و همت او ابتدا در امور عالیه آخرت باشد چونکه زیاده
بودن روح و حسن قصد و نیت و همت آن رفع موانع دیگر را انتهایی نماید بود تا آنکه هیچ مانع و حجابی غیر از تعلق آن به بدن عنصری نباشد در وقت
خواب که البته مرتفع شد بدون مانع بتواند که به عالم ارواح صعود نماید و برسد و از اینجا است که مدار شب در شب است که در وقت خواب های خوب
است که در اول شب می شود و آن است خوابها خوابی است که در آخر شب می شود چونکه در اول شب بسبب امتلاء معده غالب مرطوبات که موجب
تصاعد بخارات است به دماغ و مشوش قوای ادراک است نفس را نقصان و مانعی می باشد بخلاف آخر شب چنانکه در صریح روایتی صحیح است که فرق است
از جناب امام جعفر صادق علیه السلام عرض نمود که رؤیای صادقه و کاذبه مخرج و موضعشان از یکجا است پس فرمودند که صدقت اما الکاذبة المختلفة فان
الرجل یراها فی اول لیله فی سلطان المردة و الفسقة و انما هو شیء یخیل الی الرجل و هی کاذبة مخالفة لا خیر فیها و اما الصادقة اذا رآها بعد
الثلثین من اللیل مع حلول الملائکة و ذلک قبل السحر فهی صادقة لا تختلف انشاء الله الا ان یکون جنبا او ینام علی غیر طهور و لم یذکر الله عز
و جل حقیقة ذکره فانها تختلف و تبطی علی صاحبها یعنی راست گفتی رؤیای صادقه و کاذبه از سعدا و اهل عقل هر دو از یکجا است و لکن بسبب تفاوت
نفس و روح در کمال و نقصان و بلا مانع بودن و عدم آن تفاوت می کند پس بعضی از آنها کاذب و خلاف واقع و بعضی دیگر از آنها صادق و مطابق واقع است
اما رؤیای کاذبه مختلفه پس بدرستی که آنکس می بیند آن را در اول شب خود که وقت تسلط و هجوم و غلبه مرده و فسقه از شیاطین و اجنه است و این نیست
و جز این نیست که این چیزیکه در آن وقت می بیند است چیزیست که بخیال آنکس در آورده شده است و در همین عالم عنصری که مهبط عالم اشباح اسفل السافلین
است و جا و محل شیاطین و اجنه است آنکه بسبب نزدیک نمودن و اطلاع یافتن نفس بر عالم ارواح علیین و بر داشتن صورتها از عالم اشباح
علیین نیز باشد و این قسم از رؤیا دروغ و مخالف واقع است و غیر از آن نمی باشد و اما رؤیای صادقه پس آن است که می بیند آن را اینکس بعد از دو ثلث از
شب که با نزول ملائکه و قبل از وقت سحر است پس این قسم از رؤیا صادق و راست است و خلاف واقع نیست انشاء الله تعالی مگر اینکه جنب بوده
باشد یا بر غیر طهارت و وضو خوابیده و ذکر و یاد خدا نکرده باشد به طوری که شاید و باید پس تمام این در صورت این رؤیا اختلاف و خلاف واقع است
بر صاحب خواب دیر بر وی نماید پس در این حدیث بیان فرموده اند که اگر اینها برای نفس و روح اینکس با اینکه از سعدا و از اهل عقل و همه غالبه آخرت است
مانع و حجاب و نقصانی باشد مثل امتلای معده که مانع و حجابی است طبیعی و موجب مشوش شدن قوای ادراکیه و غلبه قوه خیال و واهمه مخلوط شده باشند
واجبه است و غالب در نصف اول از شب می باشد و مثل جنب بودن و بی وضو و بغیر ذکر و یاد خدا خوابیدن که مانع و حجابی است معنوی و موجب تعلق در
نفس از عالم قدس ارواح علیین گردد چونکه به عالم مناسبتی با عالم رجس و غفلت ندارد پس را ایشان صورتی نمودند و مطلع شدن روح به عالم ارواح ممکن
نیست و اینجا که در رؤیا دیده است از صوری است که در عالم خیال همین قالب عنصری و از عالم اشباح سجینی از تخالطات شیاطین و اجنه بهم رسیده
حقیقت ندارد و شاید که اینها را که دیده است واقع بشود اما بسبیل اتفاق است و ازو نه توافق داشتن و مطلع شدن روح بر حقیقت و اصل آن
و این معنی مفهوم است که فرموده اند که اثر آن به بر صاحب آن ظاهر شود بعد اینکه مراد آن باشد که حقیقت دارد و دیر بروز کند خلاصه اینکه فهمیده شد
در ذوقی است که روح اینکس از سعدا و اهل عقل و علیین و عالی الهمة و القصد و بلا مانع و بدون حجاب باشد و اما اگر روح اینکس از ارواح اشقیا
و اهل جهل و سجین باشد که قصد و همت او سجین و اسفل السافلین باشد که شب و روز ذکر و فکر امورات فانیه دنیویه باشد و میل و اقبال
بعالم اخرت و ملاء اعلی و امور باقیه ندارد و معنا اینکه از ما بین از عالم طبیعت با از عالم نفس چنانکه دانسته شد بوده باشد پس در وقت خواب روح
او از عالم برزخی اشباحی برزخی تجاوز نمی کند و به عالم ارواح علیین نمی رسد بلکه اگر از سعدا است در تمام عالم برزخی می ماند و اینچه را که می بیند همه اینها
از همان صور و اوضاع عالم برزخی و اشباحی است که از حقیقت عالم روح با اینجا منتقل ساخته است و از این سبب احتمال صدق و کذب در آن رؤیا بعضی

نباشد و اگر از ارواح اشقیا است پس اینچه که در عالم رؤیا می بیند از همان صور و اوضاعی است اینها که در عالم برزخی اشباحی است و اینها از همه چیز
ظاهر است که در سمت اسفل السافلین است که محل صور اشباح جهل و اهل جهل است و نبایده بر این ظاهر تعالی است که عالم ما بین آن و
طبقه هفتم از زمین تا طبقه اولی از آن است و محل و ماوای شیاطین و اجنه است که ابالیس و اجنه اینها مرکب از لطائف عنصری است چنانکه سابقا
در باب دوم از این کتاب در تصویر اشکال دانسته شد و مذاهب بعضی از این عالم که این قسم دوم از رؤیا دران دیده می شود به عالم جو نمود و اند یعنی
ما بین زمین و آسمان و مراد آنست که روح صاحب این قسم از رؤیا برزخی به عالم روحی که از جنس دایره اعلی علیین است نمی تواند بلکه اگر از اشقیا است
مرتبه تنزل به عالم روحی که از نصف دایره اسفل السافلین است نمی تواند اگر از سعدا است پس تا به برزخ آن تا عالم برزخی اشباحی است چنانچه
که ذکر شد و هیچکدام از رؤیاهای ایشان معتبر نیست بلکه این قسم از رؤیا کاذب یا حقیقت و بدون تامل است و لکن بر وقوع آنچه
را که دیده است بعینه یا در ضمن تعبیر ندارد هر چند که بسبب کمال شقاوت و شرارت روح آن تنزل کلی نموده باشد و مطلع بر عالم ارواح سجینی نیز
شده باشد چونکه اصل اوضاع عالم جهل و سجین خواه روحی و خواه اشباحی آن کاذب یا حقیقت است و از این سبب است که این قسم از رؤیا را
در آیات و احادیث باضغاث احلام نامیده اند و اضغاث جمع ضغث است و ضغث دسته و دسته علف را گویند که در هم بر هم و مختلف الاشکال و
الالوان باشد و احلام ایضا جمع حلم است در حلم معنی خواب نیز است پس اضغاث احلام یعنی خوابهای و رؤیاهایی است که در هم بر هم و کاذب و مختلف و بلا
اصل و بدون حقیقت می باشد و شاید که بر سبیل اتفاق بر از راه حقیقت داشتن بعضی از اینها در خارج بروز نماید و اینکه چنین دانند که از
رؤیاهای او است و در رؤیا اکثر مردمان که از شریعت و آداب انسانیت دورند و همه اینها را از ایشان غالب است پس باشد از واجب مخصوص نکو
غایب ... مردمان می بینند مثل خوابهای شبهه و متصوفه و امثال اینها از این قسم در اینجا است که ذکور شد و عرفان که شیطان
بواسطه اینها او را گمراه نموده است و ... صوری که در قسم اول مذکور شد که بادر فتح عالمی صوری بیان نشده است باد در عالم اشباح و
قوه خیالیه عنصری هر دو شده است ممکن را این قسم دوم جایی است که شود و باید دانسته شود که بسبب عدم تمیز و عدم فهم در ما بین این دو عالم ایم
از رؤیا را اهل آن و عدم معبر صحیح و صاحب ذکر کامل بعبر رؤیا را در ست ندانند این سبب است که مشهور و معروف است که خواب رؤیا حجت نیست و
بر حکمی از احکام شرعیه نمی شود مثل اینکه فی نفسه و من حیث الذات حجت نباشد چگونه می شود که فی نفسه حجت نباشد حال آنکه دانسته شد که رؤیای
مؤمن جزئی از اجزای نبوت و وحی است و حجت بودن رؤیای حضرت ابراهیم علیه السلام در خصوص ذبح حضرت اسمعیل مشهور و معروف است و هم
چنین از پیغمبر ما صلوات الله علیه و آله نیز موده خداوند که لقد صدق الله رسوله الرؤیا بالحق و هم چنین از غیر ایشان از اشخاصی که از
اهل عقل و کمال و از شیعیان کامل آن جناب باشند این محقق و ثابت است پس بنا بر این هر گاه اینکس که تعبیر حاصل شود که رؤیای او از قسم اول است و
تعبیر او واضح است البته حجت و دلیل بر احکام شرعیه باشد و از اینجا است که در حدیث نبوی رسیده است که من رآنی فقد رآنی فان الشیطان لا یتمثل بی
یعنی هر کسی که من را در خواب به بیند پس بتحقیق که من را دیده است و شک نماید بجهت آنکه شیطان به صورت من نمی شود و نمی تواند شد و در احادیث ائمه مثله
هدی ایضا رسیده است که شیطان متمثل بصورت ما و صورت شیعیان ما نمی شود و از این تحقیقات معلوم شد که حال این کس در وقت مردن و در عالم برزخ
و بعد از مردن تابع حالت او است در عالم دنیا و قبل از مردن و در هر فکر و ذکری یا هر کسی و هر چیزی که در اینجا با اینها مشغول و محشور است در
آن عالم ایضا با اینها مشغول و محشور خواهد بود و لکن بطور بروز نمودن حقیقت اینها است پس اگر در اینجا با خدا و ذکر او و با رسل و انبیا و ملائکه
و قرآن و اهل عقل و علم و شغل نیکو و امثال اینها که از امور باقیه اخرویه است مشغول و محشور است در آنجا هم در آن عالم با همینها که بطور حقیقت
و نور و بهجت و خوبی و جنت و حور و قصور و امثال اینها بروز می کند محشور باشد و اگر با غیر اینها و با اهل دنیا و ابنا جهل و شیاطین و اعمال
زشت و امثال اینها که از امور فانیه است مشغول و محشور است در اینجا در آن عالم ایضا با همینها که بطور حقیقت ظلمت و عذاب و نقمت و جهنم و زقوم
و غیر آن و امثال اینها بروز می کند محشور باشد و از اینجا است که مضاعف بر احادیثی که در این خصوص سابقا دانسته شد از جناب پیغمبر صلوات الله علیه
و آله فرموده است که الناس کما یعیشون یموتون و کما یموتون یبعثون و کما یبعثون یحشرون یعنی مردمان همچنانکه زندگی می کنند همچنان می
میرند و همچنانکه می میرند همچنان مبعوث می شوند و همچنانکه زنده کرده می شوند حشر نموده می شوند و در کلمات جناب امیر صلوات الله علیه بعینه
رسیده است که عش ما شئت فانک میت واحبب من شئت فانک محشور معه یعنی زندگی بنما هر قدر که می خواهی پس بدرستی که تو خواهی مرد و دوست بدار هر کس را
که می خواهی پس بدرستی که تو محشور با او خواهی شد و از اینجا است و طریقه اینکه بعضی از اصحاب حضرت پیغمبر و ائمه هدی صلوات الله علیهم شخص مبتلی را که
می شناختند و تفرقه ما بین ایشان در این عالم می کردند که تو معلوم است انهم تعم بلی هر دو کلمه اطلاع یافت بر اسرار عشق محال است ... دل عاشق
جان ماند و بدانکه همچنین در حالت خواب نفس قطع تعلق روح از عالم حیوانی فقط می شود در نباتی بلکه تعلق آن به عالم نباتی بدن عنصری باقی است
و بواسطه همین تعلق است که در ما بین خواب نفس و مردن باشد لهذا این بدن عنصری در هر جا که از لوازم نفس نباتی عالم طبیعت با او است تابع
مثال او است و به انفعالات منفعل می شود مثل حالت احتلام و مرض و آنچه که جزو از لوازم نباتیه و عالم طبیعت این بدن مادی و عنصری است که
تعلق روح با آن در وقت خواب باقی است و قطع نشده است پس این بدن در این حالت در امثال آن تابع بدن صوری مثالی است به انفعالات منفعل گردد
و در حالتیکه از لوازم نفس حیوانی و عالم حس ظاهری او است که تعلق روح از آن در خواب منقطع و زایل گردیده است در انفعال قوای آن بدن مثالی نمی باشد

مثلا اینکه اگر ببیند که باران بتدریج میبارد هر اینه این تدریج هم نمی شود و باید دانسته شود ایضا که از برای هر چیزی که در این عالم مادی عنصری هست و واقع
می شود صورتی و مثالی در این عالم اشباح صوری می باشد خواه آنکه از برای آن چیز در این عالم صورت باشد از قبیل صورت نبات مثلا و حیوان باشد از قبیل صفت
شجاعت و مکر و حیله و علم و جهل اینکه که در اینجا از برای آنها صورتی نمی باشد و در آن عالم می باشد مثل صورت شیر که صورت صفت شجاعت است و روباه که صورت
صفت مکر و حیله است و آب که صورت صفت علم است و خنزیر که صورت صفت جهل است و نجاست که صورت صفت متاع دنیا است و امثال اینها و شاید که از برای
یک صفت و یک حقیقت باعتبار جهات متعدده صور متعدده باشد از قبیل صفت و حقیقت علم که از جهت آنکه سبب حیات و بقای نفس است مثال و صورت آن آب است و از جهت آنکه
سبب حصول لذت و شیرین است از برای نفس مثال و صورت آن عسل است و از جهت آنکه از عالم صباحت و نور است مثال و صورت آن شیر است و از جهت آنکه
سبب حصول نور و سبب تفرقه نمودن نفس است فیما بین حق و باطل مثال و صورت آن اجسام نورانیه است از قبیل آفتاب و چراغ و در او جواهر نورانیه و نیکو و
هذا القیاس و شاید که صورت یک حقیقت بالنسبه باشخاص که سبب حصول آن حقیقت در حق ایشان مختلف است بسبب اختلاف مراتب و مقاصد ایشان هم صور
یک حقیقت صورتهای مختلفه ایشان باشد از قبیل آنکه صورت حقیقت حیات است و لکن از آنجایی که سبب بقا و ترفع مردمان در مراتب و مقاصد خویشتن
حیات و انتعاش نفس هر یک از ایشان چیزی است که مخالف سبب حیات و انتعاش نفس دیگری است پس بالنسبه بشخصی که مقصود او نور باطن است و سبب حیات
و انتعاش نفس از حقیقت علم است آب از برای آن شخص صورت علم او است و بالنسبه بدیگران که قصد و همت ایشان در مطالب ظاهره است از قبیل
سلطنت و جاه و عزت دنیویه همان آب هم از برای ایشان صورت مال و سلطنت و جاه و عزت است که سبب خوشی و انتعاش نفوس ایشان می باشد و بدانکه
که از برای یک حقیقت متضاده بسبب اختلاف فصول و اختلاف مقاصد مردمان در آنها مکصوف باشد از قبیل صورت آتش و باران که در فصل
زمستان مثال و صورت و حقیقت خوشی و راحت است و در فصل تابستان مثال و صورت حقیقت ناخوشی و تعب است و ایضا شاید که آن صورتی که
در آن عالم دیده شده است موافق همین صورتی باشد که در این عالم است مثل آنکه در عالم رؤیا دید
خواب ببیند که دزد آمد در خانه او و مال او را برد مثلا و در عالم یقظه و بیداری هم همین را ببیند و شاید که موافق نباشد محتاج بتعبیر و تطبیق نمودن
معبر باشد و در این صور شاید که در ما بین تعبیر و تطبیق معبر و آنچه را که دیده است تناسب و تقاربی باشد که باین سبب ذهن معبر و منتقل بتعبیر گردد از قبیل
آنکه ببیند که گوسفند یک شاخ در موضع مخصوص از او بریده و تعبیر چنین کرده شود که آن زن امام لخ موضع الغرض خواهد بود چنانکه در تعبیر نمود
امام ع همین رؤیا را بهمین تعبیر بخصوص شنیده است و شاید که فیما بین تناسب و تقاربی نباشد بلکه تباعد بسیار باشد از قبیل آنکه دیده است که هفت
گاو و چاق هفت گاو لاغر را می خورد بلاد تعبیر کرده شود که بعد از هفت سال دیگر هفت سال قحطی می آید چنانکه در تعبیر حضرت یوسف ع همین شد بار اینهمه تعبیر
انتها بود است و شاید که تعبیر در زودی موافق افتد و شاید که بطول بکشد چنانکه چون که امثال این اختلافات مذکوره در رؤیای بابان میباشد و
معبر بحقیقت باید که ذکاوت و فطانت و قوت حدس و نور عقل آن در تطبیق نمودن مثال صور عالم اشباح با مثل و صور و حقایق اینها در اطلاع بر اختلاف
حالات اشخاص و تفاوت مراتب و مقاصد ایشان در تفاوت فصول و اوقات و ایام در غایت حدس و نهایت فطانت و ذکا باشد تا آنکه تعبیر و تطبیق آن نموده
آمد چه ممکنه علم بر مقاصد حالات شخص خواب بیننده مدخل عظیم در امر تعبیر دارد پس اگر چه آن شخص فی الجمله ذکاوت و فطانتی داشته باشد هر اینه در تعبیر
خواب ها اعرف و بصیر از غیر خواهد بود و بالجمله اهل تعبیر اشخاصی می باشند که مؤید بتایید الهی و نور عقلی و غور نماینده در اسرار و بطون شریعه
باشند و ایشان از علم بطون و تاویلات قرآن مجید و کلام خدا و رسول الهی و ضبطی باشد غیر ایشان چون که مرجع علم تعبیر بعلم تاویل و بطون و حقیقت
شناختن است آری بحکم عقل نوان دید و شناختن آنها که نمودند چه مردم زمان ما قاصر است و مخفی نماند که در بعضی از رؤیاها که رسیده است که
واقع شد رؤیا هر چه بگوید که تعبیر آن نمود شود و باین سبب ایضا وارد شده است که باید رؤیای خود را نقل نمود مگر بشخصی که عاقل و عالم و ناصح
هر خواه باشد پس مراد از این احادیث نه آن است که از آنجا که شاید که تعبیر و وقوع رؤیا طول بکشد و بزودی وقوع نیابد بسبب طول کشیدن آن شخص خواب
نموده را فراموش غالب چنین داند که خواب او اثری نکرده است و بعد از آنکه تعبیر آن دیده شد متذکر و منتظر آن می باشد تا وقت وقوع آن شده فرموده اند که
وقوع رؤیا بعنی علم بوقوع آن بسته بر تعبیر است نه اینکه مراد این باشد که از برای رؤیا حقیقتی و غایتی غیر از گفته معبر نمی باشد چگونه چنین است و
حال آنکه آنچه را واقع می شد است و حقیقتی داشته است مدت است مر آنچه را که واقع نمی شده است بنام او است که تاثیر کلام معبر در واقع شدن یا
اسباب فال زدن و تاثیر کردن کلام است در نفوس چون که چون که از برای زبان کلام در نفوس ضعیفه علم الناس و در امور که متعلق بایشان است تاثیر
شدیدی می باشد چنانکه سابقا دانسته شد و چنانکه در قصه رؤیای یکی از رفقای حضرت یوسف ع بوده است که خداوند در قرآن حکایت آن را
فرموده است که هر شخص دیده که در خواب دیدم که بر بالای سرم طبق نانی بود و مرغ از آن می خورد و آن حضرت تعبیر آن نمود که تو را بردار خواهند کشید و مرغ
از سر تو خواهند خورد و بعد از آن شخص گفت که دروغ گفتم و من خواب چیزی ندیدم آن حضرت فرمود که آنچه را گفتم واقع خواهد شد و کلام آن حضرت
در نفس آن شخص اثر کرده و اثر بخشیده کشته شد بدار کشیده شد و مرغ از سر او خورد این است شمه از بیان و تحقیق کیفیت خواب بدانکه بالعرض و عرض مقصد
تحریر این رساله هر چند که عباس خان طریقه اختصار نموده شده موجب کلال و ملال گردید که هر سر رشته علی که رسید ملول و دیر ملال العلماء علم و عمل
دالعمال المشغول بمقصد خود که هم کبساد بمشه دلهای ایشان از جنبه مسکن خانه او است تحفه و از جمله رغبه دارای خوش گذاری نسبت بتدبیر نظر نمود و در امرها
از است که بکجروی و از جمله اجزا منزل و از جمله ضروریات معیشت انسان و لوازم مالک و تدبیر امر است پس از آنکه چون دانسته شد که رغبه دارای این چیزها که سوای نفس

ودیر است باید که بجهد و جهد داری و صلاح آن در بقا و بقای نفس و دین باشد پس باید که نظر او در باب اینکه در امر مسکن و مأوای خود بر وجهی باشد که از آثار عقل
باشد نه آنکه بعین بر بنیه نظر کمال آنکه منبعی در این است باشد و اینکه از آثار جهل و منابع و نقصان از حق نفس و کمال آن باشد پس باید که از لاحاظه و مسکن را
در جای قرار دهد که مدد کار ای برای آن ولا اقل قریب باعتدال باشد تا آنکه مزبله در نفس ما بر صعت مجلس تحت دکرسی تعدد اثر عقل و افاضه نور ایمان بکرده
و از مکانهایی که هوای آن متعفن و بر خلاف اعتدال است احتراز نماید و در صحه ور لاحی باشد که ایضا از سلطان ظالم و قاضی عامل و طبیب جاهل و نهر
و زراع اراول و اسباب جاری و حمام نیز و امثال اینها خالی نباشد چون که جمیع اینها دخل عظیم در سرور و نشاط و حیات و احوال آسیب و فراغ نفس ربط دارند
و در نبودن اینها فساد و اختلال عظیم از برای نفس و دین و دنیا می باشد و اگر در جایی باشد که هر یک از اینها در یک جا باشد هر اینه بجز زوال خواهد بود و ایکن
این جای مر اهل خوانده و مسکن او باشد پس نور علی نور است و در این باب در حرب کفار و مخالفین مذهب و ملت و ستایش و فضیلت و امثال اینها که اگر
دین خود را در اینجا نتوان نمود و تکمیل نفس و دینداری بر اینکه منتقد تا بتقریب است مسکن و مأوی نکند و بعد از اینها نظر و تامل در امر مساحت نماید
که از اینها مدخل عظیم در آرامد تنگی و فراغت و دینداری می باشد و همسایه چنانکه در کتاب هم رسید است از نوابغ ظهور است و خوب را که بیننده خانه
بی آزار و بد را افشا نماید و همسایگی با عشیر ورد و خبر اینکه موجب انس و او است و از اینجاست که حضرت پیغمبر و ائمه علیهم السلام بخداوند خود
استعاذه نموده اند و بنا او رده اند از همسایه بد نموده ما اللهم انی اعوذ بک من جار سوء و از برای دیگران الجار ثم الدار فرموده اند پس لازم
است که با کسی همسایگی نماید که معد از دین سبب تکمیل نفس و صلاح امر معیشت او باشد و در مثال این ها که همسایگی نفس با قلیل الوجود است
لااقل همسایه باشد که مانع و مزاحم او نباشد و امر دین اینکه را فاسد و معیشت او را بر اینکس تنگ نگرداند خواه در مسکن او و سعت او را بابد و بیکر
چون که مطاق و سعت دادر نفس و فرح و انبساط نفس مدخل بی باشد خصوصا در مسکن منزل لکن و سعت آن یعنی بزرگی ساحت آن و بسیاری بیوتات آن بطوری
که منجر بافراط و اسراف نشود در نزد عقل مطلوب نباشد و حسن سبب دوری از زلزله و اجتماع الجزء و دفع آفات و کثافات و از اینجا است که فرموده
است که از جمله سعادت و راحت و خوشی و زندگانی اینکس و سعت خانه او است و وسعت خانه بسیار ارک و میمون است و از جمله تلخی زندگانی اینکس تنگی خانه
او است و تنگی خانه مشوم است و خانه را در زمینهای محلها با بیان و میمون قرار دهد و از زمینهای مشوم و غیرها که نفرین و عقوبت بر آن نازل شده احتراز نماید چون که
علیین و سجین و شقاوت چنانکه سابقا دانسته شد در جمیع موجودات جاری است و خوب و بد در همه چیز می باشد مگر اینکه نفس اینکس فی
ذاتی کلی داشته باشد که دافع بر هم آن بدیها باشد و او مفاسد و خلل را از دزد و جانور و غیر اینها از آن نشاید و دکانها بطوری که ممکن باشد فرح
بلند نمودن دیوارها باشد چون که بلند نمودن دیوار بجهت مقصد حفظ از اسباب ترفع و تفاخر بنیست و مذموم نباشد بلی سقفها و بنا و مساکن
از زیاده بر قدر حاجت و ضرورت معیشت که مقدار هشت ذراع شرعی است که ساخته و حب است نماید که از اسباب ادار و معبا و ترفع و مباهات و
تفاخر نفس است و از اینجا است که وارد شده است که ملکی نه موکل بر بناها و عمارتها است ندا می کند اینکه زیاده بر سقف از کوفی و سا و کوفه
بادکه این بر بد با فاسق یعنی تا کجا اراده داری ای فاسق یعنی از بجا رح زاطاعه خدا و صلاح نفس خود و در بعضی از روایات بجای یا فاسق یا افسق الفاسقین
وارد شده است مگر اینکه صلاحی از قبیل نکته نمودن هوا و امثال آن در ضمن بلندی باشد و مع ذلک ایمن از ترفع و تفاخر نفس بوده باشد پس در این
صورت در ما بین هشت ذراع و زیاده بر آن الکرسی تفرس نماید یا آنکه گو بر زانه اقدسا آنکه از شرح شد نیت که مسکن انسان و در زمین نه در
آسمان است بلکه بد هواست سالم و این بماند و از اینجا است که متعلق شده است که در عمارات فالبه مر تفعه مشابهت و امارات کثیفه و نوسبیده
دیگو بر از جای بی ونفسد و مکان اگر ابتدا نماید به اسبئلا ازها در روز یکشنبه بکند اما آنکه موافق نمازی بد اخلو فرموده خداوند آسمانها را آبادند
مورونا سبحکام و برکت کرده و قصد کننده و داعی و در کردن و ساختن مثال اطاعه خداوند و فرمان بر برای حکم عقل و صلاح امر نفس بکند
و دین خود باشد چون که از جهت حفظ نمودن بدن از سرما و گرما و حفظ نفس و حفظ نمودن اموال و سایر ضروریات که از برای معیشت انسان لازم
حکم عقل و از آثار او است پس در ساختن و کردن آن مرتکب امر حرامی که خلاف عقل و شرع و موجب فساد دین و نقصان نفس باشد نکردید و دنیا ما
در آن تمام بد و ابحر را دخل در صلاح نفس و بدن و دین ندارد و موجب تضییع و اتلاف مال و وزر و وبال او است و شیوه ابنا جهل و اشرار و
ذاکه دخل دارد و می باشد محکم بسازد که خداوند حکیم و محکم است و دوست دارد بنده را که هر گاه بنده عملی نماید از برای حکم نماید و از برای مصالحی که
بالنسبه باوقات و بلدان و باحوال اشخاص مختلف می شود مواضع متعدده مختلفة الاوضاع و بقدر حاجت و مصلحت خود بسازد از قبیل بیرون و اندرون
جای مردان و اندرون خوابگاه و ماوای زنان و محل نماز و مقام زمستان و تابستان و مهمانخانه و مربط و جای دواب و حیوانات و جای عبید و اماء و خدمه و جای آتش و مطبخ و
جای خادم و اقوات و اموال و جای اشیاء زمستان و جای زیر زمین و بیت و امثال اینها که همگی از اسباب وسعت خانه و صلاح نفس و بدن و مطلوب عقل و
شرع است و لکن در هیچیک از اینها افراط و اسراف که علامت ریا و سمعه و تفاخر و تکبر نمودن نفس است نماید که از آثار جهل و ظلمه نفس است و نیز
اینجا است که در حدیث نبوی ص شنیده است که من بنی بناء ریاء و سمعة حمله یوم القیمة من الارض السابعة و هو طوق فی عنقه
ثم یلقی فی النار و لا یحبسه منها شیء دون قعرها الا ان یتوب یعنی کسی که بنائی و عمارتی از جهت ریا و سمعه یعنی بجهت نمودن و شنوانیدن بمردمان و
اظهار نمودن ترفع و تفاخر را بنا کرده شود همان بنا را آن شخص در روز قیامت از زمین هفتم در حالتی که آن بنا طوقی است که آن را از گردن
باید بعد از آن طوق نموده می شود و در گردن او و انداخته شود آن شخص در جهنم و هیچ موضعی از جهنم حابس نگاه دارنده او نمی شود مگر قعر آن مگر آنکه آن

شخص نبات از مرض نو بر نماید در بعضی سؤال نمودند که بنائی که از جهت ریا و سمعه است کدام است و چیز غالب [illegible] فرمودند که آنست که بار بر بلند
کنا بر و مد خاجه این کراست و می سازد از جهت زنانی نمودن بر همسایگان و مباهات نمودن بر اقران خود و مرویست از جناب امام جعفر صادق ع
که هر کس کسب نماید مالی را بطریق حرمت و از غیر راه حلیت این مسلط می سازد خداوند بر آن تا بنا و عمارت و آب و گل را تا آنکه از آن فانی سازد
و حدیث دیگر است که آن زمینهائی که صرف نموده می شود در آنها مالهائی که از غیر وجه حلیت کسب نموده شده است تا شدید می شود با هم منتقم
یعنی انتقام کشنده و هم چنین سایر اوضاع و اطوار که هیچ مدخلی در صلاح امر نفس و بدن و دین ایشان ندارد و از آثار عقل نباشد تا آنکه
موجب فساد دین و از آثار جهالت شمارد و بر پا ندارد از قبیل گچ کاری و آجر کاری که غالبا از برای زینت و نماید است و از قبیل نقش و نگار
و صور و تماثیل در سقوف و جاها و درها و پنجرها و پردها و فرشها که مطلقا و اصلا و بالنسبه هیچکس و در هیچ بلد هیچ منافع با امور معتبره
دین ندارد و صلاح اندیشی نفس ندارد بلکه محض لهو و لعب و زینت و غفلت و تضییع مال و عمر و دین و نفس است و از اینجا است که فی الجمله مدح
کل وخشت که اسباب و آلات ملذه ضروری و کفایت است و مذمت گچ و آجر که غالبا اسباب و آلات زیاده بر مقدار کفایت و ضرورت است در احادیث وارده
است و جناب پیغمبر ص فرموده است که جبرئیل از جناب خداوند [illegible] فرموده است که خداوند [illegible] فرموده است [illegible]
است ایضا که ملائکه داخل نمی شوند در خانه که در آن سگ یا تمثال جسد باشد یعنی که در آن بول کنند باشد و مراد از تمثال جسد صورت ذی روح
باید نمود [illegible] و کفایت را باید که متوجه شود تا آنکه روی بخرابی بگذارد و او را تعمیر نماید و معطل و مهمل نگذارد و اگر خود [illegible]
حفظ و تعمیر [illegible] نگذارد از اینکه بشود و حق از ضایع نکند که در حدیث است که اتقوا الله فانکم مسئولون حتی عن البقاع و البهائم یعنی
تقوی و پرهیزکاری [illegible] بخدا قسم که البته سؤال نموده می شوید شما از حق هر کس و هر چیز حتی اینکه از حق زمینها و حیوانات سؤال
نموده خواهید شد و بنا و خانه را محجر نماید و لیکن بحجر این نخواهد چنانکه سابقا دانسته شد و در فضاها را بلند و کنار [illegible] مکر اینکه
در پیش و تنگی آن [illegible] و اگر نوعی [illegible] در آن باشد تا آنکه خود عرض نموده باشد پس از [illegible] و در حجرها و در زاعها که ملک [illegible] است
ایضا متوجه شود و آب را [illegible] از اینها نماید تا آنکه از هر وقت رسیدن بکمال خود قطع نماید و خانه را از نجاسات و کثافات و حیوان حرام
گوشت مثل سگ و خنزیر دور نماید خصوصا موضعی که مسکن او است چنانکه مضمون حدیث دانسته شد و همیشه از اسباب جاروب و تنظیف و پاکیزه
نگاه دارد که موروث وسعت رزق و مزیل فقر است خصوصا در خانه را که گشودن آب پاشیدن و جاروب نمودن آن قبل از طلوع آفتاب زهر زود و دیر [illegible]
وسعت و گشودگی موروث او و دوری از سرپرست [illegible] و خاکروبه را در خانه و در پشت در خانه جای ندهد که ماوی و مسکن شیاطین است و خانه
عنکبوت را هم نگذارد که مسکن شیطان و موروث فقر است و حیوانات را از قبیل کوسفند و مرغ و کبوتر و گربه و امثال اینها را در خانه جای بدهد
تا آنکه اطفال جن باینها مشغول شوند و اذیت و آزار باطفال صاحب خانه نرسانند و اینکه ایضا سبب نزول رحمت خداوند باشند چونکه سبب
کلبیعی و بی مقصدی اطفال جهت نزدیکتر بدو داخل موضع تاریکی از خانه نشود مگر با چراغ و روشنائی و در شب چراغ را قبل از غروب آفتاب روشن
کند که مزیل فقر است و تحویل و انتقال از مواضع تابستانی بزمستانی و برعکس آن در شب یا روز جمعه نماید تا آنکه بمواضع تابستانی در پنجشنبه و
بزمستانی در جمعه نماید و هر وقت که داخل یا خارج از خانه می شود دعای ماثوره را که مضمون آنها مشتمل بر طلب فتح و فیروزی و وسعت و برکت
است بخواند تا آنکه بهمین مطالب که خواهد از خدا و بدرطلب نماید و مخصوص از کردار و گفتار امام محمد باقر ع روایت شده است که هر کس که
و قتی که از منزل خود بیرون آید هر چند که در روز بیست مرتبه مثلا باشد ابتدا عار ابخواند البته خداوند تبارک و تعالی کفایت امور حتمه دنیا و آخرت
او را می نماید و دعا این است که بسم الله حسبی الله توکلت علی الله اللهم انی اسألک خیر اموری کلها و اعوذ بک من خزی الدنیا و عذاب الآخرة و بخصوص
ایضا از جناب پیغمبر ص مرویست که هر کس در هر وقت که داخل منزل خود شود سوره حمد و توحید را بخواند هر اینه فقر او زایل و برکات می شود و خیر
هنرا دمبکر [illegible] و محفی نماند که مظفر بودن باین مقولات از دعیه او را و اثر بخشیدن اینها بسبب علم و استمرار و عدم حسن اعتقاد است که چونکه
اثر بخشیدن اینها با استمرار و حسن اعتقاد است چنانکه مکرر دانسته شده و در شب در خانه را ببندد و کلید آن مستور و پنهان دارد و غلق و کلید را
بیمت زانت قرار دهد و در وقت بیرون رفتن اهل خانه را اخبار نماید مگر اینکه مصلحتی در ضمن اخفا بوده باشد و در وقت داخل شدن ایضا
اعلام نماید هر چند که بواسطه تنحنح نمودن باشد و نجاه داخل نشود تا آنکه مکروه و خلاف طبع را نه بیند در حال مراجعه نمودن بسوی خانه در راه
[illegible] و خالت رفتن بنا زار و در بنا و رفتن راه بر زود هر چند که هر دو محرم او باشند و چونکه جناب پیغمبر ص نهی از آن فرموده اند و را
راهرای [illegible] و مزاحم ایشان نشود و دفع آزار از قبیل سنگ و کلوخ و امثال اینها از جاده و طریق مسلمانان نماید که باعث ثواب است
ایمان [illegible] اختیال و تبختر را ترک نماید بطریق ناز و جنبانیدن و میل دادن اطراف خود که معنی اختیال و در جهتی که خداوند نهی فرموده و لا
تمش فی الارض مرحا یعنی راه از [illegible] فرموده است و نهی فرموده ان الله لا یحب کل مختال فخور و از اینعوض دانسته شد چونکه از آثار دنیه کبر است و راه
[illegible] بطریق تواضع و فروتنی که در فرموده و عباد الرحمن الذین یمشون علی الارض هونا مدح آن فرموده است و ابرو و از اینجا است که
[illegible] که موجب تواضع و فروتنی [illegible] و مانع و طریقه تبختر و اختیال است در شریعت ممدوح شده است جناب پیغمبر ص فرموده
تعمموا فانها من سنن اخوانی النبیین ای پیامبران [illegible] فرموده اند و طریقه انبیا و اولیا بوده است خصوصا در جائی که کبر بیند و از آنحضرت ایضا روایت شده که

من بلغ اربعین و لم یغلب علمه جهله فلیتجهز الی النار [illegible] تحقیقه که معصیت نموده است چونکه چنین
و بعد بودن المراد او بسبب ضعف و پیری انما است و منجر باختلال و آثار تکبر که اکبر کبایر است که نموده او دیده است که بزرگ و کوچک
اسراییل همکی از جهت تواضع و دور نمودن از خود تکبر و اختیال عصا در دست می گرفتند این است که از عبادت ماهر زمانی در مسکن [illegible]
سکون و حرکت اینکس در حضر که غالب اینها از امور زمان می دانستند و [illegible] و لکن از آثار عقل و نور ایمان و حسن قصد و نیت ایشان
بمقتضای [illegible] و بطریق عقلت و از آثار جهل است که مذکور شد بار عقل باشد بجهة آنکه از آثار عقل و نور ایمان بود
جمیع را بر پیکیهی بودند تخلف از بعضی و از بعضی [illegible] چونکه تخلف نمودن آثار حمق و تبعی [illegible] نباید بود که نفس [illegible]
و سایر اوصاف و عادات و منکر و فساد نیکو که از آثار جهالت را از جامه داری ایشان هم بهمرسد و از ایشان [illegible] از اینجا معلوم می شود که از این
دیگر که [illegible] در صورت ممدوح و نیکو است و از آثار عقل بدانسته می شود و دیگر را از اهل عقل [illegible] از آثار عقل
و بمقتضای عادت و هوای نفس است ایضا بر نماید که عمل نمودن را یعنی عملی از نور ایمان داد و از روی شعور و معرفت و قصد و نیت خیر بوده
باشد تا آنکه در همه اینها بر یک نهج و یک منوال باشد و اینکس را با اهل عقل و اهل آخرت محشور کنند و نجات ابدیه و دولت سرمدیه بهمرسد و از قبیل ع
والم و محنت حمل خلاص نماید از اسباب بر بغاش [illegible] دولت را این سرا و کنار این در را این زاست چون نقش عم زود و به بنی سرا خوا
تخصیص کرد و اهم مواد از اسفراست **تحفه** و از جمله در عبد داری حق کذاری سکد جوع بر عبد داری حق کذاری نفس اهم می نماید نظر
ملازم بودن در حاستر و حرکت نمودن از است و خالت سکون حضری از محل سکنای خود که خالف است نمودن از است در مسکن نیز احمال
امور دینی و دنیوی معتبرست ایضا مانند آنکه در سفر مضار و مفاسد و بلای بسیار است از قبیل تعرف بالدنیا و تبدل احوال و تغیر اوضاع با
و اقربا و احبا و سطیر و بهانه برای الوفات و مفارقت وطن که بر هر کس ناگوار و حب الوطن من الایمان است و احتمال تلف شدن مالهای نقد جمل و با کمر بها
و کرسنگی و تشنگی و قطع فیافی و طی منازل و عبور از راهای صعب و صعود بر کوهها و تلبد و هم و عم و حزن او را بعد و وصل و ترک عادت شود و تبدیل منعت و نطن
و حفظ نفس و متاع و مال و صحبت اشخاص مختلف و مسافرت و تحمل شدت بلا یاد یعنی بعد از آن ایشان و مضار مکاری و جمال و اهمال با امور و از قبیل
تحصیل علم و اشتغال بعبادات و امثال آن کما که امور دینیه محصلست و با فراغ خاطر و اقامت در وطن و اجتماع اسباب حضور و تحصیل آنها امکن
اسهل و اسار است و علی هذا القیاس سایر مضار و مفاسد حسن ان یکن انکه معلوم است بر عقلا مخفی نیست و باینه شود و ملی از لوازم
در حرکت بودن از محل سکنی و اقامت و دور شدن از وطن است و از اینجا است که وارد شده است که السفر قطعة من العذاب بخطعة من السفر و وارد شده
که لا ینبغی للعاقل ان یکون ظاعنا الا فی ثلث مرمة لمعاش او تزود لمعاد او لذة فی غیر محرم یعنی سزاوار و نیکو نیست از برای شخص عاقل که
بوده باشد کوچ کنند و بیرون شونده از وطن و محل اقامت خود مگر بجهت سه امر یکی اصلاح معاش و یکی توشه برداشتن از برای آخرت و معاد و یکی
لذتی بردن در غیر حرام پس سفر بودن در غیر این سه امر از جهل و از آثار جهل دانسته ندو و وارد شده است که من سعادة المرء المسلم ان یکون قیمته
فی بلده یعنی از جمله سعادات و دولت شخص مسلمان آنست که بوده باشد کسب او و بدو در خانه او پس مرو اصلاح معاشه او در وطن و بلد قامت او حسن را ده
شده است که در سفر رفتن از خانه و وطن باشد تا آنکه از خارج حیث از اسباب سعادت و نقیب دانسته نشده لکن با وجود این سفر کردن در ضمن سفر تو بد
منافع و فواید بسیار ایضا باشد مثل تفرج و دفع غموم که در وطن از برای آدمی از برای اهل تبحر همه دست دهد و مثل کسب معیشت و وسعت که در وطن از برای
از اصلا میسر نشود و تحصیل عزت و بجهت معلومات غایب و احباء که بدون مفارقت از ایشان دست نمی دهد بلکه منقلب شمار است که سبب
علم و کمال [illegible] و سفر و از صحبت امجد اکابر و از تجربه و دید از امثال و دیدن اشیا که [illegible] حاصل می شود و در سفر جد و دنیا
دینی با علما و صلحا و اتقیا و تبرک و بدین برو نیز و صحبت ایشان که فوز عظیمی است که النظر فی وجوه العلماء عبادة و ارد شده است و ذکر فرموده
جناب امیر صلوات الله علیه تصریح بابن فواید نموده شده است و از اینستکه فرموده اند تغرب عن الاوطان فی طلب العلی و سافر ففی الاسفار خمس
فوائد تفرج هم و اکتساب معیشة و علم و آداب و صحبة ماجد فان قیل فی الاسفار ذل و محنة و قطع الفیافی و ارتکاب الشدائد فموت الفتی
خیر له من حیاته بدار هوان بین واش و حاسد و خداوند عالم ایضا فرموده است که و من یهاجر فی سبیل الله یجد فی الارض مراغما کثیرا و سعة و مثل
تصحیح بدن که بسبب ریاضت و حرکتی که لازم و از تحلیل نمودن اخلاط فاسده و رطوبات فاضله را حاصل می شود و تسافروا تصحوا فرموده اند و مثل
تحصیل ملکه شجاعت و سخاوت و عبرت و جلادت و سایر اخلاق حسنه نفسانیه که از تجارب و تعب حاصل می شود و مثل رسیدن و کوشش اینکس از شنیدن
امتعه و اوضاع و ... و نرم شکستوق و ترغیب و دیگر اینها مثل مطلع شدن بر صنایع غریبه که اند و غلبه تطلف او که موجب نا بدی معرفت است و مثل
دوری از مخالطه اشخاصی که در دوستی باشند و معروف و مرجح نکردیدن اینکس در نزد ایشان که اینکس ایشان از برای اغراض هایند و لجماع نمودن
با اینکس مهلی اعراض باشد و بتوهم است و بر صحیت اینکس از جمله محرمات و مخلفات نقل است علاوه خالت سفر و سابقه که خوا اینکس و محرمات در ما ملیح
باشد پس رسیدن بر آن اعتنا نمیکند چونکه مطالبات امور دنیویست که مشروط بطول امل است و بامکث نمودن اینکس در اوقات قلیله در زمان بسا ایشان اداره
و خود اینکس ایضا تنزه و حریص بر جمع مال و متاع دنیائی می شود چونکه این خصلت ذمیمه ایضا از طول امل که شمای سفر و رحلت بیاست تا آنکه در مثل این در سفر اپیا
فواید و منافعی که همگی ایضا ایضا در نزد ارباب عقل که هم معلوم و مشاهد محسوس و قطع نظر از سفر آنکه از منافع مصلحت و کثرت فواید و منافع بنا در شریعت

واجب نماید و بکرات دیده شده است از قبیل سفر حج و عمره و جهاد و زیارات و فرار نمودن از شورشها و مهلکات مثل فرار از قحط و طاعون و وبا و مهلکهای
که در وطن از برای اینکس بر پا شده شود از جهات و نا ایستد در مرض بر جمیع اموال دستور شد که عیوب نفس و مغرور شدگان و مانع شد بادی کمال او اند که
فضیلتی از فضائل نفس چونکه اکمل و افضل از خود را ندیده بلکه شنیده است خصوصا در این زمانها خصوصا از برای عالم و طالبان علم و از قبیل هجرت
از بلاد کفر و هر بلدی که دین داری و اقامه شعائر الله در آن نمیشود که در مورد الم تکن ارض الله واسعة فتهاجروا اشاره باز است و امثال اینها و در
احادیث وارد شده است که البلاد بلاد الله والخلق عباد الله فای موضع رأیت فیه الرشاد فاقم واحمد الله یعنی شهرها شهرهای خداست و خلق
بندهای خدا و بندگان هر موضع و بلدی که به بینی در آن رشاد را پس در آنجا اقامت نما و حمد خدا را بجا آور پس هر وقت که سفر نمودن مشتمل
مثل این فواید و مصالح نباشد هر آینه سفر کردن از آثار عقل و از حکم عقل نباشد و از آثار جهل است هر چند که متضمن مفاسد مذکوره [illegible]
و در این صورت اقامه نمودن ارجح و اولی است و هر گاه مشتمل بر فواید مذکوره باشد هر آینه سفر نمودن از آثار و از حکم عقل است و سفر نمودن
ارجح و اولی است هر چند که متضمن مفاسد مذکوره باشد پس هر وقت که سفر را اختیار نمود باید که آداب و آثار عقلانیه را در سفر خود بکار
برد و از آثار جهلانیه اجتناب نماید از آداب عقلانیه سفر اینکه اول توبه از گناهان و معاصی خود نماید خصوصا از معاصی الناس و بری الذمه از ابنا
حاصل نماید و حقوق و اموال ایشان را از قبیل [illegible] اگر ممکن باشد ادا نماید و الا بر ایشان اگر [illegible]
و از نفقات واجب النفقه و اهل و عیال خود [illegible] بلکه [illegible] ضبط نماید یا تسلیم نمودن نفقات ایشان را با ایشان و با [illegible]
دادن هم و وکیل را به ایشان و با خود توشه خوب و نیکو از قبیل گوشت و حلوا و نان روغن و مغز بادام و قند و نبات و امثال اینها بردارد که وارد شده
که نیکوئی توشه از شرف مرد است و نیکی باشد در سفر خصوصا در سفر حج و عمره و زیارات مکه و در سفر زیارت حضرت امام حسین هم که باید اقتصار
بخبز و لبن و [illegible] از قبیل نان و خرما و ماست و امثال اینها و توسعه زاد [illegible] و بذل نمودن [illegible] نماید که [illegible] و حسن شکر
اینکه مبالغه نماید [illegible] که موجب [illegible] دین مرا نماید که معصیت و مذموم است [illegible]
خلطه نمودن شیطان با او و خوف و وحشت است و حدیث الرفیق ثم الطریق [illegible] من سافر وحده [illegible] بلکه در بعضی از روایات
رسیده است که [illegible] شیطان [illegible] و اکتفا بیک نفر ننماید بلکه اقلا از چهار نفر [illegible] زیاده [illegible]
است مگر اینکه [illegible] باشد اختیار نیکوان و خوبانی که معین بر امر خیر باشند نماید و جناب امام محمد باقر علیه السلام [illegible]
[illegible] موجب [illegible] یعنی ملازم باب و خدمه سلاطین و با شاعر و با ساحر و با کاهن [illegible]
[illegible] که در این حدیث [illegible] طعن [illegible] شده است طایفه می باشند که [illegible]
[illegible] و در حقیقه [illegible]
جمیع [illegible] باشند که [illegible] و آثار کواکب [illegible]
[illegible] کواکب [illegible]
[illegible] بنای باید که [illegible]
کسی نماید که از جمله [illegible] باشد بلکه زیاده بر او باید که هم [illegible] باشد و همراه او [illegible] نگاه داشتن اینکس [illegible]
دستور در سفر و حضر [illegible] و لکن در سفر [illegible] واجب شده است و باید که
[illegible] حسن خلق و مواسات و سعه حوصله و حسن [illegible] امر و [illegible] خود نماید
[illegible] باشند و مخالفه او را ننماید و [illegible] هم در صحبه و خیر خواهی [illegible] نماید که در حدیث نبوی رسیده است
که [illegible] حقی است که [illegible] سؤال [illegible] ایشان [illegible] امام [illegible]
نکند که مفاسد [illegible] است [illegible] ولو کان فیهما آلهة الا الله
لفسدتا [illegible] و مواسات ایشان [illegible] که از حسن مصاحبت [illegible] و از ایشان منفرد نکردد که غالبا در اجتماع
۱۲ مصلحه و در انفراد مفسده است و حفظ مال و [illegible] نفس خود را [illegible] و [illegible] داشتن [illegible]
[illegible] کند که از جمله حقوق او است [illegible] باشند و در وقت بیرون رفتن از خانه
[illegible] که ممکن باشد نماید و سلامتی خود را از خداوند [illegible] و دو رکعت نماز [illegible] و توحید بخواند [illegible]
اهل و عیال او بعد از او [illegible] و اهل و عیال و اموال خود را بخداوند [illegible] که نعم المولی و نعم الوکیل است و طلب خیر و برکت و عافیه در سفر
خود از خدا نماید که خیر المسئولین و خیر الرازقین است و اعتماد بر [illegible] و حیوان و [illegible] و متاع خود نکند بلکه در همه احوال اعتماد و توکل او بر خداوند
باشد که نعم المولی و نعم النصیر است [illegible] بلکه در وقت [illegible] که موروث [illegible] است توکل بر خدا نماید و بگوید که لا حول و لا قوة الا
بالله العلی العظیم اللهم لا طیر الا طیرک و لا خیر الا خیرک و لا حافظ غیرک و برادران [illegible] احباء [illegible] خود را [illegible] نماید و با ایشان وداع کند التماس
دعا از ایشان نماید و ایشان [illegible] در خصوص حفظ و سلامتی و [illegible] رجوع نمودن [illegible]

دربار

و بر [illegible] آیینه [illegible] که اگر [illegible] و [illegible] بخواند [illegible] امر بالحاجت و خوب
و هر [illegible] روز [illegible] و روز جمعه [illegible] صبح [illegible] شنبه [illegible] و وارد شده [illegible] قبل از زوال روز جمعه
[illegible] جمعه گذار باشد [illegible] و در [illegible] آخر ماه [illegible] و آیات [illegible] الجامعه [illegible] مطلقا [illegible]
سفر [illegible] است [illegible] که کوکب [illegible] سفر خوب [illegible] کلام جناب امیر علیه السلام
است [illegible] ملعون [illegible] الا بشیر ان سافر [illegible] بالنجاح و بالثراء [illegible]
است [illegible] بخصوص سفر [illegible] باشد [illegible]
آنچه [illegible] از برای سفر [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] مکروه [illegible] ایضا [illegible]
اما [illegible] الحدیث [illegible] خصوص [illegible]
اینها وارد شده است [illegible] که هر کس که از برای سفری [illegible] ایام [illegible] الکرسی را بخواند [illegible]
دیگر [illegible] توکل و اعتصام با اهل بیت علیهم السلام [illegible] و [illegible] و دعا کردن [illegible]
را [illegible] که موجب رجوع نمودن او است [illegible] و عصا از بادام تلخ بدست بگیرد که موجب [illegible]
[illegible] ولما توجه تلقاء مدین [illegible] والله علی ما نقول وکیل که در سوره قصص است [illegible]
[illegible] رجوع [illegible] خود [illegible] باشد که [illegible]
تمام [illegible] مراجعت نمودن [illegible] بادام تلخ [illegible] است که [illegible]
[illegible] بادام [illegible]
که [illegible] باشد و [illegible] احادیث [illegible]
[illegible] و در وقت [illegible] و وقت [illegible]
[illegible] الا رفیق [illegible]
[illegible]
دیگر بخواند و مقصود [illegible]
و شعر خواندن [illegible] اما کلام [illegible] و غنا و طرب نباشد [illegible] لهو و لعب [illegible]
حدیث نبوی است که زاد المسافر الحدا و الشعر ما کان منه لیس فیه خنا یعنی توشه مسافر حدی خواندن و شعر خواندن است [illegible]
فحش و هرزگی نباشد [illegible] سوره حمد [illegible]
مراجعت نمودن [illegible] و سبب [illegible] تکرار نمودن سوره و الذاریات [illegible] موجب ظفر است و
خواندن سوره و العادیات [illegible] بسم الله [illegible] الرحمن الرحیم [illegible] بسم الله
با خود و [illegible] موجب [illegible] مراجعت و ظفر یافتن بمطلوب است [illegible] ربنا اخرجنا من هذه القریة الظالم
اهلها [illegible] لدنک نصیرا است موجب خلاص [illegible] سوره لا اقسم بهذا البلد [illegible]
شهری و بلدی موجب برکت و [illegible] و تکرار نمودن الله الله ربی حقا لا اشرک به شیئا موجب [illegible]
۱۳ در حضر است و هم چنین تکرار نمودن بسم الله الرحمن الرحیم و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین
چنین تکرار نمودن فالله خیر حافظا و هو ارحم الراحمین و هم چنین نماز جناب فاطمه زهرا [illegible] دو رکعت است که در هر رکعت بعد از حمد
سوره توحید است [illegible] بعد از فراغ از آن وارد شده است و هم چنین [illegible] داشتن انگشتر عقیق را با خود [illegible]
روی ان ماشاء الله لا قوة الا بالله استغفر الله [illegible] محمد علی [illegible] و ان الله الملک [illegible]
[illegible] الملک لله الواحد القهار [illegible] موجب حفظ [illegible] موجب ظفر است و [illegible]
تسبیح [illegible] امام حسین [illegible] موجب [illegible] و آیه الکرسی [illegible]
[illegible] و ظفر یافتن و رجوع نمودن [illegible] آیه الکرسی و [illegible]
[illegible] سوره انا انزلناه یا قل هو الله [illegible]
[illegible] و النهار من الرحمن [illegible]
[illegible] و قل هو الله [illegible] آیه الکرسی [illegible]
[illegible] آیه الکرسی [illegible] فاطمه زهرا [illegible] و هم چنین [illegible] قل ادعو الله [illegible]

وخواندن نماز الکرسی با آواز بلند که دفع خوف از غول و غیر آن نمایند و در وقت خوف یا در جنگ ...

چپ و تکبیر از بالای سر و یکی را از پیش روی ببینند ...

[illegible]

محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف ...

الله دعز بحق محمد و دعز بحق سلیمان بن داود و دعز بحق امیر المؤمنین علی بن ابی طالب ...

[illegible]

[illegible]

امر علیه السلام است بوده است و البته خوردن از و [illegible] و بر خلاف مصلحت اند و مصالح عامه مردم است تا کمال [illegible]
و موجب نفرت طباع است منع و احتراز [illegible] و سخره و کهانت و امثال اینها که صناعه دنیه [illegible]
است و در شریعت تصریح بحرمت آنها شده است [illegible] که جمیع آنها حرام [illegible]
شاعری و کاهنی [illegible] و از قبیل سحر [illegible] و قمار بازی و مثال اینها [illegible] و فضیلت [illegible] در شریعت [illegible]
بحرمت اینها امر شده است و از قبیل حجامی و دباغی و کناسی و قصابی و زرگری و بافندگی و گوشت فروشی [illegible] و دلالی و کفن فروشی و امثال [illegible]
و امثال اینها که صناعه پست [illegible] و متنفر [illegible]
هر چند که اصل این اعمال [illegible] عقل و شرع قبیح نباشد و بحکم ضرورت و بر سبیل کفایه باید که جمعی اقدام بر مثل این صنایع نمایند لکن [illegible]

[illegible]

که واجب النفقه اینکس باشد خواه مندوب و مستحب باشد مثل بذل کردن در امر خیر معروف و این خصلت را لوم و بخیل گویند و بسا باشد که اول را بانم لوم
و ثانی را بانم بخل مخصوص بدارند دوم صرف نمودن مال را در شهوات نفسانیه و لذات بدنیه جهلانیه بالنسبه بحق خود و زیاد از قدر واجب
و معروف در حق غیر خود و این خصلت را اسراف و تبذیر گویند و بسا باشد ایضا که اول را بانم اسراف و ثانی را بانم تبذیر مخصوص دانسته سیم صرف نمودن
مال را در وجوه و مصارف ریا و مباهات و تفاخر و ترفع یافتن بر دیگران و این خصلت را قدح گویند چهارم افراط و تفریط و صرف نمودن در بعضی از
مواضع زیاد بر حد و در بعضی کمتر از آن و این را سوء تدبیر گویند و بعد از اجتناب نمودن از این خصایل رذیله جهلانیه غیر عقلانیه باید که مال را
در وجوه و مصارف که از آثار عقل و مآثر شرع است خرج و صرف نماید و آن چند قسم است اول وجوه و مصارف واجبه مندوبه که از حقوق خداوند است
مثل خمس و زکوة و نذور و عهود و کفارات و مظالم دوم وجوه و مصارف لازمه متحتمه که از حقوق بندگان است مثل اخراجات بر نفس و بر پدر و مادر
و اولاد و پدر و مادر و غلام و کنیز و حیوانات مملوکه اینکس که جمیع اینها شرعا و عقلا واجب النفقه اینکس میباشند سیم وجوه و مصارف که از آثار کمال
نفس و مکملات ملکه سخاوت و مروت و ایثار و فعل معروف است مثل هدایا و تحف و انواع مبرات و صلات بالنسبه باصدقا و آشنایان و همسایگان
و اولی الارحام و اقارب که اهدا و مبرات و صله ایشان از آثار عقل و سنن شرع است چهارم وجوه و مصارفی که از باب جلب و از دفع ضرر و است و اینها
بجهة جلب منافع و مصالح است مثل خرج نمودن بر عمارت و بنا و اموال و املاک بجهة بقا و حصول منافع آنها و در ضیافات و بر اشخاصی که منافع دنیوی یا
دنیوی از مصاحبه و مجالست ایشان متصور شود از قبیل اهل علم و فضل مثل علما و صلحا و اهل مال و منال مثل تجار و صاحبان جاه و امثال اینها و
یا بجهة دفع مضار و مفاسد است مثل خرج نمودن بر اموال و املاک بجهة بقا و حفظ و دفع ضرر و فساد از آنها و مثل بخشش و عطیه نمودن بظلمه و سفها
و شعرا بجهة دفع ظلم و سفاهت و هجو و مذمت ایشان و از اول بجهة دفع رذیله لوم و بخل و دفع نمودن سخن و ملامت مردمان از خود و امثال اینها که همگی
ایشان اما شرع و حکم عقلست و معنی تمام که جمیع این اقسام متعلق بمالست غیر از خیرات و مبرات که متعلق باقوال و افعال و اعمالست نیکو در احادیث و
آیات بانم صدقه و بر و معروف نامیده شده است چنانکه در حدیث نبویست که کل معروف صدقة و مراد از معروف معنی است که مقابل منکر است و اسمی است که تمام
مراتب که در نزد شرع و عقل معروف و مقبول بوده باشد و مردود و منکر نباشد خواه آنکه متعلق بحق خدا و یا از حقوق الناس یا از حقوق نفس و بدن و مال
خود باشد و خواه آنکه مالی یا قولی یا فعلی باشد در آن فضل و ثواب عظیم است و تحریص و تأکید شدید در آیات و اخبار بر آن شده است از جمله فرموده
پیغمبر صلعم است که اول من یدخل الجنة المعروف و اهله یعنی اول کسیکه داخل بهشت میشود معروف و اهل معروف است و فرموده جناب امام جعفر ع
که ان للجنة بابا یقال له المعروف لا یدخله الا اهل المعروف و اهل المعروف فی الدنیا هم اهل المعروف فی الآخرة یعنی بدرستی که از برای بهشت دری
میباشد که نامیده میشود بانم معروف و داخل نمیشود از آن در مگر اهل معروف و اهل معروف در دنیا ایشان اهل معروف در آخرت اند و در حدیث دیگر
فرموده اند که رأس المعروف کاسمه و لیس افضل من المعروف الا ثوابه یعنی بیشتر من معروف مثل اسم او یعنی همچنانکه اسم او خوبست معروف است
مسمی و مصداق آن اسم خوب و معروفست و نیست هیچ چیز بهتر از معروف مگر ثواب و جزای آن و ایضا فرموده اند که صنایع المعروف تقی مصارع السوء
یعنی عملها و کردارهای معروف نگاه میدارد اینکس را از افتادنهای بد و ایضا فرموده اند که البر و الصدقة ینفیان الفقر و یزیدان فی العمر
و یدفعان عن صاحبهما سبعین میتة سوء یعنی عمل بر و نیکو و انفاق نمودن مال در معروف این دو خصلت بر طرف مینمایند فقر را و زیادی میکنند در عمر این
کس و دفع مینمایند از صاحب خود هفتاد قسم از مرگ بد و میته سوء بکسر میم و فتح سین حالتی است که مرد بر آن حالت بد و غیر نیکو است مثل مردن
بر حالت غفلت و بدون وصیت و بغیر توبه و بغرق و حرق و امثال اینها و در این حدیث و امثال اینها که لفظ بر و صدقه مقابل یکدیگر وارد
شده اند معنی اینها ایضا مختلف میباشد چنانکه بیان نموده شد و چونکه دانسته شد که از آثار عقل آنستکه اشتغال اینکس بامور مرغوب بجهة
غایت و امور آخرت و معاد باشد و اشتغال و علاقه او بامور دنیوی بقدر ضرورت است و ایضا باید که بجهة غایت و کمال نفس باشد لهذا لازم و واجب است که در انواع
اخراجات مال که از امور معتنیه او است ابتدا از باب عقلانیه و افکار بر در از خلوص و حسن نیت و امر معاد و کمال نفس خود غفلت نکند تا آنکه تلف نماید مال را جاهل
و بازیچه صرف و معصیه بمحض کسان حیوانات و دون از مرتبه نوع انسانست خود خصوصا در حقوق العباد و مندوب که متعلق بحق خدا و مال در متعلق
محض امر معاد و تقرب بخدا و ملاحظه است پس باید که بداند که تکلیف نمودن خداوند او را باین انفاقات و اخراجات بجهة زایل نمودن رذیله بخل و لئام است از
نفس و تحصیل نمودن ملکه سخاوت و مروت و قلع نمودن بخل و علاقه نفس است بغیر خداوند و بغیر آن ایضا بمنزله محک و شاهد است از برای ادعا نمودن
۲ اینکس عبودیت و محبت و دوستی خداوند را چنانکه فرموده است که و لتبلون فی اموالکم یعنی و محک زده میشوید شما در اموال خود تا تکلیف نمودن
شما را بدادن آنها و بخصوص منصوص است که مراد از این آیه اخراج زکوة است پس باید که صاحب مال صرف اموال خود بمستحقان آنها از روی خلوص
نیت و قصد تقرب بخدا و اصلاح امر معاد و تهذیب نفس خود نماید و عطای او قبل از سوال نمودن مستحقان باشد تا اینکه از جمله معروف محسوب گردد و ثواب آن
مترتب گردد و بعد از سوال نباشد که بعوض مکافات سوال سائل و آبروی بخشش محسوب گردد و در عطا خود تعجیل و مسامحه نماید که علاوه بر اینکه تعجیل در خیر
فضیلت بسیار است بمستحق و [illegible] نمودن آن خواهد [illegible] که [illegible] باشد امتثال فرموده خداوند که و سارعوا الی مغفرة من ربکم و
استبقوا الخیرات ایضا نموده باشد و از برای عطیها [illegible] که خود [illegible] اراده [illegible] اینکه ثواب او و مضاعف گردد [illegible] جمعه و مصارف
خصوصا در اکرام [illegible] در آن [illegible] [illegible] عطایای مستحبه

موقع کامل و بر [illegible] که کسی باید در طرز جدیت و آنست عطا بر [illegible] و مکتب که در فقرا باشد که ثواب آن عطا او صرف اخفا عطیه خود او باید
کرده و اظهار آن موجب منت [illegible] نشود و در عطایای واجب چونکه ارشاد و ترغیب الناس است در [illegible] کالی [illegible] باشد که موجب
ریا و شهرت نشود اظهار نمودن اولی و افضل است چنانکه اگر در اظهار نمودن عطایای مستحبه امر [illegible] مترتب نشود بلکه باعث ترغیب
مثل [illegible] نیت [illegible] دیگران گردد در این صورت اظهار آن اولی و انسب خواهد بود در این آیه ان تبدوا الصدقات فنعما هی و ان تخفوها و تؤتوها
الفقراء فهو خیر لکم که معنی آنست که اگر اظهار نمایید صدقات خود را پس خوبست و اگر اخفا نمایید و بفقرا دهید پس بهتر است از آن اخفا
است از برای شما مخصوص [illegible] منصوص است اگر آن مخصوص حقوق واجبه و اظهار مخصوص حقوق مندوبه است چنانکه در حدیث نبویست باید که عطیه را در حد
در حالتی که صحیح و سالم و امید بقا و حیوة خود و خوف از فقر [illegible] از [illegible] اینکه [illegible] که در وقت [illegible] بسبب المبدء بقا و خوف فقر [illegible]
و عطا خود را مرحمت که عظیم و جلیل باشد حقیر و صغیر شمرد تا آنکه در نزد خداوند جلیل و کبیر شود چنانکه خداوند جبار فرموده است که الذین
ینفقون اموالهم ابتغاء مرضات الله و تثبیتا من انفسهم انفاق و عطیه [illegible] [illegible] اجیب و سکون و ثبات نفس و اطمینان دل و انشراح صدر [illegible]
او را سبقت ذخیره خود در نزد خداوند اند و اینکه بجهة ریا و جمع مال و [illegible] او نشود [illegible] که ملتفت و متأسف باشد و در آن تلف [illegible]
در مال خود [illegible] [illegible] که با لذات بهتر نزد خدا [illegible] و محبوبتر از [illegible] است چنانکه خداوند فرموده است که انفقوا من
طیبات ما کسبتم و لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون و خبیث و حرام و شبهه دار و غیر محبوب را نه چنانکه خداوند اخبار نموده و لا تیمموا
الخبیث منه تنفقون نهی از آن نمودن مال خبیث فرموده است و نفرموده و یجعلون لله ما یکرهون مذمت قرار دادن مکروه و غیر محبوب را
خداوند نموده است و باید که عطیه را باندازه که فقیر را غنی گرداند حدیث خیر الصدقة ما ابقت غنی [illegible] است و بعد از عطا دست خود را
عطیه را ببوسد چونکه او [illegible] از دست سائل بدست خدا و [illegible] قبول او مشرف گردد چنانکه خبر داده که الم یعلموا ان الله هو
یقبل التوبة عن عباده و یأخذ الصدقات و صریح حدیث قدسی است که ما من شیء الا و کلت به من یقبضه غیری الا الصدقة فانی اتلقفها بیدی تلقفا
و چنانکه سیرت و کردار حضرات ائمه هدی علیهم السلام بوده است و التماس دعا از سائل و مستحق و گیرنده عطیه نماید که دعای او در حق وی مستجاب گردد
که در حق خود او مستجاب نگردد و بسیار عطای خود را باشخاصی بدهد که بواسطه ایشان اجر او بیشتر شود مثل طالبان علم و عالمان و متقیان که نعمت
از خدا و نیکی را دانند و ببینند و شکر [illegible] و مقبول [illegible] نمایند که در فقر و حاجت خود و اینکه را اظهار فقر و شکایت نداشته و لکن اهل علم و کمال
و معرفت و ایمان از صدقات واجبه خود مثل زکوة دور نماید که شأن ایشان از گرفتن و خوردن مثل زکوة اجل و ارفع است بلکه ایشان را از خود نماید
و از هدایا و تحف و صلات خود با ایشان بدهد چنانکه مضمون حدیث نبویست که چون سوال نموده شد که کیان مستحق زکوة میباشند فرموده که
مستضعفین از شیعه محمد و آل محمد اند اشخاصی که معرفت و بصیرت ایشان قوی و مدد کمال نیست اما آنانی که بصیرت ایشان قوی و تولی و تبری ایشان محکم
و معرفت ایشان نیکو و در حد کمال است پس ایشان برادر دینی شما میباشند و ایشان در نزد شما بمنزله پدر و مادر ایشان شما که مخالف مذهب شما باشند
پس مدهید بایشان نه زکوة و نه صدقه را بجهة آنکه موالی ما و شیعه ما از ما میباشند و جمیع ما مثل جسد واحد میباشیم و حرام است بر تمام ما زکوة
و صدقه و باید بوده باشد آنچه را که بایشان عطا مینمایند از جنس هدایا و تحف و مبرات و صلات و در ذکر کردن ایشان آنکه در نزد ایشان
کلامهای خود را آباد و وسیع دارد یکی از شما آنکه بپوشد خود را بعد از آن بر دارد این بر دارد بر دارد خود و [illegible] که کلام کل آنها باید
از کلمات بد و اگر عطیه و معروف خود را بانم قرض بایشان بدهد و بعد از آن ایشان را بری الذمه نماید پس بهتر و ثواب که از برای هر دو عمل است فائز
شده است و در عطیهای مستحبه و غیر واجب باید اکتفا بکسی که عیال او و تنها نماید و بعد از آن الاقرب فالاقرب از خویشان و بعد از آن همسایگان و الاهم
فالاهم از علما و اهل ورع و تقوی و معرفت و باید که عداوت داشتن خویشان و اقارب و یا او مانع عطیه او نگردد بلکه باید که مغلوب ساختن
چونکه ثواب عطیه او در این صورت بسبب مخالفه هوای نفس بیشتر و زیادتر است چنانکه پیغمبر صلی الله علیه و آله در جواب کسیکه سوال نمود که کدام صدقه
افضل است فرموده اند که علی ذی الرحم الکاشح یعنی صدقه دادن و عطیه نمودن بر صاحب رحمی که پنهان میدارد عداوت و کینه در باطن خود و ایضا فرموده اند
که لا صدقة و ذو رحم محتاج یعنی صدقه دادن بغیر جایز نیست و فضیلت ندارد در حالتیکه صاحب رحمی محتاج باشد و ایضا فرموده اند که ثواب صدقه
ده درجه است و ثواب قرض هجده و ثواب صله اخوان دینی بیست و ثواب صله رحم بیست و چهار و باید که در اول امر و ابتدا معتقد و مسرور این
کس باشد بعطیه نمودن نه آنکه مغموم و ملول از دادن باشد و هر کس سائل را محروم نکند هر چند که مظنه غنای او داشته باشد چنانکه فرموده
اند که اعط السائل و لو کان علی ظهر فرس یعنی بده و عطا نما سائل را هر چند که بر پشت اسبی باشد یعنی هر چند که در واقع مالک اسبی باشد و در
مظنه اینکس غنی باشد و خداوند نیز فرموده و فی اموالهم حق للسائل و المحروم ایضا مدح فرموده است پس باید که هر کس سائل را محروم و مأیوس نسازد
خصوصا سائلی که نزد او باشد و در دست او باید که اگر هیچ چیز ندارد دل او را از زبان خوش و با لطف رد نماید چنانکه خداوند فرموده است که و اما السائل فلا
تنهر و فرموده است ایضا بحضرت موسی ع که اکرم السائل ببذل یسیر او برد جمیل لانه یأتیک من لیس بانس و لا جان ملائکة من ملائکة الرحمن یبلونک فیما
خولناک و یسألونک عما نولناک فانظر کیف انت صانع یا ابن عمران یعنی اکرام نما سائل را بعطای قلیلی یا برد نمودن جمیل و سلوک نیکو بجهة آنکه بعضی
اوقات می آید بتو کسیکه نه از انس است و نه از جان بلکه ملکی از جمله ملائکه خداوند رحمن که امتحان نماید ترا که بتو داده از آن نعمتها نموده ایم و سوال می نماید ترا

از این بود او را از ان ولی دما الله ... ناظر و نا فل نما که ضع و فعل تو چگونه است ای پسر عمران و از جناب امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که ... [illegible]

بد می‌بیند و ... [illegible] ... اگر بد می‌بیند ... [illegible]

چنانکه جناب امیر المؤمنین علیه السلام فرموده اند که ایها الناس ... نعمة من الله علیکم فاغتنموها یعنی ... [illegible]

[illegible]

احادیث [illegible]

[illegible]

بسم الله [illegible]

دیو نیت محال و ممتنع بوده است و از اینجاست که جناب امیر علیه السلام منبر نهاید که النساء شر کلهن الا انه لابد منهن یعنی زنان همگی سراسر شر می باشند
در ضمن خلقت ایشان من حیث الذات خیری و حکمتی نبوده است مگر اینکه از جهة خیر و حکمة و مصلحة امر مردان لابد و ناچار خلقه نهاده شده
و فرموده خداوند که و للرجال علیهن درجة و الله عزیز حکیم ایضا اشاره باین معنی است چونکه معنی اینست که از برای مردان بر زنان درجه
و مرتبه بسیار بلندی است و خداوند عزیز و حکیم است و بعزت و قدرت خود همه کارها و خلقتهای خود را بحکمة و مصلحة نموده است و ایضا از
صریح مضمون بعضی از آیات معلوم می گردد که خلق فرمودن زنان از برای مردان بجهة دو حکمة و دو مصلحة است اول حکمة و مصلحة سکون و قرار نفوس مردان
و اعتماد و اطمینان نمودن ایشان در امور خود با اینها چونکه از جائی که زن حضرت آدم و سایر زنان اولاد او از نفوس ایشان خلق فرموده شده است پس
خلقه هر زن و شوهری بمنزله یک نفس و یکجان و دو قالب می باشند و بواسطه اتحاد ایشان در نفس و جان همراز و با یکدیگر محرم و مصاحب و یکدیگر مونس
و انس و قرار می دارند و بواسطه تعدد و اختلاف ایشان در قالب و بدن که البته لازم است معاشرت در امور معیشت و معاونت یکدیگر می نمایند و بهره مند
دنیا می باشند از برای یکدیگر و در ضمن این حکمت که سکون و قرار است حکم و منافع و مصالح بسیاری می باشد از قبیل معاونت نمودن زنان در امور معیشت
و حفظ نمودن اموال و اسباب ایشان و فراغت یافتن مردان از اکثر بلکه از امور خانه و منزل و حاصل نمودن فراغت خود را در امور آخرت و هم در عطا و [illegible]
امور معیشت خود از قبیل دفع کدورت قلوب و ملال نفوس مردان بنظر نمودن در جمال و صورت زنان که در اینها لطائف از لطافت و لحظه از لحاظ [illegible]
و تفکه و ملاعبه نمودن و مؤانست گرفتن با اینها چنانکه وارد شده است که ما استفاد امرء فائدة بعد الاسلام افضل من زوجة مسلمة تسره
اذا نظر الیها و تطیعه اذا امرها و تحفظه اذا غاب عنها فی نفسها و ماله یعنی استفاده ننموده است هیچ مردی فائده را بعد از اسلام که بهتر باشد از زن
مسلمه که مسرور نماید او را هر وقتیکه نظر بسوی او نماید و اطاعت نماید او را هر وقتیکه باو امر نماید و حفظ نماید نفس خود و مال او را
در هر وقتیکه از او غایب بوده و ایضا وارد شده است که انما هی ریحانة تشمها ما هی بقهرمانة یعنی اینست و جز این نیست که زن بمنزله ریحان
خوش بوئی است که بوی او را ببوئی از او بهشت خدمتکار و سازنده غذا و غذاهای شما و جناب فاطمه زهرا علیها السلام ایضا فرموده اند که ان النساء ریاحین خلقن
لکم و تسئل الله من شم الریاحین [illegible] و جناب امیر ع فرموده که ان النساء شیاطین خلقن لنا نعوذ بالله من شر الشیاطین و از قبیل
حفظ نمودن نفس خود است از اطاعت شیاطین و وقوع در محارم و قبایح و از اینجاست که وارد شده است که اکثر اهل النار العزاب و شرار موتاکم
العزاب و من تزوج احرز نصف دینه فلیتق الله فی النصف الآخر یعنی هر کسیکه تزویج نمود پس بتحقیق که حفظ نموده است نصف دین خود را یعنی
محفوظ مانده از مهلکه و فساد فرج که یکی از مهلکات است پس تقوی و حفظ نماید در نصف دیگر یعنی محفوظ داشتن خود را از مهلکه و فساد شکم
که یکی دیگر از مهلکات است چونکه سابقا دانسته شد که موافق حدیث اهلک الناس الاجوفان مرجع تمام هلاکتهای مردمان [illegible] بشکم و فرج
و محفوظ ماندن از مهلکه و فساد فرج نیز [illegible] از مهلکه و فساد شکم [illegible] می باشد از قبیل [illegible] لذت مواقعه و مجامعه را در زنان دنیا که
از اعظم و اشهی [illegible] می باشد با آنکه سبب و باعث شود در میل نمودن [illegible] رغبت [illegible] لذت مواقعه و مجامعه آخرویه و [illegible] نمودن نعمات [illegible]
که موجب تبدیل و [illegible] است و وارد شده است ایضا که اهل جنت [illegible] و شراب و غیر آن که لذت [illegible] باشد از
از مجامعه نمودن و از قبیل [illegible] اخلاق و تکمیل و تزکیه یافتن نفوس مردان بواسطه قیام نمودن بحقوق زنان و تحمل نمودن [illegible] و صبر نمودن
بر سوء اخلاق و اذیتهای ایشان و جد و جهد نمودن در کسب حلال بواسطه ارزاق و معیشت ایشان که در ثواب بمنزله جهاد در سبیل الله است و امثال اینها از منافع
و مصالحی که بر اهل عقل و تفکر مخفی نمی باشد و دویم از حکمة و مصلحة خلق نمودن زنان از برای مردان ابقاء نسل و بقای نوع انسان است چونکه مواد
اصلیه منویه که بنیه شخص انسان از آن خلق فرموده شده است البته بعد از مدت [illegible] بتحلیل رفتن و فانی گردیدن [illegible]
که در او [illegible] غذائیه و تربیت یافته [illegible] بمنزله آن می باشد چونکه تربیت و نضج [illegible] در او [illegible] و هم فرسوده شده است [illegible]
[illegible] رطوبات غذائیه [illegible] مثل [illegible] است که [illegible] و [illegible] شود و هر وقتیکه روغن تمام و فانی گردید چراغ خاموش شود [illegible]
که از آب مملو باشد [illegible] رطوبت منویه اصلیه [illegible] انسان [illegible] بمیرد و این موت طبیعی گویند [illegible] اعراض و امراض [illegible]
لوازم حدوث و تغیر [illegible] است [illegible] موت طبیعی [illegible] و عارض [illegible] شود و اینکه قبل از موت طبیعی خود می میرد چنانکه هر
فهم مشاهده و محسوس است و از حیوانات و جمادات و نباتات است ایضا پس اگر آنکه زنان از برای مردان خلق نمی شدند و [illegible]
ما بین [illegible] بوفات یافتن حضرت آدم طبقه از اولاد او نسلا سلسله وجود آدم که باید همگی بوجود بیایند
منقرض و منقطع می گردید و از اینجا معلوم شد که این حکمة و مصلحة که ابقاء نوع انسان است از اعظم اسباب و اوضح وجوه است در [illegible] نمودن و مسلط
ساختن خداوند شهوت را در جبلت و خلقه انسان مثل سایر حیوانات و الا هر آینه اگر شهوت [illegible] ضعیفه که قوت و قدرت بر قیام نمودن بحقوق زنان
و اولاد و تحمل جفای ایشان ندارند اعراض از مزاوجت و مناکحت نمودن می نمودند و اشخاص اولادی که باید از ایشان بوجود بیایند نمی ماندند و در اینجا
توهم نماید و نگوید که همگی خلقه تمام مردانی که باید بوجود بیایند مثل خلقه حضرت آدم بدون مزاوجت نشده است تا آنکه احتیاج بشهوت و مزاوجه
نباشد چونکه جواب اینست که اولا دانسته شد که حکمة اولیه از خلق فرمودن زنان انس و سکون مردان بسوی اینها بوده است پس هر گاه بر فرض اینکه خلقه
مثل حضرت آدم بدون مزاوجت باشد بجهة سکون و انس و قرار نفس خود [illegible] می باشد [illegible] ایضا از اسباب [illegible] سکون و انس است و ثانیا اینستکه اگر خلقه

پس بجهة عدم نسبت ما بین ایشان تعارف نبوده و تراحم که از جملة اسباب النظام و معیشت ایشان است ما بین ایشان نیز [illegible] خداوند [illegible]
پس بجهة خلقه فرمودن مردان از زنان و حصول مزاوجه فیما بین ایشان تناسب و تعارف و میل و محبت و تراحم و تعطف فیما بین ایشان قرار داده و
ایشان را بایکدیگر ملتئم و امور معیشت ایشان را منتظم گردانید چنانکه ایضا از این معنی خبر داده خود فرموده است که یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و
انثی و جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا یعنی ای مردمان بدرستیکه ما خلق فرمودیم شما را از یک مرد و یک زن و گردانیدیم شما را شعبه شعبه و قبیله قبیله تا آنکه
مناسبت بهم داشته باشید و یکدیگر را بشناسید و بود دو تراحم بیکدیگر نمائید و امور معیشت شما منتظم گردد [illegible] و در ضمن حکمة که بقا
نوع انسانست این حکم و مصالحی می باشد از قبیل [illegible] که از مضاره و اولاد [illegible] بسبب عزت و قوت [illegible] و دفع نمودن
شرور و جلب نمودن خیرات می باشند و [illegible] و خاصیت بمنزله [illegible] و از اینجا است که خداوند [illegible] خود که هو الذی خلق
من الماء بشرا فجعله نسبا و صهرا و کان ربک قدیرا یعنی [illegible] از آثار قدرت و حکمة خود قرار داده است چونکه معنی اینستکه خدا
آنچنان خداوندی است که خلق فرموده است از آب [illegible] نسب [illegible] و اولاد و [illegible] و تزویج نمودن [illegible] او بوده است [illegible]
دارند [illegible] این حکمتها و مصلحتها از قبیل حصول [illegible] و لذا از برای اینکه [illegible] و صلاح [illegible] اگر آنکه [illegible]
باشد و بعد از آن باقی بماند [illegible] اگر آنکه قبل از [illegible] چنانکه مضامین روایات است و از قبیل [illegible]
گردد [illegible] بسبب آنکه از شفاعت و نور ایشان و از شفاعت و نور ایشان [illegible] موجب مباهات و فخر [illegible] فرموده اند که تناکحوا
تناسلوا تکثروا فانی اباهی بکم الامم یوم القیامة و لو بالسقط مشهور است و از قبیل شکر کردن [illegible] عضو [illegible]
که از برای آن خلق فرموده شده است و مهمل و معطل نگذاشتن آن را و از قبیل جلب نمودن رزق چونکه [illegible] زن داری [illegible]
روزی است چنانکه بتجربه و مشاهده رسیده است و خداوند ایضا فرموده است که ان یکونوا فقراء یغنهم الله من فضله و پیغمبر ایضا فرموده
که اتخذوا الاهل فانه ارزق لکم و از قبیل تحصیل نمودن ثواب [illegible] عیالداری و [illegible] و انفاق فرمودن بر عیال که از آثار [illegible] لا بقلیل
است و از اینجاست که وارد شده است که دو رکعت نماز که بجا آورد مرد متزوج و زن دار افضل است از [illegible] که [illegible] خود را و روزه بگیرد روز
خود و فرموده جناب امام محمد باقر ع که فرموده اند که دوست نمیدارم آنکه دنیا و [illegible] از برای من باشد با آنکه [illegible]
[illegible] زنان [illegible] از برای من [illegible] اشاره باین کراهة [illegible] بیانات [illegible] بگویم [illegible] خوش
شد آنکه اهل نظر بر کنار میروند هزار گونه سخن در دهان و لب خاموش [illegible] ابو النجاح [illegible]
و از این تحقیقا معلوم شد که تاهل و زن داری از لوازم و اعظم امور معیشت و معاد است و از اینجاست که در شریعت تحریص و ترغیب زیاد فرموده
شده و راجح و ممدوح دانسته شده است و فرموده جناب پیغمبر که من احب ان یتبع سنتی فان من سنتی التزویج و النکاح سنتی فمن رغب عن سنتی
فلیس منی و امثال اینها مشهور است و لکن باید دانسته شود که رجحان و ممدوحیت در حق کسی است که تاهل و زن داری او از اسباب اعانه امور
معیشت و معاد و دین او باشد یعنی آنکه از برای او وسعت رزق و مال حلالی و خلق حسنی و صبر و حوصله باشد [illegible] شهوت [illegible] باشد
که محتاج [illegible] شهوت و تدبیر منزل و امور خانه خود و تحصن و تعزز یافتن بقبیله و عشیره و امثال اینها که از مصالح و حکم دینیه تاهل و زن داری
است بوده باشد و مع ذلک جد و جهد تمامی در امور دین خود داشته باشد تا آنکه تاهل و زن داری او از جمله اسباب معاش و صلاح امر دین و معاد
و تکمیل نفس او بود و زن داری او از برای محض معیشت و تلذذ یافتن بلذت فانیه دنیویه که شان حیوانات است نباشد و اما اگر آنکه حال
این کس بر عکس این باشد که تاهل و زن داری او از جمله آفات و اسباب مهلکات او باشد از قبیل مشغول شدن بکسب حرام و ظلم و بی سلوکی
نمودن با زنان و تقصیر نمودن در حقوق ایشان و غافل شدن از خداوند و از صلاح امر معاد و دین خود و عشق بازی با زنان و مشغول شدن
با اینها و تفاخر و تکاثر نمودن و امثال این مفاسد و قبایح و مهلکها با آنکه صاحب شهوت و منزل و مال و محتاج [illegible] و تدبیر و حفظ مال [illegible]
نباشد که روز بروز تاهل و زن داری او منجر بطاعت شیطان و معصیت خداوند و افتادن امر معیشت و معاد و دین و نقصان مرتبه نفس او گردد
پس مزاوجت و زن داری در حق این اشخاص رجحانی ندارد و ممدوحیت ندارد بلکه مرجوح و مذموم است و از اینجاست که طلاق و رها کردن
زنان بعد از مزاوجت و گرفتن ایشان در شریعت قرار داده شده است و در بعضی اوقات واجب گردانیده شده است و در بعضی از صور
حکم بحرمت ابدیه مطلقه شده است و خداوند ایضا فرموده است که و لیستعفف الذین لا یجدون نکاحا حتی یغنیهم الله من فضله
یعنی باید که عفت و صبر نمایند از زن گرفتن و نکاح کردن آن اشخاصی که بسبب فقر یا غیر آن قدرت بر نکاح و زن گرفتن ندارند تا وقتی
که خداوند مستغنی گرداند ایشان را از فضل خود و ایضا فرموده است که و ان یتفرقا یغن الله کلا من سعته یعنی و اگر زن
و مرد از یکدیگر جدا بشوند بواسطه ناسازگاری و طلاق دادن مرد پس مستغنی و بی نیاز می گرداند خداوند هر یک را از وسعت و [illegible] دیگری
و جناب پیغمبر صلوات الله علیه و آله ایضا فرموده اند که می آید زمانی بر امت من که عزوبت و منفرد بودن ایشان را احب است بسوی من از تزویج و زن
داری ایشان بسبب تنگی معیشت و منجر شدن تزویج و زن داری ایشان بمعصیت و فساد دین و ایضا فرموده اند که خیرکم خفیف الحاذ یعنی
بهترین شما کسیست که هیچ یک از مال و عیال و اولاد نداشته باشد و از اینمقوله احادیث که مضمون اینها در حق اشخاصی است که [illegible]

زینت دوم حکومت نمودن در بیان احتساب

که تا اهل و زن داری ایشان موجب اصلاح مر معیشت و معاودین ایشان نمی باشد بلکه باعث افساد امور ایشان است سبب باشند این اجزاء
حوایر اشخاص مستعش و ممدوح و زاج است اقسنکه اگر صاحب شهوت باشند بین تناول غذاهای مضعفه شهوت را نموده نمیند و تطلب و اختیار
نمودن از مجالست بطالین و شنیدن اشعار و قصص و حکایات زنان و مر روزه گرفتن و جوع را اختیار نمودن و بامثال اینها تسکین و اماته شهوت
نمود را نماید تخصیص نظر کردن و پوشیدن چشم را امر نموده و قل للمؤمنین یغضوا من ابصارهم و یحفظوا فروجهم ارباب فرموده است چونکه
نظر نمودن از اسباب زنا و هیجان شهوت و وساوس و خطرات است که در نفس مستور و پنهان است در دخل وارد شده است که نظر نمودن
تیری است از تیرهای شیطان که مسموم و زهرآلود است و وارد شده است که کم من نظرة اورثت حسرة یعنی چه بسا نگاه کردنی است
که موروث حسرت خوردن در دنیا و در آخرت می شود چونکه بواسطه نگاه کردن دل اسیر شخص منظور متعلق می گردد و غالبا وصول باطن او
حلیه منعقد نمی باشد و منجر بسبب بلا شدید نسبت بسوی او خروی می کرده خصوصا در امردهای جمیل الوجه که محاسن آنها از زنان مکشوف نیز بعضی
علمای که لا تملؤا النظر الی المردان فان فیهم لمحا من الحور العین زیبندی که جمال ایشان بیشتر و وصول بآنها و قضا حاجت از آنها منعقد است و مع ذلک
را مجلبی و طمعی از برای وصول اینکس بآنها مثل زنان هیچ قصر الوجوه نمی باشد الی ابد الدهر غیر ممکن و حرام است پس باید که چشم را از کمال ایشان
پوشید و نهایت احتیاط در نظر نمودن بسوی زنان جمیله اجنبیه و امردهای صاحب جمال که همگی و همه اجنبی باشند بکار برد شود
و اما صحیحه ابن سوید که روایت نموده است از جناب امام رضا علیه السلام که قلت له انی مبتلی بالنظر الی المرأة الجمیلة فیعجبنی النظر الیها فقال لا باس اذا عرف الله
من نیتک الصدق یعنی عرض نمودم که من مبتلی هستم بانکه نظر نمودن بسوی زن جمال الذات پس مرا خوش می آید از نظر نمودن بسوی او پس فرمودند که باکی نیست
در مرد و زن که بداند خداوند از نیت تو راستی را این کلام از انجمله اشاره بمرتبه بلندی و مقصد غیر الوجود است که از برای نامحرمان اگر خوف بوس
و الوده بعالم فانی می باشند کفتنی است چه جای صحبت نامحرم است خلوت انس سر اسرار ابیوسا که خوف بوی الله و از برای اکثر بصوص مردمان که از
انی بی بهره و بی نصیب و وصول بانهم نیاز از برای ایشان محال و ممتنع است محل غرور و فریب باشد مبنی بسبب نخدان که چاه در راه است بجاه
مولهند ببتنا بجایحفة و از نصاعیف مضا این عقیقه مذکور بر معلوم می کردد که بدی زاکه این کس از برای صحبت و معانقه و معاشرت
خود اختیار می کند باید که از اهل عقل و علیین بعنی مسلمه و مؤمنه باشد تا انکه موافقه و مناسبه ذاتیه با اینکس داشته باشد محل سکون و قرار و
اعتماد نفس اینکس بر او بشود و معانقه و معاشرت با این ممکن باشد چونکه غیر مسلمه مؤمنه که کافره و مشرکه است از اهل جهل و سجین است با این که
از اهل اسلام و ایمان و عقل و علیین است معلوم و هویدا است که مضادت دارد و با وجود ضدیت تحقق یافتن انس و سکون و قرار و اعتماد و معانقه و
معاشرت که ثمره و خاصیت زن داری است ممتنع و محالست هر چند که بواسطه حسن و جمال ظاهری طبیعت عارضی از عالم عقل علیین داشته باشد از
این سبب زیرا که نفس مرد با او سکون و قرار نمی کیرد و لکن از انجائی که عارضی است و ذاتی نیست و از طرف باطن مردم اینکس با او مشابهت و مناسبتی
نمی باشد اعتمادی بر آن نمی باشد و تا آخر الامر موجب سکون و قرار نفس مرد نمی شود بلکه اگر فرضا فی الواقع بجهت حسن و جمال او انس و سکون و قرار با او بکیرد که
مرا بینه امر زن داری منعکس و مقلوب کرده و خود را خوار و زبون نموده باشد علیه و سعادت و اسلام و ایمان تا طبیعت که ذاتی مستمر باشد از طرف شود که
و بجمعیت زن مکحو کرده و با او بدبخت کرده چنانکه خداوند بعد از انکه نهی فرموده و لا تنکحوا المشرکات حتی یؤمن و لامة مؤمنة خیر من مشرکة و لو
اعجبتکم نهی از نکاح نمودن زن مشرکه را فرموده است علاوه جهت از آن نهی فرموده او لئک یدعون الی النار بیان نموده است و معنی اینکه زن مشرکه
و مردم مشرک می خوانند و کشند اینکس را بسوی جحیم و جهنمی که خود در آن و از آن هستند پس مزاوجه نمودن با چنین زنی از امور او نبوده محض سنت
و خاصیت معاد نیز بر آن مترتب نمی شود مگر اینکه چون حرام و در حرام است ثمره معاد به جهنمیه بر آن مترتب کرده و باید که فی الجمله هم جمیله و صاحب حسن
حسن و جمال باشد چونکه حسن و جمال از جنبه و علیین است حقیقة معنی بر این آنها عارض است و تا انکه نفس مرد میل و اقبال بر او نماید انس و سکون
و قرار بهم نگیرد و صحبت و معاشرت با او ممکن باشد که بهر المنظر و جهنم زاد که نه تا بر او خود مهیا افساد و و بهین قدر که عقل مرد مطلوب و سبب
کمال و جمال او شده است همین قدر حسن و جمال در زن هم مطلوب و موجب کمال و معنی عقل انیث زن انجا است که جناب امیر هر کلمات که فرمود
و فرموده است که جمال الرجال فی عقولهم و عقول النساء فی جمالهن یعنی جمال مردان در عقل ایشان و عقل زنان در جمال ایشان است و در حدیث
وارد شده است که خداوند سه ثلث از حسن را که مضعف حسن است عطیه بحواله است و دور ثلث را بحضرت یوسف و بکدام ثلث دیگر را در مابین سایر
بندگان خود قسمت فرموده است بلی باید که در غایت حسن و جمال نباشد تا انکه دل مرد را بالکلیه ربوده و او را از عبادت و کار و رجوع بیندازد و بر خود
نگند و امر زن داری منعکس نکردد و بواسطه طمع و میل دیگران بسوی او ابهام او و فاجر نبهی تلخ نماید که عفه شود و اینجه در احادیث سیده
که طالب حسن و جمال زن مشوید که بالنسا زیاده از حسن است نه اینکه مراد و مطلوب نداشتن مطلوب حسن چگونه چنین باشد حال انکه جنانکه فالبا مشاهده
شود خداوند بخصوص بنار اصنا جمال و نیکو تر از مردان خلق فرموده است تا انکه بواسطه آن مردان با آنها الفت بگیرند بغیر از حسن و جمال تکرار ابطه در زمان
زن اجنبیه و مرد اجنبیه که باعث بر میل قلبی و الفت حقیقی مرد باشد نمی شود و ولد و مساوی بنا و باید که عفیفه و مستوره و صالحه ایشان باشد تا انکه بسبب عفت مردی که مدار
در کردار مرد کرده موثر موده است و وفات بر خود و برهم بر تلخ نکند با الکلیه حال و حواس خود را متوجه مر خود دارد و دنیب و زیب ایشان ایشان از خلط الناس
محفوظ ماند و از نا بر و جانح و زبان بدرابهها منکر که لازم بی عفتی و بی حجابی است ایشان ساماند و باید که متواضعه بدون فکر و حجیم تقیه باشد ایضا تا انکه

الاعدو فرمایند مردان زن داری مرد را نموده و مر از برای دکر منکبی نکند و باید که مولود بلند و عقیمه نباشد تا انکه منکه
اسابه خلقه زنان است بر آن مترتب شود و باید که باکره و شوهر ندیده و دوشیزه باشد زیرا که قلب او باز پاک است تا انکه بزد جامع
شود و میل اقبال صحبت معاشرت شوهر را بیشتر داشته باشد و بسوی شوهر دیگر متوجه نشود و نظر نماید بسبب موافقت دل
در امر تدبیر خانه داری حفظ مال ایشان کافی باشد و بی تدبیر نباشد تا انکه ثمره سکون و قرار نفس مرد بر آن مترتب کرده و محفوظ
آید و باید که مال اندار اینها نباشد تا انکه بسبب مال بجهت تعزز نشاید و بزیر بار فرمان غایب نیاید و اگر مال اندار باشد پس مر زنان را
او نکند و بداند که اگر زنان مال را بمرد رسانند و اعانت نمایند بر انها و صاحب مال شده باشند و اگر بطمع مال اقتضای را قبضه می کند و او را
رجولیه و غالب خواهد بود چونکه خداوند که نفس زن را مال دار او نیست لاجرم بفرمان قادر خواهد شد تا انکه بسبب فضیلت مرد در
عکس بوده و فرموده است که الرجال قوامون علی النساء بما فضل الله بعضهم علی بعض و بما انفقوا من اموالهم و از آنجا است
که هر کس که زن را بقصد مال بگیرد البته از آن مال محروم می کردد مگر اینکه امر زوجیت منعکس شود و مرد مطیع و فرمان بردار گردد و
سخاوت بقصد باشد تا انکه اموال مرد را بسبب نقصان عقلی که دارد و نامر کور است در غیر موقع صرف نکند و تلف ننماید و باید که
نباشد تا انکه بر مرد غالب و طاغی نگردد و خلاصه اینکه مرد برتر و سالار و صاحب اختیار زن و خانه و مراتب او باشد تا انکه زن
شود و از قبایل و کسانی که از اینکس تفوق و بزرگی و در بیشتر نمایند از قبیل سلاطین و اهل دولت و غیر آنها و اکثر علما
که نخراین ایشان در تفوق و دنیا و خود رائی و تفاخر و استحصار میل از همه کس بیشتر و از اطاعه نمودن شوهر خود کمتر می باشند نگیرد
موجب ذلت و اسیری او در نزد زن و قبیله او شود بلکه از عوام و از طایفه ای که کم خود یا پستتر از خود بگیرد مگر اینکه زن عارف باشد بمهمات
شوهر لازم و واجب است و حسب و نسب زنان مدخلیت داشته باشد اگر از قبیله سادات بگیرد و بانو و سلسله خود را به پیغمبر و ائمه ربط سازد بهتر
خوب و نازنین است لکن بشرط انکه با او بدسلوکی ننماید که مبدا اطهار او و مدفون نماید ابا خصیم اینکس گردند و چون عزم حتم شود بر او
اختیار کند پس عقد او را در شب و روز در شب چهارشنبه و در روز محاق و در قمر در عقرب و در ساعت سبب آکرم نباشد که موجب تفرقه فیما بین ایشان کردد و قبل از عقد
خطبه بخواند و مهر را بسیار نکند که وارد شده است که از نحوست زن بسیاری مهر او و از میمونی و شگونی او سبکی مهر او است بلکه مستحسن
که بقدر مهر سنت که پانصد درهم شرعی است که جناب پیغمبر ص برای زنان و دختران خود قرار فرموده است بوده باشد و بهتر آن است که مهر سایر
مورا العین از هر یک از تکبیر و تحمید و تسبیح و تهلیل و صلوات صد مرتبه است و نیکو است ایضا نماید چونکه جناب امیر ع فرموده اند که مکروه است
انکه مهر زن کمتر از ده درهم باشد تا انکه شبیه بمهر زانیه نباشد و اگر بقصد آنکه طرفین بآن راضی شوند نماید پس لازم است که بمهر و صداق را
بنهان قدر که قدرت او است و بیشتر از آن قرار دهد بلکه قبل از زفاف و دخول مهر او را بالتمام بپردازد از انجا که تسلیم او نماید و مطمع
در گرفتن و بخشیدن آن ننماید که موجب ذلت او و دلشکستگی زن می شود و از اشباهی سنت مکر اینکه برغبت تمام و از روی طیب نفس
خودشان که ببخشند جنانکه خداوند فرموده است که و آتوا النساء صدقاتهن نحلة فان طبن لکم عن شیء منه نفسا
فکلوه هنیئا مریئا و در عروسی اخراجات فاسده که زیاده بر ولیمه شرعیه و مکی اسراف و برخلاف رضای خداوند و از روی تفاخر و تکاثر است و سایر لهو
لعبها که زیاده بر قدر شایع و واجب است که عقلا و شرعا در عروسی مطلوب بوده است و از سایر اهل لهو و لعب و غفلت غرور و از عادات جاهلیه
کند که موجب خیر و بی برکتی است و عاقبت امر او و مبادله بمقاطعه و نحوست و تلخی معیشت گردد و جا و لیمه بعد از عقد یا وقت زفاف است و حلال
چنانکه بر حسب شب و روز است چونکه فرموده اند که روز اول حق و روز دوم معروف و سیم ریا و سمعه است و بعد از انکه عقد مواصلت بعمل آمد
و بنا زفاف و اوردن عروس شد پس خود را بنا رود و از اعتقادات و شرعا عملی بنماید عروس را در شب و مکر شب چهارشنبه که مذموم است و
منهی است او را دو رکعت نماز هر سوره که خواهد بجا آورد و آن را بعد نماید و عروس را امر بکند او نیز دو رکعت ما مور را بعد از آن حمد و ثنای خدا را
خود را بنماید و صلوات بر محمد و آل محمد ص بفرستد و دعا بنماید که خداوند حسن اجتماع و انس و الفت و برکت را از ایشان نصیب کند و آنکه با
عروس امد انداز نماید که از برای دعا او امین بگویند و دست خود را بر پیشانی عروس بگذارد و دعا ما ثوره را بخواند یا مضمون انرا بگوید و پاهای عروس را بشوید
خود بر بنکند و آب او را بشوید و آب او را در چهار گوشه خانه بریزد و ابتدا از در خانه تا آخر خانه کند تا انکه مضمون حدیثی که در این باب
وارد شده است بر نبرد از خانه او هفتاد هزار گونه از فقر و داخل شود در آن هفتاد هزار نوع از غنا و هفتاد نوع از برکت و هفتاد رحمت نازل
می شود بر سر عروس که برسد بر گوشه های خانه و ایمنی ماند عروس از جذام و جنون و برص ما دام که در آن خانه می باشد و نیز ابتدا به آن است
که منع نماید عروس را در هفته اول از خوردن ماست و سرکه و گشنیز و سیب ترش بجهته انکه رحم بسبب اینها خشک و بی بهره می شود و از حمل برداشتن عقیم
که دو در هر وقت که مجامعه می نماید از روی غفلت نباشد بلکه باید بجامعه نمودن نیت عفت و تحصین و زوج خود از زنا و بر سبیل جسم از نا محرم
و تسکین نمودن نفس از فضول مفسده و مضرت و تفریغ نمودن دل از وسوسه شهوت و ادخال سرور در زوجه و طلب نسل و ولد و امثال اینها که
از فواید عقلانیه مجامعت و مباشرت است باشد تا انکه از رسم و طریقه حیوانات دور باشد و امتثال امر و ارشاد و نصیحت خداوند خود را کرده
و نموده باشد که فرموده است نساؤکم حرث لکم فاتوا حرثکم انی شئتم و قدموا لانفسکم یعنی زنان شما از برای شما بمنزله کشتزار

و در زاغگاه [illegible] خودشان در هر وقت [illegible] از خود بیرون [illegible]

و صلاح نفوس خویشتن بفعل خیرات و اعمال الصالحات و ذکر بواسطه اجتناب نمودن از غفلت و بکار بردن [illegible] در جامعه و دور گردانیدن از اعمال [illegible]

[illegible]

دمی نشیند بر در خانه او و بعد از آن مهلت میدهد او را چهل روز بعد از آن او را می‌نماید و می‌گوید که خدا او را عفو نموده است و روزی ده در هر غوغا
پس اگر امری بغیر شرع دیدند و منکری و غیر معروفی که از ایشان صادر و یافته شد می‌بود و مرتکب آن کار زن و الا مرد از وی نمایند و بنشیند بر او و بر زند
دو بال خود را بر دو چشم او و بعد از آن بیرون رود و میکنند و بعد از آن نوع بنماز از آن مرد سلب میفرمایند و ملائکه او را بنام دیوث میخوانند پس باید که
متوجه تهذیب اخلاق زن در امر و نهی و تادیب و تعلیم و تربیت او بعد امکان بشود و او را سر خود و مهمل نگذارد بلکه باید که بسبب آن فوق و تجسس نفس او
بوالهوسی نکند بلکه باید که از اکثر امور با وجود اطلاع بر آنها اغراض و اغماض نماید و از افراط باید چونکه زنان بسبب ضعف عقل مغلوب
که دارند و لازم خلقت و جبلت ایشانست البته مرتکب بعضی از امور که نباید بشود میشوند چنانکه در حدیث است خلقت المرأة من ضلع اعوج
اعوج شد است پس اگر واگذارد میشود بحال خود همیشه از آنها انتفاع برده میشود و اگر خواسته شود که راست نموده شود همانا می شکند پس باید که
مرد باز نه مدارات نماید و اما آنکه امر منکر و بد او بحد ظهور و ثبوت و بیک وقوع رسیده است متعرض او نگردد و از او اغراض نماید و الا نهایت انکار و
غیرت و هیبت و انکار دهد و از اینجا است که جناب پیغمبر می فرمودند که یک غیرت باشد که محبوب خدا و ند است و آن آنست که در موقع ریبه و تهمت واقع
باشد و یکی مبغوض خداوند است و آن آنست که در غیر ریبه و تهمت واقعی بلکه از شدت تجسس و تفحص و بدگمانی مرد است و جناب امیر در کلمات نصایح
و حکایت خود فرموده اند که ایاک و التغایر فی غیر موضع الغیرة فان ذلک یدعو الصحیحة منهن الی السقم و لکن احکم امرهن فان رأیت عیبا فعجل
النکیر علی الصغیر و الکبیر یعنی بپرهیز از غیرت بیجا و حفظ کن ایشان را از وقوع کار بد و هر گاه عیبی دیدی در کار ایشان بر آن غیرت کن بر کوچک و بزرگ
بیجا نکنید غیرت بردن در غیر موضع و از روی تهمت و ظن بی گناه صحیح و خوب نمی باشد و لکن محکم نما امر زنان را پس اگر دیدی عیبی پس تعجیل نما
انکار نمودن بر کوچک و بزرگ آنها تا این طور که عتاب نمائی بر هر تقصیری از ایشان بزرگ نماید گناه و تقصیر سهل و سست نشود و هلاک گرد و صلح
عیب نمود باید نمود چونکه بسیار از زنان ...
مشغول دارند و او را ...
دارند ...
مشغول زن بسبب تعطیل ...
منزل مصروف ...
و ...
... باید که ...
چنین قرار دهد که مقصود از ... بتفویض نمودن امور خوانه ...
نفس الامر ...
و معروف ...
و او را ...
مصروف ...
ایضا ...
عکس ...
کمال ...
هرچند ...
و لا ...
اشا ...
در امور ...
نمودن ...
طمع ...
نمودن ...
سخنان ...
از ...
منزل ...
قدر ...
که در احادیث ...

نباشد و از انجمله است که هرگاه زنان متعدده داشته باشد که تعدیل و تسویه در ما بین ایشان در امر مضاجعه و مواقعه و سایر مهمات او لوازمات ایشان و امر انفاق
و معاشرت نمودن با ایشان نماید خصوصا در امر نفقه ایشان که تعدیل و تسویه نمودن در زنان وجوب شده یک ذاکر و علاج بکند نیست چونکه از جمله امور
مالی و بدنی است که هر مکلفی بعد از آنکه مالدار شده باشد قدرت و توانائی بر دادن و صرف نمودن آن دارد و از اینجا است که خداوند در خصوص نفقه
ایشان آنکه بخصوص منصوص است و فرموده است که وان خفتم الا تعدلوا فواحدة او ما ملکت ایمانکم یعنی اگر بترسید از آنکه در عدالت و تسویه نمودن
در نفقه زنان قدرت و توانائی نداشته باشید پس یکی را اختیار نمائید یا کنیز را نکاح دارید و اما تعدیل و تسویه نمودن در امر مودت و محبت
و میل قلبی با ایشان لازم بلکه ممکن نیست و تکلیف ما لا یطاق است و امر دل در دست انسان نمی باشد چنانکه خداوند ایضا فرموده است که ولن تستطیعوا
ان تعدلوا بین النساء ولو حرصتم فلا تمیلوا کل المیل یعنی هرگز نتوانید شما آنکه عدالت و تسویه بجا بیاورید در امر دوستی و میل قلبی در میان
زنان و هر چند که حرص بزنید و مبالغه بکنید پس چونکه این نوع تعدیل را نتوانید که نمودید پس بکلی اعراض و میل از ایشان ننمائید در امور دیگر غیر
از امر محبت و میل قلبی و تعدیل و تسویه در ما بین ایشان بجای آورید و بخصوص منصوص است ایضا که این آیه در خصوص محبت و میل قلبی است و بنابر این
پس معنی و مراد از حدیث نبوی که فرموده اند من کانت له امرأتان فمال الی احدیهما دون الاخری جاء یوم القیمة و احد شقیه مائل و در روایت
دیگر مغلولا و اما ثالثه شقه حتی یدخل النار آنست که کسیکه بوده باشد از برای او دو زن پس میل نماید بسوی یکی از آن دو بغیر از دیگری میل کلی در امر
نفقات و سایر معاشرت غیر از امر محبت و میل قلبی فردا نماید می آید روز قیامت در حالتیکه یکی از دو طرف اعضای او مائل و کج شده است و بنا
بر روایت دیگر در حالتیکه غل زده شده است و مایل گردیده است یک طرف او و همچنین است تا داخل جهنم می شود پس باید که مردی که زنان متعدده دارد از امر تعدیل
و تسویه در ما بین ایشان اهمال نکند و غایت اهتمام از ایشان نماید که بغیر از جهنم دیگر راه بجا نمی باشد مگر آنکه یکی از ایشان ناشزه و صغیره غیر ممکنه
یا مجنونه مجنون اطباقی یا سفیه یا کنیز باشد که هیچ یک از ایشان مستحق قسمت مضاجعه و نفقه زوجیت نیستند یا آنکه در سفر باشد که قسمت
مضاجعت ایشان بر او نمی باشد هر چند که یکی از زنان را همراه برده باشد یا اینکه یکی از ایشان را تازه اختیار نموده باشد که اگر بکر است هفت مضاجعه در
شب اول و اگر بیوه است در سه شب مخصوص با واست تا آنکه یکی از ایشان هر [illegible] از حقوق خود بری الذمه نماید هر چند که بجهة [illegible]
بوده باشد چنانکه عنقریب در مبحث نشوز مذکور خواهد شد انشاء الله تا آنکه در یکی از ایشان کمال ظلم میباشد که بالبداهه و بطریق معروف موجب [illegible]
او بر دیگران باشد و باید که قضای حق نفقه و مضاجعه هر یک از ایشان که بر او واجب شده است و بجا نیاورده است بنماید یا آنکه از او ابراء الذمه
کند یا بمال الرضا با ایشان صلح نماید و باید که اول دور از شب کسیکه شب او بوده است شروع نماید و ایضا باید که اگر یکی از ایشان را خواسته باشد که همراه خود
بسفر ببرد باید که از جهة رفع فساد بنحو قرعه [illegible] اگر خواسته باشد که از این عدالت [illegible]
فارغ شود پس چنانکه خداوند فرموده فان خفتم الا تعدلوا فواحدة که سابقا مذکور شد [illegible] زن متعدده را اختیار نکند و
اکتفا بیکی [illegible] نماید که یکی از زنان متعدده [illegible] و راحت [illegible] است [illegible] و آنکه در [illegible]
عمل [illegible] **تحفة** و اما [illegible] که از برای مرد [illegible] است [illegible]
و [illegible] و موجب [illegible] بوده باشد [illegible] نماید [illegible]
کند و مال [illegible] از ضایع [illegible] خواه آنکه حفظ آن مفوض با او باشد یا
نباشد یا آنکه در ضمن او مصلحتی از برای خود ببیند یا نبیند [illegible] و کفایت خود از فضولات [illegible]
کرده نکند و اطاعت او را در جمیع امور نماید که در معصیت و سخط خداوند نباشد بر خود لازم داند و معصیت او نکند و از جمیع [illegible]
و منافی که غیر [illegible] و موجب [illegible] است اجتناب نماید و خود [illegible] و استعمال [illegible] که منع [illegible]
تا آنکه مرد [illegible] چنانکه در حدیث نبوی
[illegible] است مگر
اینکه منع نماید پس جایز نیست ایشانرا و در جمیع امور خود [illegible] مگر [illegible]
و منع [illegible] از جمله عبادات مستحبه از قبیل نماز و روزه تا از جمله [illegible] در مال خود [illegible] چنانکه بخصوص منصوص
است که لا یجوز للمرأة فی مالها عتق و لا ابراء الا باذن زوجها یعنی جایز نیست از برای زن در مال خودش آزاد کردن بنده و کنیزی را و بری الذمه نمودن
و رخصت شوهر خود و در حدیث نبوی است که فرموده اند اعظم الناس حقا علی الرجل والده و علی المرأة زوجها یعنی عظیم ترین مردمان از جهة حق
مرد پدر او است و بر زن شوهر او است ایضا فرموده اند که لو امرت احدا ان یسجد لاحد لامرت المرأة ان تسجد لزوجها یعنی اگر آنکه امر نمودم احدی را با آنکه
سجده نماید از برای احدی هر آینه امر می نمودم زن را آنکه سجده نماید از برای شوهر خودش و از اینجا است که خداوند فرموده و الفیا سیدها لدی الباب
[illegible] و صاحب اختیار است [illegible] که هر گاه [illegible] جمال و [illegible] شوهر [illegible]
از نعمتهای خداوند است [illegible] شوهر و موجب شکر [illegible]
زنند و [illegible] و تعظیم و توقیر و احترامی است که خداوند از برای [illegible] است و باید که [illegible] و با او بخلق و انبساط و خوش

در بیان حقوق زنان است

[illegible]

خلقی و خوش طاعتی را بنماید و هر چیزی را که موجب نشاط و سرور و دلخوشی او است بجا بیاورد و عبوس یا غیر از انبساط و بدخلقی [illegible]
مکن [illegible] مکروهات [illegible] نماید در حق وی و [illegible] در [illegible]
[illegible] بیرون [illegible] کلیه لا دانی [illegible] خانه خود [illegible]
بام [illegible] و نظر بخارج خانه خود نکند خصوصا [illegible] چونکه نظر نمودن زنان [illegible] از برای ایشان [illegible] حرام است
نظر نمودن مردان بزنان و [illegible] و حفصه [illegible] خود [illegible]
[illegible] و جواب [illegible] فرموده اند [illegible]
از برای زن خوب و نیکو است [illegible] که نبیند زن هیچ مردی را و نه بیند او را هیچ مردی [illegible]
[illegible] فرموده اند که ذریة بعضها من بعض و فرموده است خداوند ایضا که وقل للمؤمنات یغضضن من ابصارهن و یحفظن فروجهن
که فرموده است که و لا یضربن بارجلهن لیعلم ما یخفین من زینتهن یعنی بگو ای پیغمبر مر زنان مومنه را که بپوشند چشمهای خود را از غیر محرم
[illegible] که [illegible] زمین [illegible]
که [illegible] وقت رفتن [illegible] و در امور [illegible]
[illegible] خود را [illegible] و با شوهر او [illegible]
[illegible] چنانکه خداوند فرموده است که و لا تخضعن بالقول فیطمع الذی فی
قلبه مرض [illegible] که موجب [illegible] شنونده است نکند و بعد از قضای حاجت خود [illegible] بر گردد این است حقوقی که از برای
مرد [illegible] زنان است و [illegible] نمودن [illegible] موجب [illegible]
و سخطهای بی شمار است و مکرر [illegible] مذکور است و از انجمله [illegible] فاطمه زهرا
وارد شده است که فرموده اند ای فاطمه بهشت و خوشی و راحت از برای زنی است که شوهر او از او خوشنود باشد و جهنم و ویل و وای بر زنی است که
شوهر او از او راضی و خوشنود نباشد ای فاطمه [illegible] و خوشنود بودن شوهر
از او [illegible] که [illegible] از برای اینکه شوهر خود را خوشنود ساخته اند واجب کرده اند از برای بهشت
[illegible] مقصد [illegible] هزار درجه بهشت از برای او
[illegible] که [illegible] از برای او [illegible] که در خانه شوهر [illegible]
ثواب [illegible] که با شوهر خودش بنشیند بهتر است از برای او از یک [illegible]
شوهر او از او خوشنود نباشد تمام عبادات او [illegible] مقبول نشود و [illegible] و در جهنم باشد و اگر [illegible]
روز [illegible] ملائکه [illegible] کند مگر اینکه توبه کند و زنی که شوهر را غمگین نماید بسبب [illegible]
شوهر نباشد پس طاعات آن زن مقبول نمی شود و [illegible] که [illegible] زنی که بدون اذن [illegible] خود را از
شوهر [illegible] خداوند [illegible]
او [illegible] مال خود [illegible] مقبول [illegible] زنانی می باشند که خوش سلوک با شوهر خود [illegible]
و در این باب [illegible] احادیث بسیار است و حکما و اهل عقل گفته اند که زن خوب و نیکو شباهت بمادر و بخواهر [illegible]
[illegible] و دوستان [illegible] است که [illegible] شوهر خود را [illegible]
[illegible] آن است که با شوهر [illegible]
[illegible] و ما خود را [illegible] آن است که خود را [illegible]
خدمه [illegible] از او [illegible]
[illegible] و اما [illegible] زن [illegible] است که [illegible]
غضب [illegible] و [illegible] و خوشنودی شوهر [illegible] باشد و [illegible] و اما [illegible] آنست که
شوهر را حقیر [illegible] و [illegible] و انکار احسان او [illegible]
باشد و [illegible] و اما [illegible] آنست که [illegible] حاجت [illegible]
[illegible] و طمع [illegible] الحاح و اصرار [illegible] دارد [illegible] خود را [illegible]
[illegible] از [illegible] حقوقی که از برای هر یک از ایشان بر دیگری است [illegible]
[illegible] و [illegible] اگر [illegible] و حقوق [illegible]
نماید [illegible] او [illegible] تا آنکه [illegible] نماید [illegible]

اگر صبر و تحمل ننماید پس بعد از ثبوت نشوز او الزام می نماید او را حاکم شرع بر ترک نشوز و وفا نمودن بحقوق شوهر و معاشرت نمودن با او بمعروف
و اقدام در این باب کند باید و تعزیر می نماید و خود نیز بالنسبة بزوجه در امر نشوز او غیر از موعظه دیگر زجر و ضربی که از قبیل هجر و بد سلوکی و غیر
هرچند که بداند که بهیچیک از اینها باصلاح می آید نمی باشد و اگر آنکه نشوز مرد بیازردن و ترک نمودن حقوق او بسبب مرضی یا پیری یا غیر آن باشد تا
بسبب عزم بر طلاق دادن او نباشد و زن بسبب شمانت یا غیر آن که در طلاق او می بیند از حقوق خود کلا یا بعضا بگذرد تا آنکه علاوه بر اینها
از مال خود چیزی هم بگیرد بدهد تا آنکه او را طلاق نگوید نگاه داری نماید پس اگر که در نفس الامر غرض و قصد او طلاق بوده است بر جمله باری
و وسیله اینکه چیزی از برای خود کردن مال و ساقط نمودن حق او هر آینه عیب ندارد و گرفتن آن مال ایضا از برای مرد حلال می باشد چنانکه ثابت است
که عزم نمود بر طلاق دادن زن خود سوده دختر زمعه را بسبب پیری و او از این سبب نوبت حق شب مضاجعه خود را بعایشه واگذارد در این
ابواب نازل شد که وَإِنِ امْرَأَةٌ خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُوزًا أَوْ إِعْرَاضًا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحًا وَالصُّلْحُ خَيْرٌ یعنی و اگر زنی بترسد بر نبینند از
شوهر خویش آثار نشوز و منع نمودن حقوق او را یا اعراض و تعلل نمودن از مجالست و محادثت و امثال آن پس گناهی نیست بر ایشان در آنکه اصلاح نمایند
در میان خود شان بهر نوع اصلاحی که باشد و صلح نمودن ایشان بهتر است از طلاق دادن یا بد سلوکی نمودن و بخصوص تعبیر نمودن بصلح
واز این بر باشد نمودن زن حقوق خود را یا آن بمرد و بعضی از مال خود را و حلال بودن گرفتن او را از برای مرد در روایات معتبره منصوص است
و اگر زن ناشزه شود و حقوقی که از برای مرد بر او است بعمل نیاورد و اگرچه بمحض بیرون رفتن از خانه بغیر اذن مرد باشد چنانکه بخصوص منصوص
است پس بسبب نشوز او نفقه و سایر حقوق او از مرد ساقط می شود و باید که مرد بنفسه متوجه سیاست و تدبیر تأدیب و اصلاح او شود بآن نحو
که خداوند فرموده است که وَاللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَاهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَاضْرِبُوهُنَّ فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا
یعنی و آن زنانی که بترسید شما ای مردان از نشوز ایشان یعنی آثار نشوز بسبب تساهل نمودن در حوایج زوج و تغیر دادن عادت خود را در او
و امثال آن پس اگر مرد از ایشان برود نشوز یکسره ابتدا موعظه نماید ایشان را و بعد از آن هجرت نماید از ایشان در خوابگاه و بعد از آن بزنید ایشان را
الا آنکه نباشد شما را ایشان و مکر طلب نماید نباشد از برای شما بر ایشان راهی و حجتی و معنی موعظه کردن و تخویف نمودن او است بعذاب و
نکال خداوند و متذکر ساختن او از عظیم بودن حق شوهر بر او و ساقط شدن نفقه و حق قسمت او از شوهر بسبب نشوز او و معنی هجر بودن در مضجع
خوابگاه نمودن با او یا جدا نمودن رخت خواب خود از او یا ترک نمودن مواقعه با او است بنابر اختلاف اقوال زنان نیز در آن باب و
معنی و ظاهر بودن است که بقصد تأدیب بزند حقیقی و بالت خفیفه چنانکه تأدیب اطفال می نماید باشد و نباید که بزند بر جوارح و ببعضی
و انتقام و مضربی که موجب جراحت بشود نباشد و از اینجا است که در حدیث وارد شده است که آن زدن بمسواک است و در کلام اصحاب وارد شده که
باید بدستمال پیچیده که او را ایلک گویند باشد و اگر نشوز از مرد و زن هر دو باشد که آن را شقاق گویند که بمعنی منافره و هم شقی و نیز در بابی نمودن است که
پس باید که چنانکه خداوند فرموده است معمول داشته شود فرموده است که وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَابْعَثُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا إِنْ يُرِيدَا
إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا یعنی و اگر بترسید بر نمایند آثار شقاق در میان زن و شوهر پس باید که برپا دارید حکمی را از اهل و اقارب مرد
و حکمی دیگر را از اهل و جانب زن که اگر آن دو حکم اراده داشته باشند اصلاح او بین ایشان خالص باشد هر آینه توافق می دهد خداوند میانه
آن مرد و زن و باید که این دو حکم و باید دانسته شود که بودن حکمین از اهل و اقارب زوجین لازم نیست بلکه هرکسی که فی الجمله اطلاعی داشته
باشد بر حال ایشان بر حاصل نماید کافی است و بر هر چیز که حکمین اتفاق کنند باید که عمل کرده شود هرچند که بر طلاق دادن باشد چونکه بعضی
منصوصه که حکمین از باب تحکیم است و توکیل چنانکه مذهب بعضی از قدما است لکن مشهور است که اگر اتفاق بر فراق و طلاق نمایند باید طلاق بدهد
گویند بلکه موقوف می دارند بر اذن شوهر چنانکه صریح روایت محمد بن مسلم که لیس للحکمین ان یفرقا حتی یستأمرا است و بنابر تحکیم باید که حکمین عاقل و
حر و معتبر باشند و اگر آن دو حکم در رای خود اختلاف نمایند بتوافق نکنند پس دو حکم دیگر را نصب باید نمود تا آنکه متفق گردند و اگر نشوز زن بضرب
و هجر و زدن بنفع نکرد پس باید که مرد او را طلاق بگوید خود را از نجات رسیع و فرج جهنم نجات دهد که الا هدی اکث دادن بیشتر حسن و خلاف زن که گفته اند که
از نیخ زن خدا زنا باید نمود و مختصر از اینها را اکنا بنا باید است حسنا و منا و اما بر وکیة العذاب حصر الذین حسنا آن زنی است که نیرومند عطوف و ودود و مرضی باشد
می نماید بها شوهر برا و لادی که از شوهر دیگر داشته است و منا آن زنی ما لدار است که بواسطه مال خود بشوهر منت می گذارد و انانه زنی است که نالیده
باید شوهر دایم خود را اکنده او این و ناله کند و کیة الفقاه که بمعنی داغ نهادن بر پشت است زنی است که عمر عقیمه او باشد بسبب شوهر او از هر مجلس
که بر منحبری دغابت شود اهل علم بواسطه ذکر آن زن داغ بر قفای آن مرد می گذارند و حضرا الذمن که بمعنی سبزه ایست که بر مزابل و علفهای کثیف
روییده است زنی است که جمال داد و بد اصل است بادی نبد باید که طلاق او را ور بنا نمود تا اینکه این کمر بحمل بلا و بنا با بمعصیت خداوند
عقوبات بزرگ مبتلی نشود و بهتر سبب است که خداوند طلاق را با خشنا و بد بهر داکذار داشته است در زوج اگر بسبب بعضی از جهات متعدد طلاق و ادیانیکه
ببیند و رضا برسانند که او را طلاق گوید پس باید که سبکیل نمود تا البدو بد خوی و نشوز و ناسکاری بر انواع لطفا و حمل خلقها او و در اجرا الامر با حسنا نمود سفر
معروف و لطف را گذارد تا آنکه رضا بطلاق دادن نمود او را با احترام نمود و خورد مستخلص خیش سازد و بلاکه دادن زن خود را سهل نکرد باید اعتزال الحلال از زنکه
باید نمبد بوده از ماند ما دید بها نوابر حیا زمند باید بر حیا و رابطه ما زند تحفه و اما طرز تربیت داری فرزندان ولادت و تدبیر نهادن اراده که کردن

در بیان کیفیت تربیت اولاد

و نیز

نیز از منزلی باشند و از وجود زن و شوهر بعید و تا روز تمام هر چند اند پس آنکه باید دانسته شود که وجود فرزند و اولاد از برای پدر و مادر یعنی
است از نعمتهای خداوند و مگر ضمن خاصیه اینها از برای ایشان منافع دنیوی و اخروی بسیار است چنانکه شیخ الفاضل دانسته شد چنانکه ما در ایتها
بیان نموده است و فرموده است که وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ بَنِينَ وَحَفَدَةً وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ أَفَبِالْبَاطِلِ
يُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَتِ اللَّهِ هُمْ يَكْفُرُونَ یعنی خداوند یا نعمانی فرموده است از برای سکون و آرام و قرار شما از نفسهای شما زنان را و گردانید است از برای شما جفت و
و اخوت و اعانه و راحت شما از زنان شما پسران و دختران و نکار شما و رزق داده است شما را از چیزهای پاکیزه و حلال و چیزها مالک و پاکیزه که از انجمله ملوک و فرزند و غیره
است از برای شما آیا بعد کیان با مر باطل و ناحق ایمان می آورند و بنعمت خدا کفران می کنند پس معلوم شد که حکمت تخلیق فرمودن فرزند و اولاد از جهت
اتمام نعمت خود بر پدر و مادر قرار داده است اینها را ایشان مطیع و منقاد و بعضی پدر و مادر گردانیده است ایشان را از جانب خود در زندگی و چیزهای و مصالح
امر را خبا و رحم و عطوفت کرده اند است پس باید که پدر و مادر و اولاد بیند و بنا بر خود را از جانب خدا ز نکه داری و اولاد خود که مخلوق و امانتهای خداوند
در نزد ایشان بکار ببرند و تا وقت استقلال و بلوغ و رشد استغناء اینها از تدبیر و تعلیم و رعایت و تدبیر امر معیشت و دین ایشان از ایشان بنا شد
امور حفظ و نفقه و تأدیب ایشان را متوجه باشند باید از غیر اینکه شوق از ایشان داشته باشد بلکه شکر خداوند بجا آورند که ایشان را از آنها فی وجود
است و منافع دنیوی و اخروی اینها را از برای ایشان قرار داده است پس اولا باید دانسته شود که خداوند خلقت فرزند را از نطفه فرموده است که حاصل
است او را از لطایف غذاء که بعد از هضم و تصفیه جمیع اجزای اعضا است که بدر رفع کنند و عروق و قوه مصوره با قیمانده است بنحو بعضی که جزء از ذات
او است و الهام خداوند در مجاری و اوعیه منی خزانه نموده است تا آنکه مجاری و اوعیه از آن پر گردیده است و بعد از آن بجهت اراده استقرار و حفظ نمودن
آن قوت و میل عطا فرموده است و این عالم الرا شهوت گویند و بعد از آن بلطیفه حکمت و صنعت خود تصبیب بآن مشتاقانه قرار داده است تا آنکه او را جمع
برسانند و قوه شوقیه از برای جذب نمودن آن در رحم زن ایضا قرار داده است تا آنکه چون بواسطه آن دهن خود را در حال مجامعه با منی باید نطفه زن آن
ریخته شود و دفعه دهن خود را منطبق شاد و نگذارد که نطفه از آنجا بیرون بیرون تا آنکه بجهت موجب آن است که زن داخل شود و اینجا است احمل گویند
در آن بوقت رحم زن حامل نطفه و مشغول بنضج و تربیت و تغذیه او بر طوباتی که قبل از آن بصورت دم حیض بیرون دفع شده گردید تا وقتی که خلقت او کامل
اجزا اعضا او قوی و ایمن از انهار باد و نم شود پس امر خداوند قوه ماسکه از نگاه داشتن او فرو گذارد و قوه دافعه او را اخراج می نماید بجانب
زادگاه و ولادت که آن را زاییدن گویند و بعد از آن رطوبات تغذیه او بشیر خالص که گردد و از جهت ها بسیار شیر می گردد تا آن وقت که طفل تغذیه
نمودن به بسیار غذا ها قوت و غذا او می شود و اقل مدت حمل چنانکه مضمون آیه وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا است شش ماه باشد و اگر آن نیز مادر بعضی
از قدما که ادعاء اجماع ایشان بر آن کرده اند و احادیث بخصوص آن وارد شده است بکسال است و لکن مشهور در میان علما نه ماه است و روایات
در آن بخصوص وارد است و قدما اصحاب که مذهب ایشان یکسال است مضمون اینها را بنابر احمل بر غالب نموده اند و لکن در بعضی حدیث صحیح از برای ما فوق
مشهور است بجهت آنکه مضمون احادیثی که بر خلاف آن است موافق مذهب عامه است و حمل نمودن آنها بر تقیه ممکن بلکه متعین است و در بعضی روایات
که مضمون آنها موافق مذهب مشهور است ایضا وارد شده است که لا یزید لحظة ولو زاد ساعة لقتل امه قبل ان يخرج یعنی زیاد نمی شود حمل از نه ماه
طفل در شکم مادر از نه ماه ببقدر یک لحظه و اگر زیاد بشود بقدر یک ساعه هر آینه می کشد آن طفل مادر خود را پیش از آنکه بیرون بیاید و کلام منجمین ایضا
با مذهب مشهور موافق است و گفته اند که جنین از ابتدای علوق و قرار او در رحم تا تمام یک ماه در تدبیر زحل و در ماه دویم در تدبیر مشتری و هم چنین
در هر ماه بترتیب تا آنکه در ماه هفتم در تدبیر قمر می باشد و بعد از آن عود می نماید در ماه هشتم در تدبیر زحل و نهم در تدبیر مشتری می باشد و مشتری
چون که در آن حرارت و رطوبت معتدله است که ماده و منبع حیاتی است که از اعظم سعدا است او را سعد اکبر نامیده اند و گفته اند که از این است
که در نوبت تدبیر او بیرون که ماه نهم است جنین را از مطموره رحم خلاص می سازد و بفضاء وسیع و جو خارج می کشاند و اما او و تدبیر زحل است
اوقات حمل تا از مدت نه ماه زیاده بشود است پس باید که اکثر مدت حمل را نه ماه دانست و پدر و مادر فرزند بر آنکه آن وقت مجامعه تا وقت تولد
ما بین شش و نه ماه باید از خود و غیر از غیر خویش دانسته باشد که متوجه فرزند خود بشوند که او را در مدت حمل از مضار و مفاسد مثل شدت سرما
و گرما و بسیار ماندن در حمام و خوردن چیزهای بادزا و برداشتن چیز سنگین و حبس و افراط در جوع و در جماع خصوصا بعد از ماه هفتم
و بوی خوش و بخور و در ازان و امثال اینها از حوادث و مهیجات که موجب فساد و سقوط او است دور نماید محفوظ دارند علاوه بر اینها
بیت است نعقه و اگر حمل توأم باشد و تلف شدن یکی ساقط می گردد و اگر بشر است بیمار شد باید تا آنکه
ایشان بر مرد شود بیر علاوه ضعف جنین و آنکه او در معرض سقوط است می باشد پس باید که او را با سعاها نمودن اغذیه و ادویه مقویه که از اسباب
حفظ او است تا ثابت و محفوظ دارند علاوه بر اینها محافظه نمودن ناسزاوار است که مادر او با انواع غذاها که باعث نشاط و حسن صورت
و خوش خلقی طفل گردد چنانکه در احادیث و غیر آن رسیده که خوردن انعذبه نماید از قبیل آنکه از نسل است که خوردن سیب و به در وقت حمل موجب خوش صورتی
طفل می شود و خوردن لبنیات موجب خوش صورتی و خوش خلقی او می گردد و اگر دختر باشد هر آینه باعث آن شکل بچه او زیبا می شود و خوردن در مطبخ مادر را
ولادت موجب فهم و دانش او می گردد و هم چنین باید که خود را بیشتر با اخلاق حسنه آراسته نماید که تا تاثیر کلی در کیفیت اخلاق او نماید
طفل می دهد چنانکه ثابت شده است بهر آنست که طفل از ابتدای تولد هیچ ما تنهم نباشد تا آنکه اگر سقط شود بلید اسم نباشد و کدام

کرد

بر این قیاس که از زنان انصار ... مدت شیر دادن طفلی که مدت حمل او هفت ماه است بیست و نه ماهی باشد و نیز ابن عباس فرموده که مدت حمل نقصان
یا افزود کم و بیش ... که در مدت رضاع افزوده گردد نقصان تمام سی ماه شود چونکه تفسیر فرموده اند که و حمله و فصاله ثلثون شهرا یعنی مدت حمل با مدت رضاع
سی ماه است ... و چنانکه دانسته شد که مادر احق و اولی است بشیر دادن طفل در مدت مذکوره هم چنان احق و اولی است بحضانت و تربیت او
حفظ و نگاه داشتن ... و تنظیف و تطهیر او و ثیاب او و سایر امور او است در مدت مذکوره ایضا پس اگر شیر دهد و دایه طفل دیگر
ارضاع ... باشد ... مادر متوجه شد مادر را او را صبر و خرجی بر پدر لازم نباشد ... باید که حضانت او با مادر باشد و الا با دایه که شیر دهد
این در مدت ایام رضاع است و اما بعد از انقضای مدت رضاع پس ... تا ... و تحقیق این است که حضانت و تربیت
طفل با مادر است تا هفت سال خواه آنکه آن طفل پسر باشد یا دختر و بعد از آن با پدر است بجهت صریح روایات و بجهت آنکه تربیت طفل
در هفت سال ... مادر است چنانکه بعد از این بیان نموده خواهد شد انشاء الله و تادیب شاید پدر را است و تربیت شغل مادر است
چنانکه ... تربیت دادن ... و شستن و ... نمودن آن و لعب و بازی کردن طفل خود سری ... او است و این امور از مشاغل مادر است
و بعضی از اصحاب فرموده اند که اگر دختر باشد پس حضانت او تا هفت سال با مادر است و الا با پدر است و بعضی دیگر فرموده
اند که اگر دختر باشد تا وقتی که شوهر نماید با مادر است و ادعای روایات و اجماع ... نموده اند و باید دانست که ...
... است که پدر و مادر ... و مسلمان و عاقل ... و امین بر طفل بلکه حاضر و غیر مسافر و سالم از مرض ... و امثال آنها
... بحال طفل است باشند و مادر ایضا تزویج بغیر پدر ننموده باشد پس اگر یکی از اینها نباشد ...
... حضانت آن یکی با دیگری ساقط می شود و بمضمون و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض رجوع با ولی الارحام و اقرب طفل
... مگر آنکه پدر فاقد شروط مذکوره باشد و مادر مستجمع تمام آنها مگر تزویج بغیر پس حضانت ایضا حق مادر است
... شود و مخفی نماند که این تفصیل و احکام مادامی است که طفل بحد بلوغ و رشد نرسیده است و اما بعد از بلوغ و رشد پس
... آنها همگی از او ساقط است و اختیار امور خود را دارد مگر اینکه سزاوار از برای دختر این است که تا تزویج ننموده است از مادر
... بدون رضا و اذن پدر ... شروط ... است تزویج خود را ... نماید بعد از اینها باید دانست
... بلکه نفس و سلاله و سر پدر است و خداوند پدر را در جمیع امور او خلیفه و نایب خود بر او قرار داده است پس باید
که قابلیت و لیاقت ... بکمالات بدنیه و نفسانیه دنیویه و اخرویه ...
... و سنن ... که همگی آنها از خود ... مطلوب و بالنسبه ... ایضا کمال است تادیب و تعلیم نماید و او را ...
... شرعیه و عقلیه ... بطبیعت طفل بلکه ...
... مستحکم نکردد که بعد از بلوغ و استحکام طبیعت بر خلاف کمال او ... مطلوب او است ازاله و تغییر آن چنانکه سابقا ...
... و تغییر و صعوبت است و موجب نقص ... و اگر خود این ... ناقص بی کمال باشد
... و کمالات نفسانیه ... باشد مثل اکثر اهل این زمان ...
... بلکه ... است پس طفل خود را ... مهمل نکذارد و از آن نا امید نکردد بلکه او را مشغول بتادیب کرده ...
... شرع و عقل ... که مقصود و مطلوب از انسان و از پسر و دختر است ... یخرج الحی من المیت و یخرج المیت من الحی و ...
... که بسیار ناقص است از پدر و مادر خوب و کامل و نیکو سر زده است ... بلکه فی الجمله ... است که فرزندان ...
... مضمون حدیثی که در باب ... و از آنکه جناب پیغمبر فرموده بودند که وای بر اطفالی که در آخر الزمان باشند
... بامور اخروی ... و اگر اینها ... داشته باشند البته ایشان را منع می نمایند ...
... ایشان ... باشند پس باید که در اول وقت حصول قوه حیا و تمیز در طفل محافظت و مراقبت او در جمیع احوال ...
... آثار حیا و نجابت از آن پیدا باشد ... در غالب اوقات خصوصا در حالت ... و نظر
... و عیوب و قبایح خود را قطع نظر از خوف ... نهان داشتن و امثال اینها که آثار و دلایل وجود قوه حیا و تمیز و درک نمودن
... و از علامات استعداد و قابلیت قبول نمودن تادیب است ... و او را مهمل نکذارند
... کلمه توحید تلقین نماید چنانکه ... و اگر ... تکلم ... باز هم تلقین نموده شود و از ... ائمه هدی
... که ... موجود ... باشند چنین وارد شده است که چون طفل سه ساله شد باو بگویند که بگو
لا اله الا الله بعد از آن او را واگذارند تا آنکه سه سال و هفت ماه و بیست روز تمام شود پس باو بگویند که هفت مرتبه بگو محمد رسول الله
بعد از آن او را واگذارند تا آنکه چهار سال تمام شود پس باو بگویند که هفت مرتبه بگو صلی الله علی محمد و آل محمد بعد از آن واگذارند او را تا آنکه پنج
... که دست راست و چپ کدام است پس اگر شناخت ... رو بقبله نمایند و بگویند باو که سجده کند بعد از آن ...
... ساله شود بعد از آن او را واگذارند تا نماز کند و رکوع و سجود را باو تعلیم نمایند ... تا آنکه هفت سال را

تمام

تمام کند بعد از آن باز بگویند که بشوی صورت و دو کف خود را و چونکه شست بگویند باز که نماز بکن بعد از آن او را واگذارند تا آنکه نه سال ... تمام کند
پس ... او را وضو و نماز تعلیم نمایند ... یاد گرفت ...
او را ... فرموده اند که دع ابنک یلعب سبع سنین و یؤدب سبع سنین و الزمه نفسک سبع سنین فان افلح و الا فانه ممن لا خیر فیه ...
را تا آنکه بازی نماید در هفت سال ... هفت سال ... اگر ... صلاح ...
... است که ... باشد ... چنانکه ...
... تمام کند تا آنکه بعد از آن ... باید ...
خالی شده و صحیح ... استعمال ... امور و از ...
... در طفولیت ... بعد از انقضای هفت ساله ... او را ...
و تعلیم نماید ... موعظه ... و ضرب ... از ... مؤثر در این
بیند ... سلوک نماید و او را ... قرار داده ... لکن او را ...
که ... ابنا ... با پدر ... او ... باید که او را ... اسم ...
اکرام و احترام نماید و از ... و امثال ... نماید ...
... خصوص ... اسم ... باشد ...
... که ... بنام محمد ... اکرام نماید ...
... اسم محمد ... تا آنکه ... شروع ... بلکه ...
... نماید که ... باشد ...
... خصوصا ... اطفال ... جمیع ... کرد ...
و کتب ... نماید و بعد از آن او را ... علی بن ابی طالب ... صلوات الله علیهم ...
... نماید تا آنکه ... اصل ...
... در دل ... و ... مشغول ...
امیر المؤمنین ... علی حب ... فانظر ...
... و ... که ...
که حرام زاده و ولد الزنا است ... شده ...
... که ... او را ...
... نماید و از ...
... خصوصا طلا و نقره ...
... خوب ... و ... و ...
... او را ... کفش ...
... او را ... منع نماید ...
... که ... را ...
و منع ... اخلاق ... مشغول ... اشعار ...
عشق و لهو و لعب و امثال اینها است اجتناب ... اگر او را ... علوم ... و ...
خواندن ... مشغول ... عربیه ... و ... بعد از آن علم فقه و حلال و حرام ...
... بعد از آن علم ... و ... حکم ... و ...
... و ... را ... نماید ...
اگر از اهل استعداد ... علوم ... حلال و حرام و واجبات و محرمات او را ... تعلیم نماید ...
... و مناسب او است ... مشغول ... طفل ... که ...
... عدم استعداد ... از ... مشاغل و حرف و صنایع ...
... نماید که او را ... استعداد ... مشغول ...

بـ

[illegible]

باز می‌شود تا بحد کمال برسانند و در فکر اینکه فرزند فلان ذکر است نباشند بلکه باید بدانند که مخلوقی از مخلوقات خدا است که چند روزی نزد ایشان ودیعه

امور او و تادیب او را باز کس واگذار نمایند [illegible]

[illegible]

بیان حقوق فرزند بر پدر

[illegible]

از قبیل آنکه او را نماز بر ایشان بکند و استغفار نماید و کفن و دفن و سایر امور ایشان را متوجه شود و تعزیه بدارد و بعد از موت ایشان مغموم و مهموم گردد و مهمات
و وصیتهای ایشان را بجای آورد و قرض ایشان را هر چند که از مال خود باشد ادا نماید و برای ایشان تصدق خیرات و اعمال صالحات نماید و ثواب
صدقات و اعمال صالحات خود را برای ایشان قرار دهد چنانکه در حدیث است اجرهما از برای والدین و از برای خود او می باشد از غیر آنکه نقصی
در اجر او بهم رسد و احباب و اصدقای ایشان را اکرام نماید که در حدیث نبوی است که ان ابر البر ان یصل الرجل اهل ود ابیه یعنی از جمله بهترین احسان
و نیکیها به والدین آنست که صله نماید با اهل مودت و دوستی پدر خود و زبان بد که باعث آزار ایشان گردد کوتاه کند و عیوب و عورات ایشان را به
پوشاند و قبور ایشان را زیارت نماید که در روایات وارد شده است که ایشان مسرور می گردند و باعث خشنودی ایشان می شوند و وارد شده است که
من زار قبر ابویه او احدهما فی کل جمعة غفر له و کتب له برائة یعنی هر کس که زیارت نماید قبر پدر و مادر خود را یا یکی از آنها را در هر جمعه یا در
هر هفته می آمرزد خداوند او را و می نویسد از برای او برائت و بیزاری از جمیع مولمات و حقوقها و مخفی نماند که جمعه بضم میم بمعنی روز جمعه و بمعنی هفته
است و حدیث احتمال هر دو دارد و چنانکه ذکر شد حوائج خود را در نزد قبور ایشان از خداوند طلب نماید که برآورده می شود و باید دانسته شود که
چونکه مراتب والدین بالنسبه بفرزندان اختلاف و تفاوت بسیاری دارد پس آنچه مذکور شد از عظیم بودن حقوق ایشان بنا بر اکثر و غالب احوال
پدران و مادران است که اعقل و اکمل و خیر خواه فرزند باشند و از این جهت خداوند طاعت ایشان را لازم کرده است پس اگر اتفاق افتد که فرزند برفرزند
اعقل از پدر و مادر باشد یا آنکه پدر و مادر را هیچ گونه عقلی و کمالی و معرفتی نباشد یا آنکه خیر خواهی و غبطه دانی بالنسبه بفرزند خود نکنند
مراتب حقوق ایشان پائین تر رود و چونکه مذکور شد نسبتا بلکه باید که پدر و غبطه حقوق ایشان را بر فرزند بقدر مراتب عقل و کمال و خیر خواهی ایشان
بر فرزند دانست و هر قدر که مرتبه ایشان بیشتر است حقوق ایشان بیشتر و هر قدر که کمتر است کمتر خواهد بود و باید دانسته شود اینکه حقوق اقارب
و اولی الارحام که نسب ایشان با آدمی معروف است در درجه بعد از حقوق الدین باشد و باید که رعایت داری و حق گذاری ایشان بر وجه معروف بقدر امکان
نموده در حدیث نبوی است که اعجل الطاعة ثوابا صلة الرحم یعنی طاعتی که ثواب او تعجیل تر از سایر طاعات باشد صله نمودن رحم است و در حدیث شود
دیگر است که من کان یؤمن بالله والیوم الآخر فلیصل رحمه یعنی کسی که ایمان بخداوند و بروز آخر و معاد دارد باید که صله نماید رحم خود را و صله
مال دادن و اعانه نمودن بمعیشت و زبان و زیارت نمودن و تعظیم و توقیر کردن و دعا نمودن و اذیت را باز داشتن و امثال اینها است و در نبوی
است که بلوا الارحام و لو بالسلام یعنی صله نمائید با ارحام خود هر چند که بمثل سلام نمودن بر ایشان باشد و ترک صله رحم را قطیعه گویند و از جمله
گناهان کبیره و موجب کوتاهی عمر و تنگی معیشت و خرابی و خسران دنیوی است ایضا باید دانسته شود که کسانی که بالنسبه با آدمی بمنزله پدر و مادر می
باشند متوجه تربیت او می باشند مثل ابن ولله و اجداد و اخوال و خالات و اعمام و برادران بزرگ و دوستان پدر و مادر که ایشان
ایشان متوجه تربیت ایشان باشند منکر می شوند حقوق و عقوق ایشان هم مثل حقوق و عقوق پدر و مادر است و اما معلم و آن کسی است که در حقیقه
تربیت روح می نماید و ارشاد آدمی را بامر آخرت و کمال نفس و صلاح دین و مرضات خداوند می نماید پس حق او هم از حق پدر و مادر بیشتر و مقدم است
و عقوق او بدتر می باشد و بهمان قدر که تفاوت مابین روح و قالب است در شرافت همان قدر تفاوت مابین حق معلم و حق پدر و مادر است و از
اینجا است که حق پیغمبران و ائمه صلوات الله علیهم که معلم روحانی و ارشاد نمایندگان بامر آخرت و مرضات خداوند و کمال نفس و صلاح دین بوده
اند بر همه کس بیشتر و مقدم است بر حق پدر و مادر از برای ایشان و از اینجا است ایضا که پیغمبر فرموده است که انا و علی ابوا هذه الامة یعنی من و
علی دو پدر این امتیم از برای این تربیت و تولد روحانیه ما از برای ایشان است در تربیت و تادیب روحانی که قابل تربیت و تادیب بوده اند نه مانعوران و از این
جا است ایضا که فرموده اند که العلماء ورثة الانبیاء چونکه علما از کار و طالب انبیا می باشند در امت و وظیفه ایشان که علوم و هدایت است
ارث میبرند پس معلوم شد که حقوق پیغمبر و ائمه و استادان و معلمانی که بمنزله و بمثابه ایشان اند و در حقیقه ارشاد آدمی را بامور خیر و مرضات
خداوند و کمال نفس و صلاح دین و بباقیات الصالحات نموده اند باید که بنسبت ایشان مراعات نمود و لازم دانست و از مخالفه و عقوق ایشان احتراز
نمود و تفصیل حقوق معلم را رساله علیحده در اینجا مذکور شد اصحاب ما رضوان الله علیهم اجمعین در آداب متعلمین نوشته اند و مذکور ساخته اند
پس باید که رجوع بآنجا نمود و بمقتضای آن عمل کرد نظم مکن تا توانی دل خلق ریش عقل دین در آتشه زجیران کبوتر حلقه
زلف تماشا خانه باد صبا جان صد صاحب دل آنجا بسته یک مو ببین زلف دلدار صبا را بسته در کرم نصد باهوا خاهان رو در حیله مندی
ببین عیب الکرم که وحشی صنع هر جا مباش کفت چشم سر مست شوخ از مو ببین عاشقان تغافل از دلبر ما غافلند ان لب نخ چشم ابرو در
عنبر مو ببین و از اینجا هم معلوم شد که بعضی از اشخاص که در عرف مردمان او را معلم و استاد گویند و در حقیقه غیر از شیطنت و ملعنت و اخلاق
رذیله و دنیا پرستی و حیله بازی و فضولات در هر غالب چیزی بکسی تعلیم نکرده اند از اینها ایشان را حقی نمی باشد بلکه حقوق ایشان عقوق و
ولعن کردن بایشان است بحقیقت و اما طریقه رعایت داری و تدبیر فرمانروائی امر غلام و کنیز و خادم و سایر چیزها که ذکر شد و حقیقت اهل منزل لازم اند
و رکن هفتم از ارکان منزلی بالنسبه بآنست که باید دانسته شود که خداوند بنا بر مصالح غلام و کنیز و خادم و ملازم را از جهت مطلب مهمی از برای کسی
کرده است یکی از دین و تحصیل معرفت و یکی از دنیا و حصول معیشت اما اول این است که تسخیر و اسیر کرده است خداوند ایشان را از برای اینکس تا اوقات
از برای طریقه عبودیت اینکس فراغت داشته و مشغول امر آخرت باشد و اما دوم آنکه ... جونکه ... از اوضاع مبادی

و کردار و گفتار ایشان بالنسبه تا با آن عبودیت و کیفیت شان خود را بالنسبه بخداوند بفهمند و از تربیت و سلوک خود با آنها توقع سلوک خداوند با خود داشته
باشند و بدانند چنانکه خداوند در کلام خود اشاره باین مطلب نموده فرموده است که ضرب لکم مثلا من انفسکم هل لکم من ما ملکت ایمانکم من شرکاء فیما
رزقناکم فانتم فیه سواء تخافونهم کخیفتکم انفسکم کذلک نفصل الآیات لقوم یعقلون یعنی بیان فرموده است خداوند از برای شما مثلی را از نفسهای
خود تان از برای وضع الوهیت و طریقه عبودیت تان مثلا این است که ملاحظه نمائید ببینید که آیا مملوکهای شما شریک شما می باشند در آنچه ما بشما
روزی داده ایم و عطا نموده ایم بطوری که شما و ایشان در آنها مساوی باشید بعضی شما را با آنها سوال باشد ایشان را اهل خود شریک و صاحب رای و صاحب
تصرف و اختیار بدانید بطوری که بترسید که اندیشه نمائید از آنها مثل اندیشه نمودن از امثال و اقران خود بلکه بغیر از آنها را شریک در اموال و متصرف نمائید
باشد و شما با ایشان مساوی باشید از آنچه خود و تنوع کرده اید با احباب که بایشان را از اهل به عرصه امر و اختیار و تصرف نمیدانید بلکه آنها را تابع
و اسیر در تحت امر خود می دانید پس این نحو و این بیان تفصیل می نمائیم و بیان می فرمائیم وضع الوهیت خود و طریقه عبودیت شما را الکن از برای قومی
که از اهل عقل باشند و بقوه عقل و نور بصیرت و تفکر خود نفوذ در بواطن امور کنند و بقوه فکریه استخراج معانی و حقایق از آنها می نمایند پس
عبودیت و بندگی را از سیرت غلام و کنیزان خود استنباط و اوضاع الوهیت را از سلوک و توقعات خود از آنها استخراج می فرمایند مخفی نماند که ضمیمه استنباط
و استخراج بر سبیل فحوی و مثال است که اینکس ملاحظه نماید و ببیند که آنها مادام که مملوک کسی و چگونه دست از اراده و خواهش خود برداشته اند اراده و رای
خود را در تحت اراده و رای مولای خود مستغرق و منکوب نموده اند و خود را بلا اراده و بدون مفاصله امر و رای مولای خود دانسته اند بمرتبه بالنسبه
و مولا را خیر خواه و مصلح خود دانسته بامر و حکم او حوائج خود را تفویض و موکول با او دانسته اند از عطاها و لطفهای او معتقد خود را
دانسته اند اندر اعلی درجه تفویض و توکل قرار گرفته اند و قبضا اند که در تدبیر و نظر مولا در جمیع امور راضی و قانع گردیده اند و نعمتها که در ماتحت مولا
در نعمتها و برایشان وارد آید صبر نمایند و بر احسان و نعمتها او شکر نمایند و تعظیم و تکریم مولای او هر کس که متعلق باو است نمایند و امر او مطیع و
محبت او بهانه نمایند و امتثال اوامر و نواهی او را از روی اخلاص بعمل آورند و موجب رضای او گردند و بوظایف ضاعات خود مشغول شوند و از پی خواهش او
هیچ کس را امر و خواهش او مقدم نمی دارند بادوستی و دوستی او و دشمنی او دشمنی می کنند و از لذات نفسانیه خود حتی از اکل و شرب و خواب بجهت کار
مولی گذشته اند و خیر و شر خود را منوط بامر و حکم او دانسته اند و عزت و ذلت و فقر و غنی و معاش خود را از او و منسوب باو دانسته اند و رغبت و طمع خود را از دیگر
احسان او انداخته اند و قطع نظر از غیر او نموده اند و مایوس شده اند و حوائج خود را بغیر او از کسی نخواسته اند و امید نداشته اند شکایت او را بکسی
نکرده اند و التماس و استغاثه بکسی غیر او نکرده اند و چونکه این نحو رفتار همگی موافق طریقه عبودیت و بروفق خواهش مولی بوده است و ایشان نیز به
عمل آورده اند پس مولای ایشان بر ایشان مشفق و مهربان گردیده و کفایت جمیع مهمات ایشان را نموده و امر خوانند و مدبر امور با نهاد است و امور
اهمالی کردند بلکه ایشان را اکرام نموده و بر جمیع برادران خود زیاده و اجرا الامر ایشان را آزاد نموده و اراده حضرت تعبد و عبودیت بخدا اخلاص رحمت و مالکیت
در مابعد و اگر بر خلاف آن که از آنها مطلوب و توقع مولی است عمل نمایند و مطیع و بر نیایند پس منشا ابتلا و خامت و کدورات و از حضور و حضرت
مولی مطرود و محروم و دست رد بانواع عذابها و نکالها مبتلی تا آنکه بنظر توجه خداوند کرده و سر گردان و مولی و صاحب و منجیکی بحال ایشان حفظ
نمیکنند و بخود نمیگیرند تا آخر الامر در خصیص ذلت و رذیله و اسیر و محبوس و گرفتار می باشند پس باید که اینکس چنانکه سیر مملوکان را می بیند احوال انسان را
در طاعت و معصیت و احوال و افعال ایشان را در رحمت و نعمت می بیند همین منوال بیرون سلوک خود را بالنسبه بخداوند و طریقه سلوک خداوند را با او در
مراتب افعال طاعت و معصیت ایشان بفهمد و بداند خلاصه کلام این است که اینکه از اهل عقل و تفکر می باشد در اینها تمام اوضاع الوهیت و طریقه عبودیت
را از عالم خود و مملوکان خود استخراج و استنباط می نماید و کیفیت همان منوال عمل می کند بلی عالم عبادت و کتابهایست و لیکن مخفی است
از آنکس که ترقی در مراتب آن نیافته است و اما مطلب دویم که امر دنیوی و حصول معیشت است پس آنست که باید دانسته شود که غلام و کنیز و خادم و ملازم به
منزله اعضا و جوارح اینکس می باشند و هر شغلی که از دست و پا و چشم و گوش و زبان اینکس باید که بعمل آید بایشان مفوض داشته شده است چنانکه بالفعل
در حکمت خلقت زنان دانسته شد باید که در اینجا دانسته شود ایضا که غلامان و کنیزان و خادمان و ملازمان با موالی و آقایان بمنزله یکنفر
و یک روح و دو قالب می باشند که بواسطه اتحاد در نفس با مولی مدبری و باید زاده اند و بواسطه تعلق قوالب خادمان و اعوان مولی و مال اگر کسی
با ایشان است متوجه می باشند بمولی را مثال آن خدمات و اعوان که در فراغت و راحت با امور کلی او متوجه و با امر آخرت خود مشغول بود و از
خلایقی که زوال آن از لوازم اشتغال با کثر امور زایل است که از سایر غیر او است ایضا معرفت و بر تو لازم است پس باید که مالکان و آقایان قدر این نعمت را
بدانند و شکر این موهبت را بجا آورند غلام و کنیز و خادم و ملازم را اسباب تعدی و طغیان و تکبر و تفاخر خود قرار ندهند بلکه آنها را در حوائج امور دنیوی
که مربوط بامر دین و معاد است استعمال نمایند و همان نوع سلوکی که توقع و امید از خداوند بالنسبه بخود دارند همان نوع با آنها سلوک نمایند
و ایشان را از ودایع خداوند و بمنزله اولاد خود دانسته از روی رفق و نرمی مدارا نمایند و ملاطفه و موافقت با ایشان نمایند چونکه دواعی ملجاة ز
طبایع ایشان مرکوز است و کلال و ملال و فتور و ماندگی بجوارح و اعضای ایشان هم راه می یابد پس باید که طریقه عدالت و انصاف را با ایشان مرعی داشته
نموده و از تعدی و جور و اعتساف اجتناب باید نمود بلی در ظاهر اشکار امور است و ملاطفه را که موجب زوال هیبت اینکس از نظر ایشان گردد مباشر
کرده هیبت را با ایشان همیشه نگاه باید داشت خصوصا با غلامان و کنیزان که اغلب ایشان بی عقل و کم معرفت می باشند و نیز ملاطفه که با ایشان بکند

از قبیل آنکه اولاً نماز بر ایشان بکنند و استغفار نمایند و کفن و دفن و سایر امور آنها را متوجه شود و بعد از دفن امور ایشان [illegible]

و وصیتهای ایشان را بجای آورند و قرض ایشان را هر چند که از مال خود باشد ادا نمایند و برای ایشان صدقات و خیرات و اعمال صالحات نمایند و ثواب

صدقات و اعمال صالحات خود را برای ایشان قرار دهند چنانکه در حدیث است اعرابیها از برای والدین و از برای خود [illegible]

و از اجزای بر و احسان اکرام دوستان ایشان است [illegible] ابر البر ان یصل الرجل اهل ود ابیه [illegible]

و بنیکیها والدین آنست که صله نمایند با کسانی که اهل مودت و دوستی پدر خود و زبان بد که نسبت بایشان کوتاه کنند و عیوب و عورات ایشان را به

پوشانند [illegible] امور ایشان را نمایند [illegible] ایشان [illegible]

[illegible]

[illegible]

است و حدیث [illegible]

چونکه [illegible]

[illegible]

ابدا نهاده صواب برخرمی رود و از اینجاست که در اخبار نبویه رسیده است که مزاح و کسوه که می‌دهید ایشان را ... و از اذل الناس نباید نمود و نیز
توا انفسکم و املیکم ما را باید که تا ادیب سیاست امور ایشان خصوصا امور دینیه ایشان را از اصل اولاد و زن خود متوجه شد چنانکه در حدیث است که اضربوا ...
فی معصیة الله واعفوا عنه فیما یاتی الیک ایشان را در انچه معصیت و مخالفت امر خداوند است بزنند در مخالفت و معصیت خود اگر ایشان عفو نمایند
مگر اینکه در عفو نمودن فسادی متصور شود پس مضمون حدیث نبوی الحاضر یری ما لا یری الغایب هر نحو که اصلح و مناسب حال ایشان و مخالفت ایشان بد بود
و از جور و بعد دور باشند با ایشان سلوک نمایند و باید که حوایج و امور معیشت ایشان را اینک متوجه شوند علاوه بر نفقه ضروری ایشان که بطریق
معروف بر موالی و ایشان واجب باشد و توسعه در سایر امور ایشان بدهند و ابواب تفرقه و ایثار ایشان نمایند تا انکه احوال ایشان بهتر بحال ایشان
در دی نکردد و اگر محتاج بترویج باشند ایشان را البته ترویج نمایند تا انکه سد ابواب مفسده ایشان بود و دلبستگی و ارام و قرار ایشان داشته باشند و اطفال ایشان
ازادی و فروختن ایشان خصوصا انها که مملوک نکنند نکنند و امید ایشان را از این معنی منقطع نسازند تا اینکه ایشان خود را در ... اینکار ... بنهند اینک
بلکه چنان دانند که ما دام الحیوة باید که واقف و خدمتکار باشند و از انجای دیگر ببینند تا خود را بغیر مولای خود مصروف ندارند و از مال او ذخیره
از برای روز مفارقت خود برندارند بلکه خود را صاحب خانه و شریک با مولا دانند و نهایت شفقت و اخلاص کیشی و هواداری و مناصحه را در خدمت او بکار
برند تا انکه ایشان بکمال و مروت و وفا و کرم مولا اقرب و انسب است بلی اگر کسی خواسته باشد که ایشان را از جهة ثواب و رضای خدا ازاد نماید این
خوب و نیکوست و لکن چنانکه خداوند فرموده است که ان علمتم فیهم خیرا باید که امید خیر و رشد و انکه امر معیشت خود را می‌توانند که بکند داشته
ایشان باشند و الا ازاد نمودن ایشان استحباب ندارد و ممدوح نمیباشد و اگر اینکس از نفقه و امور معیشت ایشان عاجز باشد ایشان را نگاه ندارد و بفروشند و
نگاه داشتن بنده و مملوک را باعتبار عدم استقلال و احتیاج و ... و بفروشد و ... باب ... بهتر است و نگاه داشتن
مرد ازاد و باید که راه نزدیکی و مخالطه ایشان را با زنان و اندرون خانه خود مسدود نمایند مگر اینکه ... خداوند که او ما ملکت ایمانهم او التابعین
غیر اولی الاربة من الرجال او الطفل الذین لم یظهروا علی عورات النساء ایشان مملوک خود زن یا انکه بی غبه و بی حاجه در زنان باشند از قبیل
پیر و خصی و مجبوب یا انکه طفلی باشند که هنوز مطلع بر عورات و محاسن زنان نشده باشند پس در انصورت مخالطه نمودن انها با زنان مثل سایر محارم
بطریق معروف عیب ندارد و باید که از برای ایشان شغلی مقرر دارند تا انکه از بیکاری و بی شغلی که جبلت نفس انسانی بر انست همت خود را در امور دیگر
از غیر خدمت مولا مصروف ندارند و لکن از برای راحت و اسودگی ایشان ایام و وقتی را قرار دهند تا انکه از کسالت و کلال ... بیرون ایند
خدمت را از روی نشاط و میل و رغبت نمایند چونکه انتفاع بردن از هر چیز موقوف بر معرفت ان چیز ... و انتفاع از انست پس باید که ...
ایشان تأمل نموده شود و مزاج و اخلاق ایشان دانسته شود پس بهر نوع که فرمانبرداری و انتفاع بردن از ایشان ممکن و اسهل باشد بهمان نوع با ایشان سلوک نمایند
خواه بتخویف خواه بترغیب و لکن ایشان را در طریق مودت و محبت داشتن تا انکه خدمت و فرمانبرداری ایشان از روی طوع و رغبت و میل و محبت نمایند
هر اینه بهتر و نیکوتر خواهد بود و اینکس از خیانت و جور و جفای ایشان در امن و امان می‌باشد و باید که حسن خدمت ایشان را ابراز نموده و مدح ایشان نمود
خدمتی را ... نموده و در مقابل و بقدر خوبی و بدی عمل ایشان با ایشان سلوک نماید و الا هر اینه نیکوکار و بدکار خود را اگر در نظر موالی یکسان
می‌بینند و سعی نیکوئی خود را ضایع و عبث دانند و از شغل و کردار نیک خود سستی کرده دو باره نمی‌مانند که پس با ایشان در زشتکاری خود مستمر
مانند و باید که در خدمت ما تکلیف شاق و زیاده بر طاقت ایشان ننمایند تا انکه امر ایشان منجر بسستی و عقوق و مخالفت نکردد و هر یک از ایشان را بشغلی که مناسب
احوال و امثال او است مشغول دارند که هر یک مثلا از برای خدمت حرم و خدمت خانه و همیشه در حضور بودن عاقلان و زیرکان و جمیلان و ... را
مقرر دارند و از برای تجارت و حفظ اموال امانتداران و قناعت کنندگان را و از برای زراعت و عمارت قوی بدنان و جلدان را و از برای امور
سپاهی و جنگ و امثال ان شجاعان و قوی دلان و کم خوابان و بلندان را اختیار نمایند و انکه بطبیعت احرار و ازاد کاران را ... ضع
و شهوت خود بنشینند ایشان بمنزله اولاد خود دانند و او را بعلم و کسب کمال و اداب نفسانیه مشغول دارند و انکه بنده بطبع است ایشان بمنزله حیوانات
دانند و بعبادات و ریاضات او را در کارها استعمال نمایند و انکه بنده شهوت است بمقتضای شهوت او با او سلوک نمایند با اهانه و استخفاف که ۱۰
لازم ذات شهویه ... است او را در کارها دارند و اهل ... گفته اند که عرب بنطق و دها و فصاحه موصوف و لکن بجفا و طبع و قوت
شهوت موصوفست و عجم بعقل و تدبیر و سیاست و نظافت و با کبر ممتاز و لکن با حسد و حرص موصوفست و اهل روم وفادار و امانتدار و ...
اهل کفایت می‌باشند و لکن بخیل و لئیم الطبع دانسته شده اند و اهل هند بقوت حدس و وهم معروفند و لکن عجب و ... بد نیت و ... باشند و اهل پر مکر
ترکستان بشجاعت و حسن منظر و خدمه گذاری موصوف و لکن غدار و ... القلب و بی حفاظی باشند پس باید که اولا تأمل نمود و بتجربه و با مجلس فهمید کسی را
بنده و خادم خود کرد اینکه اخلاق و اطوار او نیکو و پسندیده باشد و چونکه سابقا دانسته شد که غالب انست که خلق باطنی در حسن و قبح تابع خلق
و صورت ظاهر است پس باید که از کور و کنک و کوسج و قصیر القامه و اعرج و هر غیر مستوی الخلقه و علیل و مریض و قبیح المنظر و امثال ایشان اجتناب
نمود و طالب مستوی الخلقتان و صحیحان و سالمان و نیکوصورتان باید بود و در حدیث است که اطلبوا الخیر عند حسان الوجوه یعنی طلب نمایید
خیر را در نزد خوش صورتان و نیکورویان و اگر اینکس بیکی از انها که نه موافق و نه لایق و قابل باشد ... مبتلی گردد ... البته او را ...
نماید و خود را ابتلاء دنیا و اخرت مبتلا نسازد و باید دانسته شود که حیوانات در مرتبه تالی غلامان و کنیزان باشند در خلقه و تسخیر انها

ایضا از برای امور معیشت بنی نوع انسان است پس باید که ایشان را در امور دین معیشتی که مرتبط بایشان است ... استعمال نمایند و هرگز
ایشان را زیاده بر ... نمایند و علف و اب ... بدون اعتدال و انصاف ندهند ... و مرتبط و جل ... ایشان
ایشان را متوجه شوند و زیاد بر طاقت بر ایشان بار ننمایند و هر کدام از ایشان را تا مادامیکه بحسب خلقت باید که تعیش نمایند نفع بر ایشان ...
و زیاد دیگر ایشان را ... تلف ننمایند و ایشان را در غیر مصرفی که از برای ان خلق شده اند مصروف ندارند حشرات ارضیه ... مار و عقرب ...
نمایند و هیچ حیوانی را باتش معذب ندارند چونکه وارد شده است که لا یعذب بالنار الا رب النار و داغ بر حیوانات نگذارند خصوصا ... بر اعضا
بر بدن دیگر ... سابقا در اداب سفر ذکر نموده شد پس باید که رعایت احوال ایشان را بمقتضای مروت و عدالت و تقوی دیانت نموده شود
تا انکه ... منعکس نکردد ... اینکه مال ... است ... هر چند اگر ...
شود چونکه محقق و معلوم است که خود اینکس مخلوق و مملوک خداوند است والعبد وما فی یده کان لمولاه ... مشهور و ... است هر چند که
حیوانات در مرتبه بعد از غلامان و کنیزان میباشند و ایشان بعد از زنان و زنان بعد از فرزندان و پدران و مادران و ایشان بعد از خود این
کس باشند و اگر از انجائی که هر مخلوقی که عاجز و اسیر است ... خداوند ... است
نمودن احوال و حقوق حیوانات واجب است از رعایت نمودن احوال و حقوق غلامان و کنیزان و رعایت احوال ایشان اوجب از رعایت احوال زنان
است و رعایت احوال زنان مقدم بر رعایت احوال اولاد و فرزندان و پدران و مادران است و رعایت ایشان مقدم و الزم بر رعایت احوال خود اینکس است
... از اداب تدبیر منزل ... که بر وفق عقل و طبق شرع ... معیشتی است که مرتبط ... و از خصائص ...
و ... هر چیز اگر اینکس ... سلوک نماید ... الذین ... یا ان سلوک
خواهد بود **فضل** خوش ... تا شکر ...
دعوای ... انکس که ...
و باید دانسته شود که هر چند که اصناف اهل نوع اینکس از اهل و ارکان منزل نیستند و سلوک با ایشان از جمله تدبیر منزل ... سلوک با اهل منزل ...
باشد و لکن چونکه سابقا دانسته شد که انسان مدنی بالطبع است و تحقیق یافتن منزل بدون مدینه ممتنع است و مدبر و صاحب منزل ... مخالطه و معاشرت
با اهل مدینه که اهل نوع او بند ناچار و لا علاج باشد و رعیه داری و سلوک و معاشرت با ایشان از لوازم رعیه داری و سلوک و معاشرت با اهل منزل
لهذا باید که مجملی از اداب رعیه داری و سلوک و معاشرت ... با اصناف اهل نوع بطریق تبعیه ایشان ذکر نموده شود و هر چند که مکررا از بعضی
بحثهای ابواب سابقه بطریق اجمال دانسته شد که قاعده و دستور حقوق مردمان و معاشرت با ایشان نصیحت و خیرخواهی ایشان است که عبارت از انکه این
کس دوست بدارد از برای مردمان انچه را که از برای خود دوست میدارد و مکروه بدارد از برای اینکس انچه را که برای خود مکروه میدارد و لکن از جهت توضیح زیادی
تنبیه موارد ان اینکه با انچه متعلق باینست در ضمن چند قاعده ذکر کرده می‌شود از انها **محبت** باید که اینکس نهایت مبالغه و غایت سعی در نصح و خیر
خواهی و رضا جوئی همسایه خود بکار برد و دیگر ... خود را از او باز دارد مثلا از سر دیوار نظر بخانه او نکنند و ناودان بسمت خانه او قرار ندهند و
چوب و پای طاق عمارت را بر دیوار او نگذارند و خاک در بیرون خانه او نریزند ... یا بلند کردن دیوار
امثال انها از او منع نکند از اتش و ... فرش و ظروف و امثال اینها که عاریه دادن انها معروف و متعارف است از او منع ننماید و انواع میوه و مطعوماتی
که میخرد یا بر سبیل تحفه از برای او ... شود از برای او بفرستند خصوصا چیزی که از ان اطلاع یافته است و هر یک از اطعمه و اشربه که خود ساخته
است و از ان مطلع شده است ... از برای او بفرستند ... او را متاذی نشود ... و در باب ان جناب پیغمبر
که فرموده اند که ما زال جبرئیل یوصینی فی الجار حتی ظننت انه سیورثه یعنی همیشه و مکررا جبرئیل وصیت نمود مرا در خصوص همسایه حتی اینکه گمان نمودم
که از برای او از میراث قرار خواهد داد و انچه در احادیث معتبره ... از هر طرفی از اطراف ... رجوع
۱۱ نمودن در هر ... اهل ... عیب ... اینکس اصلاح ... ممکن و مقدور او باشد هر چند
که بدروغ گفتن باشد نماید و در حدیث نبوی است که اصلاح نمودن ما بین مردمان بهتر است از نماز و روزه و صدقه دادن و باید که عیوب مردمان ...
انکه عیوب خود را می‌پوشد بپوشد و مستور دارد و در حدیث نبوی است که هر کس که ستر نماید عیب مسلمان را البته خداوند ستر می‌نماید بر او در دنیا
و اخرت و باید که از مواضع ریبه و تهمت پرهیز نماید تا انکه مردمان ... نکنند و متعرض غیبت نمودن او نشوند ... فرموده اند که کسیکه
خود را در معرض تهمت در اورد پس ملامت ننماید ... بان کمان بد ... اگر انکه اینکس از جهة نجات یافتن از هلکه دیگری که وقوع ...
از وقوع در تهمت است خود را ... واجب و لازم است و باید که تفریج کرب مکروبین و نصرت مظلومان
بمال یا جاه یا دست یا زبان خود نماید و در حدیث نبوی است که هر کس تفریج غم مغمومی یا اعانه مظلومی نماید هر اینه خداوند از برای او
هفتاد و سه نوع از امرزیدن ... و در حدیث دیگر فرموده اند که هر کسیکه اعانه نماید مومنی را هر اینه خداوند دفع مینماید ازو هفتاد و سه کربت را که یکی از
انها در دنیا و هفتاد و دو دیگر در قیامت است ... و باید که اعانه ضعیفان و محتاجان را خصوصا در
استعانه چیزی از او بنماید و در حدیث است که اعانه نمودن برادر مسلم بهتر است از طواف نمودن بخانه کعبه و اعانه ... تا انکه ...

[illegible]

۱۳۰

[illegible]

۱۳۲

[illegible]

اذن بر طرف می شود و دزد را امنیت نکو نبود و فزع و وحشت بر اهل خانه زایل نماید چون سؤال نموده شود که کیست اسم خود را بگوید و نگوید که منم چونکه
در گفتن من فی الجمله انانیتی می باشد و از اینجا است که چون جناب پیغمبر شنید از کسی که می گوید منم انکار بر او نمود و مکرر امر نمود که من من را با
مخلوق راجع ساند که بگوید که من و اگر کسی را که می خواهد بگوید که نیست با آنکه خوابیده و امثال اینها که متعارف شده پس باید کلمه ای بگفته ایشان نکند
چونکه ملاحظه بر آنکه شاید که راست گفته باشند شاید بلکه البته بعضی است که عذری داشته باشند بجهت آنکه بغیر عذر رو ندهد از سبب اسلیان
از یک نوع خود منتشر و منع نحش نما باشند و باید ایشان را با احتیاط و بطوع و رغبت داخل خانه ظلمه و اعوان و انصار اینها نشود و پای بر فرش ایشان
نگذارد و از اموال ایشان نخورد چونکه جمیع یا بعد از بعض تصرفات ایشان از مشتغلات است که شبهه دار و مظنون الحرمه است و اثر فاسد خود را در
نفس انسان نمی بخشد هم چنین با اغنیا و بطوع و رغبت مجالست و ملاقات ایشان نماید چونکه مجالست و مصاحبه با ایشان لازم دارد که تواضع و
مداهنه و سکوت نمودن از منکرات و مبتلا بودن بغیبت و نخارف نهار و دعا نمودن برای ایشان به بقا و طول عمر و مدح نمودن و شکر احسان
ایشان را کردن و محبت با ایشان داشتن که جمیع اینها اغانه و مبتلا بودن است که منهی عنه و حرام است و آنکس در دنیا با ایشان ... مبتلا باشد

[illegible]

و در غلو نباید بر اکر از خشنید فهو المطلوب و الا مادام که امید اثر کردن در او دارد و مقاطعه نباید بر اخوت باقی باشد بجهت انکه تبدل احوال انسان
ممکن است و حدیث قلب المومن بین اصبعین من اصابع الرحمن مشهور است و اکر اخر حال او را مایوس کرد و خیر و صلاح در او ندید باز قطع اخوت
نباید و اجتناب از او لازم داند و من جودة جناب امیر که احبب حبیبک هونا ما عسی ان یکون بغیضک یوما ما و ابغض بغیضک هونا ما عسی ان یکون
حبیبک یوما ما اشاره باین مرحله است اما عقوبت و تقصیر که بالنسبه بخود واقع شود پس متحمل انها شود و اظهار انها نباید نماید که باعث
که موجب مقاطعه است میسر نشود و اکر استمرار داشته باشد پس اولا او را اکتفا بمکاتبات عتاب نماید بعد از ان بطریق فوق التلطف تمام مصرح
بان نماید و اکر دیگر معاتبه فایده ندهد مقاطعه نباید کرد زیرا که قبول معذرت او نماید که اکر نماید مرا انچه بر او است اخیر در حق خود
برادر دینی او سوی او اعتذار بجوید و او قبول نکند پس بر او مثل کناه عشار است و اکر بآخر الامر حال او را دید اکرچه مقاطعه او را نماید عیب او کرد
نباید که دعا از برای او بخیر و خوبی کند چنانچه از برای خود مینماید که هر چیز که از برای خود منتجا می بود مر او را میخواهد باید از برای خود
و اکر از برای او خواسته است باو مثل ان یا یکصد هزار برابر ان اعطا از خدا باید باشد و باید که در محبت و دوستی ثابت قدم و وفادار باشد با او
و با اهل و عیال و اخوان او نیز چونکه رعایت نمودن احوال متعلقان صدیق و حبیب واقع در دل صدیق اول بر تنک شمعه و محبت و دوستی که
جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله با لنسبه بعجوزه که در خانه حضرت خدیجه می امد بود فرموده اند چونکه پیر زن رفت عایشه عرض کرد این پیره
و اقبال بالنسبه باین عجوزه فرمودی پس فرموده اند که اینها نا بینا ایام خدیجه و ان کرم العهد من الایمان یعنی این عجوزه نابود باین و در ایام حیوه
خدیجه می امد نزد ما و بدرستی که خوبی عهد و ثابت قدم بودن بر طریقه وفا از جمله ایمان است و بدانکه حقیقت وفا انست که حال ابن کس
در ظاهر و باطن و در غیاب و حضور بالنسبه بحبیب خود یکسان باشد بلکه در باطن و در غیاب اکثر از ظاهر و حضور نباشد و بیشتر بودن از کمال و
باید که حال او بالنسبه بحبیب خود در حال ارتفاع قدر و علو منصب و زیادتی جاه و ابرای او تغییر نکند بلکه باید نابود و او را در جناب
خود شریک نماید و باید که مدار او مات سر در خود و خود نمود طعام لذیذ و حاضر شدن مواقع رغبت و امثال انها او نیز نماید و در فراق او مشتاق
و در لقاء و وصال او مستبشر باشد و در حاجات او و جلب منفعت از برای او و دفع مضرات از او و اسما عت نباید مکر در انچه مخالف حق باشد پس
طریقه و فادار ان مخالفت نمودن با او و نصیحت و موعظه و انذار و تخویف و اخر الامر مقاطعه نمودن از او است و باید که در امور منافیه خود با او
مشورت نماید و سر خود را مادام که اهل ان باشد از او پنهان ندارد و دشمن او را دوست ندارد و دوست او را دشمن ندارد و او را در ادای حقوق خود
معفو نماید و متحمل ان نماید که حد الی ایضا بکلفت و مشقه نیندازد و کلفت و ثقل بر او نباشد چنانکه سلوک نماید با او که کویا از نهاد و منفردی با
جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده اند که انا و اتقیاء امتی برآء من التکلف یعنی من و پرهیزکاران امتی من بری و بیزار از تکلف میباشیم و جناب امیر علیه السلام فرمود
که بدترین اصدقا کسی است که تو را اسکلف بیندازد و تو را بمدارات نمودن و عذر او را ولحا ساز دو فرموده اند که سنکین ترین برادران من بر من کسی
است که برای من تکلف بکار برد و باید که خود را از او تحفظ نماید و سبک ترین برادران بر دل من کسی است که با او می باشم پس باید که مهمات خود را بر او
بار ننماید و استمداد از مال و جاه او نکند و توقع تواضع و تعظیم از او نداشته باشد و اکر خود از جمله عبادات باشد و مشغول بعبادات مستحبه کرد
اشتغال او را باین توقع نماید و او را از بودن در راحت و فراغه دارد نعم هر چند که تکلیف از جانبی کم دانسته شد بر خلاف این است در دوره حضور
اتحاد و بعضی از اداب و تکلفات ظاهره در ذکر اداب دما بین اهل الاعظم محتمل بودن و اتحاد بود است در انها بعض نکه صفا دل و اتحاد و الفت او را
و شفقه و کلفه منافات دارند و اذا حصل الانس بطلت الاحتشام مشهور است و زیارت غب در هر چند روز یکمرتبه نباید تا انکه موثر کرد
و ملال او نکردد و حدیث زر غبا تزدد حبا مشهور است مکر اینکه ایمن از کلال و ملال او باشد و دیدن هر روزه از لمه اطلب و در اندکر
مرغوبتر بودن نزد او نماید باید که مقصود او از زیارت استیناس بلقا و وصال او و استعانه نمودن بر امور دین و تقرب بخدا باشد
با قامه نمودن حقوق و امثال انها باشد و در حدیث است که الاخوین کالیدین تغسل احدهما الاخری یعنی دو برادر مثل دو دست میباشند
که می شوید یکی از انها دیگری را و در حدیث دیگر است که ما زار احد اخاه المسلم فی الله و لله الا ناداه الله عز و جل ایها الزائر طبت و طابت لک الجنة
و در حدیث دیگر است که من لم یعد علی باب بنیانا فلیزر صالحی اخوانه یکتب له ثواب زیارتنا یعنی کسی که قادر نداشته باشد بر زیارت ما پس باید که
زیارت نماید برادران صالح خود را که نوشته می شود از برای او ثواب زیارت ما و در حدیث نبوی است که للمومن علی اخیه ثلثون حقا لا براءة له منها الا باداء
او العفو یغفر زلته و یرحم عبرته و یستر عورته و یقبل عثرته و یقبل معذرته و یرد غیبته و یدیم نصیحته و یحفظ خلته و یرعی ذمته و یعود
مرضته و یشهد میتته و یجیب دعوته و یقبل هدیته و یکافی صلته و یشکر نعمته و یحسن نصرته و یحفظ حلیلته و یقضی حاجته و یشفع مسئلته
و یسمت عطسته و یرشد ضالته و یرد سلامه و یطیب کلامه و یبر انعامه و یصدق اقسامه و یوالی ولیه و لا یعادیه و ینصره ظالما او مظلوما فاما نصرته ظالما فیرده
عن ظلمه و اما نصرته مظلوما فیعینه علی اخذ حقه و لا یسلمه و لا یخذله و یحب له من الخیر ما یحب لنفسه و یکره له من الشر ما یکره لنفسه یعنی از برای شخص مومن بر برادر
ایمانی دینی که بر حق باشد که خلاصی از برای او از انها نباشد مکر باد انمودن انها یا عفو کردن او از او و ان حقوق انست که در کذرد از لغزش او و رحم نماید بر عبرت او و بپوشاند
دو نیمه وعورت او را و اقاله نماید بکسر او را و قبول نماید معذرت او را و رد او و انکار نماید غیبت او را و اتم نماید نصیحت از او و حفظ و رعایت نماید خلت و دوستی او را و رعایت نماید عهد او را
و عیادت نماید بحالت مرض او و حاضر بکردد جنازه او را و اجابت نماید دعوت او را و قبول نماید هدیه او و جزا دهد مکافات نماید احسان او و شکر نماید نعمت او را

16

دبلا

و نیکو نماید نصرت او را و حفظ نماید حلیله او را و بجا بیاورد حاجت او را و شفاعت نماید سوال او را و دعا بکوید عطسه او را و نشان بدهد کمشده او را
و جواب بکوید سلام او را و خوش نماید کلام او را و نیکو بنماید انعام او را و تصدیق نماید قسمهای او را و دوستی نماید با دوست او و دشمنی
و عداوت ننماید با او و یاری نماید او را خواه ظالم باشد خواه مظلوم اما یاری نمودن او در وقتی که ظالم باشد پس انست که او را از ظلم او بر کرداند اما یاری
نمودن او در وقتی که مظلوم باشد پس انست که او را اعانت نماید بر کرفتن حق خود او را بجود و بکذارد و خوار نکند او را و دوست بدارد از برای او از خیر
انچه از برای خود دوست میدارد و مکروه بدارد از برای او از شر انچه از برای خود مکروه میدارد و در حدیث نبوی است که من رد عن عرض اخیه
کان له حجابا من النار یعنی کسی که رد نماید از عرض برادر خود در حال غیبت او میباشد از برای او حجابی از اتش جهنم ورد و دشمنی با او نیز چنانکه
جناب امیر هم در کلمات حکمیه خود فرموده اند که لا تصنعن من اخیک اتکالا علی ما بینک و بینه فانه لیس لک باخ من ضیعت حقه یعنی ابنه ضایع
نماید حق برادر خود را بجهت اعتماد نمودن بر دوستی که در ما بین تو و او باشد بجهت انکه از برای تو برادر نمی باشد کسی که ضایع کرده حق
او را این است اداب سلوک و طریقه معاشرت نمودن با دوستان حقیقی و با دوستان مجازی که وجود ایشان بهتر است از کبریت احمر و لازم است از ابنا
زمان بکمتر که دوستی از خلیقی و واقعی باشد که مهر به و اکر پیدا شود پس از کبریت احمر و کیمیا نایاب است مثلما امر ذوی بعض در نفس عنق
کرده که ایدیه شود و مهر توفیق کجا است هدی بالکمیه الاحمر کما بلغت عذر و بیم فهیج طریق مدیح و ذکر که تا این زبان نیافته ام زکیم تا
معادن ذنوبها بعهد مخصوصه و چونکه بنی المطالب اینکه مانع نوع خود در ان متعلق نمودن کلام مونکا است زبان و کلام از جمله نعمتهای جلیله
خدا و نداست بر انسان و بعدا از دل او بر ولایت اندر برای تجارت نمودن و کذاردن نفس از خود و باید که بهو اضعاف نعم اخر باز و در ربح و منافع بیشه
اخرت که بر آسمان دین شود و از خلو نمودن از الفت و بعد اندل هذا انسب انست که شمه از اثار عنایات و نمودن از اداب اینکه متعلق است
بزبان و وضع تکلم نمودن و سلام کردن است و در ضمن ان تحیه و تعینه بعد از ان اشاره کرده شود پس کوییم که کلام حاصل طریقه کردن راز از برای بیع
نوع انسان است و کالیه نمودن از انست که افتتاح کلام خود را بتسمیه و تحمید نماید تا بسته تا از شر شیطان و صلوات و سلام بر پیغمبر و آل او نماید
و سکوت خود را نمودن نیز از جمله مجلس خود بلند نماید که چنانکه در حدیث نبوی است که خدا وند دوست دارد صوت حسنه و مسموع بودن صدای
بلند را از انها است که اینکه انکر الاصوات لصوت الحمیر تلو نموده است ذیبا کلمه نماید که کر کلام با سلامت از ان با ملد است و حدیث
فلقا ابتلم من لعنا بنهکا را اضافه از دست است و باید که الفاظ خود را از حشو و زواید خالی نماید مقصود را بلبلات نماید و او لا تنکر و نامل در
مواضع اعمال کلام خود نماید و کلام را سنجیده بکوید و در حدیث است که زبان مومن از عقب دل او است و دل منافق از عقب زبان او است و
باید که در حال غضب تکلم نماید که مبادا در وقت کلام خیر بیبک از ادب بیرون خواهد رفت و در حال فراموشی ذکر خدا وند نماید و صلوات بر پیغمبر و آل او به
فرستد که موجب تذکر او می کردد چنانکه خدا وند فرموده است که و اذکر ربک اذا نسیت و چنانکه خدا وند تبارک فرموده است که و لا تقولن لشیء
انی فاعل ذلک غدا الا ان یشاء الله مدهو جنبکه اخبار از بعد و عکا ابدا نما الله بکوید و قلت و عبثه خود را از او مستغنی سازد و در کلام خود
رعایت ادبا و نوع خود خصوصا با اصحاب حشمت نماید و تکلم بکلام مختصر و جامع نماید که خیر الکلام ما قل و دل مشهور است و توقف در تمامی
کلام خود که حفظ الفاظ از برای سامع مطلوب است نماید و ملال از اتمام نمودن کلام بجهت تکلم نماید چنانکه در حدیث است
در کلام اوست و در تنها ای و مدار عالم استیناس و استیناس الفاضل نماید بر کراهت نماید تا و متخلط و ابتلا او و خدا و در زمرد
است که و لو انهم صبروا حتی تخرج الیهم لکان خیرا لهم و حدیث انما مثل العالم کمثل النخلة تنتظرها متی یسقط علیک منها شی البته مشهور
و باید که کلام او ذکر خدا و استغفار و مناجات و قرائت قران و نصیحت و موعظه و ارشاد و حکمت و امثال انها که از امور خیر و صلاح است بوده باشد
و از افات و شرور و مفاسد زبان خود را نکاه دارد و احتراز نماید از زیادتی کلام نمودن بما لا یعنی و فضول و بکلامی که در ضمن او فایده دینی و دنیوی نباشد
و وجب تضییع اوقات و قساوت دل و سستی بدن و تاخیر رزق و واضح نباشد نماید بلکه حفظ و از سال نمودن لغو کند خدا وند بار او در کوه
نمودن از او و ایمان انکه و انبیا و رسل که همکی شاهد و ناظر اعمال او است چنانکه خدا وند فرموده است که ما یلفظ من قول الا لدیه رقیب عتید
می باشد و از قبیل ممارات و مجادله و مخاصمه و چنانکه منافیات ادنی ... ممارات لجاج نمودن در کلام و طعن زدن و اظهار نمودن نقص در کلام غیر
بجهت او و اظهار ظفر و زیادتی خود است بر او که همکی از خصلت سبعیه و از خصایص نفس سبعی میباشد و مجادله ایضا عبارت است از همین معنی لکن
که متعلق باشد بمذاهب و مخاصمه لجاجی است که متعلق باشد باموال باشد در جمیع انها حرام و در نهایت حرمت است و اجتناب نمودن از انها لازم و در غایت لزوم
است و در صورتی که مرتبک انها حالی از لجاج باشد غرض اینکه محض اظهار حق بوده باشد پس عیب ندارد و از امارات نیکو نبودن و علامت صحت غرض
صدق نیت اینکه ان است که تکلم نمودن در سختی و خفت و شتم و سب و مکروه داشتن اصابت خصم و خطا نمودن او است ما باشد و الا امارات و غرض
و نیت فاسد است و صاحب او در معرض هلاکت است و سابقا دانسته شد که حسد ما خوذ من مرض قلب است و در حدیث نبوی است که فرموده اند
المراء داء لا تنعام حکمته و لا تومن فتنته یعنی اکنار بد ما در لجاج نمودن این است که منهدم شود حکمتها و ایمن نتوان شد از فتنه او و در حدیث دیکر
فرموده اند که من ترک المراء و هو محق بنی الله له بیتا فی اعلی الجنة و من ترک المراء و هو مبطل بنی الله له بیتا فی ربض الجنة یعنی بدرستیکه از ... دا

عقل از بیخ رسیده

عشق در طبع معانی

و حال آنکه او محق باشد پس بنا می کند از برای او خانه در اعلای بهشت و کسی که ترک نماید مراء را در حالی که او مبطل باشد بنا می کند از برای او
خانه در ربض بهشت و در حدیث دیگر فرموده است که لا یستکمل عبد حقیقة الایمان حتی یدع المراء وان کان محقا یعنی کامل نمی نماید بنده
حقیقت ایمان را تا اینکه ترک نماید مراء را هر چند که محق بوده باشد [illegible] و معصیت بزرگی است مستلزم ابطال
حقوق و اخلاق [illegible] است و ضبط نمودن زبان [illegible]

[illegible]

مصافحه از متممات سلام و تحیت بهتر است و معانقه از متممات سلام و تحیت بهتر است چنانکه وارد شده است که اتمّ تمام التحیة للمقیم المصافحة
و تمام التسلیم علی المسافر المعانقه و در حدیث نبوی است که اذا التقیتم فتلاقوا بالتسلیم و اذا تفرقتم فتفرقوا بالاستغفار یعنی هر وقت که یکدیگر را
ملاقات می نمائید باید که ملاقات شما با سلام کردن باشد و هر وقت که از یکدیگر متفرق می گردید باید که تفرق شما با طلب آمرزش از برای یکدیگر
باشد و وارد شده است ایضاً که مصافحه نمودن یکدیگر رحمت منتشر می شود [illegible] از برای آن یکی است که محبت او با صاحبش بیشتر است و در حدیث دیگر
[illegible] از برای آنکه [illegible] بیشتر است و وارد شده است ایضاً که [illegible] با صحبت خود [illegible]
که اما از ایشان هم چنانکه بزرگ و کوچک از مدخل [illegible] که معانقه نمیباید [illegible] و باید که در مصافحه
نمایند یعنی انگشتان خود را از اول [illegible] دست خود را نکشند مادام که رفیق و صاحب او دست خود را نکشد و باید که دستها
ظاهر باشد [illegible] چنانکه عادت کفار است [illegible] از جمله آداب معاشرت و از اجالت ملاقات و حضور است
که چنانکه سیرت سالفین [illegible] بوده است که با علما و اکابر [illegible] و مجلس می شوند و او را اکرام و احترام
با نواع اکرامات و احترامات متعارفه معروف [illegible] خصوصاً [illegible] تا نشستن [illegible] معلوم بودن آنکه
او را شغل و حاجتی [illegible] باشد [illegible] و سؤال از شغل و حاجت او [illegible] و توقیر علما و صلحا و سادات و شیوخ
نمایند [illegible] در مجالس و مکالمات و در اکل و شرب و راه رفتن و امثال اینها مقدم بدارند [illegible] با ایشان مکالمه و مخاطبه نمایند [illegible] که
لیس منّا من لم یوقّر کبیرنا و لم یرحم صغیرنا و اینّ من اجلال الله عزّ و جلّ اجلال الشیخ الکبیر و وارد شده است ایضاً که تقدم نمودن بر پیر موجب نقص
عمر است و ترک ادب نمودن با او موجب فقر است و باید که رعایت حال و تلطف با اطفال نمایند و کفالت یتیم را اصل کفالت ازین ما خود بکنند و در حدیث
نبوی است که انا و کافل الیتیم کهاتین فی الجنة یعنی من و آنکه کفالت یتیم را می نماید مثل این دو انگشت [illegible] میباشیم در بهشت و اظهار بشاشت
در هر ملاقات با یکدیگر نمایند و در حدیث نبوی است که ان الله یحب السهل الطلق و الی اخاه بوجه منبسط و عطسه کننده را بعد عطسه مثل
یرحمک الله اکرام نمایند هر چند که در نماز باشند مگر اینکه زیاده بر سه عطسه متوالی بشود پس چنانکه [illegible] معقول است که
و اگر خواسته باشند [illegible] و [illegible]
و [illegible] عطسه کننده [illegible] باید که عطسه کننده جواب او بسبیل وجوب مثل وجوب جواب سلام چنانکه منصوص است
است [illegible] مثل گفتن یغفر الله لک و لنا [illegible] نمود [illegible] جواب [illegible]
است [illegible] مثل واجب بودن در جواب سلام و هم چنین اقوی آنست که عوض و مکافات سایر اکرامات و احترامات و احسانات [illegible]
[illegible] که بقصد احترام و اکرام باشد و امثال آن [illegible] واجب باشد و از حقوق الناس است و از آداب [illegible]
[illegible] و مثل بسم الله نمایند و اکرام خود [illegible]
مقدم بر اسم خود [illegible] در ظهر [illegible] در هر موضعی که وعده و شغل [illegible] مذکور نموده شود باید که لفظ ان شاء الله
منویسند [illegible] که در حدیث نبوی است که اتربوا الکتاب فانه انجح للحاجة [illegible]
از آداب معاشرت و ملاقات اطعام نمودن و ضیافت و مهمانی کردن است چنانکه خداوند [illegible] سلام را هم [illegible]
طعام را و در حدیث نبوی است که الضیف یجیء برزقه و یرتحل بذنوب اهله یعنی مهمان [illegible] می برد [illegible]
است [illegible] و در حدیث دیگر است که لا خیر فیمن لا یضیف یعنی خیر نمی باشد در کسیکه مهمانی نمیکند [illegible]
که [illegible] و [illegible]
پس تکلف [illegible] ننمایند و اگر [illegible]
[illegible] نباشد چونکه [illegible] از نفوس ضعیفه می گردد
و باید که صاحب خانه [illegible] مهمان [illegible]
که [illegible] و [illegible] چونکه [illegible]
زیادتی [illegible] مقصود از زیادتی [illegible] باشد تا آنکه خود [illegible]
[illegible] با ایشان [illegible] مهمان [illegible]
[illegible] صاحب خانه حاصل [illegible] چنانکه وارد شده است
[illegible] طعام [illegible] و وارد شده است ایضاً که هر کسیکه بخورد طعامی را که نخوانده اند او را [illegible]
طعام پس [illegible] و خوردن طعام نمایند تا آنکه [illegible] مهمان [illegible]
[illegible] از مهمان [illegible] اکرام او را [illegible]
[illegible] و در حدیث نبوی است که من کان یؤمن

بالله و الیوم الآخر فلیکرم ضیفه و اگر مهمان در نزد صاحب خانه [illegible] و [illegible] از برای او تعیین مهمانی نماید [illegible]
بدون اذن [illegible] و وارد شده است [illegible] اینکه موجب [illegible] صاحب خانه [illegible] که اذا دخل علیک اخوک فاعرض علیه الطعام
فان لم یاکل فاعرض علیه الماء فان لم یشرب فاعرض علیه الوضوء [illegible] که من زار اخاه [illegible]
[illegible] مهمان [illegible]
[illegible] از برای [illegible] که هر گاه داخل بشود [illegible]
[illegible] و اهل و [illegible]
و تا آنکه او را امثل مهمان باید که اکرام و احترام نماید هر چند که [illegible] باشد [illegible]
صاحب خانه [illegible]
که [illegible] و [illegible] چنانکه [illegible] که لا ولیمة الا فی عرس [illegible]
عقد [illegible] که مقصود [illegible] و یکی طعام [illegible] که مقصود [illegible] و یکی طعام [illegible]
رجوع نمودن [illegible] و یکی طعام [illegible]
لا ولیمة الا فی [illegible] یعنی [illegible]
[illegible] و تمام مضامین [illegible] آداب انسانیه و طریقه معیشت و معاشرت [illegible]
و اصلاح امر معاد و آخرت و اکمال دین و کمال نفس است و اهل عقل [illegible] که انسان اند باید [illegible]
در [illegible] و معاشرت [illegible] طریقه معیشت [illegible] و حیوانات [illegible]
[illegible] معیشت و معاشرت [illegible]
[illegible] انسان [illegible]
انسان خوش است [illegible]
[illegible] اللمعة الثانیة در بیان علم و طریقه سیاست [illegible]
[illegible] تدبیر [illegible] اجتماعات [illegible]
[illegible] و معاد [illegible]
و پادشاهان می باشند [illegible] و وجود حکام و سلاطین و پادشاهان لازم و واجب است [illegible] بنی نوع انسان [illegible] مختلف
و در عقول متفاوت می باشند [illegible] افعال و غایات و حرکات ایشان [illegible] افعال و حرکات خود
[illegible] غایتی غیر [illegible]
[illegible] و نظام [illegible]
بواسطه [illegible] که مستحق آنست [illegible]
[illegible] و دنیا [illegible] و معاد و دین [illegible]
[illegible] اطاعت [illegible] حکام و سلاطین و پادشاهان [illegible] لازم و واجب [illegible]
حکم عقل است و وجوب [illegible] و متفق علیه تمام ملل و ادیان است [illegible] که جناب امیر المؤمنین صلوات الله علیه در جواب
خوارج که می گفتند لا حکم الا لله فرموده اند که نعم لا حکم الا لله و لکن هؤلاء یقولون لا امرة و لا بد من امیر بر او فاجر یعمل فی امرته المؤمن و یستمتع فیها الکافر
و یبلغ الله فیها الاجل و یجمع بها الفیء و یقاتل بها العدو و تامن بها السبل و یؤخذ بها للضعیف من القوی حتی یستریح بر و یستراح من فاجر یعنی بلی
[illegible] از برای احدی مگر از برای خدا [illegible] که غیر از حکم خدا [illegible] باطل و بی معنی است [illegible]
که مردمان را امیری و امامی در کار [illegible] در جمیع امور رجوع [illegible] و بکلام خداوند [illegible] که مردمان را لابد و ناچار است از امیر
امیری و سلطنت سلطانی [illegible] امارت و سلطنت [illegible]
[illegible] امارت و سلطنت [illegible]
دولت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] و قالوا لنبی لهم ابعث لنا ملکا نقاتل فی سبیل الله قال هل عسیتم ان کتب علیکم القتال

الا نقاتل و ما لنا الا نقاتل فی سبیل الله و قد اخرجنا من دیارنا و ابنائنا و انصار فرموده‌اند که السلطان ظل الله فی الارض یأوی الیه کل مظلوم یعنی سلطان
[illegible] پادشاه سایهٔ خدا و نماینده است در زمین که پناه می‌برد بسوی او هر مظلوم و ستم‌دیده و انصار فرموده است که السلطان و [illegible] یعنی سلطان [illegible]
و [illegible] است از جانب خدا و بنده و وزیر و انصار فرموده‌اند که امام عادل خیر من مطر وابل و اسد حطوم خیر من سلطان ظلوم و سلطان ظلوم خیر من فتنة
تدوم یعنی امام و پیشوای عادل بهتر و نافع‌تر است از باران [illegible] و درنده [illegible] بهتر است از پادشاه ظالم و پادشاه ظالم بهتر است از فتنه
که سبب [illegible] بودن پادشاه [illegible] و دایمی باشد و [illegible] فرموده‌اند که سلطان جائر اربعین عاما خیر من رعیة مهملة ساعة من النهار یعنی
سلطان ستمکار و جور پیشه [illegible] بهتر است از رعیتی که مهمل و سرخود باشند یک ساعت از روز و از مضامین این آیات و احادیث و امثال آنها
علاوه بر مشاهده و تجربه [illegible] معلوم می‌شود که نظام امر معیشت و معاش بنی نوع انسان و انتظام مدن و شهرها بدون سلطنت سلطان قاهر و نظر و تدبیر
سایر مدبر که ایشان را بر وفق آثار عقل و نور حکمت [illegible] اتفاق و ائتلاف [illegible] منتظم نمی‌گردد و معموره روی زمین [illegible] می‌شود و هر مملکتی که سلطان و
ملک خود را کما ینبغی طاعت [illegible] نماید البته رو به خرابی و زوال [illegible] و تفاوت [illegible] و معموری بلاد در زمان [illegible] و [illegible] عبده [illegible]
[illegible] سلطان خود را و تفاوت [illegible] مدت اطاعت نمودن رعایا مر سلطان را [illegible] تفاوت عدل و تدبیر و فرمانی [illegible] سلطان می‌باشد
و نسبت سلطان به رعیت مثل نسبت روح است به بدن چنانکه مادام که روح [illegible] اعضا و جوارح [illegible] اعتدال و استقامت و صحت و سلامت
باشد و چون روح [illegible] اعضا و جوارح [illegible] معطل و سقیم [illegible] چنین سلطان
ایضا مادام که در تصرف و افعال خود بالنسبه به رعیت با صفات [illegible] و حسن [illegible] رای و تدبیر و قوام [illegible] که معنی عدالت است می‌باشد
رعایا و مردمان در آرام معیشت و معاش خود در فراغت و راحت و عافیت و صلاح می‌باشند و چون سلطان بر عکس و بر خلاف این صفات باشد رعایا نیز
بر عکس و بر خلاف این باشند [illegible] الناس علی دین ملوکهم که مشهور است [illegible] و شیوه لازمه سلاطین و پادشاهان
آنست که طریقه ابوت و پدری را بالنسبه به رعایا و مردمان بکار برند و در [illegible] و رحمت و شفقت و تعهد و عطوفت و تلطف و تربیت و طلب مصالح
و دفع مکاره و جلب خیرات و دفع شرور بالنسبه با ایشان که بمنزله فرزندان‌اند قصور و تقصیر [illegible] نمایند و [illegible] شیوه لازمه رعایا و مردمان
ایضا آنست که طریقه فرزندی را بالنسبه با پدران و پادشاهان پیشه خود سازند [illegible] طاعت و نصیحت و تبجیل و تعظیم و وجوب اکرام و حسن [illegible]
کوتاهی نکنند و از مخالفت و عقوق اجتناب نمایند [illegible] بالنسبه [illegible] نمایند و بدانند که همان حقوقی که از برای پدران
بر فرزندان می‌باشد همان حقوق [illegible] سلاطین و پادشاهان بر رعایا می‌باشد و هر چند که سلاطین [illegible] حقوق [illegible] باید که رعیت [illegible]
عقوق را [illegible] مثل فرزند که باید [illegible] عقوق [illegible] و صبر نماید [illegible] عقوق سلطان صبر نماید چونکه
دانسته شد که اطاعت نمودن سلطان ظالم بهتر است از مهمل و معطل [illegible] رعیت مگر اینکه [illegible] سلطان دیگر [illegible] باشد و بجا
[illegible] و سلطنه [illegible] پس [illegible] عقوق [illegible] لازم و واجب [illegible] چونکه [illegible] دانسته شد که صناعت و علم سیاست
عبارت از نظر و تدبیر [illegible] اجتماعات و احوال مدن و اوضاع عالم و حفظ نمودن مزاج [illegible] و اعتدال و تصحیح [illegible] اجزاء
آنها مثل صناعت و علم طبابت مثلا که نظر نمودن در مزاج شخص و حفظ صحت آن و تصحیح [illegible] اعضا است پس معلوم می‌شود که این صناعت و این علم
اشرف [illegible] علوم [illegible] و تحصیل [illegible] صاحب [illegible] افضل و اکمل [illegible] علوم [illegible] و چنانکه صاحب علم طب مثلا در
هر وقتی که در صناعت و علم خود تمام و ماهر [illegible] بر حفظ نمودن صحت و اعتدال بدن انسان و ازاله کردن مرض و انحراف آن
[illegible] همچنان صاحب این صناعت و این علم [illegible] هر وقتی که در علم و صناعت خود تمام و ماهر [illegible] قدرت بر حفظ نمودن صحت مزاج عالم و ازاله
نمودن فساد و انحراف از آنها [illegible] و در حقیقت طبیب و حکیم تمام عالم است و ثمره علم او [illegible] خیرات است در عالم و از اینجا معلوم
می‌شود که [illegible] و سلطان [illegible] این صناعت [illegible] در
سیاست و [illegible] مدن و عالم [illegible] مستحق سلطنت و سزاوار تدبیر مملکت در حقیقت او است [illegible] نظام
عالم [illegible] چنانکه خداوند در جواب معارضه نمودن بنی اسرائیل بخصوص سلطنت طالوت که می‌گفتند [illegible] فرموده‌اند که
ان الله اصطفیه علیکم و زاده بسطة فی العلم و الجسم یعنی [illegible] که خداوند برگزیده است او را [illegible] فرموده است او را [illegible] در علم
و قوت و جسم [illegible] سلطنت و امارت [illegible]
انسان [illegible] امارت پادشاهان که نوع اعظم و اشرف [illegible]
[illegible] انتظام [illegible] اهل مدن [illegible]
نفس و اطاعه [illegible] معیشت [illegible]
مترتب [illegible] است که فرموده‌اند که الدین و الملک توأمان لا یتم احدهما الا بالآخر یعنی دین و سلطنت توأم [illegible]
با تمام [illegible] سلطنت سلطان و عدم نظام [illegible] امارت و سلطنت [illegible]
و [illegible] ثمره [illegible] معیشت بنی نوع انسان است [illegible] سلطنت [illegible] ارکان است [illegible]

ارکان

در بیان امارت و سلطنت یعنی [illegible] امامت [illegible] است

ارکان است و اساس دین و ارکان [illegible] تمام و ارکان [illegible] دین مستقیم و خراب است بی امارت و سلطنتی که از برای بنی نوع انسان است و نیابت و امامت
صحیح و [illegible] امارت و سلطنت است که [illegible] توأم [illegible] و لکن از [illegible] که دین را بدون سلطنت
و نظام اصلا تحقق [illegible] نباشد و از برای سلطنت [illegible] تحقق و منفعتی [illegible] باشد و حصول نظام و دفع هرج و مرج از مرتب
کردن [illegible] خداوند و رسل و ائمه علیهم السلام [illegible] سلطنت سلاطین که سلطنت ایشان سلطنت [illegible]
و بدون دین بوده است و می‌باشند [illegible] ایشان [illegible] چونکه سلطنت ایشان
لا اقل سبب حصول نظام و دفع هرج و مرج [illegible] نظام است [illegible] می‌باشد هر کس که [illegible] در ایام سلطنت ایشان
با مردم [illegible] خود مشغول [illegible] منتفع گردد هر چند که از برای خود [illegible] از سلطنت نفع دینی و خیر [illegible]
[illegible] می‌باشد و مثل چراغ [illegible] باشند که [illegible] سوختن [illegible] خود [illegible] منتفع [illegible] نباشند [illegible]
کجا است [illegible] انتظار [illegible]
[illegible]
[illegible] که با دین توأم و بهم بسته [illegible] تمام [illegible] عالم است [illegible] رسول صلی الله علیه
و آله است که صاحب [illegible] شرع [illegible] امام [illegible] حکما [illegible] علی الاطلاق [illegible]
[illegible] سیاست [illegible] چنانکه رسول [illegible]
[illegible] احکام الهی [illegible] شریعت و احکام [illegible] نبوت [illegible]
و شغل وصی مثل رسول تبلیغ رسالت نمی‌باشد بلکه شغل و شأن او امارت و اصلاح [illegible] حفظ و اقامه نمودن [illegible]
تبلیغ [illegible] است [illegible] علی بن ابی طالب علیه السلام [illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] معلوم می‌گردد که وجود رسول [illegible] و مبلغ احکام الهی [illegible] لازم [illegible] چونکه [illegible] و احکام رسول
[illegible] و کفایه امور معیشت و معاد [illegible] امام [illegible] چونکه شغل [illegible] حفظ نمودن [illegible]
[illegible] رسول [illegible] تبلیغ [illegible] مختلف [illegible] و انقطاع [illegible]
عالم و [illegible] منقطع [illegible] مدبر [illegible] اعضا لازم و واجب [illegible] عالم [illegible]
معلوم می‌شود که [illegible] سلاطین [illegible] امام [illegible] سلطنت ایشان [illegible] و تدبیر [illegible]
[illegible] امور رعایا و اهل [illegible] رسول [illegible] تبلیغ [illegible]
[illegible] منصب [illegible] امام [illegible] امام عادل و سلطان
عادل [illegible] امام و سلطان [illegible] معلوم [illegible] مجتهدین و سلاطین [illegible] همان منصب امامت
[illegible] امام [illegible] علم [illegible] اوضاع رسول [illegible]
[illegible] نظام [illegible] عالم [illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] امام جمع [illegible] که [illegible] شخص جمع باشد [illegible]
شخصی که نایب [illegible] جمع باشد و لکن چون علما و مجتهدین [illegible] معارضه [illegible] سلاطین [illegible]
هرج و مرج [illegible] سلطنت [illegible] سلاطین [illegible] سلطنت [illegible] و سلطنه [illegible]
[illegible] نظام [illegible] عالم [illegible] علم دین و معرفت اوضاع رسول [illegible] نظام [illegible]
[illegible] میان علما و سلاطین منقسم [illegible] و مجتهدین [illegible] علم دین و معرفت [illegible] و اوضاع رسول [illegible] سلاطین
[illegible] اوضاع [illegible] معاونت [illegible] سیاست و تدبیر [illegible]
[illegible] معاونت و شرکت [illegible] حکما [illegible] فاضل [illegible] منفرق [illegible]
ملک [illegible] توأم و بهم بسته [illegible] علما و [illegible] مجتهدین [illegible] سلطنت [illegible]
ایضا [illegible] دین و سنن شریعت سلطنه [illegible] چنانکه [illegible]
از منصب [illegible] که [illegible] مجتهدین [illegible] قلیلی [illegible]
است و قلیلی از سلطنت سلاطین [illegible] معلوم می‌شود که هر
[illegible] که سلطنت و امارت [illegible] نظام [illegible] امور دین و سنن شریعت [illegible] معیشت [illegible]
[illegible] و بر وفق آثار عقل و بطریق [illegible] امام [illegible]
[illegible] و اخوان [illegible] مملکت خود را از [illegible] امن و ایمان و سکون و اطمینان و [illegible]

عفاف و ... و امثال اینها که از مصالح و خیرات عمومی اند و غرض از تکمیل فرمودن نفوس خلایق و رسانیدن ایشان بکمالات [illegible]
و حفظ سرحد و [illegible] و سیاست [illegible] ملت و دولت و [illegible] هر اینه اطاعت او مثل اطاعت امام بر خلایق لازم و واجب و داخل در عموم امر اطیعوا
الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم می باشد و مخالفت او مخالفت خدا و رسول خدا و خداوند است که [illegible] و کفر است و هر سلطان
و پادشاهی که سلطنت و امارت او [illegible] نباشد بلکه طریق سلطنت [illegible] غیر انسانیت [illegible] تغلب است که
از آثار جهل و طریقه سلطنت از جانب نفس خود است و رعیت را بمنزله [illegible] و خدم و حشم و عبید خود می انگارد و مملکت خود را [illegible]
و اضطرابات [illegible] و غدر و خیانت و غش و تدلیس و بطالت و غفلت و [illegible] و امثال اینها که از مفاسد و شرور است [illegible] عاقبت
سلطنت او [illegible] و [illegible] ندامت سرمدی و سیاست او سیاست ناقصه و تغلبی و دولت
او دولت باطله است هر اینه اطاعت او از باب نیابت امام واجب و جایز نیست لکن چنانکه سابقا دانسته شد از جهت انتظام نظام و [illegible] حصول
هرج و مرج من باب الضروره لازم و واجب است و [illegible] و مجتهدین و عارفین با مور دین [illegible] جاری است که هر کدام از ایشان
که علم و عدالت [illegible] تمام امور خود تابع و متمسک بامام است هر اینه اطاعت او از باب نیابت امام و عموم آیه مذکوره لازم و واجب است و
مخالفت او [illegible] و شرک و کفر است و الا من باب الضروره واجب باشد [illegible] فضل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] تحفه چنانکه سلاطین و پادشاهان دو نوع اند و تدبیر و سیاست ایشان [illegible] دو نوع می باشد یکی
سیاست فاضله و دیگری ناقصه هم چنین هیئات اجتماعیه مدن و اجتماعات هر یک [illegible] دو نوع می باشد یکی آنکه سبب تمدن و اجتماع اهل آن
مقوله مصالح و خیرات است و آن را مدینه فاضله گویند و یکی دیگر آنکه سبب تمدن و اجتماع از مقوله مفاسد و شرور است و آن را مدینه غیر فاضله گویند
و غرض اصلی از ذکر انواع مدن در این مقام معرفت مدینه فاضله است که تمدن و اجتماع مردمان بر این نوع [illegible] فضل و کمال و از آثار عقل [illegible]
با مور دین و دنیا و آخرت [illegible] مدینه فاضله [illegible]
از اجتماع جماعتی که [illegible] مصالح و خیرات [illegible] مفاسد و شرور [illegible]
و [illegible] اعمال و افعال [illegible] عدالت و شرایط سیاست [illegible]
و هر چند که در اشخاص و احوال و بلاد [illegible] اختلاف [illegible] مقصد [illegible]
و وصول بکمال نفس و سعادت [illegible] حدیث نبوی که فرموده اند که المسلمون ید واحده
علی من سواهم اشاره [illegible]
و غایه ایضا متحد [illegible] احکام و تدبیر [illegible]
مخالف اوضاع سابق باشد [illegible]
زمان آنکه [illegible]
حکم اهل عقل و آنکه [illegible]
که از احکام [illegible] احکام عقل [illegible]
[illegible] که حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام [illegible]
[illegible] لا یبطل [illegible]
کامل [illegible] مقاصد انبیا و رسل و ائمه علیهم السلام [illegible]
[illegible] احکام و شرایع [illegible]
و بحسب اختلاف زمان [illegible] صلوات الله علیهم [illegible]
زمان حضرات ائمه اطهار صلوات الله علیهم [illegible] مدینه فاضله [illegible]
با وجود اختلاف ایشان در اشخاص [illegible] و سلاطین [illegible]
شرایع [illegible] رسول الله [illegible] نظام [illegible] شرایع [illegible]
[illegible] الدین و الملک توامان [illegible]
[illegible] مدینه فاضله [illegible] اهل فضل و کمال [illegible]
حکمه [illegible]
[illegible] و عموم اهل مدینه را [illegible] حسنه [illegible] تا آنکه هر یک از

انها استعداد داشته باشد [illegible] علوم [illegible] ایشان [illegible] که قوانین ممالک و
اقتصاد [illegible] مدینه [illegible]
[illegible] علوم حساب و استیفا و هندسه و طب [illegible] ایشان [illegible]
مدینه مشغول باشند [illegible] فاضله [illegible] ایشان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] علی الاطلاق [illegible] امام [illegible] ایشان [illegible]
و تعقل تمام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

موید قوه نطقیه که حقیقت انسانیه انسان بآن است غالب بر آن باشند و باعث بر همت اهل اجتماع ایشان قوای دیگر و بهیمیه که حیوانات بآن ممتاز
کرده باشند شناخته و در عقاید و اعمال تابع هوای نفس اماره ... باشند و ایشان را مدینه جاهله گویند و یکی دیگر آنکه
استعمال نموده قوه نطقیه خالی ... لکن قوه نطقیه ایشان اسیر خادم و مغلوب قوای دیگر کرده باشند و موجب اجتماع ایشان همان قوای
... در عقاید با اهل مدینه فاضله موافق و در اعمال و افعال مخالف باشند ...
... و ایشان را مدینه فاسقه گویند و یکی دیگر آنکه ...
... و ایشان را مدینه ... گویند ...
... و اجتماع ایشان ...
... ایشان را مدینه ضاله گویند ...

[illegible]

امور ایشان تغافل نکنند و ایشان را بالتزام قوانین عقل و نوامیس شرع و اکتساب مدارج کمال و فضیلت مأمور دارند که چنانکه قوام بدن بطبیعت و قوام طبیعت بنفس و قوام نفس بعقل است همچنان قوام مدن و اهل عالم بملوک است و قوام ملوک بتدبیر و سیاست و قوام سیاست باستعمال نور و قانون عقل و حکم و ناموس شریعت که محکی قواعد حکمت است و چون قواعد حکمت و نور عقل و آثار شرع در مدینه متعارف و معروف گردد هر اینه نظام حاصل آید و موجودات بکمالات خود توجه نمایند و چون بر خلاف این باشد هر اینه خذلان ناموس حق و ظلمت نور عقل و تفوق [illegible] برسد و قوام مملکت و زینت ملوک و سلاطین زایل گردد و جور و تغلب و فتنه و تجارب و هرج و مرج پدید آید و رسوم مروت و محمدت و آثار آن مندرس گردد و کرامت بذلت و نعمت بنقمت و ربح بخسران متبدل گردد و خاصیت مدن و اهل مدن [illegible] باشد و [illegible] طرف شود و حکمای اهل عقل و معرفت فرموده اند که باید که سلطان و پادشاه هفت خصلت داشته باشد اول ابوت چونکه ابوت حسب موجب [illegible] دلها و حاصل و قمع و صیت دلها و حشمها بآسانی میکرده دوم علو همت که بعد از [illegible] که قوای نفسانیه و تعدیل قوه غضبیه و شهویه حاصل میشود سیم متانت رای که بنظر دقیق و بحث و فحص بسیار و فکر صحیح و تجارب بسیار و اعتبار گرفتن از احوال ماضیان حاصل کردد و چهارم عزیمت تمام که از عزائم الرجال گویند و از ترکیب رای صحیح و ثبات تام حاصل شود و اکتساب جمیع فضایل و اجتناب از جمیع رذایل بدو تمام میشود و آن اصل و صول بجمیع خیرات است و پنجم تحمل و صبر [illegible] ملازمت نمودن در تحصیل مطلوب [illegible] که مفتاح فرج و ظفر [illegible] ششم یسار [illegible] و همت اعوان و انصار صالح و نیکو باید [illegible] تا [illegible] یکی طالب [illegible] و یکی طالب نار یعنی طالب [illegible] هر چند که طالب [illegible] مثل طالب [illegible] باشد بلکه مذموم است و لکن [illegible] باشد و هر کس که [illegible] و منازع غیر از [illegible] باشد و اکثار [illegible] مغلوب می گردد و باید دانسته شود که هواداری و بقای آن بعد از سبب عدالت و اتفاق و اجتماع [illegible] میرسد و خوف و زوال آن بعد از سبب جور و تغلب و اختلاف [illegible] و سبب اختلاف [illegible] و میل نمودن [illegible] و ملاذ و جمع اموال و مشغول شدن [illegible] و خوش گذرانی و تکبر و تجبر که از کثرت اموال [illegible] باشد چونکه با وجود [illegible] نشاید که مقابل [illegible] خورده [illegible] شود و [illegible] و اسایش و عطلت [illegible] گردد و ملکات [illegible] و اخلاق [illegible] و منازع و مخالف [illegible] اگر در این [illegible] هر قصد ایشان نماید هر اینه [illegible] ایشان [illegible] بود همچنانکه در ابتدای دولت و حال [illegible] هر کسی که [illegible] و مفارقت ایشان [illegible] مغلوب میگردد همچنانکه [illegible] دولت [illegible] و زوال ایشان [illegible] و مفارقت هر کس که [illegible] مغلوب می گردد [illegible] در حفظ و بقای دولت [illegible] اجتماع و اتفاق [illegible] و [illegible] نزاع و اختلاف دشمنان و [illegible] ملوک و سلاطین لازم و واجب است که [illegible] نظر نماید [illegible] حفظ قوانین معدلت [illegible] چونکه قوام مملکت [illegible] عدالت است و شرط اول در معدلت آنست که اصناف خلق را با یکدیگر معتدل و متساوی سازد چنانکه امزجه معتدله با عتدال چهار عنصر حاصل میشود همچنین اجتماعات معتدله با عتدال چهار صنف صورت پذیر میگردد اول اهل قلم مانند ارباب علوم و معارف فقها و قضاة و کتاب و حساب و مهندسان و اطبا و شعرا که قوام دین و دنیا بوجود ایشانست [illegible] بمنزله آب در طبایع دوم اهل سیف مانند مقاتلان و مجاهدان و غازیان و اهل ثغور و ضابطان [illegible] شجاعت و اعوان سلطان [illegible] دولت که نظام عالم بتوسط ایشانست و بمنزله آتش در طبایع سیم اهل معامله مثل تجار که بضاعات و امتعه از جایی بجایی نقل نمایند و اهل کسب [illegible] صناعات که معیشت نوع [illegible] ایشان ممکن شود و بمنزله هوا اند در طبایع و چهارم اهل زراعت مثل برزگران و دهقانان [illegible] که اقوات جماعات [illegible] و بقای اشخاص بدون ایشان محال باشد و بمنزله [illegible] در طبایع چنانکه از غلبه یک عنصری از عناصر انحراف و اختلال در مزاج بهم میرسد همچنان از غلبه یک صنفی از اصناف مذکوره اختلال در اعتدال مدن و اهل آن [illegible] و [illegible] لازم [illegible] سلاطین [illegible] صنف [illegible] اعتدال [illegible] ایشان [illegible] و [illegible] باید [illegible] و انواع [illegible] دور کرده [illegible] باید و شرط دوم در معدلت آنست که در افعال و احوال امور [illegible] نظر نمایند و مرتبه هر یک را [illegible] استعداد و استحقاق [illegible] و [illegible] اختلاف مراتب پنج صنف اند اول کسانی که بالذات و بالطبع اهل خیراند و خیر ایشان [illegible] بغیر [illegible] ایشان خلاصه موجودات اند [illegible] رئیس اعظم اند و باید که از ماسوای خود مقرب تر باشند بسلطان و پادشاه و باید که در تعظیم و توقیر و اکرام و تبجیل ایشان قصور و تقصیر ننمایند و ایشان [illegible] و مقدم [illegible] دوم کسانی که بالطبع اهل خیر اند و لکن خیر ایشان بکسی سرایت نمیکند و باید که ایشان را عزیز و محترم داشت و امور ایشان را [illegible] و [illegible] سیم کسانی که نه از اهل خیر اند و نه از اهل شر و باید که ایشان را در امن [illegible] داشت [illegible] و [illegible] استعداد [illegible] بکمالی [illegible] چهارم کسانی که شریر [illegible] و لکن شر ایشان متعدی [illegible] و باید که ایشان را تحقیر و اهانت نمود و بمواعظ و زواجر و ترغیبات و ترهیبات مشغول باید داشت تا آنکه [illegible] و منزلت [illegible] پنجم کسانی که شریر [illegible] شر ایشان متعدی [illegible] و [illegible] ایشان [illegible] رئیس اعظم است و ایشان [illegible] و [illegible] باصلاح حال ایشان بوده باشد ایشان را بانواع [illegible] اصلاح باید نمود و [illegible] باشد شر ایشان را باید دفع و منع [illegible] ایشان ممکن نباشد [illegible] ایشان شامل و عام [illegible] هر اینه باید [illegible] و اگر شر ایشان عموم و شمول [illegible] هر اینه [illegible] لازم باید [illegible] بحبس [illegible] و از مخالطه با اهل مدن منع کردن و بعد از آن بقید و [illegible] داشتن و بعد از آن نفی و اخراج

و ایشان را از دخول مدینه مانع شوند اگر کسی باشد که شر او بالفعل نه بالقوه [illegible] باشد [illegible] باشد [illegible] که مثل عضوی گردد [illegible] فلوس [illegible] قطع او را لازم دانست و اولا قطع عضوی از اعضا آن که ماده و منبع شر است باید نمود [illegible] نباید کرد چونکه اقدام نمودن بر [illegible] و [illegible] حکم عقل است [illegible] و عقل و وحی و الهام [illegible] که چون [illegible] اصناف [illegible] و تعدیل مراتب ایشان [illegible] باید که [illegible] بعد [illegible] ایشان [illegible] و اموال و کرامات [illegible] و از نقصان [illegible] جور بر یکی و زیادتی [illegible] اهل مدینه [illegible] اجتناب نماید [illegible] ایشان [illegible] که چیزی از خیرات از دست کسی بیرون رود بر وجهی که موجب ضرر [illegible] با اهل مدینه [illegible] و [illegible] و قرض [illegible] باید [illegible] باشد مانند غصب [illegible] و بعد [illegible] عوض را از همان نوع یا از نوع دیگر باز [illegible] بر وجهی که از برای اهل مدینه نافع [illegible] باشد تا آنکه [illegible] محفوظ ماند [illegible] نکردد و باید که دفع جور و شر [illegible] مستلزم جور [illegible] باشد بلکه مقدار [illegible] جور و شر [illegible] باشد [illegible] و بعد از فراغ از استعمال قوانین عدالت باید که رعایا [illegible] که [illegible] در [illegible] واجب [illegible] و [illegible] دیگر از احسان [illegible] باشد و باید که [illegible] احسان نمودن [illegible] که احسان بدون [illegible] موجب بطر و تجاسر و زیادی حرص و طمع [illegible] گردد و بعد از آن اگر [illegible] ملک را با ایشان [illegible] هر اینه [illegible] نافع [illegible] باید که [illegible] از خود [illegible] نکنند [illegible] و بغیر [illegible] و ابواب خوف و [illegible] مسدود [illegible] و [illegible] و امنیت [illegible] و حفظ ثغور و سرحدها و اکرام اهل فنون [illegible] نفس [illegible] مجالست و مخالطه با اهل فضل و رای [illegible] که مخصوص [illegible] نمایند و [illegible] تدبیر امور مملکت یک لحظه معطل [illegible] چونکه [illegible] سلطان [illegible] ملک [illegible] و اگر سلطان بتمتع و لذت نفس مشغول گردد و اغفال [illegible] امور مملکت نماید [illegible] که [illegible] امور [illegible] و [illegible] باید که [illegible] راحت و فراغت و اوقات تمتع و لذت [illegible] و [illegible] و فساد [illegible] راه باید [illegible] باب [illegible] کردد و [illegible] و [illegible] گردد و نظام [illegible] باختلال [illegible] مرج [illegible] امیر و امام حق و سلطان عادل احتیاج افتد پس باید که [illegible] اشتغال [illegible] و سلطان از همه کس بیشتر [illegible] باشد و باید که [illegible] اهل [illegible] اهل حفظ [illegible] مثل زنان و کودکان پوشیده [illegible] انکه [illegible] و [illegible] داشته باشد [illegible] مطلب [illegible] ظفر و فرصت که بمعنی حزم است که از اعظم خصال ملوک است و باید که [illegible] و جاسوسان [illegible] خصوصا احوال دشمنان [illegible] دارند و طریق ابواب [illegible] این باب [illegible] مجاورت و [illegible] نمودن با همه کس است که چون مجاورت و [illegible] و این [illegible] جای با خبر [illegible] هر اینه [illegible] ضمایر [illegible] و [illegible] خط [illegible] و تواتر [illegible] حکم نکند و باید که در استمالت دشمنان و طلب موافقت و مسالمت از ایشان بکوشد و تا ممکن باشد چنان سازد که [illegible] بمقاتله و محاربه منجر نگردد و اگر منجر [illegible] اگر [illegible] باید که او را غرض و مقصد او [illegible] طلب [illegible] باشد و از تفوق و تغلب احتراز نماید و [illegible] حزم و احتیاط [illegible] و [illegible] محاربه [illegible] نماید مگر بعد از [illegible] ظفر [illegible] که اتفاق [illegible] محاربه نمایند [illegible] سلطان تا تواند بنفس خود محاربه ننماید [illegible] مغلوب گردد او را عوض و تدارک [illegible] و اگر ظفر یابد هر اینه [illegible] و هیبت [illegible] باید [illegible] خواهد بود [illegible] لشکر [illegible] باید [illegible] که شجاع و قوی دل و بشجاعت مشهور [illegible] و [illegible] باشد [illegible] تدبیر [illegible] و [illegible] و انواع حیل [illegible] استعمال تواند نمود و ممارست حروب [illegible] نموده باشد و تجربه را حاصل کرده باشد و مادام که [illegible] حیله [illegible] ممکن باشد استعمال نمودن [illegible] حزم و [illegible] عقل دور باشد حتی [illegible] فرموده است که استعمال [illegible] که [illegible] اکتفا [illegible] که [illegible] تدبیر [illegible] بشرایط حزم و احتیاط و آگاهی [illegible] امور استعمال جاسوس و انواع تدابیر و حیل [illegible] و مادام که نفع عظیمی در نظر نباشد [illegible] و تا ممکن باشد استعمال خندق و حصار و [illegible] و امثال آنها [illegible] و [illegible] ظفر داشتن دشمن است نکند و [illegible] مثل [illegible] و [illegible] و [illegible] باید که [illegible] شود و [illegible] باید که اجتناب نموده شود و هر کس که [illegible] و شجاعت [illegible] باید که در عطا و بخشش و ثنا و مدح و اکرام او مبالغه نمود و بدشمن حقیر [illegible] نمود [illegible] استعمال تمام الاثر [illegible] حزم و احتیاط [illegible] و بعد از ظفر [illegible] نکند [illegible] احتیاط را از دست ندهد و تا ممکن باشد که [illegible] قتل [illegible] نکند که در [illegible] قتل منفعتی نمی باشد و در ضمن [illegible] منافع [illegible] داشتن و [illegible] امثال آنها موجود است و بعد از ظفر البته از قتل احتراز نماید و [illegible] و کینه و تعصب [illegible] که از اخلاق [illegible] ملوک و [illegible] اهل عقل است و [illegible] دشمن [illegible] ظفر یافتن [illegible] و [illegible] و استعمال عفو در ملوک نیکوتر از غیر ایشانست و اما اگر [illegible] باشد [illegible] باشد [illegible] باید که [illegible] نماید و بانواع [illegible] و [illegible] و امثال آنها دشمن را دفع نماید و اگر [illegible] باشد [illegible] باید که [illegible]

بحصون ومنعتها او طلب نمودن صلح ببذل اموال واستعمال الحیل ومکاید وعمل زده شود ومخفی ومستور نمی باشد که حاجت ملوک وسلاطین و
امور ایشان از جمیع حاجات اراذل های سایر مردم اعظم است وایشان محتاج‌ترند از همه کس ...
که ایشان در جمیع حوائج وامور خود از عرض نمودن حاجات بخداوند ومناجات نمودن با او وتضرع فرمودن بسوی او وتفویض وتوکل نمودن بر او وتوسل
جستن بابواب نجات درواز وسل وانبیا وائمه وملائکه ...

[illegible]

تحفهٔ عهدنامه مذکور از برست

بسم الله الرحمن الرحیم هذا ما امر به عبد الله علی امیر المؤمنین مالک بن الحارث الاشتر فی عهده الیه

حین ولاه مصر جبوة خراجها وجهاد عدوها واستصلاح اهلها وعمارة بلادها امره بتقوی الله وایثار طاعته واتباع

ما امر به فی کتابه من فرائضه وسننه التی لا یسعد احد الا باتباعها ولا یشقی الا مع جحودها واضاعتها وان ینصر الله سبحانه

بیده وقلبه ولسانه فانه جل اسمه قد تکفل بنصر من نصره واعزاز من اعزه وامره ان یکسر نفسه عند الشهوات

ویزعها عند الجمحات فان النفس امارة بالسوء الا ما رحم الله ثم اعلم یا مالک انی قد وجهتک الی بلاد قد جرت

علیها دول قبلک من عدل وجور وان الناس ینظرون من امورک فی مثل ما کنت تنظر فیه من امور الولاة قبلک

ویقولون فیک ما کنت تقول فیهم وانما یستدل علی الصالحین بما یجری الله لهم علی السن عباده فلیکن

احب الذخائر الیک ذخیرة العمل الصالح فاملک هواک وشح بنفسک عما لا یحل لک فان الشح بالنفس الانصاف

منها فیما احببت او کرهت واشعر قلبک الرحمة للرعیة والمحبة لهم واللطف بهم ولا تکونن علیهم سبعا ضاریا

تغتنم اکلهم فانهم صنفان اما اخ لک فی الدین واما نظیر لک فی الخلق یفرط منهم الزلل وتعرض لهم العلل

ویؤتی علی ایدیهم فی العمد والخطاء فاعطهم من عفوک وصفحک مثل الذی تحب ان یعطیک الله من عفوه و

صفحه فانک فوقهم ووالی الامر علیک فوقک والله فوق من ولاک وقد استکفاک امرهم وابتلاک بهم

لا تنصبن نفسک لحرب الله فانه لا یدی لک بنقمته ولا غنی بک عن عفوه ورحمته ولا تندمن علی عفو ولا

تبجحن بعقوبة ولا تسرعن الی بادرة وجدت عنها مندوحة ولا تقولن انی مؤمر آمر فاطاع فان ذلک ادغال فی القلب ومنهکة

للدین وتقرب من الغیر واذا احدث لک ما انت فیه من سلطانک ابهة او مخیلة فانظر الی عظم ملک الله فوقک

وقدرته منك على ما لا تقدر عليه من نفسك فان ذلك يطامن اليك من طماحك ويكف عنك من غربك ويفيء
اليك بما عزب عنك من عقلك اياك ومساماة الله في عظمته والتشبه به في جبروته فان الله يذل كل جبار و
يهين كل مختال انصف الله وانصف الناس من نفسك ومن خاصة اهلك ومن لك فيه هوى من رعيتك فانك الا
تفعل تظلم ومن ظلم عباد الله كان الله خصمه دون عباده ومن خاصمه الله ادحض حجته وكان لله حربا حتى ينزع
ويتوب وليس شيء ادعى الى تغيير نعمة الله وتعجيل نقمته من اقامة على ظلم فان الله سميع دعوة المضطهدين وهو
للظالمين بالمرصاد وليكن احب الامور اليك اوسطها في الحق واعمها في العدل واجمعها لرضى الرعية فان سخط
العامة يجحف برضى الخاصة وان سخط الخاصة يغتفر مع رضى العامة وليس احد من الرعية اثقل على الوالي مؤونة في الرخاء واقل معونة
له في البلاء واكره للانصاف واسأل بالالحاف واقل شكرا عند الاعطاء وابطأ عذرا عند المنع واضعف صبرا
عند ملمات الدهر من اهل الخاصة وانما عمود الدين وجماع المسلمين والعدة للاعداء العامة من الامة فليكن صغوك
لهم وميلك معهم وليكن ابعد رعيتك منك واشنأهم عندك اطلبهم لمعايب الناس فان في الناس عيوبا الوالي
احق من سترها فلا تكشفن عما غاب عنك منها فانما عليك تطهير ما ظهر لك والله يحكم على ما غاب عنك فاستر
العورة ما استطعت يستر الله منك ما تحب ستره من رعيتك اطلق عن الناس عقدة كل حقد واقطع عنك سبب كل
وتر وتغاب عن كل ما لا يصح لك ولا تعجلن الى تصديق ساع فان الساعي غاش وان تشبه بالناصحين ولا تدخلن في
مشورتك بخيلا يعدل بك عن الفضل ويعدك الفقر ولا جبانا يضعفك عن الامور ولا حريصا يزين لك الشره بالجور
فان البخل والجبن والحرص غرائز شتى يجمعها سوء الظن بالله ان شر وزرائك من كان للاشرار قبلك وزيرا ومن شركهم
في الآثام فلا يكونن لك بطانة فانهم اعوان الاثمة واخوان الظلمة وانت واجد منهم خير الخلف ممن له مثل آرائهم و
نفاذهم وليس عليه مثل آصارهم واوزارهم ممن لم يعاون ظالما على ظلمه ولا آثما على اثمه اولئك اخف عليك مؤونة
واحسن لك معونة واحنى عليك عطفا واقل لغيرك الفا فاتخذ اولئك خاصة لخلواتك وحفلاتك ثم ليكن آثرهم
عندك اقولهم بمر الحق لك واقلهم مساعدة فيما يكون منك مما كره الله لاوليائه واقعا ذلك من هواك حيث وقع والصق
باهل الورع والصدق ثم رضهم على ان لا يطروك ولا يبجحوك بباطل لم تفعله فان كثرة الاطراء تحدث الزهو وتدني من

الغرة ولا يكونن المحسن والمسيء عندك بمنزلة سواء فان في ذلك تزهيدا لاهل الاحسان في الاحسان وتدريبا لاهل
الاساءة على الاساءة والزم كلا منهم ما الزم نفسه واعلم انه ليس شيء بادعى الى حسن ظن وال برعيته من احسانه اليهم وتخفيفه
المؤونات عنهم وترك استكراهه اياهم على ما ليس له قبلهم فليكن منك في ذلك امر يجتمع لك به حسن الظن برعيتك فان
حسن الظن يقطع عنك نصبا طويلا وان احق من حسن ظنك به لمن حسن بلاؤك عنده وان احق من ساء ظنك به لمن ساء بلاؤك
عنده ولا تنقض سنة صالحة عمل بها صدور هذه الامة واجتمعت بها الالفة وصلحت عليها الرعية ولا تحدثن سنة
تضر بشيء من ماضي تلك السنن فيكون الاجر لمن سنها والوزر عليك بما نقضت منها واكثر مدارسة العلماء ومنافثة الحكماء
في تثبيت ما صلح عليه امر بلادك واقامة ما استقام به الناس قبلك واعلم ان الرعية طبقات لا يصلح بعضها الا
ببعض ولا غنى ببعضها عن بعض فمنها جنود الله ومنها كتاب العامة والخاصة ومنها قضاة العدل ومنها عمال
الانصاف والرفق ومنها اهل الجزية والخراج من اهل الذمة ومسلمة الناس ومنها التجار واهل الصناعات و
منها الطبقة السفلى من ذوي الحاجة والمسكنة وكل قد سمى الله سهمه ووضع على حده فريضته في كتابه او سنة نبيه صلى
الله عليه وآله عهدا منه عندنا محفوظا فالجنود باذن الله حصون الرعية وزين الولاة وعز الدين وسبل
الامن وليس تقوم الرعية الا بهم ثم لا قوام للجنود الا بما يخرج الله لهم من الخراج الذي يقوون به على جهاد عدوهم و
يعتمدون عليه فيما اصلحهم ويكون من وراء حاجتهم ثم لا قوام لهذين الصنفين الا بالصنف الثالث من
القضاة والعمال والكتاب لما يحكمون من المعاقد ويجمعون من المنافع ويؤتمنون عليه من خواص الامور وعوامها
ولا قوام لهم جميعا الا بالتجار وذوي الصناعات فيما يجتمعون عليه من مرافقهم ويقيمونه من اسواقهم ويكفونهم من الترفق
بايديهم ما لا يبلغه رفق غيرهم ثم الطبقة السفلى من اهل الحاجة والمسكنة الذين يحق رفدهم ومعونتهم وفي الله لكل سعة و
لكل على الوالي حق بقدر ما يصلحه وليس يخرج الوالي من حقيقة ما الزمه الله تعالى من ذلك الا بالاهتمام والاستعانة
بالله وتوطين نفسه على لزوم الحق والصبر عليه فيما خف عليه او ثقل فول من جنودك انصحهم في نفسك لله ولرسوله
ولامامك وانقاهم جيبا وافضلهم حلما ممن يبطئ عن الغضب ويستريح الى العذر ويرأف بالضعفاء وينبو على الاقوياء
وممن لا يثيره العنف ولا يقعد به الضعف ثم الصق بذوي الاحساب واهل البيوتات الصالحة

النجدة والشجاعة والسخاء والسماحة فانهم جماع من الكرم وشعب من العرف ثم تفقد من امورهم ما يتفقده الوالدان من ولدهما
ولا يتفاقمن في نفسك شيء قويتهم به ولا تحقرن لطفا تعاهدتهم به وان قل فانه داعية لهم الى بذل النصيحة لك وحسن
الظن بك ولا تدع تفقد لطيف امورهم اتكالا على جسيمها فان لليسير من لطفك موضعا ينتفعون به وللجسيم موقعا
لا يستغنون عنه وليكن آثر رؤس جندك من واساهم في معونته وافضل عليهم من جدته بما يسعهم ويسع من وراءهم
من خلوف اهليهم حتى يكون همهم هما واحدا في جهاد العدو فان عطفك عليهم يعطف قلوبهم عليك وان افضل
قرة عين الولاة استقامة العدل في البلاد وظهور مودة الرعية وانه لا تظهر مودتهم الا بسلامة صدورهم
ولا تصح نصيحتهم الا بحيطتهم على ولاة امورهم وقلة استثقال دولهم وترك استبطاء انقطاع مدتهم فافسح في
آمالهم وواصل في حسن الثناء عليهم وتعديد ما ابلى ذوو البلاء منهم فان كثرة الذكر لحسن افعالهم تهز الشجاع وتحرض
الناكل ان شاء الله ثم اعرف لكل امرئ منهم ما ابلى ولا تضمن بلاء امرئ الى غيره ولا تقصرن به دون غاية بلائه ولا
يدعونك شرف امرئ الى ان تعظم من بلائه ما كان صغيرا ولا ضعة امرئ الى ان تستصغر من بلائه ما كان عظيما و
اردد الى الله ورسوله ما يضلعك من الخطوب ويشتبه عليك من الامور فقد قال الله سبحانه لقوم احب ارشادهم
يا ايها الذين آمنوا اطيعوا الله واطيعوا الرسول واولي الامر منكم فان تنازعتم في شيء فردوه الى الله والرسول فالرد
الى الله الاخذ بمحكم كتابه والرد الى الرسول الاخذ بسنته الجامعة غير المفرقة ثم اختر للحكم بين الناس افضل رعيتك
في نفسك ممن لا تضيق به الامور ولا تمحكه الخصوم ولا يتمادى في الزلة ولا يحصر من الفيء الى الحق اذا عرفه ولا تشرف
نفسه على طمع ولا يكتفي بادنى فهم دون اقصاه واوقفهم في الشبهات وآخذهم بالحجج واقلهم تبرما بمراجعة الخصم و
اصبرهم على تكشف الامور واصرمهم عند اتضاح الحكم ممن لا يزدهيه اطراء ولا يستميله اغراء واولئك قليل ثم
اكثر تعاهد قضائه وافسح له في البذل ما يزيل علته وتقل معه حاجته الى الناس واعطه من المنزلة لديك ما لا يطمع
فيه غيره من خاصتك ليأمن بذلك اغتيال الرجال له عندك فانظر في ذلك نظرا بليغا فان هذا الدين قد
كان اسيرا في ايدي الاشرار يعمل فيه بالهوى وتطلب به الدنيا ثم انظر في امور عمالك فاستعملهم اختبارا ولا تولهم
محاباة واثرة فانهما جماع من شعب الجور والخيانة وتوخ منهم اهل التجربة والحياء من اهل البيوتات الصالحة و

القدم

القدم في الاسلام المتقدمة فانهم اكرم اخلاقا واصح اعراضا واقل في المطامع اشرافا وابلغ في عواقب الامور نظرا
ثم اسبغ عليهم الارزاق فان ذلك قوة لهم على استصلاح انفسهم وغنى لهم عن تناول ما تحت ايديهم وحجة عليهم
ان خالفوا امرك او ثلموا امانتك ثم تفقد اعمالهم وابعث العيون من اهل الصدق والوفاء عليهم فان تعاهدك
في السر لامورهم حدوة لهم على استعمال الامانة والرفق بالرعية وتحفظ من الاعوان فان احد منهم بسط
يده الى خيانة اجتمعت بها عليه عندك اخبار عيونك اكتفيت بذلك شاهدا فبسطت عليه العقوبة في بدنه
واخذته بما اصاب من عمله ثم نصبته بمقام المذلة ووسمته بالخيانة وقلدته عار التهمة وتفقد امر الخراج بما يصلح اهله
فان في صلاحه وصلاحهم صلاحا لمن سواهم ولا صلاح لمن سواهم الا بهم لان الناس كلهم عيال على الخراج واهله و
ليكن نظرك في عمارة الارض ابلغ من نظرك في استجلاب الخراج لان ذلك لا يدرك الا بالعمارة ومن طلب الخراج بغير
عمارة اخرب البلاد واهلك العباد ولم يستقم امره الا قليلا فان شكوا ثقلا او علة او انقطاع شرب او بالة او احالة
ارض اغتمرها غرق او اجحف بها عطش خففت عنهم بما ترجو ان يصلح به امرهم ولا يثقلن عليك شيء خففت به المؤونة
عنهم فانه ذخر يعودون به عليك في عمارة بلادك وتزيين ولايتك مع استجلابك حسن ثنائهم وتبجحك باستفاضة
العدل فيهم معتمدا فضل قوتهم بما ذخرت عندهم من اجمامك لهم والثقة منهم بما عودتهم من عدلك عليهم ورفقك
بهم فربما حدث من الامور ما اذا عولت فيه عليهم من بعد احتملوه طيبة انفسهم به فان العمران محتمل ما حملته و
انما يؤتى خراب الارض من اعواز اهلها وانما يعوز اهلها لاشراف انفس الولاة على الجمع وسوء ظنهم بالبقاء و
قلة انتفاعهم بالعبر ثم انظر في حال كتابك فول على امورك خيرهم واخصص رسائلك التي تدخل فيها مكائدك
واسرارك باجمعهم لوجوه صالح الاخلاق ممن لا تبطره الكرامة فيجترئ بها عليك في خلاف لك بحضرة ملأ ولا تقصر
به الغفلة عن ايراد مكاتبات عمالك عليك واصدار جواباتها على الصواب عنك فيما ياخذ لك ويعطي منك ولا
يضعف عقدا اعتقده لك ولا يعجز عن اطلاق ما عقد عليك ولا يجهل مبلغ قدر نفسه في الامور فان الجاهل
بقدر نفسه يكون بقدر غيره اجهل ثم لا يكن اختيارك اياهم على فراستك واستنامتك وحسن الظن منك فان
الرجال يتعرفون لفراسات الولاة بتصنعهم وحسن خدمتهم وليس وراء ذلك من النصيحة والامانة شيء ولكن اختبرهم بما ولوا للصالحين قبلك

لا تستثنيهم كان في العامة اثرا واعرفهم بالامانة وجها فان ذلك دليل على نصيحتك لله ولمن وليت امره واجعل لراس كل امر من امورك
راسا منهم لا يقهره كبيرها ولا يتشتت عليه كثيرها ومهما كان في كتابك من عيب فتغابيت عنه الزمته ثم استوص
بالتجار وذوي الصناعات واوص بهم خيرا المقيم منهم والمضطرب بماله والمترفق ببدنه فانهم مواد المنافع واسباب
المرافق وجلابها من المباعد والمطارح في برك وبحرك وسهلك وجبلك وحيث لا يلتئم الناس لمواضعها ولا
يجترؤون عليها فانهم سلم لا تخاف بائقته وصلح لا تخشى غائلته وتفقد امورهم بحضرتك وفي حواشي بلادك واعلم
مع ذلك ان في كثير منهم ضيقا فاحشا وشحا قبيحا واحتكارا للمنافع وتحكما في البياعات وذلك باب مضرة للعامة
وعيب على الولاة فامنع من الاحتكار فان رسول الله صلى الله عليه واله منع منه وليكن البيع بيعا سمحا بموازين عدل
واسعار لا تجحف بالفريقين من البائع والمبتاع فمن قارف حكرة بعد نهيك اياه فنكل به وعاقب في غير اسراف ثم الله
في الطبقة السفلى من الذين لا حيلة لهم والمساكين والمحتاجين واهل البؤسى والزمنى فان في هذه الطبقة
قانعا ومعترا واحفظ الله ما استحفظك من حقه فيهم واجعل لهم قسما من بيت مالك وقسما من غلات صوافي الاسلام
في كل بلد فان للاقصى منهم مثل الذي للادنى وكل قد استرعيت حقه فلا يشغلنك عنهم بطر فانك لا تعذر ب
بتضييعك التافه لاحكامك الكثير المهم فلا تشخص همك عنهم ولا تصعر خدك لهم وتفقد امور من لا يصل اليك منهم
ممن تقتحمه العيون وتحقره الرجال ففرغ لاولئك ثقتك من اهل الخشية والتواضع فليرفع اليك امورهم ثم اعمل فيهم
بالاعذار الى الله يوم تلقاه فان هؤلاء من بين الرعية احوج الى الانصاف وكل فاعذر الى الله في تادية حقه اليه
وتعهد اهل اليتم وذوي الرقة في السن ممن لا حيلة له ولا ينصب للمسالة نفسه وذلك على الولاة ثقيل والحق كله
ثقيل وقد يخففه الله على اقوام طلبوا العاقبة فصبروا انفسهم ووثقوا بصدق موعود الله لهم واجعل لذوي الحاجات
منك قسما تفرغ لهم فيه شخصك وتجلس لهم مجلسا عاما فتتواضع فيه لله الذي خلقك وتقعد عنهم جندك واعوانك
من احراسك وشرطك حتى يكلمك متكلمهم غير متتعتع فاني سمعت رسول الله ص يقول في غير موطن لن تقدس امة لا يؤخذ
للضعيف فيها حقه من القوي غير متتعتع ثم احتمل الخرق منهم والعي ونح عنك الضيق والانف يبسط الله عليك
بذلك اكناف رحمته ويوجب لك ثواب طاعته واعط ما اعطيت هنيئا وامنع في اجمال واعذار ثم امور من امورك لا بد

لك من مباشرتها منها اجابة عمالك بما يعيا عنه كتابك ومنها اصدار حاجات الناس عند ورودها عليك بما تحرج به صدور
اعوانك وامض لكل يوم عمله فان لكل يوم ما فيه واجعل لنفسك فيما بينك وبين الله افضل تلك المواقيت واجزل تلك
الاقسام وان كانت كلها لله اذا صلحت فيها النية وسلمت منها الرعية وليكن في خاصة ما تخلص به لله دينك اقامة فرائضه
التي هي له خاصة فاعط الله من بدنك في ليلك ونهارك ووف ما تقربت به الى الله من ذلك كاملا غير مثلوم ولا
منقوص بالغا من بدنك ما بلغ واذا قمت في صلاتك للناس فلا تكونن منفرا ولا مضيعا فان في الناس من به العلة
وله الحاجة وقد سالت رسول الله صلى الله عليه واله حين وجهني الى اليمن كيف اصلي بهم فقال صل بهم كصلاة اضعفهم وكن بالمؤمنين
رحيما واما بعد هذا فلا تطولن احتجابك عن رعيتك فان احتجاب الولاة عن الرعية شعبة من الضيق وقلة علم بالامور والاحتجاب
عنهم يقطع عنهم علم ما احتجبوا دونه فيصغر عندهم الكبير ويعظم الصغير ويقبح الحسن ويحسن القبيح ويشاب الحق بالباطل وانما
الوالي بشر لا يعرف ما توارى عنه الناس به من الامور وليست على الحق سمات تعرف بها ضروب الصدق من الكذب وانما
انت احد رجلين اما امرؤ سخت نفسك بالبذل في الحق ففيم احتجابك من واجب حق تعطيه او فعل كريم تسديه او مبتلى
بالمنع فما اسرع كف الناس عن مسالتك اذا ايسوا من بذلك مع ان اكثر حاجات الناس اليك مما لا مؤونة فيه عليك من شكاة
مظلمة او طلب انصاف في معاملة ثم ان للوالي خاصة وبطانة فيهم استئثار وتطاول وقلة انصاف فاحسم مادة اولئك
بقطع اسباب تلك الاحوال ولا تقطعن لاحد من حاشيتك وحامتك قطيعة ولا يطمعن منك في اعتقاد عقدة تضر
بمن يليها من الناس في شرب او عمل مشترك يحملون مؤونته على غيرهم فيكون مهنا ذلك لهم دونك وعيبه عليك في الدنيا و
الاخرة والزم الحق من لزمه من القريب والبعيد وكن في ذلك صابرا محتسبا واقعا ذلك من قرابتك وخاصتك حيث وقع
وابتغ عاقبته بما يثقل عليك منه فان مغبة ذلك محمودة وان ظنت الرعية بك حيفا فاصحر لهم بعذرك واعدل عنك
باصحارك فان في ذلك اعذارا تبلغ به حاجتك من تقويمهم على الحق ولا تدفعن صلحا دعاك اليه عدوك لله فيه رضى فان
في الصلح دعة لجنودك وراحة من همومك وامنا لبلادك ولكن الحذر كل الحذر من عدوك بعد صلحه فان العدو ربما قارب
ليتغفل فخذ بالحزم واتهم في ذلك حسن الظن وان عقدت بينك وبين عدوك عقدة او البسته منك ذمة فحط عهدك
بالوفاء وارع ذمتك بالامانة واجعل نفسك جنة دون ما اعطيت فانه ليس من فرائض الله شيء الناس اشد عليه اجتماعا مع

تفرق أهوائهم وتشتت آرائهم من تعظيم الوفاء بالعهد وقد لزم ذلك المشركون فيما بينهم دون المسلمين لما استوبلوا من عواقب
الغدر فلا تغدرن بذمتك ولا تخيسن بعهدك ولا تختلن عدوك فإنه لا يجترئ على الله إلا جاهل شقي وقد جعل الله عهده
وذمته أمنا أفضاه بين العباد برحمته وحريما يسكنون إلى منعته ويستفيضون إلى جواره فلا إدغال ولا مدالسة ولا خداع
فيه ولا تعقد عقدا تجوز فيه العلل ولا تعولن على لحن قول بعد التأكيد والتوثقة ولا يدعونك ضيق أمر لزمك فيه عهد الله إلى
طلب انفساخه بغير الحق فإن صبرك على ضيق أمر ترجو انفراجه وفضل عاقبته خير من غدر تخاف تبعته وأن تحيط بك من الله فيه
طلبة لا تستقبل فيها دنياك ولا آخرتك إياك والدماء وسفكها بغير حلها فإنه ليس شيء أدعى لنقمة ولا أعظم لتبعة ولا أحرى
بزوال نعمة وانقطاع مدة من سفك الدماء بغير حقها والله سبحانه مبتدئ بالحكم بين العباد فيما تسافكوا من الدماء يوم
القيامة فلا تقوين سلطانك بسفك دم حرام فإن ذلك مما يضعفه ويوهنه بل يزيله وينقله ولا عذر لك عند الله ولا
عندي في قتل العمد لأن فيه قود البدن وإن ابتليت بخطأ وأفرط عليك سوطك أو يدك بعقوبة فإن في الوكزة فما فوقها
مقتلة فلا تطمحن بك نخوة سلطانك عن أن تؤدي إلى أولياء المقتول حقهم وإياك والإعجاب بنفسك والثقة بما يعجبك
منها وحب الإطراء فإن ذلك من أوثق فرص الشيطان في نفسه ليمحق ما يكون من إحسان المحسنين وإياك والمن على رعيتك
بإحسانك أو التزيد فيما كان من فعلك أو أن تعدهم فتتبع موعودك بخلفك فإن المن يبطل الإحسان والتزيد يذهب بنور
الحق والخلف يوجب المقت عند الله والناس قال الله تعالى كبر مقتا عند الله أن تقولوا ما لا تفعلون وإياك والعجلة بالأمور
قبل أوانها أو التساقط فيها عند إمكانها أو اللجاجة فيها إذا تنكرت أو الوهن عنها إذا استوضحت فضع كل أمر موضعه
وأوقع كل عمل موقعه وإياك والاستئثار بما الناس فيه أسوة والتغابي عما تعنى به مما قد وضح للعيون فإنه مأخوذ
منك لغيرك وعما قليل تنكشف عنك أغطية الأمور وينتصف منك للمظلوم املك حمية أنفك وسورة حدك
وسطوة يدك وغرب لسانك واحترس من كل ذلك بكف البادرة وتأخير السطوة حتى يسكن غضبك فتملك الاختيار ولن
تحكم ذلك من نفسك حتى تكثر همومك بذكر المعاد إلى ربك والواجب عليك أن تتذكر ما مضى لمن تقدمك من حكومة
عادلة أو سنة فاضلة أو أثر عن نبينا صلى الله عليه وآله أو فريضة في كتاب الله فتقتدي بما شاهدت مما عملنا به فيها وتجتهد
لنفسك في اتباع ما عهدت إليك في عهدي هذا واستوثقت به من الحجة لنفسي عليك لكيلا تكون لك علة عند تسرع

نفسك إلى هواها وأنا أسأل الله بسعة رحمته وعظيم قدرته على إعطاء كل رغبة أن يوفقني وإياك لما فيه رضاه من الإقامة على
العذر الواضح إليه وإلى خلقه من حسن الثناء في العباد وجميل الأثر في البلاد وتمام النعمة وتضعيف الكرامة وأن يختم لي
ولك بالسعادة والشهادة إنا إليه راغبون والسلام على رسول الله صلى الله عليه وآله

دیگر از امور ... این قلع ... تمام شد ...
تحقیق بدانکه اگر سلطان و دولت و لشکر ... مقاتله ... غرض ایشان از محاربه و مقاتله ...
اقامه نمودن سنن پیغمبر و اعلای حق ... اسلام باشد ... مجاهد ...
... و منع حق ...
اسلامیه ...
اند و این مضمون حدیثی از جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله مرویست و در کلمات جناب امیر المؤمنین صلوات الله علیه ...
ایضا کسی رأی عدوانا یعمل به ومنکرا یدعی إليه فأنكره بقلبه فقد سلم وبرئ ومن أنكره بلسانه فقد أجر وهو أفضل من صاحبه ومن أنكره
بالسيف لتكون كلمة الله هي العليا وكلمة الظالمين السفلى فذلك الذي أصاب سبيل الهدى وقام على الطريق ونور في قلبه اليقين يعنی کسیکه ...
... پس بتحقیق که سالم مانده ...
... و افضل ...
... حکم ...
حکم ظالمین ...
... وإن طائفتان من المؤمنين اقتتلوا فأصلحوا بينهما فإن بغت إحداهما على الأخرى فقاتلوا التي
تبغي حتى تفيء إلى أمر الله ...
...
... تلك الدار الآخرة
نجعلها للذين لا يريدون علوا في الأرض ولا فسادا ...
... و جناب امیر المؤمنین علیه السلام در خطبه شقشقیه ...
و از کلمات آن جناب ... ولكنني آسى أن يلي هذه الأمة سفهاؤها وفجارها فيتخذوا مال الله دولا
عباده خولا ...
...
...
... والله يعلم المفسد من المصلح ...
...
...
...
... وإن جنحوا للسلم فاجنح لها ...
...
...
...
...
...
...
...

نشده باشد ودر آیات کتاب الله واحادیث ابواب الله غور نموده ومعانی آنها ومقاصد واغراض شارع را فهمیده باشند تا معز بوده خداوند که والصلح خیر صلح واصلاح وبر پا داشتن اسباب وشادمانی نمودن هرج ومرج از اعظم معاصی ومنافی واجل عبادات وطاعاتست مگر که آرای درین گفته دیر غلغله افکنده که الصلح خیر وهر چند که داستان عقل بی پایانست ولکن از انجائی که کلام زیاده مطول انجامیده است بر اولی ختم واختتام سخن است ونباید که این عقد اخر عقدها باشد که مخصوص جانان حقیقت عقل وتعلق آن بعالم ما تحت وآثار واحکام آن در طبعها وجمعهای این کتاب چنده وه مخزن زیاده شده است والحمد لله تعالی وصلی الله علی رسوله واهل بیته الطاهرین الطیبین

مسمه ابلوطی سخن نسبا باشد — زین سخن هر صفحه طومار باشد — داستان عقل بی پایان بود — ابجد نابد در بنا عقل آن بود

ابجد ودرسر داشتی اول بگوی — حرفها ولی را ابیا از سر بگوی — آخر حرف سرودی ساز کن — وازیکی وازمثنوی آغاز کن

ای شهنشاها ز اسعد وروزاز — تو سلیمانواری ومن مور زار — ابجد ز موردی بیا زاورده ام — گرچه دنیای شهریار آورده ام

زور او زدن ز رسم مور نیست — راه موران کو کرانست وزیست — ای سلیمان مغفرت کرده شد — مهلتی باید تا خون سر شد

شاید لیکن نباید داشت پاک — سال باید تا که گل روید ز خاک — نمله جانست بر جبل من خراب — تو سلیمانی کن ابدالی نراد

من ز خود چیزی نه ورزی داشتم — ابجدام انداختی برداشتم — حرف من حرف تو ابجد زاده ام — هرچه زانده زاده از زاده ام

باغ هم از باغبان بار آورد — گر گل وگر لاله گر خار آورد — گر کم من باغم تو بودی باغبان — ور کرم بجانم تو بودی بوستان

ابجد گمنی بار کو آن نگفته ام — مهره زاسو ز لخ بار دسفتم — حرف من حرف تو وتو جان من — دو نباشد جنبشی که جان وتن

مل خود وگل رخ بهم یکسان نند — بلبل وگل نیز یکسان بنند — گلستان از گلبنان گلدان بود — گل فشان وخرم وخندان بود

جان من از جان جانان جان گرفت — وردم از لطف گون دن جاگرفت — ای خداوند تو مبدا ومن — وررمن جنبش نگو نر سخن

جان را با جان جانان نسبتست — کشف این اسرارها اهل کیست — هر که اسرار حق آموختند — مهر کردند ودهان بردوختند

ای خداوندا بحاجات جان وتن — ذره بردار از میان از من — حرف من با حرف انجا نامه کن — با سلیمان مور را همخانه کن

وز جمالش خاطرم فرزانه دار — وز رخش بیگانگان بیگانه دار — ختم حرفم حمد تو ای ذوالجلال — زانکه حمد تو بود خیر المقال

تاریخ تحریر سنه هزار ودویست وسی وشش است وعدد آن در ضمن این بیت حروفی است که در ضمن این
چهار کلمه است تحفة الملوک ملوک الکلام وایضا در ضمن این نوزده حرفی است که در
ضمن این چهار کلمه است که در ضمن این بیت است سال ختم این ابجد بگو
تحفة الملوک قائد الامم والحمد لله رب العالمین وصلی
الله علی محمد واهل بیته
الطیبین الطاهرین

۱۲

ملاحظه کاشا

فالحمد که تا بتایید حضرت
باری ودشد بدیع جناب شهریاری آنچه مقصود
ومنظور نظر ضیا اثر همایون امر قضا وقدر بود بانجام رسید
امید است که بمقتضای صفت شکور چشم از عدم قابلیت آن بپوشند
بدرجه مقبولیه مقرون فرمایند وغرایب افکار ابکار اثر انیار فرمان فرمایی تر وبیخ نفر فرمایند
که مولف کتاب مهر وخاتم از اکسیر دانند که در عقل وقول وفعل مناسب ومشابه آن باشد السلام
قد وقع الفراغ والاتمام بتوفیق الملک العلام علی ید اقل الانام المحتاج الی رحمة ربه الودود القوی
ابن محمد هاشم محمود الخوانساری الموسوی فی یوم الاربعة الخامس عشر من شهر ذی القعدة الحرام من شهور
سنة الست والثلثین والمائتین بعد الالف من الهجرة النبویة المیمونة المبارکة بر جبل خضر مولف قرینا المواله
والد حرر کاتبه المحقر جناب رابنده الشیخ الاستاد زبدة الحاج والمعتمرین الحاج محمد باقر الخوانساری بحمد الله

دعاء صباح امیر

اللّٰهُمَّ يَا مَنْ دَلَعَ لِسَانَ الصَّبَاحِ بِنُطْقِ تَبَلُّجِهِ ... الصُّبْحِ الصَّبَاحِ جِيدٌ غَدًا وَاُجَاجًا وَاَنْزَلْتَ مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً ثَجَّاجًا وَجَعَلْتَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لِلْبَرِيَّةِ سِرَاجًا وَهَّاجًا مِنْ غَيْرِ اَنْ تُمَارِسَ فِيمَا ابْتَدَأْتَ بِهِ لُغُوبًا وَلَا عِلَاجًا فَيَا مَنْ تَوَحَّدَ بِالْعِزِّ وَالْبَقَاءِ وَقَهَرَ عِبَادَهُ بِالْمَوْتِ وَالْفَنَاءِ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الْاَتْقِيَاءِ وَاسْتَمِعْ نِدَائِي وَاسْتَجِبْ لِي دُعَائِي وَحَقِّقْ بِفَضْلِكَ اَمَلِي وَرَجَائِي يَا خَيْرَ مَنْ دُعِيَ لِكَشْفِ الضُّرِّ وَالْمَأْمُولِ لِكُلِّ عُسْرٍ وَيُسْرٍ بِكَ اَنْزَلْتُ حَاجَتِي فَلَا تَرُدَّنِي مِنْ سَنِيِّ مَوَاهِبِكَ خَائِبًا يَا كَرِيمُ يَا كَرِيمُ يَا كَرِيمُ بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ وَصَلَّى اللّٰهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

دعاء کمیل بن زیاد

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

اَللّٰهُمَّ اِنِّي اَسْئَلُكَ بِرَحْمَتِكَ الَّتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ وَبِقُوَّتِكَ الَّتِي قَهَرْتَ بِهَا كُلَّ شَيْءٍ وَخَضَعَ لَهَا كُلُّ شَيْءٍ وَذَلَّ لَهَا كُلُّ شَيْءٍ وَبِجَبَرُوتِكَ الَّتِي غَلَبْتَ بِهَا كُلَّ شَيْءٍ وَبِعِزَّتِكَ الَّتِي لَا يَقُومُ لَهَا شَيْءٌ وَبِعَظَمَتِكَ الَّتِي مَلَأَتْ كُلَّ شَيْءٍ وَبِسُلْطَانِكَ الَّذِي عَلَا كُلَّ شَيْءٍ وَبِوَجْهِكَ الْبَاقِي بَعْدَ فَنَاءِ كُلِّ شَيْءٍ وَبِاَسْمَائِكَ الَّتِي مَلَأَتْ اَرْكَانَ كُلِّ شَيْءٍ وَ